فاینما تولوا فثم وجه الله

بافضال ایزد وهاب مفتاح کنوز معارف بیحساب اعنی شرح

لطائف المعنوی

من

حقائق المثنوی

تصنیف انیف جناب مولوی عبداللطیف بن عبدالله عباسی طاب ثراها وجعل الجنة مثواها

در مطبع منشی نولکشور مقام کانپور نقش انطباع پذیرفت







دفتر اول

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح بعضے ابیات مشکلۂ فارسی و ترجمۂ اشعار مفصله و دیباجهای تازی مثنوی مولوی معنوی
و برسخے از فوائد عوائد آن که بندۂ ضعیف و ذرۂ نحیف عبد اللطیف بن عبد الله عباسے
عفے عنهما توضیح و تشریح آنرا الابد میدانست و باعتقاد این اقل العباد خالے از خفاے نبود
در حین تصحیح و تنقیح و مطالعه و مباحثه این کتاب حقیقت نصاب بعد از چندین تحقیق و تدقیق
و تفحص و تفتیش بنیروی سعے و اجتهاد بدست آورده در مثنوی که به نسخۂ ناسخه مسمے شده بر حواشی
قید نموده و تفسیر آیات و ترجمۂ احادیثے که حضرت مولوی معنوی نور الله مرقده بعضے را در سلک
ابیات بطریق اقتباس و تلمیح اشاره بآن فرموده اند و بعضے جاها تصریح و تذکار آیت و حدیث
نشده مضمون و مفهوم آنرا بنظم در آورده اند و کمترین همه را از مصحف مجید و تفاسیر حقیقت
پذیر کتب معتبرۂ حدیث بغواصے طبع بر آورده آیات را بقید سوره و سیپاره و احادیث را
بقید راوے و کتاب نوشته و تفصیل آن تدقیقات و تحقیقات از دیباچۂ کل که مسمی بمرآت المثنوی
ست واضح و لائح میگردد و چون جمعے از اخوان الصفا و خلان الوفا در محافل صدق و صفا مکرر
استدعا و اعتنا نمودند که این معنے باکره و مضامین بالغه و تحقیقات شامله که فی الحقیقت مفتاح
ست جهت کنوز رموز این کتاب مستطاب اگر علحده بطریقی واضح و ترتیبے لائح بالغات غریبه عربیه

و الفاظ عجیبه عجمیه دفتر دفتر تدوین یابد تالیفے خواهد بود موجز مفید جهت انتفاع طالبان این
مقصد بمراتب اتم تدوینے خواهد بود مختصر مفیض برای استفاده و استفاضۀ پژوهندگان این
مطلب بغایت اشمل هر چند لیاقت آن نداشت که در نظر صیرفیان رستۂ بازار سخن قبولی یابد
یا در بصر ناقدان بصیر پذیرا افتد اجراً للاشارة الاحبا و رعایةً لخاطر الاصدقا آنچه بر حواشے
نسخۂ ناسخه ایراد یافته بود با زیادتے فوائد دیگر علحده بقید دفتر و بیت تحریر یافته به لطائف المعنوی
من حقائق المثنوی موسوم گردانید تا استغنا بخش طالبان مطالب و قاصدان مقاصد
و مآرب عالیه مثنوے از جمیع ما یحتاج گردیده اثرے شایسته بر صفحۂ روزگار و صحیفۂ لیل و نهار
بماند و بمقتضے و الباقیات الصالحات موجب ذکر باقی گردد ابیات دانش طلب از در رم
چه آید ✽ معنے نگر از صور چه خیزد ✽ بهتر خلف از جهان سخن خاست ✽ از دختر و از پسر چه خیزد ✽
فضل و هنر ست زینت مرد ✽ از حلقه و از کمر چه خیزد ✽ چون بنظر اصلاح ارباب حقیقت و
اصحاب طریقت بگذرد و بشرف استحسان ارباب قابلیت قبولیت بیابد شایستگی لطافت
قبول و بایستگی نظافت ظهور خواهد یافت بمنه و سعة فضله زهے تاثیر تربیت و رافت
و هنر پرورے و سخنے ثمرۂ حسن نیت و صافی طویت و معدلت گستری و خوشا نتیجۂ داد بخشی و
سماحت و نیکه داورے والا بادشاه جم جاه سکندر سپاه گردون بارگاه آسمان جاه گیتی پناه
سپهر منزلت مریخ صولت کیوان حشمت قدر قدرت مشتری سریرت ملک طینت و دیعة الله
بین البریة اعلے حضرت خاقانی جمشید الزمانے ظل سبحانی خلیفه الرحمانے صاحبقران ثانی
ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه غازے خلد الله ظلال رافته علے العالمین
الے یوم القیامة که چنین حصن بیدرے که در مدت سه صد و هفتاد سال دست قدرت
هیچ ذی اوراکے بشرف بیان آن نرسیده و در زمان دولت هیچ یکی از سلاطین ذوی الاقتدار
بنیروے سعے و تردد هیچ ذی شعورے مکشوف و مفتوح نشده بمین اقبال بی زوال فر شکوه
جهان کشاے آن حضرت که تا قیام قیامت روز افزون باد مسخر و مفتوح شد چنین باکوره
فضل و سداد از چمن معانے بعالم ظهور آمد و بنیان اسرار و معانی مثنوی معنوی که بعد کتاب الله
و کتاب رسول الله بلاشک اشرف کتب ست بمرور سنین و شهور و اعوام و دهور بالکل مندرس
و منهدم شده بود درین خجسته زمان احیا یافت اگر چه مثنوے مانند قرآن مجید که ان للقرآن
ظهراً و بطناً و لبطنه بطن سبعة البطن لبطن دارد بفضل الله تعالے یک بطن او لفظاً و معناً

بلاشک وریب بصحت رسید. وچنین شرح وفرهنگی از مکمن هوش فرهنگ بمنصهٔ شهود جلوه نمود واین نتیجه وثمره آنست که حق سبحانه وتعالی بمودای حدیث کریم ان الله عزوجل یبعث لهذا الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها این بادشاه دین پناه عرش بارگاه ستاره سپاه را بر راس این مائة یازدهم مجدد اسلام گردانیده و آثار مطاوعت سنت ملت بیضا ومتابعت شریعت غرا که درین دو سه قرن در ممالک مندرس ومحو گشته بود بیمن جلوس اشرف همایون وحسن توجه موجه میمون آنحضرت از نور اوج رونق گرفت وعالم پیر از سر جوانی یافت وبی شبهه انکشاف اسرار حقیقیه مثل مثنوی کتاب مشوق وافتتاح ابواب معانی تصنیف مثل حضرت مولوی محقق که باعث ارشاد وهدایت جمیع طوائف انام از خواص وعوام ست درین هنگام سعادت فرجام شریعت انجام بر صدق این مدعا دلیل ست تام وروح پرفتوح حضرت مولوی نور الله مرقده چون بادشاهی در ازمنه سابقه ودهور ماضیه مستحق این دولت کبری نمیدانست که تشریحات وتحقیقات چنین کتاب مستطاب بنام او مصدر گردد گویا طلوع ماهچه این دولت وظهور آیات این شوکت را منتظر بوده که کشف اسرار معانی این عارفهٔ ایزدی وحل معضلات این عطیهٔ صمدی بنام نامی واسم سامی آنحضرت زیب وفر یابد گردد والی یوم القیام نام والا مقام این بادشاه ملائک سپاه بر صفحهٔ روزگار باقی بماند چه در عالم هر که سوادی روشن کرد وسیاه وسفید فهمیده وصاحب ده کتاب ست از عالم وعامی وقاصی ودانی میخواهد که این کتاب داشته باشد وبقدر هوش وفرهنگ خود پی بمعنی آن برد وبسواد حل آن از سر وجه محتاج ولجاست وبآن وسیله امرار نظری البته بر تحقیقات اقل العباد که در اطراف واکناف عالم شهرت کرده مینماید واین معنی باعث بلندی صیت وآوازهٔ این دولت عظمی خواهد بود که در زمان چنین بادشاه عظیم الشان که کهف الاسلام والمسلمین بود این طور هدیه‌ها ویه از مکمن غیب بعالم ظهور آمده واز حسن رافت وفضل پروری آنحضرت بوده که اهل زمان سعادت آوانش غور در معانی غامضه واسرار مشکلهٔ کبری دین وعظما الیقین مینموده اند مرجو ومامول از درگاه واهب المنی آنست که اساسه این دولت باصولت الی یوم التناد بلکه ابد الاباد باقی باشد وارباب فضل وکمال واصحاب علم وسداد وکافه انام از خواص وعوام همیشه ازین دولت فیض بخش صورةً ومعناً محظوظ وبهره ور باشند بحق الحق واهله درباب این عطیهٔ کبری وموهبت عظمی که این ضعیف نحیف بی بضاعت قلیل الاستطاعت را بحسب تصحیح وتحقیق وتنقیح وتشریح وتوضیح مواد مثنوی از مبداء فیاض دست داده درین مدت این مراتب در حجلهٔ غیب وپردهٔ خفا مختفی ومستتر بوده وهیچ یک از فارسان مضمار حال وقال با وجود

فراوانی دانش وقدرت مقال چه در زمان ماضی وچه در آوان حال باین موقف نشده‌اند وباین طریق چیزی بخاطر نیاورده چند بیت اعتراض نخچیران وجواب خرگوش ودر دفع اعتراض آنها که در اوائل دفتر اول واقع شده چون بغایت مناسب حالی این مسود ومبین دقائق حقائق مثنوی بود ایراد نمود **ابیات** قوم گفتندش که ای خرگوش زار * خویش را اندازهٔ خرگوش دار * هین چه لاف ست این که از تو بهتران * در نیاورده‌اند اندر خاطر آن * معجبی یا خود قضاامان وری ست * ورنه این دم لائق چون توکی ست * گفت ای یاران حقم الهام داد * مر ضعیفی را قوی رائی فتاد * آنچه حق آموخت کرم پیله را * هیچ پیلی داند آنگون حیله را * قطرهٔ دل رایکی گوهر فتاد * کان بدریاها وگردونها نداد * شد سیر شیران عالم جمله پست * چون سگ اصحاب را دادند دست * این سخن پایان ندارد هوش دار * گوش سوی قصهٔ خرگوش دار * وبی تکلف باوجود از خود مهتران وبهتران این سعادت نصیب این احقر العباد گردید لعینه از عالم اصابت رای صائب ست که حق سبحانه وتعالی بخرگوش عطا نموده واین توفیق را کمترین محض از امداد واسعاد روح پرفتوح حضرت مولوی میداند والا این ذرهٔ حقیر را چه قدرت ویارای آنکه تواند درین وادی قدم زد یا درین ماده دم برآورد والله الموفق والمعین

دفتر اول ترجمه دیباچه عربی

هذا الکتاب این کتاب المثنوی المعنوی مثنوی معنوی ست ونسبت او بسوی معنی بواسطه آنست که مقصد اصلی درین مثنوی معنی ست که بمثابهٔ لب ست نه الفاظ وصنعت آن که بمنزلهٔ قشر ست وهو وآن مثنوی اصول اصول اصول الدین اصول اصول اصول دین ست که معرفت عشق وعاشق ومعشوق ست وموقوف علیه علم حقیقت ست واصل آن وعلم حقیقت اصل طریقت ست ووی اصل شریعت یعنی این مثنوی که صفت اوشنیدی فی کشف اسرار الوصول والیقین در ظاهر ساختن رازهای رسیدن ست بخدا ویقین کردن بآن وهو وآن مثنوی فقه الله الاکبر دانش بزرگتر خدایتعالی ست وشرع الله الازهر وشریعت روشن تر الله تعالی وبرهان الله الاظهر ودلیل اقوی خدایتعالی مثل نوره وصفت نور وی کمشکوة فیها مصباح مانند چراغدان وقندیل ست که درو چراغ باشد چراغی که یشرق اشراقا روشن میگرداند روشن گردانیدنی انور من الاصباح روشن تر از عمود صبح وهو وآن مثنوی جنان الجنان بوستان دل ست که ذو العیون والاغصان خداوند چشمها وشاخها فیها عین درآن بوستان چشمه ایست تسمی نامیده میشود عند ابناء هذا السبیل سلسبیلا نزد رهروان این راه سلسبیل ست منقاد وروان هرجاکه بهشتی خواهد تواند برد وگویند سلسبیل آنست که آسان

درحلق رود وزود گوارد وعند اصحاب المقامات والکرامات ونزد یاران مقامها وکرامتها خیر مقاما
بهترست از روی قرارگاه واحسن مقیلا ونیکوترست از جهت جای استراحت الابرار نیکوکاران
فیه درین بوستان یاکلون میخورند ویشربون می نوشند یعنی ازو تمتع برمیدارند والاحرار منه
وازادان ازو یفرحون ویطربون شاد میشوند وطرب میکنند بجهت آنکه از مقامات وکرامات انچه
دارند درینجا مسطور می یابند وهو وآن مثنوی کنیل مصر همچو دریای مصرست شراب للصابرین
آشامیدنی مرشکیبان را ودم حسرة خون افسوس ودرنغیست علی آل فرعون برمتابعان فرعون
والکافرین وناگرویدگان کما قال الله تعالی چنانچه فرموده است الله تعالی یضل به کثیرا گمراه میسازد
بآن مثل بسیاری را ویهدی به کثیرا وراه مینماید بوی بسیاری را وانه شفاء الصدور وبدرستی که
مثنوی شفاء سینهاست وجلاء الاحزان ودورکننده اندوهاست وکشاف القرآن وبیان کننده
معانی قرآن ست وسعة الارزاق وفراخی رزقهاست جسمانی وروحانی وتطییب الاخلاق و
پاکیزه ساختن خصلتهاست بایدی سفرة کرام بدستهای نویسندگان کرام یعنی بزرگان نزدیک
خدایتعالی که از لوح محفوظ انتساخ کردند بررة نیکوکاران یمنعون منع میکنند کاتبان بان لایمسه آنرا
که نسایند او را الا المطهرون مگر پاکان تنزیل من رب العالمین فرو فرستاده شده است از نزد
آفریدگار عالمیان لا یاتیه الباطل نمی آید او را باطل من بین یدیه از پیش او ولا من خلفه ونه از پس او
والله یرصده ویرقبه وخدایتعالی نگاه میدارد او را ومحافظت او میکند فالله خیر حافظا پس
حق سبحانه وتعالی نیکو نگاهبان ست وهو ارحم الراحمین واو مهربان ترین مهربانان ست
وله القاب اخر ومرآن مثنوی را القابهاء دیگرست که لقبه الله تعالی لقب کرده است آن مثنوی را
خدایتعالی واقتصرنا وکوتاهی کردیم ما علی هذا القلیل برین اندک والقلیل یدل واندک دلالت
میکند برحوض والحفنة ومشت غله تدل علی البیدر الکبیر دلالت میکند برخرمن بزرگ یقول
العبد الضعیف میگوید بنده ناتوان المحتاج الی رحمة ربه اللطیف نیازمند بسوی رحمت پروردگار
خود عالم بخفایای امور محمد بن الحسین البلخی تقبل الله منه قبول کند خدایتعالی ازوی اجهدت
کوشش کردم فی تطویل المنظوم المثنوی المعنوی ودراز ساختن مثنوی معنوی که المشتمل علی الغرائب
والنوادر فراز گیرنده است برمعانی شگفت ونوادرآورده غرر المقالات وبرسخنان روشن ودرر الدلالات
وبردلالتهاء تابان همچو بدر وطریقة الزهاد وبرراه وروش زاهدان وحدیقة العباد وبرباغ عبادت
کنندگان قصیرة المبانی درحال که مثنوی کوتاه عبارت ست کثیرة المعانی بسیار معانی وازینجا

مفهوم میگردد که اطالت او بجهت تکثیر معانی ست باوجود اختصار الفاظ نه عکس آن لاستدعاء
سیادی وسندی یعنی کوشش کردم بواسطه طلب کردن مهتر من وتکیه من ومعتمدی اعتماد من
ومکان الروح من جسدی وجای روح از تن من وذخیرة یومی وغدی ذخیره امروز وفردای من
وهو وآن مستدعی الشیخ قدوة العارفین شیخ ست که پیشوای عارفان ست امام الهدی
والیقین امام راه راست ویقین ست مغیث الوری فریادرس خلق امین القلوب والنهی
امین دلها وخردها ودیعة الله امانت خدا امین خلیفة الله میان خلق او وصفوته وبرگزیده او
فی بریته درآفرینش او ووصایاه واندرزهای خدا او لنبیه از برای پیغمبر او وخبایاه عند صفیه
ورازهای خدا نزد برگزیده او ومفتاح خزائن العرش وکلید خزینهاء عرش وامین کنوز الفرش
امانت دار گنجهای زمین ابوالفضائل صاحب فضیلتها حسام الحق والدین لقب شیخ ست حسن
بن محمد الحسن حسن نام شیخ ومحمد نام پدر او وحسن نام جد او وشیخ المعروف شهرت یافته است
بابن اخی الترک ابو یزید الوقت همچو بایزید بسطامی ست دروقت خود جنید الزمان همچو جنید ست
درزمان خود الصدیق بن الصدیق واو صدیق ست وصدیقیست تلو مرتبه نبوت وپدر وجد او
نیز صاحب این مرتبه بوده اند رضی الله عنه وعنهم اجمعین خشنود باد خدایتعالی ازو وازیشان
همه الارموی الاصل یعنی رومی الاصل المنتسب الی الشیخ المکرم نسبت کرده شده بسوی شیخ
بزرگ بما قال بانچه گفته است امسیت کردیا شب کردم درحالی که کرد بودم یعنی جاهل ونادان
واصبحت عربیا وصبح کردم درحالی که عربی بودم یعنی فصیح ودانا قدس الله روحه پاک سازد خدا
تعالی روح او را وارواح اسلافه وارواح آباء او واخلافه وارواح فرزندان وپیروان او فنعم
السلف پس نیکو سلف ست آن شیخ ونعم الخلف ونیکو خلف اند فرزندان وتابعان او وله نسب
ومرآن شیخ را نژادیست که القت الشمس علیه انداخته است آفتاب بروردای ها چادر خود را
یعنی نسب او مشهورست وحسب ودانشی ست که ارخت النجوم لدیه فروهشته اند ستارگان
نزد او اضواءها روشنائیهای خود را لم یزل فناءهم همیشه باد پیش در ایشان قبلة الاقبال
قبله دولتمندان که یتوجه الیها روآرند بسوی او بنو الولاة حاکمان وکعبة الامال وهمیشه باد
کعبه امیدها که یطوف بها طواف کنند بآن کعبه وفود العفاة گروه سائلان وضعیفان و
لازال کذلک وهمیشه باد آن فناهم چنین ما طلع نجم مادام که طلوع کند ستاره وذر شارق وبرآید
آفتاب لیکون معتصما تا باشد جای اعتصام وپناه لاولی البصائر مرخداوندان بینائی دل را

الربانیین ربانیانند یعنی راستان در دین واستواران در دانش الروحانیین السماوئین
العرشیین وروحانیان وآسمانیان وعرشیان یعنی متصفان بصفات ملائکه السکت النظار
بستگان خاموش الغیب الحضار حاضران غائب الملوک تحت الاطمار پادشاهان زیر جامهای
کهنه اشراف القبائل بزرگان قبیلها اصحاب الفضائل یاران فضیلتها انوار الدلائل روشنیها
دلیلها آمین قبول کن یا رب العالمین ای پروردگار جهانیان وهذا دعاء لا یرد فانه واین
دعائیست که رد نمی شود زیرا که این دعاء دعاء الاصناف البریه شامل دعای ست مر اقسام
خلق را فراز گیرنده والحمد لله رب العالمین

شرح ابیات مشکله آغاز داستان

بشنو از نی چون حکایت میکند * وز جدائیها شکایت میکند * کز نیستان تا مرا ببریده اند
از نفیرم مرد وزن نالیده اند * عارف نامی مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی
در شرح این دو بیت که مفتتح مثنوی معنوی ست نی قلم معجزه شیم را در بزم فصاحت وعشرتگاه
بلاغت باین نغمه دلربا پر فوائد گردانیده اند که نی را بواصلان کامل وکاملان مکمل که از خود تهی
گشته اند ونغمات حضرت ربوبیت مملو گردیده مرتبه مظهریت پیدا کرده اند واز اخلاق واوصاف
هر چه بدیشان منسوب ست فی الحقیقة صادر از حق ومضاف بحق ست مناسبت تام ست
وگفته اند می تواند بود که مراد از نی قلم بوده باشد واستعاره کرده باشند از برای انسان
مذکور وخود نوشته اند که بعضی اوصاف واحوال که حضرت مولوی اجرا نموده اند ملائم این معنی
نمی نماید وفرموده اند میشاید که طریق مجاز واستعاره بگذرانند ونی را عبارت هم ازین یا قلم
ظاهر گیرند ودر حقیقت هر چه تشبیه در مرتبه مظهریه وتسلیم بودن در ید قدرت حق حقیقة یا بحسب
تصرف نفس نای یا دست کاتب مجاز واحد ست وبحسب ماهیت گردهم میگردد وسوا الهاسے
که برین تشبیهاست خود پیدا کرده خود جدا جدا نوشته اند در السنه وافواه مذکور وبین الخواص
والعوام معروف ومشهور ومولانا حسین خوارزمی که یکی از شراح مثنوی ست نی قلم را وجود
محمدی که بمقتضای کریمه اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ واسطه ظهور
سر مکتوم ورابطه تعلیم جمیع علوم آنست تفسیر نموده واز نیستان مرتبه هویت غیبت ذات
که دران مرتبه شیونات ذاتیه اصلا علما وعینا از یکدیگر ممتاز نبودند وآنرا مرتبه غیب اول
وتعین اول نیز گویند مراد داشته اند در مقامی که نغمه پردازان عالی مشرب بزم صورت ومعنی
آهنگ سخن را باوج بلندی رسانیده هیچ شعبه از شعب دانش را فرو گذاشت نکرده باشند

چه گنجایش وارد که بی آهنگان کنج بینوائی وبی اصولان گوشه گمنامی ساز سخن را باهنگ
در آورده شروع در نغمه سرائی نمایند غایتش بمقتضی كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ فیض الهی نظرات
بذرات عالم امکان هرگز مسدود نمیگردد وتجلیات حق نسبت بممکنات مکرر نمیشود وبهر فردی
از افراد مخلوقات تجلی خاص از مجلای حقیقت وارد ست که دیگری ازان بهره ندارد وبهر شخص
در خور حال واستعداد وی از عالم معنی کرامت شده که با غیر او نیست **بیت** گویند بعالم
سخنی تازه نماند است * این حرف نه مقبول دل نکته گذارست * در عرصه خریدار نماند است
ولیکن * در پرده غیب ست هنوز آنچه بکارست * با وجود تحقیق این معنی بنده ضعیف ذره نحیف
که مسود این اوراق ست بنا بر مراعات ادب بزرگانی که پای سعی در وادی تحقیق این دو بیت
فرسوده داد سخن داده اند اقدام نمی نمود لیکن بعضی از احبا وبرخی از اصدقا که ذوق
توضیح مطالب مثنوی معنوی داشته اند وتحقیق این دو بیت نزد ایشان اهم مآرب بود
بکرات تکلیف نمودند که هرگاه بقدر طاقت در تشریح وتنقیح اکثر مقاصد غامضه تازی وفارسی
ومطالب قدسیه عقلی ونقلی مثنوی کوشیده جهت سهولت استفاده طالبان سعیها بجای
آورده شده اگر درین دو بیت هم حسب الامکان تصرفی کرده شود هر آینه سلوک طریق
متابعت بزرگان پیشینه بتقدیم رسیده سنت سنیه اکابر سالفه بفعل خواهد آمد وچون این
دو بیت در معنی گل سرسبد وتیر روی ترکش ومبدأ ومفتح این کتاب شریف ست وهر کس که هست
اول نظر برین دارد ترک اینها نمودن فی الحقیقت ترک متابعت پیشینگان بود وبعد از تفکر
وتدبر در معنی این دو بیت از نیستان حقیقت از تصرفی به نای طبیعت فرو ریخت که گذشتگان
گویا از روی ترحم آهنگ طبع وقاد دیده ودانسته بیت نموده بحصه این خاکسار راه طریقت
گذاشته بودند ناچار خود را در بزم سخن پژوهی از عالم دلکش که متابعت استادی نواز دم نگاه میدارد
وآهنگ سازی مینماید وطریق پیروی سپرد قرار داده تصرفی که خالی از روحیت نیست بر صفحه
تازه بیانی رقم نمود آنکه نی را بروح که سر دفتر مظاهر ذات وسر حلقه عالم ملکوت ومجرد است
وقصه بریدن وجدا شدن او از نیستان انوار مبدأ فیاض ونفرت ورمیدگی او در حین دخول
جسد آدم علی نبینا وعلیه السلام وبی حیلوله حجب ظلمانی میانه او ومبدأ او واستماع نغمات شوق انگیز
راضی بدخول جسم ظلمانی نشدن امریست مشهور ومعروف اگر تشبیه داده شود وجدائیها از القصه
مذکوره وشکایت را از شاکی بودن روح از اختلاط ودر رفاقت اجسام تیره وشکدر در حین تذکار انوار مبدأ

که وطن اصلی ست ونیستان را بمبدأ فیاض ومرد وزن را بعقول ونفوس یا همین مرد وزن متعارف را نسبت بآن تشبیهاست وتاویلات که سلف کرده اند الیق والنسب مینماید وبی تکلف این معنی باآن معانی همان نسبت ست که روح را باجسم وجسم را باروح وروح معنی ومعنی روح درینمقام همین تواند بود والله اعلم بالصواب **در آغاز داستان مذکور** هر که جز ماهی ز آبش سیر شد ✤ وانکه بی روزیست روزش دیر شد ✤ در اصطلاح صوفیه صافیه ماهی عبارت ست از عارف کامل چنانچه در دفتر دوم در قصهٔ جوجه وآن کودک میفرماید **بیت** هر که دید آن بحر را او ماهی ست ✤ هر که دید الله را اللهی ست ✤ دیر شدن یعنی ضائع شدن واز دست رفتن ست چنانچه مولوی خود در قصهٔ شیر وگرگ فرموده اند **بیت** چون رسد آنجا به بیند گرگ وشیر ✤ عمر ضائع راه دور وروز دیر ✤ ونیز جای دیگر فرموده اند **بیت** مکر او سر زیر او نَه بر سر شد ✤ روزگارش برد وروزش دیر شد ✤ پس معنی بیت چنین باشد که هر که جز ماهی ست یعنی غیر عارف کامل از باریک آب رحمت وفیض عنایت حق سیر میگردد وآنکه عارف کامل ست بمنزلهٔ ماهی ست و از دریاهای آب موهبت سیر نمیشود وهر چند بحار فیوض الٰهی در ظرف طلب او بریزند هل من مزید میزند وهر که بی روزیست عمر خود ضائع میکند درین صورت افراد انسانی سه قسم باشند عارف کامل که در قبول فیض سیری ندارد وآنکه بکمال نرسیده وبقدر بهره از فیض ربانی دریافته وسیر شده وبهمان قانع گشته وآنکه بی نصیب محض ست وعمر از دست داده چنانچه کلام ربانی بر بیان اقسام ثلثه مذکور ناطق ست فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ ونیز میتوان گفت که هر که جز ماهی یعنی غیر عارف کامل از آب معرفت حقیقی سیر وفارغ ست وتعطشی بآن ندارد وهر که بی روزیست یعنی از معرفت بی نصیب ست عمر او ضائع وباطل ست بخلاف عارف واصل که مانند ماهی او را از آب بحر حقیقت استغنا وسیری نیست اگرچه بر تفاوتی در اصل هر دو معنی حقیقةً نمیشود اما باین طرز ادا نمودن چسپان تر بنظر می آید درین صورت هم در مصرعین اتحاد مطلب پیدا میشود وهم با دو بیت ما قبل مربوط تر میگردد والله لطیف خبیر **در حکایت بادشاه وعاشق شدن بران کنیزک وخریدن کنیزک را ورنجور شدن آن کنیزک وتدبیر معالجه بادشاه بهر کنیزک** درین قصه بادشاه کنایت ست از عقل جزوی وحکیم روایت از عقل کلی وکنیزک عبارت از نفس جزوی وزرگر اشارت از دنیا ردنی که عقل جزوی همیشه در بند هوای نفس ست ونفس

همواره عاشق دنیا وعقل کلی که عقل وحی وانبیا عبارت ازان ست معالج آن وی عقل کلی صحت وازالهٔ امراض نفسانی مجال متعذر والله اعلم **در داستان ظاهر شدن عجز حکیمان** ای همیشه حاجت ما را پناه ✤ بار دیگر ما غلط کردیم راه ✤ غلط بار اول رجوع بود در معالجه کنیزک با حکما ومراد از غلط بار دیگر اظهار حاجتست بعالم السر والخفیات چنانچه در بیت ثانی بطریق استدراک عذر آن میخواهد **بیت** لیک گفتی گرچه میدانی سرت ✤ زود هم پیدا کنش بر ظاهرت ✤ واگر مطلق گفته شود که همیشه کار ما غلط کردن بود وبار دیگر این غلط واقع شد هم وجهی دارد **ایضاً در داستان مذکور** آن خیالاتی که دام اولیاست ✤ عکس مه رویان بستان خداست ✤ یعنی آن خیالات که اولیا را در دام عشق انداخته وباعث پابندی ایشان شده عکس مه رویان بستان خداست واز بستان خدا مراد عالم معانی ست که تلو مرتبهٔ غیب ست متنازلاً واز مه رویان صور علمیه حق که درین نشأ پرتو انداز صحائف خواطر اولیا میگردد یا انبیا علیهم السلام که اولیا تابع ایشانند وهر چه در مرآیای خواطر اولیا پرتو می اندازد عکس علوم واسرار انبیاست **در داستان از خداوند ولی التوفیق درخواست توفیق** بد ز گستاخی کسوف آفتاب ✤ شد عزازیلی ز جرأت رو باب ✤ مقرر ست که آفتاب در هر دوره که عبارت از سالی باشد از عقدتین راس وذنب یک مرتبه عبور مینماید وبسیر مقرری که دارد از حوالی جوزهرتین میگذرد هر گاه از سیر اکثری خود در سالی یا زیاده عدول کرده مرکز او محاذی یکی از دو عقده یا قریب بآن میشود در خور آن کسوف در و کلی یا جزئی می افتد ودر حالت مقارنت قمر پس این گستاخی وکجروی اوست چه اگر از جادهٔ قویم وطریق مستقیم خود که سیر اکثری او بود تجاوز نمیکرد وگستاخی نمینمود کسوف واقع نمیشد چنانچه در دفتر ششم در قصهٔ احد احد گفتن بلال رضی الله عنه میفرمایند **بیت** آفتاب از هر فلک کژ میجهد ✤ در سیه روئی کسوفش میدهد ✤ کز ذنب پرهیز کن هین هوش دار ✤ تا نکردی تو سیه رو دیگوار ✤ چون گنه کمتر بود نیم آفتاب ✤ منکسف بینی ونیمی نوریاب ✤ که بقدر جرم میگیرم ترا ✤ این بود تقدیر در داد وجزا ✤ **در داستان پادشاه طبیب بر سر بیمار** چون حدیث روی شمس الدین رسید ✤ شمس چارم آسمان سر در کشید ✤ از خلاصة المناقب منقول ست که حضرت مولانا فرمودند روزی مرا عروج عوالم الملکوت وسلوک مسالک جبروت دست داده بود چون بآسمان چهارم رسیدم از ساکنان بیت المعمور ومعمور عالم نور از غیبت آفتاب سوال کردم از قدوسیان حضرت جواب شنیدم

کر آفتاب ما بزیارت شمس الدین تبریزی رفته است بعد از تفرج مقامات سموات چون بچرخ چهارم رسیدم نیر اعظم را در مرکز خود بفیض انوار مشغول دیدم گویا مضمون بیت مذکور بر صدق این مقال ناطق ست **ایضاً در داستان مذکور** باشد ابن الوقت صوفی ای رفیق * نیست فردا گفتن از شرط طریق * صوفی دو قسم ست ابن الوقت و ابو الوقت ابن الوقت آنست که تابع وقت باشد و وقت برو غالب آید و ابو الوقت بر عکس این و ابن الحال و ابو الحال کذلک **در داستان فرستادن پادشاه رسولان به سمرقند باوردن زرگر بیت** کاشکی کان ننگ بودی یکسری * تا نرفتی بروی آن بد داوری بطریق ترجی و تمنی میفرماید کاش آن عشق ننگ یکسری بودی یعنی مجازی مطلق و حقیقت را دران مدخل نبودی تا باعث خون زرگر نشدی چون بالهام غیبی و فتوی حکم آلهی واقع شده معلوم گشت که عشق پادشاه بر کنیزک حقیقی بود و ضرر خاص جهت نفع عام که وجود پادشاه ست جائز این داوری که در حقیقت نیک و بظاهر بد است برو رفت اگر چنین نبودی این بد داوری بروی نرفتی **در بیان خسارت وزیر درین مکر** از سبب سوزش من سوداییم * وز خیالاتش چو سوفسطاییم * سوفسطاییه سه قسم اند عنادیه و عندیه و لاادریه اینجا مراد عنادیه اند که قائل بحقائق اشیا نیستند و میگویند عالم وهم و خیالی بیش نیست پس معنی بیت این باشد که پی بحقیقت عالم اسباب نمی برم و در مقام حیرتم **در داستان دفع گفتن آن وزیر مریدان خود را** موج خاکی وهم و فهم فکر ماست * موج آبی محو سکر ست و فناست * یکی از اصطلاحات صوفیه محو و اثبات و سکر و صحو و فنا و بقاست المحو محو اوصاف العادة والاثبات اقامت احکام العبادة و محو بر سه طریق میباید محو الذلة عن الظاهر و محو الغفلة عن الضمائر و محو العلة عن السرائر والسکر استیلاء سلطان الحال والصحو العود الی ترتیب الافعال والسکر لارباب القلوب والصحو للمکاشفین بحقائق الغیوب والفناء سقوط الاوصاف المذمومة والبقاء ثبوت النعت المحمودة وقیل الفناء صفة الکون وما کان لاجل الکون والبقاء صفة المکون وما کان لاجل المکون **در داستان لابه کردن مریدان وزیر مکر را** تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت * گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت * گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست * ما کمان و تیر اندازش خداست * این ز جبر این معنی جباریست * ذکر جباری برای زاریست * این آیت در سورهٔ انفال در جزء قال الملأ در غزوهٔ بدر وارد شده فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ

این خطاب باصحاب ست رضی الله عنهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی این خطاب بحضرت رسالت مآبست صلی الله علیه وسلم حضرت مولوی معنوی این را قرب فرائض اعتبار نموده اند که درین مرتبه حق فاعل ست و بنده آلت و این قرب در رتبه از قرب نوافل ارفع ست چه قرب نوافل آنست که بنده فاعل باشد و حق آلت و از فاعلیت حق تا فاعلیت بنده تفاوت ظاهر ست مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک * چنانچه در محل دیگر میفرمایند **بیت** ما رمیت اذ رمیت گفت حق * کار حق بر کارها دارد سبق * و مولانا حسین واعظ در تفسیر خود تصریح باین نموده غایتش سائر صوفیه در قرب فرائض و نوافل بر عکس این اصطلاح ساخته اند همانا مذهب حضرت مولوی درین ماده راجح و مختار تواند بود و شیخ ابن عربی هم در فص حکمت مهیمیه فی کلمه ابراهیمیه موافق مذهب حضرت مولوی دیگر میفرمایند ماحصل ابیات مولوی تا آخر داستان این تواند بود که اسناد رمی که حق تعالی حقیقة بخود کرده نه جبرست و نه قدر که جبریان آنرا متمسک اعتقاد بی بنیاد خود میسازند و نزد اهل حق مذموم ست و در معنی اسناد ظلم بحق چنانچه ابلیس لعین رب بما اغویتنی گفت و غوایت خود را بحق نسبت کرده بلعنت ابدی گرفتار شد بلکه معنی جباریست چه خود را و فعل خود را که همه عارضی ست و قائم بغیر حقیقة ناچیز و معدوم پنداشتن باد ب و زاری در درگاه جباری اقرب ست چنانچه آدم علی نبینا و علیه السلام ربنا ظلمنا گفت و اسناد ظلم با وجود فاعل حقیقی دانستن حق در جمیع امور بخود کرد و همان رعایت ادب باعث مغفرت و شرف خطاب ثم اجتبه ربه گردیده و عموماً در امور خیر نیز همین نسبت ست چه حقیقت خیر و شر بمقتضی قل کل من عند الله والله خلقکم وما تعملون من عند الله ست و اضافت فعل بعبید از راه کسب اما اسناد آن بخود بی ادبی هر چند اوامر و نواهی در اثبات اختیار دلیل قاطع ست **در داستان آوردن پادشاه جهود زنی را با طفل** اندر آ و آب بین آتش مثال * از جهانی کآتش ست آبش مثال * درین تعقید واقع شده یعنی اندر آ از جهانی که در حقیقت آتش ست و آب مانند مینماید یعنی جهان مجازی بجهانی که در حقیقت آبست و آتش مانند مینماید یعنی جهان حقیقی درین صورت ضمیر آبش مثال مصرع ثانی هم بجانب جهان و هم بجانب آتش میتوان راجع ساخت **در داستان جواب گفتن خرگوش مر آن نخچیران را** زاهد ششصد هزاران ساله را * پوزبندی ساخت آن گوساله را * درین بیت تعقید واقع شده و زاهد ششصد هزاران ساله و گوساله هر دو عبارت ست از ابلیس که ششصد هزار سال عبادت کرد و ببرکت آن بدرجهٔ ملائک فائز گردید و در عرش مجید مدتها بشرف تدریس و تعلیم ملائکه مشرف بود و آخر در اقدام بسجود آدم علی نبینا و علیه السلام گوسالگی نموده انکار کرد ابی واستکبر وکان

من الکافرین پس معنی بیت چنین باشد که زاهد ششصد هزاران ساله را که بسال کلان و بدانش گوساله است حق سبحانه وتعالی پوزبندی ساخت **بیت** تا نتاند شیر علم دین کشید ❊ تا نگردد گرد آن قصر مشید ❊ و درین بیت اشاره برجم شیاطین و منع استراق سمع آنهاست که پیش از بعث حضرت رسالت پناه میکرده اند و آیه وجعلنا ها رجوما للشیاطین دران باب نازل ست **در داستان منع کردن خرگوش راز ایشان** ۝ در بگوئی با یکی گو الوداع ❊ کل سر جاوز الاثنین شاع ❊ یعنی هر سرے که تجاوز کرد دور اشائع شد و ازان دو واتقان اسرار یگانگی دو لب خویش مراد داشته اند تا بگوش بیگانه چه رسد **در داستان رنجیدن شیر از دیر آمدن خرگوش** ۝ پوست باشد مغز بد را عیب پوش ❊ مغز نیکو را ز غیرت غیب پوش ❊ عیب اول بمعنی نقص ست و عیب ثانی در لغت بمعنی بوقچه و پرده در مصراع اول عیب بمعنی نقص درست می آید و در مصرع ثانی بر تقدیری که بعین مهمله خوانده شود اصلا باینمعنے درست نیست چه مغز نیکو را که از غیرت باید محفوظ ساخت عیبی نمیباشد و عیب را دران راه نیست و بهمین معنی پرده پرده پوش عیب باینمعنی میگردد و اگر بغین معجمه خوانند غیب را بمعنی پرده و نهان مراد داشته شود هم وجهی دارد و باین قدر تکلیف احتیاج نمی افتد **در بیان مکر خرگوش و تاخیر در رفتن پیش شیر** ۝ اسپ خود را یاوه داند از ستیز ❊ میدواند اسپ خود را تیز تیز ❊ اسپ خود را یاوه داند آن جواد ❊ و اسپ خود را او کشان کرده چو باد ❊ در فغان و جست و جو آن خیره سر ❊ هر طرف پرسان و جویان در بدر ❊ کانکه دزدید ست مارا کو و کیست ❊ این که زیر ران تست ای کیست ❊ یعنی از صوفیه روح را بمنزله مرکب و تن را بمثابه راکب گفته اند چنانچه حضرت مولوی در همین دفتر در تمثیل عارف و حال او میفرمایند ۝ اسپ جانها را کند عاری زین ❊ سر النوم اخ الموت ست این ❊ لیک بهر آنکه روز آیند باز ❊ برنهد بر پای شان بند دراز ❊ تا که روزش وا کشد زان مرغزار ❊ وز چراگاه آردش در زیر بار ❊ و برخے برعکس آن میگویند درین ابیات مراد از اسپ روح می تواند بود که بمقتضے قل الروح من امر ربی حقیقت آن مخفی ست یا عقل که انسان یاوه و کم بفتور کرده و بیخبر از حقیقت حال مرکب سعی و اجتهاد در تفحص دریافت کنه آن میراند و حال آنکه هر دو با اوست و مانند باد او را کشان کرده سو بسو میدواند چنانچه خود میفرمایند **بیت** جان ز پیدائی و نزدیکیست گم ❊ چون شکم پر آب و لب خشکی چه خم ❊ و اگر ازین جست و جوی اسپ بطریق مجاز جست و جوی حقیقت که عین حق ست و نحن اقرب الیه من حبل الورید دران باب وارد گشته و سالک در طلب آن هائم و حائر وادی طلب ست مراد داشته شود هم میشود چنانچه در دفتر پنجم هم ازین عالم سخن کرده اند

۝ اسپ زیر ران و فارس اسپ جو ❊ چیست گفت این اسپ لیکن اسپ کو ❊ هی ز اسپ ست این بزیر تو پدید ❊ گفت آری لیک خود اسپی که دید ❊ **ایضاً در بیان مذکور** ۝ هر نفس نو میشود دنیا و ما ❊ بیخبر از نو شدن اندر بقا ❊ عمر همچون جوی نو نو میرسد ❊ مستمری مینماید در جسد ❊ آن ز تیزی مستمر شکل آمدست ❊ چون شرر کش تیز جنبانی بدست ❊ اشارت به تجدد امثال ست که بعضی از صوفیه بآن قائلند و میگویند عالم آنا فانا موجود میشود و باز معدوم میگردد و از غایت اتصال وجود و عدم ظاهر نمیشود و این مقدمه مختلف فیهاست صوفیه در اعراض و جواهر بالکل باینمعنی قائلند و میگویند هر جوهری در حقیقت عرض ست و قائم بغیر و الاعراض لا یبقی زمانین و نظام که از رؤسای معتزله است نیز درینمعنے بصوفیه موافق ست و از متکلمین ابو الحسن اشعری در اعراض نقط قائل ست باقی منکر محض اند و شرح اینمقدمه در لائحه بیست و ششم لوائح و دیگر کتب معتبرهٔ حقائق مثل فصوص و غیرها مفصلاً مرقوم ست ان اردت فاطلب منها **در جواب گفتن هدهد طعنهٔ زاغ را** ۝ در تو تا کافی بود از کافران ❊ جای گند و شهوتی چون کاف ران ❊ کاف بمعنی شگاف ست و کاف ران عبارت از سوراخ زیرین میفرمایند تا تو در تو از هوا و شهوت اثری باقیست از کافرانی کریمه افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله مؤید اینمعنی ست **در داستان سوال رسول از امیر المومنین علی رضی الله عنه** ۝ لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد ❊ و انکه عاشق نیست حبس جبر کرد ❊ لفظ جبر یعنی بی اختیاری بنده در کارها و مختار مطلق بودن مراد عشق او بی صبر کرد چه هرگاه مشخص شد که حقیقت خالق و فاعل دیگری نیست و همه اوست از همه دست باز داشته در عشق او بی آرام شدم و آنکه سوز عشق نداشت و افسرده مجاز بود این لفظ او را حبس جبر کرد یعنی در عشق حق بی سعی و تردد و افسرده ساخته در حبس و زندان تعطیل انداخت و سرگردان تیه غوایت و ضلالت کرد والله اعلم بالصواب **ایضاً در داستان مذکور** ۝ این معیت با حق ست و جبر نیست ❊ این تجلی مه ست و ابر نیست ❊ یعنی این جبر که اسناد خلق و فعل حقیقةً بحق باشد معیت با حقست در جمیع افعال و اعمال نه جبر که استغفر الله عبارت از قسر و ظلم باشد و ناقص فهمان عالم حقیقت آنرا انواع دیگر فرا گرفته اند جبر در صورتے لازم مے آید که بنده را خارج وجودی باشد و در صدور افعال و اعمال مجبور گردد هرگاه که بنده اصلا موجود نیست و همه حقست پس معیت و اتحاد باشد نه جبر و این تجلی مه است یعنی جبر روشنی نور حقیقت ست نه تیرگی ابر ضلالت که عیاذاً بالله روپوش ماه حقیقت باشد چنانچه ابیات مابعد مؤید اینمعنی ست در تفسیر وهو معکم اینما کنتم **بیت** گر بگریم ابر پر زرق دلم ❊ ور بخندم

آن زمان برق ویم * مراد از زرق لون مطلق ست و بمعنی ویل نیز آمده که نوحه باشد و معنی ثانی
درین مقام مناسب ترست و بمعنی آب صاف بنظر در آمده در **داستان سوال رسول**
از امیر المومنین عمر رضی الله عنه معنی اند شعر جز با خبط نیست * چون فلاسنگ ست
اند ضبط نیست * خبط آمیختگی عقل با جنون و دست و پا زدن ستور و فلاسنگ بیابان و بمعنی نیز
بنظر در آمده معنی بیت آن باشد که معنی در شعر بغیر از آمیختگی عقل با جنون و دست و پا زدن نیست
و مانند بیابان یا فلاخن با حاطهٔ ضبط در نمی آید **در بقیهٔ قصهٔ بازرگان که بهندوستان**
میرفت عاشقم بر لطف بر قهرش بجد * بو العجب من عاشق این هر دو ضد * عشق من مصدر
این هر دو شد * چون مبادی عشق کز وی نیست بد * قهر و لطف از جانب حق من حیث المفهوم
مغایر یکدیگر اند و بحسب مجاز اطلاق ضد نه بر اینها میشود اما من حیث الحقیقة متحد و واحد اند چه قهر هم
منجر بلطف ست بلکه جهت تادیب و تنبیه بندگان منبعث از عین لطف مانند زجر پدر و استاد
نسبت بفرزند و شاگرد که ناشی از عین تربیت و شفقت ست چنانچه در دفتر چهارم میفرماید
بیت قهر او را ضد لطفش کم شمر * اتحاد هر دو بین اندر اثر * پس قطع نظر ازین که نظر بر اتحاد مصدر
باشد بین الصفتین نیز ضدیت باقی نماند و در معنی عاشق یک جز شد در **داستان شنیدن**
طوطی حرکت طوطیان آن دمی کز وی مسیحا دم نزد * حق ز غیرت نیز بی ما
هم نزد * ما چه باشد در لغت اثبات نفی * من نه اثباتم منم بی ذات نفی * معنی آن اسرار الهی که
مسیحا از و دم نزد حق از کمال غیرت با او و دیگر برگزیدها در میان ننهاد بے با هم نزد یعنی تا مائی
که عبارت از هستی ست فانی مطلق نشد با ما هم ازان عالم دم نزد یا آن اسراری که با مسیحا در میان
ننهاد و رخصت دم زدن و افشای آن نداد بے ما هم نزد یعنی در حین اظهار آن ما را هم محرم نساخت
و بے ما هم دم نزد و درین صورت رفع توهم تفوق بر مسیحا که در معنی اول میشد هم میشود چه دم نزدن
مستلزم عدم اظهار نیست اگر چه هر دلی را تجلی خاص می باشد و ازین عالم سخن کردن در اصطلاح
این طبقه قصورے ندارد اما نظر بو تیرهٔ ابیات سابق همین معنی مخالفت دارد و چون مقام فخریه است
معنی اول اولیست و انهم میتواند بود که با وجود نفی هستی هم از کمال غیرت با ما نگفت و اگر ما را که در لغت
هم نفی و اثبات ست بهستی بی شرط که وحدتش می نامند و ظهور و بطون دران مساویست و مشروط
و مقید بهیچ یک از انتفاء اعتبارات و اثبات آن نیست تعبیر نمود گفته شود که حق تعالی آن دم را که
بے ما یعنی تعین اول موسوم بوحدت هم نزد و دران مرتبه غیب هویت که آنرا غیب الغیب و لا تعین

میگویند اظهار نکرد با تو بگویم نیز وجهی دارد بلکه از وجوه دیگر اوجه است و معنی مصرع اول بیت و دوم خود
ظاهر ست معنی مصراع ثانی آنکه من از هر دو ما اثبات و نفی باشد هیچکدام نیستم چه نفی هم بوجهی مستلزم
اثباتست و ازین هر دو برترم و از احاطهٔ حرف و صوت بر آمده ام والله اعلم بالصواب **در رجوع**
بحکایت خواجهٔ تاجر تا دم آخر دم آخر بود * که عنایت با تو صاحب سر بود * یعنی
تا دم آخر و قتے هر دم تو در یاد حق بمنزلهٔ دم آخر که نفس منجی عبارت از انست میتواند که عنایت با تو
صاحب سر باشد **در تفسیر قول حکیم سنائی** نفع باران بهاران بو العجب * باغ را باران پائیزی
چو تب * پائیز عبارت ست از خزان یعنی تحویل شمس بمیزان و عقرب و قوس که ما بین تابستان
و زمستان که متعارف ست پائیز نیست اهل هند تشریح آن محتاجند لهذا نوشته شد **در داستان**
نالیدن استن حنانه گر نه نامعقول بودی این مزه * کی بدی حاجت بچندین معجزه *
این طریق بکر نامعقول بین * در دل هر مقبلے مقبول بین * منقول ست از در مکنون که از صفات
حکیم ناصر خسروست آنکه تعلیم الهی با نبیا علیهم السلام خالی از دو حال نیست یا بتوسط عقول و حواس ست
یا بی واسطه این هر دو ثانی علمی ست که موسوم میشود بلا معقول و لا محسوس و آن حکایت است
که متعلق ست بذات الهی اول خالی ازین نیست که بتوسط عقول محض خواهد بود یا بلا توسط حواس
و عقول هر دو اول را که عبارت ست از احوال مجردات علم معقولات گویند و ثانی که عبارت ست
از احوال جسمانیات علم محسوسات و برهان که از اختراعات حس ست در محسوسات تنها وفا میکند
تا بمعقولات و لا معقولات و لا محسوسات چه رسد پس علم انبیا که متعلق بذات ایزد یست ناچار میباید
موقوف بتعلیم الهی باشد که موسوم بلا معقول و لا محسوس ست چه عقل ادراک کنه مبدأ خود که مؤثر ست
در ذات او نمیتواند کرد چرا که عدم ادراک اثر در مؤثر که بر و سابق ست امریست مقرر هر گاه در دریافت
حقیقت مبدأ خود عاجز باشد بکنه ذات الهی چگونه تواند رسید پس لازم آمد که این علم انبیا معقول
و لا محسوس باشد و این علم مرتسم نمیشود مگر در عقل حادی عشر که عبارت از عقل انبیاست و معجزات
نتائج آن مراد حضرت مولوی درین بیت از لفظ نامعقول همین است و هر که خلاف این فهمد نامعقول
در بیان آنکه موسیٰ و فرعون هر دو مسخر اند بیت چونکه بے رنگی اسیر رنگ شد *
موسی با موسی در جنگ شد * چون به بی رنگی رسی کان داشتی * موسی و فرعون دارند
آشتی * مقرر ست که ماهیات که عبارت ست از اعیان ثابته در عالم بی رنگی که تعین میداوی و حدت
صرف و قابلیت محض مفسر ازانست و مراتب همه در وی مندرج و مندمج بغیر اعتبار بعضها عن بعض

لاعیناً ولاعلماً همه یکرنگ داشت ومغایرتے ومباینتی درمیان نبود بعد ازان که عالم بیرنگی اسیر رنگ شد یعنی شیونات ذاتیه از مرتبهٔ تعین اول بمرتبهٔ تعدد وتمیز رسیده وجود عینی خارجی گرفتند بمقتضی این تشأ باهم متنازع شدند وهرگاه این صور مجازیه ازمیان برخاست ورجوع به بیرنگی اصل که مرتبهٔ غیب هویت ست نمود منازعتها که لازم وجود عینی خارجیست از اضداد مرتفع گشت همان اتحاد اصلی بحصول پیوست ومباینتی میان موسیٰ وفرعون باقی نماند والله اعلم بالصواب **مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان ۵** صورت برهم زدن از چشم تنگ * اختلاف جانها در صلح وجنگ * درین بیت تعقید واقع شده واختلاف جانها در صلح وجنگ از چشم تنگ ست وتفرقهٔ تلخ وشیرین ونور ونار وصالح وطالح ازین نظر مجازی پدید مے آید واز دریچه عاقبت مرئی میتواند شد **دربیان فرق میان آنکه درویش بخدا او تشنهٔ خدا ۵** نقشهای کاندرین حمامهاست * از برون جامه کن چون جامهاست * تا برونی جامها بینی وبس * جامه بیرون کن درآ ای هم نفس * زان که با جامه وران سو راه نیست * تن زجان وجان زتن آگاه نیست * معنی این سه بیت چنین میتواند بود که نقشهای که درین حمامهاست یعنی وجود ظاهری انسان از برون جامه کن که حقیقت انسانی ست مانند جامهای شیشه است که در برون جامه کن حمام می نشانند تا کسی از برون آن در نیاید بمحض مشاهده شیشها بروی بر حقیقت حال اطلاع حاصل نمیتواند نمود وتا در مرتبهٔ نقش وصورت مقام داری بغیر از صورت چیزے نمیتواند دید وبحقیقت نمیتوانی پی برد جامه بیرون کن یعنی از وجود ظاهری برآ ولباس طبیعت برکن واز طور سبعه وجود بگذر تا حقائق واسرار بر تو منکشف گردد چه با لوث طبیعت درانسوے حقیقت راه نیست وبا این آلودگی نه تن از جان آگاه میتواند بود ونه جان از تن وجان نیز صفت تن میگیرد وهرگاه آلایش طبیعی عاری مرتفع شد تن تیره وکدر صفت جان پیدا میکند وجان که از صحبت تن تیرگی حاصل نموده بحالت صفا وضیاء اصلی خود باز آمده وتن از جان وجان از تن آگاه میشود وحجابها بالکل مرتفع میگردد والله اعلم بالصواب **دربیان آنکه عاشق دنیا مثال عاشق دیوارست ۵** جزو یک رو نیست پیوسته بکل * ورنه خود باطل بدی بعث رسل * یعنی پیوستگی جزو بکل از یک رو در یک ره نیست ووجه پیوستگی بسیارست واگر طرق اتصال جزو بکل یعنی ممکن وواجب بسیاری نمی بود واز همین یکرو که جمع ممکنات را با واجب عموماً آن رابطهٔ حاصل ست می بود چنانچه خار را با گل بعث رسل که هادی طریق حقیقت موصل الی الله اند باطل بود ومآل معنی جزو یک رو وجزو یک میباشد ودو یکی میشود واگر گوئیم جزو یک رو پیوسته بکل نیست ووجوه مغایرت ومایهٔ امتیاز

فیمابین بسیارست از یک روچه با جزو پیوسته متوجه کل باشد هم وجهی دارد **در داستان قبول خلیفه هدیه را وعطاء خلعت فرمودن ۵** هم عرب ما هم سبو ما هم ملک * جمله ما یوفک عنه من افک * عقل را شوهر دان وزن این نفس وطمع * این دو ظلمانی منکر عقل شمع * اشارت بوحدت وجودست که صوفیه بدلائل ثابت کرده اند ودر کتب این طبقه مشروحاً مذکورست یوفک عنه من افک یعنی گردانیده میشود ازین که همه حق ست کسیکه گردانیده شده است از ایمان وبیت ثانی که عقل را شوهر دان وزن این نفس وطمع محض تشبیه عقل ست بشوهر درین داستان عرب وزن ماجرای آنها که شوهر بفقر وفاقه وتجرد وترک حرص هدایت مینماید وتمثیل نفس وطمع بزن که ترغیب بحطام دنیوی میکند ودر دو بیت اخیر رفع اختلافات اهل انکار که بعضی بترکب وجمعی بحلول عارضی وبرخے بحلول جوارے قائلند میفرمایند **بیت** بشنو اکنون اصل انکار از چه خاست * زانکه کل را گونه گونه جزوهاست * جزو کل نی جزوها نسبت بکل * نی چو بوئی گل که باشد جزو کل * یک قسم جزئیت از عالم اجزای ترکیب انسانی ست با کل بدن که اعضا وجوارح بدن ست وبدن کل آن ویک نوع ازان عالم ست که قیام وحصول آن باوست مانند بوی ولطف سبزه با گل که در گل حلول عارضی کرده ومظروف در ظرف که حلول جوارے نمود سوای میفرمایند جزئیت حق با کل ممکنات عالم ازان عالم نیست بلکه محض نسبتی وارتباطی فیمابین متحقق ست در کل عالم از حق که عقل جزوی در ادراک کیفیت آن عاجز وقاصرست نه بطریق ترکب وتناسخ ونه حلول وعارضیت تعالی الله عما یقول الظالمون **ایضاً در داستان مذکور ۵** در حروف مختلف شور وشکیست * گرچه از یک روز سرتا پا یکیست * حروف عالیات در اصطلاح صوفیه عبارت از حقائق کونی ست وهر اختلاف وشکی که هست درین نشأ ست در نشأ الهی بحسب ماهیت همه یکی اند ودران مرتبه اتحاد مطلق ست **دربیان آنکه حال خود ومستی خود پنهان باید داشت از جاهلان ۵** سر اسپینا لکردیا بدان * راز اصبحنا العربیا بخوان * این مقدمه در حواشی جمع الفرق نورالدین ابوالفتوح شیرازی چنین بنظر درآمده که سیدی ابی الوفا الکرد المتوفی لثمانیته واسطه فی سنة تسع وستین واربعمایة کان رجلا کردیا یرعی الغنم فوجد قطعة قرطاس مکتوبا فیها بسم الله الرحمن الرحیم قال رجلا ما کتب فیها فاخبره بذلک فوضع تلک القطعة بعد تنظیفه فی مکان مرتفع وقام بین یدیه متواضعا الی طلوع الفجر فادرکته جذبة من جذبات الله وقت الصبح والهم بالکلام العربی وکثیر امن العلوم فصعد المنبر وقال الحمد لله الذی امسیت به کردیا واصبحت عربیا **در قصهٔ مری کردن وبیان**

وچینیان در علم نقاش ست رومیان گفتند بی نقش و رنگ * در خور آید کار را جز دفع زنگ *
درین بیت معنے مصراع اول بطریق سحر حلال در اخری تمام میشود در داستان خدو انداختن
خصم بر روی علی ست آن یکی ماهی همی بیند عیان * وان یکی تاریک می بیند جهان *
وان یکی سه ماه می بیند بهم * آن یکی بنشسته یک موضع ز غم * چشم هر سه باز و گوش هر سه تیز *
در تو آویزان و از من در گریز * قیاس هینست که درین ابیات مراتب ثلثه جمع و تفرقه و جمع الجمع
فرموده باشند جمع عبارت از مشاهده حق ست در خلق و تفرقه عبارت از ملاحظه خلق ست
بی حق و جمع الجمع کنایت از مشاهده جمیع مراتب ست در حق آنکه یکماه می بیند در مرتبهٔ جمع ست
و آنکه جهان را تاریک می بیند در مرتبهٔ تفرقه است و آنکه سه ماه را عیان می بیند در مرتبهٔ جمع الجمع
است و اگر مراتب ثلثه مذکوره را باعتقادات خلائق که متفاوت ست و هر کس بقدر استعداد خود
مشاهده جمال حق نموده تفسیر کرده شود هم گنجایش دارد و مراد از مصراع اول اهل اسلام توانند بود
که حق را بوحدانیت می پرستند و از مصراع ثانی منکران الوهیت که دهریه وغیره باشند و
از ثالث نصاری که بثالث ثلثه قائلند والله اعلم بالصواب ایضا در داستان مذکور
ست عالم از هژده هزار ست و فزون * هر نظر را نیست این هژده زبون * هژده هزار عالم
باین طریق میشود عالم عقل و عالم ارواح و عالم افلاک که نه است و عالم عناصر که چهار ست
و عالم موالید که سه است مجموع هژده میشود هر اسمی را از هزار اسم الهی درین هژده مراتب
تصرفے ست مخصوص و هزار را که در هژده ضرب کنند هژده هزار میشود و در تعداد این از امیر حسینی
رباعی منقول ست رباعی اول ز مکونات عقل و جانست * و اندر پی او نه فلک گردانست *
زین جمله چو بگذری چهار ارکانست * پس معدن و پس نبات و پس حیوانست * و در خلاصة المناقب
سید علی همدانی بنظر در آمده که عوالم وجود سیصد و شصت هزار باشد و در بعضے روایات
هفتاد هزار و در بعضے هژده هزار و در بعضے هژده عالم باشد چنانکه عقلیه روحیه نفسیه طبعیه جسمانیه
عنصریه مثالیه خیالیه حشریه جنانیه جهنمیه اعرافیه رؤیتیه صوریه جمالیه جلالیه کمالیه و مجموع این
عوالم در دو عالم ظاهر و باطن که غیب و شهادت ست مندرج باشد قال الله تعالی عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم و سوال کردن آن کافر از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
ست امت وحدی یکی و صد هزار * باز گو ای بنده بازت را شکار * در کلام مجید واقع شده
ان ابراهیم کان امة مراد آنست که تنها بمنزلهٔ امتی در داستان جواب که افگندن

شمشیر چه بود ست چون جفا گر را چنینها میدهم * پیش پای خب چه سان سر می نهم * پس وفا گر را
چه بخشم بدان * گنجهای و ملکهای جاودان * خب بفتح و کسر خاء معجمه بمعنے مکاره و دلیر در قاموس
بنظر در آمده و اینجا از خب و حب این مناسب ترست نظر به بیت ثانی ترجمهٔ ابیات عربی
در داستان ملاقات پادشاه با ولی ست انت مولی القوم من لا یشتهی * قد ردی
کلا لئن لم ینتهی * یعنے تو ناصر و یاری ده قومی کسی که نخواهد ترا بتحقیق هلاک شد در حالتی که منقولست در شان
وے آیت مذکوره که تمامه در تحت آیات نوشته شده در حق ابوجهل وارد گشته که اگر باز نه ایستد از
ایذای محمد علیه السلام بگیریم او را بموی پیشانی و به دوزخ کشیمش در داستان بردن طبیب را
بر سر بیمار تا حال او به بیند ست لا تکلفنی فانی فی الفنا * کلت افهامی فلا احصی ثنا *
خطاب بجانانست یعنی تکلیف مکن مرا ای جان بیان کردن انعامهای او پس بدرستی که من در
فنا ام مانده شده است فهمهای من پس من نمی توانم شمار کردن صفت او به بیان انعامها بیت
کل شیء قاله غیر المفیق * ان تکلف او تصلف لا یلیق * هر چیزی که بگوید او را غیر هشیار اگر تکلف کند
ولاف زند و رنج کشد نمی سزد بجهت آنکه هشیار نیست در داستان بر جستن آتش
چهل گز بالا و حلقه شدن و جهودان را در میان گرفتن و سوختن ست
تا الیه یصعد اطیاب الکلم * صاعدا منا الی حیث علم * یعنی بسوی حق تعالی بر میروند سخنان پاک
مراد از آن کلمات اربعه است که حمد و تسبیح و ذکر و دعا باشد و در کلمات مذکوره اختلاف بسیار ست
در حالیکه میروند و صعود میکنند این سخنان صادر شده از ما تا آنجا که دانسته است حق بیت
ترتقی انفاسنا بالمتقی * متحفا منا الی دار البقا * یعنی بالا میرود انفاس ما باستعانت عمل پاکیزه
در حالتی که تحفه کرده شده است انفاس از جانب ما بسوی بقا بیت ثم یلجینا الی امثالها *
کی ینال العبد مما نالها * پس مضطرب میسازد آن جزا ما را بسوی آن انفاس و سخنان تا برسد بنده
از چیزے یعنے بمکافاتے و جزائی که رسیده بود بآن بیت هکذا یعرج و ینزل دائما * ذا فلا زلت
علیه قائما * همچنین بالا میرود و فرود آید همیشه آن مذکور از انفاس و مکافات پس همیشه است آن نفس
بران عروج و نزول قائم ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد ست جمله گفتند ای حکیم
باخبر * الحذر دع لیس یغنی عن قدر * یعنی ترس و ساختگی را بگذار و بدان که آن ترس بی نیازی نمیدهد
از حذر یعنے دفع آن نمیتواند کرد در عزت تعظیم خاقان و انگشت نما شدن ست
نفس از بس مدحها فرعون شد * کن ذلیل النفس هونا لا تسد * باش خوار و ارزنده نفس از روی فروتنی

وسید میشود مهتری مکن در **بیان آنکه حال خود مستی پنهان باید داشت ؎**
اغلب الظنین فی ترجیح ذا ٭ لاتماری الشمس فی توضیحها ٭ چیره میشود وگمان را درچه برباید آن حق و
دوگمان عبارت از غلبه وقوع حق مجادله مکن آفتاب را درهویدائی وپیدائی آن **آیات قرآنی**
در آغاز داستان ؎ عشق جان طور آمد عاشقا ٭ طور مست وخر موسی صعقا ٭ این آیه در
سورهٔ اعراف در سیپاره قال الملأ واقع شده فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا یعنی هنگامی که
تجلی کرد پروردگار موسے آن کوه گردانید خدائیتعالی مر آن کوه را ریزه ریزه وبیفتاد موسے
بیهوش **داستان ظاهر شدن عجز حکیمان ؎** لیک گفتی گرچه میدانم سرت ٭
زود هم پیدا کنش بر ظاهرت ٭ مضمون این آیت ست که در سورهٔ مومن در سیپاره فمن اظلم
واقع شده ادعونی استجب لکم بخوانید مرا اجابت کنم مر شمارا اغلب علما درین آیت دعا را بر عبادت
فرود آورده اند **داستان از خداوند ولی التوفیق درخواست توفیق ؎**
مائده از آسمان شد عائده ٭ چونکه گفت انزل علینا مائده ٭ اقتباس ست ازین آیت که در سورهٔ مائده
در سیپاره واذا سمعوا واقع شده ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة
منک وارزقنا وانت خیر الرازقین ای پروردگار ما فرو فرست بر ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان
مارا عیدی مراهل زمان وآنان راکه ازپس ما آینده باشند آن خوان آیتی از تو روزی کن مارا آن خوان
وتو بهترین روزی دهندگانی **در ملاقات پادشاه با ولی که در خوابش نمودند ؎**
انت مولی القوم من لایشتهی ٭ قد ردی کلا لئن لم ینتهی ٭ اقتباس ست از مضمون این آیت که
در سورهٔ اقرا در سیپاره عم واقع شده کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة ناصیة کاذبة خاطئة حقا که اگر ابوجهل
باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بگیریم اورا بموی پیشانی وبد و زخ کشیمش پیشانی
که در وغگوئی وخطا کار ست **در داستان خلوت طلبیدن ولی از پادشاه با آن**
کنیزک ؎ وعدها باید وفا کردن تمام ٭ ورنخواهی کرد باشی سرد وخام ٭ وعده کردن را وفا باید
بجان ٭ تا ببینی در قیامت فیض آن ٭ در قرآن مجید در مادهٔ ایفای عهد مطابق مضمون این
دو بیت چند جا واقع شده در سورهٔ بنی اسرائیل در سیپارهٔ سبحان الذی واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
وفا کنید بعهدی که بسته است با شما از تکالیف شرعیه یا پیمانی که با یکدیگر بندید بدرستی که صاحب پیمان هست
سوال کرده شده ودر سوره بقر در جزو الم نیز آمده که اوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون
وفا کنید به پیمان من تا وفا کنم بعهد شما وازین بترسید در نقض عهد وشکستن پیمان **در بیان آنکه**

کشتن زرگر باشارت الهی بود نه بهوا ؎ بگذر از ظن خطای بدگمان ٭ ان بعض
الظن اثم آخر بخوان ٭ در سیپاره حم در سورهٔ حجرات واقع شده یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن
ان بعض الظن اثم ای گروه گرویدگان بپرهیزید وبگذارید بسیاری از گمانها بدرستی که بعضی از گمان
بزه است **در حکایت بقال وطوطی وروغن ریختن ؎** گفت اینک مابشر ایشان بشر ٭
ما وایشان بستهٔ خوابیم وخور ٭ اقتباس ست از مضمون این آیت که در سیپارهٔ ومن یقنت در
سورهٔ یس در حق پیغمبران واقع شده از زبان کفار قالوا ما انتم الا بشر مثلنا گفتند مردم آن شهر که
نیستند شما مگر آدمی مانند ما **ایضاً در حکایت مذکور ؎** حرف ظرف آمد درو معنی چو آب ٭ بحر
معنی عنده ام الکتاب ٭ در سیپاره وما ابری در سورهٔ رعد واقع شده لکل اجل کتاب یمحو الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب وهر وقتی را کتابیست نوشته که چون وقت در آید آن حکم بظهور آید
یا هر اجلی را از آجال خلائق اطلاع کتابیست نزدیک خدا که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد محو میفرماید
ودور میکند آنچه میخواهد بحکمت واثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت ونزدیک او ست اصل کتاب که لوح محفوظ ست
وهیچ کتابتی نباشد الا آنکه نوشته در وی **در حکایت مذکور ؎** بحر تلخ وبحر شیرین در جهان ٭
در میان شان برزخ لایبغیان ٭ در سورهٔ رحمن در جزو قال فما خطبکم واقع شده مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لایبغیان ماده داد دو دریارا یکی خوش وشیرین ویکی شور وتلخ تا با مراد بیکدیگر رسند وآن
بحر فارس وروم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند ومیانه هر دو دریا پرده ایست از قدرت خدا که
بسبب آن افزونی نجویند بریکدیگر یعنی باهم نیامیزند **در فرق میان محقق ومدعی ؎**
آن شراب حق ختامش مشک ناب ٭ باده را ختمش بود گند وعذاب ٭ در جزو عم در سورهٔ ویل للمطففین
واقع شده ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق
مختوم ختامه مسک بدرستی که نیکان در بهشت بر تختهای آراسته مینگرند بچیزها که از آن شادمان
وفرحناک میگردند بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان تازگی نعمتهای بهشت وطراوت لذتهای
آشامیدن میشوند از شراب خالص مهر کردهٔ او که مهرش بجای گل مشک ست **در تمثیل عارف**
وحال او الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها این آیت در جزو فمن اظلم در سورهٔ زمر
واقع شده یعنی خدایتعالی قبض میکند وبر میدارد روحها وجانها را از بدنها هنگام مردن آن یعنی
قطع میگرداند تعلق وتصرف روح را از بدن بظاهر وباطن واین موتست وآنکه نمرده است وزنده است
قبض میکند وبر میدارد روح او را در خوابش یعنی قطع میکند تعلق وتصرف روح از بدن بظاهر نه باطن

در وقت رفتن آن بدن در تمثیل مذکور حال عارف این بود بیخواب هم * گفت ایزد هم رقود زین مرنج
درباره اصحاب کهف واقع شده در سورهٔ مذکور در سیپاره سبحان الذی و تحسبهم ایقاظا و هم رقود و پنداری
تو ایشان را بیدار زیرا که چشمهای ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند در داستان
تحریض متابعت ماهر شده کیف مد الظل نقش اولیاست * کو دلیل نور خورشید خداست *
در سورهٔ فرقان در سیپاره قال الذین واقع شده الم تر الی ربک کیف مد الظل یعنی بصنع پروردگار خود
چگونه بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب **ایضاً در داستان مذکور**
اندرین وادی مرو بی این دلیل * لا احب الآفلین گو چون خلیل * در جزو و اذا سمعوا در سورهٔ انعام
واقع شده فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الآفلین چون شب بر و
در آمد و تاریک شد دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی
ستاره پرست بودند بوی سجده کردند گفت ابراهیم آیا هست پروردگار من بر سبیل استفهام یا آنکه
برغم آن قوم پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت گفت ابراهیم علیه السلام دوست نمیدارم
فرو روندگان را **در داستان مذکور** طهر بیتی بیان پاکیست * گنج نورست از طلسمش
خاکیست * در سورهٔ بقر در جزو الم واقع شده و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهر بیتی للطائفین و
العاکفین والرکع السجود و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم بسوی ابراهیم و اسمعیل آنکه پاک سازید
خانه مرا از اوثان و انجاس و خبائث و معاصی و طواف جنب و حائض برای طواف کنندگان و
برای مقیمان و معتکفان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان مراد حضرت مولوی از اقتباس این
آیت درین بیت آنست که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم دوست ست از ادناس متعلقات کونین
که تطهیر بیت از ادناس و او زارست و تطهیر دل از ملاحظه اغیار **در بیان آنکه این اختلافات**
در صورت روش ست تا نشان حق بیارد نوبهار * خاک سرها کی نماید آشکار * این
بیت و ابیات مابعد مفهوم این آیت ست که در جزو اتل ما اوحی در سورهٔ روم واقع شده فانظر
الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها پس در نگر سوی آثار رحمت الله تعالی باثر مطر
تا به بینی که چگونه خدای بآن زنده میگرداند زمین را باشجار و ثمار و زرع و نباتات پس از مردگی
و افسردگی **در داستان دفع گفتن وزیر مریدان را و متابعان را**
یا حس و بی گوش و بی فکرت شوید * تا خطاب ارجعی را بشنوید * اشارت ست بآیت کریمه که
[illegible] در سورهٔ والفجر واقع شده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک [illegible]

آرام گرفته باذکر من کم شاکری در نعمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در حالتی
که پسند کننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدا تعالی **در بیان آنکه جملهٔ پیغمبران بر حق‌اند**
لا نفرق الطلب المعنی من الفرقان قل * لا نفرق بین احد من رسل * در سورهٔ البقر در جزو
تلک الرسل واقع شده لا نفرق بین احد من رسله میگویند نبی و مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان
هیچ یک از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند
و نیز در سیپاره الم واقع شده و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم **در قصه پادشاه**
جهود که در هلاکی دین عیسی سعی نمود گر خبر خواهی ازین دیگر خروج * سوره بر خوان والسما
ذات البروج * اشارت ست بسوی والسماء ذات البروج که درباره اصحاب اخدود در سیپارهٔ عم
واقع شده اصحاب اخدود یعنی خداوندان شکافها در زمین ایشان بت پرستان بودند از اصحاب
ذو نواس یمین و چون هر جا گوها کنده آتش کفر بر افروخته بودند مسلمانان را بعنف تکلیف بت پرستی
و بآتش در آمدن مینمودند بآن اسم موسوم گشتند تفصیل این آیت در تفسیر حسینی و دیگر تفاسیر در بیان
والسماء ذات البروج مشروح مذکورست **ایضاً در قصهٔ مذکور** نیکوان را هست میراث
از خوش آب * آن چه میراث ست اورثنا الکتاب * در سیپارهٔ و من یقنت در سورهٔ فاطر واقع شده
ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا ما کتابهای مقدمه بر امم سالفه فرستادیم پس میراث
دادیم قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم آنان را که برگزیده ایم از بندگان خود یعنی امت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم **در قصهٔ باد که در عهد هود قوم عاد را هلاک کرد** هود گرد مومنان
خطی کشید * نرم میشد باد کانجا میرسید * اشاره بمضمون این آیت ست که در جزو تبارک در سورهٔ
حاقه واقع شده و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما فتری القوم
فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویة فهل تری لهم من باقیة و اما قبیلهٔ عاد پس هلاک کرده شد بادی سرد
و سخت از حد در گذرنده و خدای مسخر کرد آن باد را بر قوم عاد هفت شب و هشت روزها و شبهای متوالی
پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی اوقات مردگان سرنگون افتاده گویا که ایشان از عظم اجسام
بیخهای درخت خرما اند بر زمین افتاده و کاواک گشته پس هیچ می بینی ایشان را کسی باقی مانده همه مستاصل
شدند و یکی از ایشان نماند **ایضاً در قصهٔ مذکور** خاک قارون را چو فرمان در رسید * با زر و تختش
بقعر خود کشید * اشاره باین آیت ست که در جزو امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده فخسفنا به و بداره
الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله و ما کان من المنتصرین [illegible] قارون [illegible]

وزمین صاحب ثواب فرموده که هر روز قارون بمقدار قامت خود با خانه ومال ومتاع بزمین فرو می رود تا نفخ صور بارض سفلی خواهد رسید پس نبود قارون را هیچ گروهی که دران وقت یاری کند او را بجز خدای ونبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی عذاب ازوی باز داشت ونه خود توانست باز داشتن

در داستان بر جستن آتش جهل گزر تا الیه یصعد اطیاب الکلم ❊ صاعداً مناً اسلی حیث علم

❊ در سیپاره من یقنت در سورهٔ فاطر واقع شده الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحائف که آنها در ومکتوب ست وعمل شایسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند

در ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد ❊

چون بامر اهبطوا بندی شدند ❊ حبس خشم وحرص وخرسندی شدند ❊ اشارت ست بآیت که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده وقلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو گفتیم ما طاوس ومار وآدم وحوا وابلیس را که همیشه فرو روید از بهشت بدنیا مر برخی از شما بر برخی را دشمن باشند چون ابلیس ومار که دشمن آدم واولاد اویند باز

ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد ❊ کرده وصف مکر ایشان ذو الجلال ❊ لتزول منه اقلال الجبال ❊ این آیت در سیپارهٔ وما ابرئ در سورهٔ ابراهیم واقع شده مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه الجبال وبدرستی که کوشش کردند وحیله آنچه نهایت مکر ایشان بود ونزدیک خدا ست جزای مکر ایشان وبدرستی که مکر ایشان در سختی هول ساخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر کوهها مراد از جبال کوههای احکام شریعت ست که کافران را در زوال می کوشیدند واین محال بود

در جواب گفتن خرگوش مر نخچیران را ❊ آنچه حق آموخت مر زنبور را ❊ آن نباشد شیر را وگور را ❊ اشارت ست بمضمون این آیت که در سیپارهٔ ربما در سورهٔ نحل واقع شده واوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون والهام فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل اینکه فرا گیرید از شگاف کوهها مسدس ومتساوی واز میان درختان نیز خانها گیرید واز آنچه مردمان بنا میکنند

در داستان مکر کردن خرگوش با شیر و بسر بردن ❊ گر ترا اشکال آید در نظر ❊ پس تو شک داری در انشق القمر ❊ اول در جزو قال فما خطبکم در سورهٔ قمر واقع شده اقتربت الساعة وانشق القمر نزدیک آمد قیامت وشگافته شد ماه چه از علامات قریب قیامت یکی انشقاق قمر ست واین قصه در تفاسیر مشروحا ذکر یافته

ایضاً در داستان مذکور ❊ تازه کن ایمان نه از گفت زبان ❊ ای هوا را تازه کرده در نهان ❊ تا هوا تازه است ایمان تازه نیست ❊ کین هوا جز قفل آن دروازه نیست ❊ این بیت مستنبط است از مضمون این آیت

که در آخر سیپارهٔ الیه یرد در سوره جاثیه واقع شده افرایت من اتخذ الهه هواه واضله الله علی علم وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون آیا چون می بینی آنرا که فرا گرفت خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود وفرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود بآرزوی خود گیرد یعنی می پرستید چون بتی از و نیکوتر بیند آنرا بگذارد واین را بخدائی بردارد چون می بینی آنرا گمراه ساخت وفرو گذاشت خدای او را بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آنکسی ومهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وبر دل او تا آیات حق اثر نکنند ونهاد بر چشم او پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد وجواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد پس کیست که راه نماید این کس را از پس فرو گذاشتن خدای مر او را آیا پند نمی گیرید ومتنبه نمیشوید

در داستان مکر خرگوش وتاخیر در رفتن پیش شیر ❊ لا جرم ابصار ما لا تدرکه ❊ وهو یدرک بین تو از موسی وکه ❊ اقتباس ست از مضمون آیت که در جزو واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار در نیابد او را دیدها واو در یابد خداوندان دیدها را این دلالت بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی واحاطه برو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن ست واگر ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در دنیا رویت در عقبی بنص قرآن وحدیث ثابت شده

در قصهٔ آدم علیه السلام وبستن قضا نظر او را ❊ اسم هر چیزی تو از دانا شنو ❊ سر رمز علم الاسما شنو ❊ این بیت واکثر ابیات این داستان مضمون این آیت ست که در جزو الم در سوره بقر واقع شده وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین وبیاموخت حق سبحانه مر آدم را نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند پس گفت که خبر دهید مرا بنامهای اینها اگر هستید راست در طعن استحقاق خلافت آدم

ایضاً در داستان مذکور ❊ این همه دانست چون آمد قضا ❊ دانش یک نهی شد بروی غطا ❊ اشارت ست بآیت که ولا تقربا هذه الشجرة نزدیک مگردید این درخت را یعنی شجر انگور یا انجیر واشهر گندم ست

ایضاً در داستان مذکور ❊ ربنا انا ظلمنا گفت آه ❊ یعنی آمد ظلمت وگم گشت راه ❊ اقتباس ست ازین آیت که در سیپاره ولو اننا در سوره اعراف واقع شده قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین گفت آدم وحوا علیهما السلام ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بدین نافرمانی واگر تو نیامرزی گناهان ما را ونبخشای بر ما هر آئینه باشیم

اززیان کاران در داستان پای کشیدن از شیر چون نزدیک چاه رسید
ب حق چو سیارا معرف خوانده است * چشم عارف سوی سیما مانده است * اشارت ست بآیت که در سیپاره حم تنزیل واقع شده سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر بود از اثر سجده در داستان نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را ب گر تو پیلی خصم تو از تو رمید * نک جزا طیرا ابابیلت رسید * اشارت ست باین آیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ فیل واقع شده وارسل علیهم طیرا وفرو فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای مرغان الیضا در داستان مذکور ب جان و جهان دادی و عمر جاودان * سائر نعمت که ناید دربیان * اشاره باین آیت ست که در سیپاره ربما در سورهٔ نحل و جای دیگر نیز واقع شده وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها واگر خواهید که شمارید نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته نتوانید شمردن آنرا در داستان مژده بردن خرگوش سوی نخچیران ب که به پرورد وصل ما را ذو العطا * تا درخت استغلظ آمد فاستوا * در سیپارهٔ حم احقاف در سوره انا فتحنا واقع شده کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار مانند کشت ست که در اول بیرون آرد شاخک خود را پس قوی گرداند آن یک شاخ را پس سطبر شود پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود و گیاه ضعیف باخر درختی گردد شگفت آرد مزارعان را قوت و سطبری و راستی و خوبی و این مثل ست و تمثیل وی چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و یاران وی باول دعوت اسلام ضعیف بود و هرچند که برآمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود تا خشم گیرند بیاران پیغمبر کافران امام قشیری رحمة الله فرموده که این آیت در شان اصحاب ست پس هرکه بر ایشان خشم گیرد ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود در تفسیر رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر ب عالمی را لقمه کرد و درکشید * معده اش نعره زنان هل من مزید * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ حم در سورهٔ قاف واقع شده یوم نقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزید یاد کن روزی را که گوید خدای و خصص بنون میخوانند یعنی گوئیم ما مر دوزخ را آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که پر سازم ترا از کفار جن و انس پاسخ خدای این گوید آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال ست یعنی زیاده کن در داستان آمدن رسول قیصر رومی با میر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه

ب چون رفیقی وسوسهٔ بدخواه را * کی بدانی ثم وجه الله را * در سیپاره الم در سورهٔ بقره واقع شده ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله و مر خدا راست جای برآمدن آفتاب و جای فرو رفتن آن پس هرکجا روی آرید پس آنجا وجه خدای ست یعنی جهت طاعت او ست الیضا در داستان مذکور ب نوح را گفتند امت کو ثواب * گفت او ز انسوی استغشوا ثیاب * در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ نوح واقع شده وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا و بدرستی که من هرگاه بخواندم ایشان را بقبول توحید و عبادت تا بیامرزی مر ایشان را بقبول آن درآوردند انگشتهای خود در رهگذر مسامع را از استماع دعوت بربستند و بسر درکشیدند جامهای خود و استادند بر کفر و معصیت و سرکشی کردند از متابعت سرکشی کردن بزرگ در داستان بیدار شدن امیر المومنین عمر از خواب و سلام کردن رسول روم مر او را ب لا تخافوا هست نزل خائفان * هست درخور از برای خائفان * در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون بدرستی که آنان که گفتند پروردگار ما الله است پس بران استادند فرود آیند بر ایشان فرشتگان یعنی بر مومنان مستقیم نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در لحد یا آنکه ایشان را گویند مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت و اندوه مبرید برانچه گذشته آید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت و شاد شوید بآن بهشتی که در دنیا بود دیده که بآن وعده داده میشوید بر زبان پیغمبران در اضافت کردن آدم علیه السلام ذلت را بخویش ب گفت شیطان که بما اغویتنی * کرد فعل خود نهان دیو دنی * گفت آدم که ظلمنا نفسنا * او ز فعل خود نبد غافل چو ما * این هر دو آیت در جزو ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شد ترجمه آیت سابق در همین دفتر نوشته شد ترجمه آیت اول نوشته میشود قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم گفت ابلیس پس سبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت هر آئینه بنشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که آن راست ست یعنی دین اسلام و ترصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم در داستان تعظیم کردن ساحران موسی را که چه میفرمائی ب زانکه گفتندش که فرمان زان تست * گر همیخواهی عصا بفگن نخست * مضمون این آیت ست که در کلام مجید در سورهٔ اعراف در سیپاره قال الملأ واقع شده قالوا یا موسی اما ان تلقی

واما ان نکون نحن الملقین گفتند ای موسی یا آنست که تو می افگنی عصای خود را ویا آنکه باشیم ما افگندگان حبال وعصای خود را

در داستان مذکور

چونتو گوشی او زبان نی جنس تو ٭ گوشها حق بفرمود انصتوا ٭ در آخر سورهٔ اعراف در سیپاره قال الملاء واقع شده واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون چون خوانده شود قرآن در نماز پس بشنوید مر آنرا و خاموش باشید با امام تلاوت مکنید شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرات قرآن است هر جا خوانند اما عامه علما بر انند که در خارج صلوة مستحب ست وگفته اند مراد انصات ست برای خطبهٔ امام در روز جمعه وخطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن

در داستان باز گفتن بازرگان با طوطی انچه دیده بود

گرت برهان باید وحجت مها ٭ باز خوان من آیة او ننسها ٭ در سورهٔ بقره در سیپارهٔ الم واقع شده ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها هر چه منسوخ میگردانیم از آیت قرآن بر وفق مصالح خلق ومقتضای زمان یا فراموش گردانیم آنرا واز دلها برهم بیاریم بهتری از ان آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی را با ده تن منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت یا سیاریم مانند آنکه فسخ کرده ایم و منفعت ومثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه جهودان در نسخ مجادله میکردند ومیگفتند که این پشیمانی است وبرای خدا روا نیست واز حکمت الهی در نسخ احکام غافل وجاهل بودند

ایضاً در داستان مذکور

خذتموا سخریة اهل السمو ٭ از نبی بر خوان تو تا انسوکمو ٭ در سیپاره قد افلح در سورهٔ مومنون واقع شده انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم تضحکون بدرستی که بودند گروهی از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار وبلال وخباب وامثال ایشان رضی الله عنهم که پیوسته میگفتند ای آفریدگار ما گرویده ایم بتو پس بیامرز ما را وبخشش بر ما وتو بهترین بخشندگانی پس فرا گرفتید شما آن درویشان را مهزو به یعنی کسی که با او سخریت کنند وافسوس دارند مراد آنست که با ایشان استهزا میکردند تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریت ایشان فراموش ساخت بر شما یاد کردن من وبودید شما که از ایشان میخندید از روی تکبر وتعظم خود وتحقیر وتذلیل ایشان

در داستان شنیدن طوطی حرکت طوطیان را

عاشق رنجست نادان تا ابد ٭ خیز لا اقسم بخوان تا فی کبد ٭ در سیپارهٔ عم در سورهٔ بلد واقع شده لقد خلقنا الانسان فی کبد بدرستی که آفریدیم آدمی را در سختی ورنج یعنی انچه بوقت ولادت

درضاع وفطام ومعاش وحیات وموت بدو میرسد

در عنوان تفسیر قول حکیم سنائی

قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن این آیت در جزو ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده بگوای محمد جز این نیست که حرام کرد آفریدگار من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم ست انچه پیداست از ان چون کفر وانچه نهانست چون نفاق

ایضاً در تفسیر قول حکیم سنائی

جور واحسان رنج وشادی حادثست ٭ حادثان میرند وحق شان وارث ست ٭ مضمون این آیت ست که در سورهٔ حجر در سیپارهٔ ربما واقع ست وانا لنحن نحیی ونمیت ونحن الوارثون وبدرستی که ما زنده میگردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات دران ومیرانیم اجسام حیه را بازالهٔ حیات از ان وما وارثانیم بعد از فنای خلق میراث چیزی را گویند که بعد از مردن یکی بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند وحق سبحانه موصوف ست بصفت بقا

رجوع بحکایت تاجر

بهر این فرمود رحمان ای پسر ٭ کل یوم هو فی شان در خبر ٭ این آیت در سورهٔ رحمن در سیپارهٔ قال فما خطبکم واقع شده کل یوم هو فی شان هر روز وهر وقت او در ساختن وپرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند وسائل را عطا دهد ودرمانده را نجات بخشد وغمگین را شادان گرداند وبیمار را صحیح سازد علی هذا القیاس

در داستان مضرت تعظیم خلقان وانگشت نما شدن

نفس از بس مدحها فرعون شد ٭ کن ذلیل النفس هونا لا تسد ٭ یعنی این مصراع مستنبط ست از مضمون این آیت که در سورهٔ فرقان در جزو وقال الذین واقع شده وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وبندگان ما یا پرستندگان خدای بزرگ انانند که میروند بر روی زمین از روی تعظیم یا بسکینه ووقار بردباران ونیکوکاران وچون خطاب کنند مر ایشان را نادانان وسخن بی ادبانه در افگنند گویند ایشان در جواب قولی با سلامت کما قال المحقق الرومی

رباعی

اگر گویند زراقی وسالوس ٭ بگو هستیم صد چندان وبیرو ٭ وگر از خشم دشنامی دهندت ٭ دعا کن خوشدل وخندان وبیرو ٭

ایضاً در داستان مذکور

تا تو بودی آدمی دیو از پیت ٭ میدوید ومی چشانید از میت ٭ این مضمون موافق این آیت ست که در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ حشر واقع شده کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک انی اخاف الله رب العالمین هم چو مثل شیطان ست چون گفت کافر را که بر لفظ خود ثابت باش ومن یار وهوادار تو ام پس چون بران اثبات ورزید وضلال شرک در دل استحکام یافت شیطان گفت من بیزارم از تو بدرستی که من میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس ست واز انسان ابوجهل ودران وقت که ابوجهل به بدر متوجه شد واز قبیلهٔ کنانه

توہم داشت ابلیس بصورت سراقہ کہ رئیس بنی کنانہ بود برآمدہ گفت ای ابوالحکم مترس کہ من یار
توام و چون بہ بدر رسیدند ابلیس دید کہ ملائکہ بمدد اہل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما
بیزارم و در سورۂ انفال این قصّہ مذکور شدہ و بعضے برانند کہ شیطان لابیض ست لیس ابلیس
والنسان برصیصای راہب و ابیض او را بکفر داشت و در آخر بیزاری کرد ازو و ازین حکایت
در تفسیر حسینی مفصل مذکورست **در داستان پیر چنگی کہ در عہد امیر المومنین عمر
رضی اللہ از بہر خدا چنگ میزد ہ** معشر الجن سورۂ رحمن بخوان ٭ لستطیعوا انتفذوا را
باز دان ٭ در سورۂ الرحمن در جزو قال فما خطبکم واقع شدہ یا معشر الجن والانس ان استطعتم
ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان ای گروہ جنیان و
آدمیان اگر توانید انیکہ بیرون روید از کنارہای آسمان و زمین و بگریزید از خدای من یا از
نزول مرگ پس بیرون روید و فراز نمائید بیرون نمی توانید شد مگر بقہر و تسلط و غلبہ و شمارا این
قوت نیست پس این ابیات چنین باشد کہ پری و آدمی را آن قدرت نیست کہ بقوت و استطاعت
خود مرتکب امری توانند شد بل ہمہ محکوم حکم الٰہی و برگزیدہای خاص درگاہ او بیند و کار اولیا بالاتر از
جن و انس ست چنانچہ ابیات مابعد مؤید و مبین این معنی ست در تفسیر **حدیث
ان لربکم فے ایام دہرکم نفحات ہ** خود زبیم این دم بے منتہا ٭ باز خوان فابین
ان یحملنہا ٭ ورنہ خود اشفقن منہا چون بدی ٭ گرنہ از بیمش دل کہ خون شدی ٭ در سیپارۂ ومن یقنت
در سورۂ احزاب واقع شدہ انا عرضنا الامانۃ علے السموات والارض والجبال فابین ان یحملنہا و
اشفقن منہا وحملہا الانسان انہ کان ظلوما جہولا بدرستی کہ ما عرض کردیم امانت را کہ طاعت ست
یا حدود شرع بر آسمانہا و زمینہا و کوہہا بالشرط ثواب و عقاب در حالتی کہ فہم در ایشان آفریدہ بود
پس سر باز زدند از نیکہ بردارند امانت را و ترسیدند ازان نہ از روی مخالفت بل عجز و برداشت
او را آدمی با ضعف و ناتوانی بدرستی کہ ہست انسان ستمگار بر نفس خود کہ امانتی کہ اجرام عظام از
حمل آن پہلو تہی کردند او با عجز خود قبول کرد و نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت **در تفسیر
قول حکیم سنائی ع** آسمانہاست در ولایت جان ٭ ہ نایدآن الا کہ بر خاصان پدید ٭
با قیان فی لبس من خلق جدید ٭ این آیت در سورۂ قاف در سیپارہ حم واقع شدہ افعیینا بالخلق
الاول بل ہم فی لبس من خلق جدید آیا ما عاجز شدہ ایم و رنج یافتہ بآفرینش اوّل خلق تا فرو مانیم
در آفرینش ثانی بلکہ کافران در شک و تشبیہ اند بسبب وساوس شیطانی از آفرینش نو یعنی بعث

و حشر چہ آنرا مخالف عادت می بینند ٭ در خلق جدید محققان را نکتہای نازک و سخنان دقیق ہست در تتمہ
قصہ مطرب و بیان کردن تخلص آن ہ مرغ آبی غرق دریای عسل ٭ عین ایوبی شراب
مغتسل ٭ در سیپارہ ٭ ٭ لی لا در سورۂ ص واقع شدہ در مادہ حضرت ایوب علی نبینا و علیہ السلام
ارکض برجلک ہذا مغتسل بارد و شراب پس گفتیم ما ایوب را کہ بزن پای خود بر زمین کہ بیرون آید چشمۂ آب
پس زد پای در زمین و بیرون آمد چشمۂ آب و گفتیم او را کہ این آب سردست برای غسل و برای آشامیدن
پس غسل کرد بآن آب سرد تا رفت مرض ظاہر او و آشامید ازان تا رفت مرض از باطن او پس معنے
بیت چنین باشد کہ مرغ جان مطرب را کہ از حبس تن و رنج جہان رہائی یافت و بجہان سادہ صحرای جان
شتافت آن درجہ و ترقی حاصل گشت کہ مرغ آبی غرق دریای عسل شود و عین ایوبی شرابی مغتسل گردد
و صفاتی کہ از مضمون آیت کریمہ مستفاد میشود پیدا کند **در داستان نالیدن ستن حنانہ
ہ** و امن ادگیر کو دادت عصا ٭ در نگر کادم چہا دید از عصے ٭ اشارت ست بآیت کہ در سورہ طہ
در سیپارہ قال الم اقل لک واقع شدہ و عصے آدم ربہ فغوی و خلاف کرد آدم امر پروردگار خود را از خوردن
درخت پس بی بہرہ ماند از مطلوب خود کہ عمر جاودانی بود **در تفسیر دعاء آن دو فرشتہ کہ ہر روز
در بازار منادی میکنندہ** در بنی انفقوا از اہل غفلت ست ٭ کان ہمہ انفاقہاشان حسرت ست ٭
اشارت ست باین آیت کہ در سیپارۂ قال الملأ در سورۂ انفال واقع شدہ ان الذین کفروا ینفقون
اموالہم لیصدوا عن سبیل اللہ فسینفقونہا ثم تکون علیہم حسرۃ ثم یغلبون بدرستی کہ کافران یعنی مطعمان
بدر نفقہ میکنند خواستہای خود را و شتر میخرند و می کشند و بکفار می دہند تا باز میدارند مردمان را از راہ
خدا کہ متابعت رسول ست پس زود باشد کہ تمام نفقہ کنند مال خود را پس باشد آن نفقہ بر ایشان
پشیمانی و غم چہ مال رفتہ باشد و مقصود حاصل ناشدہ پس مغلوب گردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکہ و این
از دلائل اعجاز قرآن ست کہ خبر داد از چیزے قبل وقوع آن **در قصہ اعرابی درویش و
ماجرا کردن زن با او ہ** خویش و بیگانہ شدہ از ما رمان ٭ بر مثال سامری از مردمان ٭
اشارت ست بقصۂ سامری کہ در جزو ثالث الم اقل لک واقع شدہ فان لک فی الحیوۃ ان تقول
لا مساس پس بدرستی کہ ہست ترا عقوبت در زندگی تو آنکہ گوئی ہر کرا کہ نزدیک تو آید مس مکن مرا
و دور شو و در بعض تفاسیر ہست کہ اولاد سامری نیز درین زمان ہمین حال دارند **در نصیحت کردن
زن شوہر را** این آیت در سورۂ صف در سیپارۂ قد سمع اللہ واقع شدہ یا ایہا الذین آمنوا
لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند اللہ ان تقولوا ما لا تفعلون ای آن کسانیکہ ایمان آوردہ اید

چرا سگویند آن چیزی را که نمی کنید بزرگ ست از روی خشم نزدیک خدا اینکه بگویید انچه نخواهید کرد **ایضاً در نصیحت کردن زن شوهر را** ؎ چند دعوی دم باد و بروت * ای ترا خانه چو بیت العنکبوت * تلمیح ست باین آیت که در سیپاره امن خلق در سورهٔ عنکبوت واقع شده که ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بدرستی که سست ترین خانها خانه عنکبوت ست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما **در داستان مراعات زن شوهر را و استغفار کردن از گفت خویش** ؎ چون پی یسکن الیهاش آفرید * کی تواند آدم از حوا برید * اشارت ست بآیت که در سورهٔ اعراف در سیپاره قال الملأ واقع شده هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها اوست یعنی خدا که بیافرید شما را از یک تن که آدم ست علیه السلام و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی جفت او را که حوا است و این آفریدن جهت آن بود که تا آرام گیرد آدم علیه السلام و الفت پذیرد باوی **ایضاً در داستان مذکور** ؎ زین للناس حق آراسته ست * زانچه حق آراست چون دانند جست * در سیپارهٔ تلک الرسل در سوره آل عمران واقع شده زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان آرزوهای نفس مراد شهیات ست و زینت دهنده حق تعالی بود که افعال دواعی اوست از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند و پسران که محبوب طباع والدین اند **در سبب حرمان اشقیا از هر دو جهان** این آیت در سیپارهٔ اقترب در سورهٔ حج واقع شده در عنوان ست خسر الدنیا والآخرة یعنی زیان کرد در دنیا که بمراد نرسند و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد **ایضاً در داستان مذکور** ؎ بندهٔ خود خواند احمد در رشاد * جمله عالم را بخوان قل یا عباد * در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ زمر واقع شده قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا بگوای بندگان من آنانکه اسراف کرده اند بر نفسهای خود نومید مشوید از بخشش خدا این آیت امیدوارترین آیات ست در قرآن بدرستی که خدای بیامرزد گناهان همه آنرا اگرچه بسیار باشد بغیر مشرک که مطلقا آمرزیده نشود **در سرخی داستان حقیر دیدن دیدها خس صالح و ناقه صالح را** این آیت در سورهٔ انفال در جزو واعلموا واقع شده و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا و اندکی گردانید شما را در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی برنداشتند و تهیهٔ اسباب جنگ کماینبغی نکردند تا براند خدا حکمی را که آن هست بودنی در علم او **ایضاً در داستان مذکور** ؎ تا بران امت ز حکم مرگ و درد

ناقة الله و سقیاها چه کرد * این آیت در سیپاره عم در سورهٔ والشمس واقع شده فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها فکذبوه فعقروها فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسویها ولا یخاف عقبها پس گفت مر ایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام دست بدارید ناقه خدا را و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را پس هلاکت یکبارگی فرستاد برایشان پروردگار ایشان بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند و نترسید خدا عاقبت هلاکت کردن و ترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر دوست نیست و تبع را برو راه نیست **ایضاً در داستان مذکور** ؎ در نبی آورد جبرئیل امین * شرح آن زانو زدن را جاثمین * این آیت در سورهٔ هود در سیپارهٔ و ما من دابة واقع شده فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سرای خود مردگان بر زمین خفتگان **ایضاً در داستان مذکور** ؎ کز مخوان ای راست خوانندهٔ مبین * کیف آسی خلف قوم کافرین * اقتباس ست ازین آیت که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ قال الملأ واقع شده فقال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی و نصحت لکم فکیف آسی علی قوم کافرین و گفت شعیب علیه السلام از روی تحسر که ای قوم بدرستی که برسانیدم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم بر هلاک قوم از کافران که مرا تصدیق نکرده اند **ایضاً در داستان مذکور** ؎ بهر این فرمود حق عز و جل * سورة الانعام در ذکر اجل * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ و اذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده ثم انتم تمترون اوست آن کسی که بیافرید پدر شما را از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت و حکم کرد مدتی را که چون مرگ برسد و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند بعد از گذاشتن آن قیام قیامت می باشد پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از ان که ثابت شد که بدء خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست **در معنی آنکه هرچه ولی کامل کند مرید را نشاید گستاخی کردن** این آیت در سیپارهٔ حم احقاف در سورهٔ فتح واقع شده در عنوان انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر بدرستی که ما حکم کردیم از برای تو حکمی پیدا و هویدا که آن صلح ست با قریش تا بیامرزد مر ترا انچه گذشته است پیش از وحی از انچه موجب عتاب تو تواند بود و انچه مانده است یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول این آیت و بعد از ان و مراد از ذنب درین آیت ترک فضل و اولی ست نسبت با جلالت قدرت

نبوت چه آن حسنات الابرار سیئات المقربین و بعضی گفته از گناه ما تقدم گناه آدم و حواست و گناه ما تاخر گناه امت **ایضاً در داستان که هر چه ولی کامل کند مرید را نشاید گستاخی کردن** ۵ رب هب لی از سلیمان آمده است ٭ که مده غیر مرا این ملک دست ٭ در سورهٔ ص در سیپارهٔ ومالی لا اعبد الذی واقع شده قال رب اغفرلی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی گفت سلیمان ای پروردگار من بیامرز مرا و عطا کن و ببخش مرا ملکی که سزاوار نباشد هیچ یکی را بعد از من یعنی آسان نباشد یا حاصل نشود آن ملک کسی را بعد از من **ایضاً در داستان مذکور** ۵ خواند القینا علی کرسیه ٭ چون بماند از تخت و ملک خود تهی ٭ در سیپارهٔ ومالی لا در سورهٔ ص واقع شده ولقد فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب و بدرستی که مبتلا گردانیدیم و آزمایش کردیم سلیمان را و انداختیم بر بالای کرسی بر تخت او و ملک او شیطانی مصور شد بصورت سلیمان ازین جهت که سلیمان نکاح کرده بود زنی را و او عبادت میکرد در سرای سلیمان و سلیمان نمیدانست پس خدایتعالی نزع کرد از ملک و پادشاهی و مسلط گردانید دیو و پری بر مملکت او و بعد از ان توبه کرد سلیمان و باز گردانید خدایتعالی ملک پادشاهی بوی **در داستان دل نهادن عرب بالتماس زن خود را و سوگند خوردن** ۵ گفت فادخل فی عبادی تلتقی ٭ جنة من رویتی یا متقی ٭ اشارت ست باین آیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ الفجر واقع شده فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی پس در آئی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من و در آئی در بهشت من با زمرهٔ مقربان **ایضاً در داستان مذکور** ۵ تا که حجتها همیگفتیم ما ٭ که بجای ما که آید ای خدا ٭ اکثر ابیات ماقبل و مابعد این بیت موافق قصهٔ آیت که در اول سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفه و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر تمام فرشتگان را با جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان یا از کسی که عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من **در داستان تعیین کردن زن طریق طلب روزی مر شوهر را و قبول او** ۵ قل تعالوا گفت حق ما را بدان ٭ تا بود شرم اشکنی ما را نشان ٭ اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ انعام واقع شده قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم انچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت دیگر که تالی اوست محکمات کتاب ست که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این دو حکم ست از امر و نهی و از جملهٔ آن آنست که شریک مسازید بخدای چیزی را و نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردن

در داستان هدیه بردن عرب سبوی آب باران از بادیه ببغداد ۵ ای خداوند این خم و کوزه مرا ٭ در پذیر از فضل ان الله اشتری ٭ در جزو یعتذرون در آخر سورهٔ توبه واقع شده ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة بدرستی که بخرید خدای از مومنان نفسهای ایشان را و مالهای ایشان را که در راه وی نفقه کنند با آنکه مر ایشان را باشد بهشت این تحریض ست در غزا و جهاد یعنی ای بنده ان تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس ماریه شور و شر ست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کردن و بهشت باقی مرغوب **بستان بیت** سنگ بنداز و گهر می ستان ٭ خاک زمین میده و زر می ستان ٭ در عوض فانی خوار حقیر ٭ نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر ٭ **ایضاً در داستان مذکور** ۵ ولها بربند بر دار ش نخم ٭ گفت غضوا عن هوا ابصارکم ٭ اقتباس ست ازین آیت که در سورهٔ نور در جزو قد افلح المومنون واقع شده قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون بگو ای محمد مومنان را که فرو گیرند چشمهای خود از نظر بنامحرم و انچه حلال نیست نظر بآن و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا و بعضی گفته اند بپوشند فرجهای خود را و برهنه نکنند که آن پاکتر و نیکوتر ست مر ایشان را و نافع تر ست در دین و دنیای ایشان را بدرستی که خدایتعالی آگاه است بانچه میکنند بندگان و مخفی نیست برو گردانیدن چشمها بنامحرم و استعمال حواس و تحریک اعضای ایشان بانچه قصد می کنند بآن پس باید که بر حذر باشند از خدایتعالی در حرکت و سکون **در بیان آنکه چنانکه گدا عاشق کرم ست و کرم کریم هم عاشق گدا** ۵ پس ازین فرمود حق در والضحی ٭ بانگ کم زن ای محمد بر گدا ٭ ترجمه این آیت ست که در سورهٔ والضحی در سیپارهٔ عم واقع شده واما السائل فلا تنهر و سائل را بانگ مزن و محروم مساز که در بینوائی و تنگدستی کشیده **در سرخی بیان آنکه عاشق دنیا مثال عاشق دیوار ست** این آیت در آخر سورهٔ سبا در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده در باده کافران وقیل بینهم وبین ما یشتهون و یعنی جدا کرده شده میان ایشان و میان انچه آرزو می بردند از قبول ایمان و رجعت بدنیا **در داستان قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا و خلعت فرمودن با کمال بی نیازی** ۵ هم عرب ما هم سبو ما هم ملک ٭ جملهٔ ما یوفک عنه من افک ٭ این کریمه در سورهٔ والذاریات در سیپارهٔ حم احقاف واقع شده یوفک عنه من افک بر گردانیده شود از ایمان بلحد یا از قرآن آنکس که گردانیده شده است در علم خداوند بحکم قضا و قدر از ایمان و قرآن **در داستان بیان صفت پیر که پیر کدام ست**

مطاوعت چون ست ۵ باهوا و آرزو کم باش دوست ✤ چون یضلک عن سبیل الله او ✤

اشارت ست باین آیت که در سوره ص در جزو ومالی لا واقع شده یا داؤد انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ای داؤد بدرستی که ما گردانیدیم ترا خلیفه در زمین که خلافت کنی پس حکم کن میان مردمان بعدل و راستی و متابعت مکن هوای نفس را که اگر متابعت کنی هوای نفس را پس گم گرداند ترا از راه خدا تعالی که دین اسلام ست **در داستان وصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امیر المومنین علی را که چون هر کسی بنوع طاعتی تقرب جوید بحق تو تقرب جو بصحبت بندهٔ عاقل ۵** صبر کن برکار خضر ای بی نفاق ✤ تا نگوید خضر رو هذا فراق ✤ در سورهٔ کهف در سیپارهٔ قال الم اقل لک واقع شده قال هذا فراق بینی وبینک خضر گفت بموسی علیهما السلام اینست جدائی من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید **ایضاً در داستان مذکور ۵** دست او را حق چو دست خویش خواند ✤ پس ید الله فوق ایدیهم براند ✤ در سیپاره حم احقاف در سورهٔ انا فتحنا واقع شده ید الله فوق ایدیهم قوت خدای بوفا کرد وعدهٔ خود در ثواب آخرت بالنصرت پیغمبر خود زیر قوت های ایشان ست در وفا بعهد یا دریاری دادن پیغمبر در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میگرفتند وید الله زبر دستهای ایشان بود در متابعت و آیت ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله همعنی ست **در حکایت قزوینی که بر تن خود صورت نقش میکرد ۵** گفت حق در آفتاب منتجم ✤ ذکر تزاور کذا عن کهفهم ✤ این آیت در سوره کهف در سیپارهٔ سبحان الذی واقع شده وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال یعنی تو ای بینندهٔ آفتاب را چون طلوع کند از غار ایشان بسوی راست و در غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده و چون غروب کند بگذرد از ایشان بسوی چپ تا نرسد شعاع آفتاب بایشان مضرتی ببدنهای ایشان عائد نگردد **در قصهٔ شیر و گرگ و روباه که بشکار رفته بودند ۵** امر شاورهم پیمبر را رسید ✤ گرچه رایی نبد رایی مرید ✤ در سورهٔ آل عمران در سیپاره لن تنالوا واقع شده وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حقتعالی دران حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوجه بامور محاربه و مقاتله با کفار چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت پس توکل برخدا کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای دوست میدارد توکل

کنندگان را متوکل حقیقی کسی ست که از غیر حق نترسد و جز بخدا امید وار نباشد **ایضاً در قصهٔ مذکور ۵** ظانین بالله ظن السوء را ✤ گر نبرم سر بود عین خطا ✤ این آیت در سیپاره حم احقاف در سورهٔ انا فتحنا در باده مشرکان و منافقان واقع شده یعنی گمان برندگان بخدا گمان بد **ایضاً در قصهٔ مذکور ۵** مال دنیا شد تبسمهای حق ✤ کرده ما را مست و مغرور و خلق ✤ هم تبلون است از مضمون این آیت که در آخر سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنالوا البر واقع شده لتبلون فی اموالکم وانفسکم هر آئینه بیازمایند شما را در مالهای شما و تنهای شما **در امتحان شیر گرگ را ۵** کل شئ هالک الا وجهه ✤ چون نه در وجه او هستی مجو ✤ این آیت در سورهٔ قصص در سیپارهٔ امن خلق واقع شده کل شئ هالک الا وجهه همه چیز فانی ست مگر ذات حق سبحانه یا همه عملهای باطل ست مگر آنکه بان وجه الله طلبند **در قصهٔ آن یاری که در یاری بکوفت او از درون گفت تو کیستی ۵** رشته باشد بسوزن ارتباط ✤ نیست در خور با جمل سم الخیاط ✤ در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و در نیایند این منکران و متکبران در بهشت تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود **ایضاً در قصهٔ مذکور ۵** اکمه و ابرص چه باشد مرده نیز ✤ زنده گردد از فسون آن عزیز ✤ مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده وابرئ الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله و بری میگردانم نابینای مادر زاد را از علت او پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا شد از مرض او و زنده میکنم مردگان را بفرمان خدا این کلمه برای رفع توهم الوهیت ست زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرد و یکی از ایشان سام بن نوح ست که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود **ایضاً در قصهٔ مذکور ۵** کل یوم هو فی شان را بخوان ✤ مرد آبی کار و بی یاری مدان ✤ در سورهٔ رحمن در سیپارهٔ قال فما خطبکم واقع شده و معنی این آیت سابق نوشته شد در همین دفتر **ایضاً در قصهٔ مذکور ۵** اینست لشکرهای حق بیحد و مر ✤ از پی آن گفت ذکری للبشر ✤ این آیت در سیپاره تبارک در سورهٔ مدثر واقع شده وما یعلم جنود ربک الا هو وما هی الا ذکری للبشر نمیداند لشکرهای پروردگار ترا از ملائک که مدد و معاون پیغمبر او یند مگر همون که عالم ست بهمه معلومات و نیست سقر مگر پندی برای مردمان **در داستان ادب شیر گرگ را که در قسمت کردن بی ادبی کرد ۵** فانتقمنا منهم ست ای گرگ پیر ✤ چون نبودی مرده در پیش امیر

در سیپارهٔ قال الملأ در سورهٔ اعراف واقع شده در بارهٔ فرعون و قوم او فانتقمنا منهم فاغرقناهم
فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین پس انصاف ستدیم و ارادهٔ انتقام کردیم از ایشان پس
غرق ساختیم ایشان را در دریای قلزم بنزدیک مصر بسبب آنکه ایشان بدروغی داشتند آیات قدرت
ما را و بودند از تامل دران بیخبران **در داستان هدیه کردن نوح علیه السلام قوم را که با من**
می پیچید که من روی پوشم هم چو گرگ آن شیر بر بدر اندیش * فانتقمنا منهم و
بر خوانندش * اشارت ست باین آیت که در جزو قال الملأ در سورهٔ اعراف واقع شده و سابق این
آیت را معنی نوشته شده **ایضاً در داستان مذکور** گفت الیس الله بکاف عبده *
تا نگردد بنده هر سو حیله جو * این آیت در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ زمر واقع شده الیس الله بکاف عبده
آیا نیست خدا کفایت کنندهٔ بنده خود یعنی محمد را صلی الله علیه وآله وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد
شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و برابر مشرکان غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان

در بیان نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش

عاشق آئینه باشد روی خوب * صیقل جان آمد از تقوی القلوب * اقتباس ست ازین آیت که
در سیپارهٔ اقترب در سورهٔ حج واقع شده ذلک ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب
و هر که تعظیم کند نشانهای خدای را که مناسک حج است با هدایا و تعظیم هدایاست که فربه باشد و بی عیب
و گران بها پس بدرستی که بزرگ داشت آن از تقوی دلهاست یعنی از افعال خداوندان تقوی
قلوب و تقوی ترسکاری بود از موجبات غضب الهی **آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و**
تقاضا کردن یوسف علیه السلام از و تحفه و ارمغان باز آن جان چونکه محو عشق گشت *
یعجب الزراع آمد بعد کشت * در جزو حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده کزرع اخرج شطأه فآزره
فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار معنی این آیت سابق تحریر یافته
در آمدن بسر سخن جئتمونا فرادی بینوا * هم بدانسان که خلقناکم کذا * در سیپارهٔ
واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم
وراء ظهورکم بدرستی که آمدید برای حساب و جزا بسوی ما تنها نه مال با شماست نه فرزند نه خدم نه حشم
نه یاوران و مددگار و آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر و سر و پای برهنه بگذاشتید
آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید
بگذاشتید آن پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید **ایضاً در داستان مذکور**

بیت یا امید بازگشتن تان نبود * وعدهٔ امروز باطل تان نمود * مصراع اول تلمیح ست باین آیت
که در سورهٔ مومنون در سیپاره قد افلح واقع شده که انکم الینا لا ترجعون و گمان بردید آنکه شما بسوی ما
باز گردانیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت فرستادیم و مکافات کردار شما مقرر
کرده ایم و مصرع ثانی بآیت که در سورهٔ یس در سیپارهٔ و مالی لا واقع شده و یقولون متی هذا الوعد ان
کنتم صادقین و میگویند کافران که کی خواهد بود این وعده یعنی کی خواهد بود قیامت اگر شما راست
میگوئید که قیامت خواهد بود **ایضاً در مقولهٔ مذکور** شو قلیل النوم مما یهجعون * باش
در اسحار از یستغفرون * در سورهٔ والذاریات در سیپارهٔ حم واقع شده کانوا قلیلا من اللیل
ما یهجعون و بالاسحار هم یستغفرون بودند که در اندکی از شب خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی و بودندی
که سحرها ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی
بران وجه که گویا همه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبودند و از ان حسابی اندیشیدند
ایضاً در مقولهٔ مذکور آنکه ارض الله واسع گفته اند * عرصهٔ آن کانبیا در رفته اند * در دو جا
واقع شده در جزو والمحصنات در سورهٔ نسا باین طریق که قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا
فیها گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که آیا نبود زمین خدا کشاده و بسیار که شما هجرت
کنید در طرفی دیگر از ان چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند و آیت ثانی در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ
اتل ما اوحی باین نوع که یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون ای بندگان
من آنانکه گرویدند از اهل شرک یکسو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی عبادت آشکارا
نمیتوانید کرد بدرستی که زمین کشاده است جرأت کنید از موضع خوف بمنزل امن پس مرا پرستش
نمائید خالصاً **ایضاً در مقولهٔ مذکور** گر تو بینی شان بدشواری درون * نیست شان خوفی
و لا هم یحزنون * اقتباس ست ازین آیت که در جزو یعتذرون در سورهٔ یونس واقع شده
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بدانید و آگاه باشید بدرستی که دوستان خدا را
هیچ ترسی نیست بر ایشان در دنیا از مکاره و شدائد و در قیامت از عذاب و نیستند ایشان که
اندوهناک باشند در دنیا از فوت مطالب اخروی از فقد ثواب **در داستان مرتد شدن کاتب وحی**
بسبب آنکه پرتو وحی بروزد این مقدمه درین آیت در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ مومنون واقع شده
ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة
فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر بدرستی که ما آفریدیم آدمی را از خلاصه و نقاوه سردن

کشیده شده از گل پس گردانیدیم آنرا نطفه جای گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم مادر پس گردانیدیم نطفه را پارهٔ خون بسته پس ساختیم آن خون را آن مقدار گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی استخوان پس ساختیم آن گوشت را استخوان پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی پس بیافریدیم اورا آفریدن دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم این آیت را باینجا رسانیدند که ثم انشاناه خلقا آخر پرتو وحی بر کاتب زده گفت فتبارک الله احسن الخالقین پس بزرگ ست شان وقدرت خدا تعالی که بهترین صانعان ست حضرت فرمودند هکذا انزلت واین معنی باعث عجب کاتب وحی گردیده مرتد شد ونام او عبدالله بن سعد ست الضاً در داستان مذکور ۵ گفت اغلالا فهم به مقمحون ٭ نیست آن اغلال برما از برون ٭ خلفهم سدا فاغشیناهم او ٭ می نه بیند بنده را پیش وپس او ٭ این آیت در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ یس واقع شده انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لایبصرون بدرستی که ما کردیم در گردن ایشان غلها پس آن غلها پیوسته شد بزنخدانهای ایشان ونمیگذارد که سرها بجنبانند پس ایشان سر در هوا ماندگان اند وچشم برهم نهادگان وگردانیدیم در پیش روی ایشان دیواری وحجابی واز پس ایشان پرده ومانعی پس بپوشیدیم چشمهای ایشان را پس ایشان نمی بینند الضاً در داستان مذکور ۵ یوم دین که زلزلت زلزالها ٭ این زمین باشد گواه حالها ٭ این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ زلزلت واقع شده اذا زلزلت الارض زلزالها چون جنبانیده شود زمین جنبانیدن وی که مقررست نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه وبدان درهم شکسته شود الضاً در داستان مذکور ۵ الحذر ای مومنان کان در شماست ٭ در شما بس عالم بی منتهاست ٭ مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ والذاریات واقع شده وفی انفسکم افلا تبصرون ونشانهاست در نفسهای شما آیا نمی بینید شما استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت درنگرید وعلامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه ازان در نهاد شماست در داستان دعا کردن بلعم باعور که موسی وقومش را ازین شهر بی مراد بازگردان ۵ قصهٔ عاد وثمود از بهر چیست ٭ تا بدانی کانبیا را نازکیست ٭ مفهوم این آیت ست که در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ امن خلق واقع شده فکلا اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیهم حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا پس همه اینانند که یاد کرده شد گرفتیم وعقوبت کردیم بگناه

ایشان پس از ایشان کسی بود که فرستادیم برو بادی سخت که درو سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط واز ایشان کسی بود که بگرفت اورا عذاب صیحه چون ثمود واهل مدین واز ایشان کسی بود که فرو بردیم اورا بزمین چون قارون واز ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح وفرعونیان الضاً در داستان مذکور ۵ جملهٔ حیوان را پی انسان بکش ٭ جمله انسان را بکش از بهر هُش ٭ اشارتست بمعنی این آیت که در سورهٔ بقر در ربع اول در سیپارهٔ الم واقع شده هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا او آن خدا ایست که بقدرت بی علت بیافرید برای انتفاع شما آن چیزها را که در زمین ست همه از جبال ومعادن وعیون وانهار ونباتات وحیوانات الضاً در داستان مذکور ۵ پس چه عزت باشدت ای نادره ٭ چون شدی تو حمرة مستنفره ٭ این آیت در سیپارهٔ تبارک الذی در سورهٔ مدثر واقع شده کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة گوئیا ایشان خران وحشی اند رمیده که گریخته باشند از شیر یا صیاد الضاً در داستان مذکور ۵ پس چو وحشی شد ازان دم آدمی ٭ کی بود معذور ای یار سمی ٭ مقتبس ست از مضمون آیت ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یومنون که در سورهٔ انفال در سیپارهٔ واعلموا واقع شده بدرستی که بدترین جنبندگان برروی زمین نزدیک خدا آنانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل وعتبه ونضر وامثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف وحی بن اخطب وجدی واضراب ایشان در داستان عیادت رفتن بهمسایهٔ رنجور خویش ۵ فاتقوا النار التی اوقدتم انکم فی المعصیة ازدوتم ٭ این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین پس پرهیز کنید از آتش دوزخ آنچنان آتشی که افروزنده آن مردانند یعنی کافران انس وسنگ کبریت که بوی آن در کمال ناخوشی ست آماده کرده شده است اینچنین آتشی برای ناگرویدگان در داستان اول کسی که در مقابلهٔ نص قیاس آورد ابلیس بود ۵ گفت نار از خاک بیشک بهترست ٭ من ز نارم او ز خاک اکدرست ٭ این آیت در سورهٔ ص در سیپارهٔ ومالی لا واقع شده خلقتنی من نار وخلقته من طین گفت ابلیس در جواب خدا تعالی که من بهترم از آدم از برای آنکه آفریدی مرا از آتش وآفریدی آدم را از گل وآتش بهتر از گل ست وغالب ست برو وبهتر چگونه سجود بکمتر از خود کند گویا که ابلیس اعتراض کرد بر خدای تعالی که امر سجود بهتر مر کمتر را خلاف مقتضای حکمت ست الضاً در داستان مذکور ۵ گفت حق نی بلکه لا انساب شد ٭ زهد وتقوی فضل را محراب شد ٭ مصراع اول مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ مومنون واقع شد فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون پس چون دمیده شود در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ حیات ست

وقیامت قائم گردد پس نسبها نباشد میان ایشان دران روز ونپرسند یکدیگر را از نسبت با کسی کسی را
نپرسد بجهت مشغولی بحال خود واین قبل از محاسبه باشد وبعد ازان حال یکدیگری پرسند مصرع ثانی
مفهوم این آیت ست که در سورهٔ حجرات در سیپارهٔ حم وارد گشته ان اکرمکم عند الله اتقکم بدرستی که بزرگوار
ترین شما نزدیک خدا پرهیزگارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبهٔ کمال حاصل گردد **ایضاً در داستان
مذکور ست** گرچه هاروت ماروت فزون ❊ از همه بربام نحن الصافون ❊ در سورهٔ والصافات
در سیپارهٔ ومالی لا واقع شده وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون وبدرستی که ما هر آئینه ایستاده ایم
در صف عبادت ودر منازل خدمت وبدرستی که ما هر آئینه تسبیح کننده ایم خدای تعالی را از چیزی که لائق
عظمت وکبریائی او نیست **در بیان آنکه حال خود ومستی خود پنهان باید داشت
از جاهلان ست** گفت دنیا لعب لهوست وشما ❊ کودکید وراست فرماید خدا ❊ در سورهٔ عنکبوت
در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب ونیست این زندگانی دنیا مگر
مشغولی وبیکاری وبازی **ایضاً در بیان مذکور ست** یعرج الروح الیه والملک ❊ من عروج الروح
یهتز الفلک ❊ در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ سال سائل واقع شده تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة بالا میروند فرشتگان وجبرئیل بسوی امر خدا یعنی بموضع که خدای فرماید در روزی
که هست اندازهٔ آن پنجاه هزار سال از سالهای دنیا **ایضاً در بیان مذکور ست** از حق ان الظن
لا یغنی رسید ❊ مرکب ظن بر فلکها کی دوید ❊ در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ نجم واقع شده ان الظن
لا یغنی من الحق شیئاً بدرستی که گمان سود نمیدارد از سخن حق چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد
وظن را در معرفت حقائق اعتبار نباشد **ایضاً در بیان مذکور ست** گفت ایزد یحمل اسفاره ❊
بار باشد علم کان نبود زهو ❊ این آیت در سورهٔ جمعه در سیپارهٔ قد سمع الله واقع شده مثل الذین
حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا مثل آنانکه تحمیل کرده شده اند توریت را یعنی حکم شد که
بار تکلیف احکام توریت را بردارند پس بر نداشتند آن بار را وبمجرد خواندن توریت قناعت نموده [illegible]
دروی بود کار نکردند همچو مثل دراز گوش ست که بردارد کتابها از علم یعنی رنج میبرد در حمل آن واز ان
نفعی ندارد همچو یهود که توریت میخوانند وبدان منتفع نمیشوند **در قصهٔ مری کردن رومیان
وچینیان در علم نقاشی ست** برترند از عرش وکرسی وخلا ❊ ساکنان مقعد صدق خدا ❊ اشارت
ست بآیتی که در سورهٔ قمر در سیپارهٔ قال فما خطبکم واقع شده ان المتقین فی جنات ونهر فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر بدرستی که پرهیزگاران را در بوستانها اند روز قیامت ودر جویها وچشمها یعنی

بوستانها مشتمل بر اشجار ودر مکان پسندیده که درو نه لغو باشد ونه اثم نزدیک پادشاهی توانا بر همه چیز
در داستان پرسیدن حضرت رسالت مرزید را که امروز چونی ست روز زادن
روم زنگ وهر گروه ❊ یوم تبیض وتسود وجوه ❊ در سیپاره لن تنالوا البر در سورهٔ آل عمران واقع
شده یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم
تکفرون دران روز که سفید گردد رویها وسیاه گردد رویها پس آنانکه سیاه شود رویهای ایشان
حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتاب اند
که پس از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار وبدل انکار میکردند
جواب گفتن زید حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم ست گفت همین درکشش که آیت کریم شد
عکس حق لا یستحی زد شرم شد ❊ اقتباس ست ازین آیت کریمه در سیپارهٔ من یقنت در سورهٔ احزاب
واقع شده ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحی منکم والله لا یستحی من الحق بدرستی که درنگ شما بعد از طعام
واستیناس بکلام هست که میرنجاند پیغمبر را پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وخدا شرم نمیدارد
از گفتن راست **در داستان متهم کردن غلامان وخواجه تاشان مرلقمان را ست**
یوم تبلی السرائر کلها ❊ بان منکم کامن لا یشتهی ❊ در سیپارهٔ عم در سورهٔ والسماء والطارق واقع شده
یوم تبلی السرائر فما له من قوة ولا ناصر روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمائر را
تا طیب آن از خبیث متمیز شود پس نیست انسان را هیچ توانائی در نفس او وتا از عذاب خود را باز دارد
ونه یاری که بمددگاری او بلا مندفع ومرتفع گردد **ایضاً در داستان ست** چون سقوا ماء حمیماً قطعت ❊
جملة الاستار مما افظعت ❊ در سورهٔ محمد علیه السلام در سیپارهٔ حم واقع شده کمن هو خالد فی النار وسقوا ماء
حمیماً فقطع امعاءهم مانند کسیکه او جاودانست در آتش دوزخ وچشانیده میشوند بجای شربت بهشتیان
آبی بغایت گرم پس پاره پاره میکند آن آب رودهای ایشان را **ایضاً در داستان مذکور ست**
در رهی خواهی ازین سجن حرب ❊ سر مکش از دوست واسجد واقترب ❊ این آیت در سیپارهٔ عم
در سورهٔ اقرأ واقع شده لا تطعه واسجد واقترب فرمان مبر او را بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت
باش وسجده کن بر دوام خدا را ونزدیک شو بحضرت احدیت **در حکایت ست** یؤمنون
بالغیب می باید مرا ❊ زان ببستم روزن فانی سرا ❊ این آیت در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقره واقع شده
یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة میگروند بنادیده که حق تعالی ست وملائکه وقیامت با متعلقات
آن یا بپوشیده که وحی ست وگفته اند غیب قضا وقدر ست که مؤمنان بدان ایمان آرند وبپای

میداراند و او امیکنند نماز پنجگانه را بشرائط و آداب آن **ایضاً در حکایت مذکور ه** بهر آن شگافم
آسمان را در فطور ٭ چون بگویم هل تری فیها فطور ٭ در سیپاره تبارک الذی در سورهٔ ملک واقع شده
فارجع البصر هل تری من فطور باز گردان چشم را بسوی آسمان تا در ان هیچ می بینی از شگافی و نقصانی
ایضاً در حکایت مذکور ه یشهد الله والملک اهل العلوم ٭ انه لارب الا من بدوم ٭ این ابیات
ما قبل و ما بعد مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده شهد الله
انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط گواهی داد خدا یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود
آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او و فرشتگان نیز بهمین
وجه گواهی دادند و خداوندان علم که مومنان اهل کتاب اند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت
گواهی دادند در حالتی که هر یک از علما قائم اند بعدل در ادای شهادت حق یا خدا گواهی داد بوحدانیت
خود و او قائم بود بعدل یعنی حکم براستی **ایضاً در حکایت مذکور ه** زانچه نور ثلاث او رباع ٭ بر برات
هر ملک را آن شعاع ٭ در سورهٔ فاطر در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده الحمد لله فاطر السموات والارض
جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع ستایشی که شاید و ثنائی که باید مر خدا یرا که سزاوار
ثنا و ستایش ست نوسازنده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها گردانندهٔ فرشتگان رسولان یعنی فرستد
ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام و گویند رسالت الٰهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و
بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند خداوندان بالها دو دو برای طیران و سه سه
و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده برین چه در خبر آمده است جبرئیل
علیه السلام شش هزار بال دارد **در داستان گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم زید را که این سر فاش مکن ه** ماه میگوید با بر و خاک و فی ٭ چون شما ام من بشر یوحی
الی ٭ این آیت در آخر سورهٔ کهف در سیپارهٔ قال الم اقل لک واقع شده قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
انما الٰهکم اله واحد بگو ای محمد بجز این نیست که من آدمی ام مانند شما دعوی احاطه بکلمات الٰهی نمیکنم
این مقدار هست که بوساطت جبرئیل علیه السلام وحی کرده میشود بمن جز این نیست که معبود شما یکتاست
بی شریک **ایضاً در داستان مذکور ه** تخت دل معمور شد پاک از هوا ٭ بروی الرحمن علی العرش
استوا ٭ این آیت در سورهٔ طه در سیپارهٔ قال الم اقل لک واقع شده تنزیلا ممن خلق الارض والسموات
العلی الرحمن علی العرش استوی فرو فرستاده شد فرو فرستادنی از آنکس که بیافرید زمین و آسمانها بلند
اوست بسیار بخش بر عرش مستولی شد امر او **در داستان رجوع بحکایت زید رضی الله عنه**

ه حسنها و عقابها شان در درون ٭ موج در موج لدینا محضرون ٭ این آیت در سورهٔ یٰس در سیپارهٔ
ومالی لا واقع شده ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون نباشد زنده گردانیدن خلائق
مگر بیک آواز که در صور دمد اسرافیل و گوید ای استخوانهای ریزه زنده شوید بفرمان خدای
عز و جل پس آن هنگام جمیع خلائق نزد ما حاضر گردانیده شوند برای حساب و جزا **ایضاً
در داستان مذکور ه** دیو میسازد جفان کالجواب ٭ زهره نی تا دفع گوید یا جواب ٭
این آیت در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ سبا واقع شده یعملون له ما یشاء من محاریب وتماثیل و
جفان کالجواب وقدور راسیات میکردند برای سلیمان آنچه میخواست از غرفهای خوش و
منظرهای دلکش و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در ان زمان
عبادت بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده برهان وجه پرستش نمایند و در ان زمان ایجاد تصاویر مباح
بوده و میکردند برای وی کاسهای چوبین و غیر آن مانند حوضهای بزرگ و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون
کوهها و او را ده هزار طباخ بودند که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایات شام دیگهای
چنین از سنگ تراشیده موجود ست **ایضاً در داستان مذکور ه** کی سیه گردد ز آتش روی
خوب ٭ کو نهد گلگونه از تقوی القلوب ٭ اقتباس ست ازین آیت که در جزو اقترب در سورهٔ حج واقع
شده ذلک ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب سابق در همین دفتر معنی این آیت گذشت
در بیان نشاندن پادشاهان صوفیان عارف را پیش روی خویش **در داستان خدو انداختن
خصم بر روی امیر المومنین علی کرم الله وجهه** جملگی گفتند یا موسی ز آز ٭ بقل و قثا و عدس
سیر و پیاز ٭ مضمون این آیت ست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده واذ قلتم یا موسی
لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها وقثائها وفومها وعدسها
وبصلها یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی هرگز صبر نتوانیم کرد بر یک طعام که من و سلوی است پس بخوان
از برای ما پروردگار خود را یعنی از و درخواه تا بقدرت خود بیرون آرد برای ما از ان چیزی که او را میرویاند
بزمین از سبزها و ترها او و از خیار و بادرنگ او و از گندم یا سیر او و عدس او و پیاز او **در داستان
جواب گفتن امیر المومنین که سبب افگندن شمشیر چه بود ه** گفت ارسلناک
شاهد و نذیر ٭ زانکه بود از کون او جز این جز ٭ این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده
انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا براستی که فرستادیم ترا گواه بر اقوال و افعال امت تو و مژده دهنده
آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند **در داستان**

گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم رکابدار علی را کرم الله وجهه
ه رمز ننسخ آیت او ننسها * نات خیراً در عقب میدان ملها * این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ
الم واقع شده وسابق تحریر یافته **ایضاً در داستان مذکور** ه چون بریده گشت
حلق رزق خوار * یرزقون فرحین شد خوشگوار * این آیت در سیپارهٔ لن تنالوا البر در سورهٔ
آل عمران واقع شده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما اتیهم الله من فضله ومپندار آنانرا که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدا که ایشان مردگانند
نگو زنند گانند نزدیک خدای خود روزی داده میشوند از میوهای بهشت در حالتی که شادمانند بدان
چیزی که عطا کرده است خدای برایشان از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حق ست وعطای
ورای آن متصور نیست **ایضاً در داستان مذکور** ه گرچه ظلمت آمد آن نوم وسبات *
نی درون ظلمت ست آب حیات * اشارت ست باین آیت که در سورهٔ و در سیپارهٔ عم واقع شده
وجعلنا نومکم سباتا گردانیدیم خواب شما را آسایش **ایضاً در داستان مذکور** ه گرنه فرمودی
قصاص او بر جنات * تا نگفتی فی القصاص آمد حیات * این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع
شده ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب مر شما راست در حکم قصاص بقا و زندگانی یعنی چون کسی
قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص امین شود
پس حکم قصاص سبب بقای شماست **در داستان تعجب کردن آدم از ضلالت
ابلیس لعین و عجب آوردن** ه لا تزغ قلبا هدیت با لکرم * و اصرف السوء الذی خط القلم *
اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ای پروردگار ما میچان و منحرف
مساز دلهای ما را ازدین حق بعد ازانکه ما را راه راست نمودی و ببخش ما را از نزدیک خود توفیق بر استقامت
که آن محض رحمت ست بدرستی که توئی بخشندهٔ هر عطیه **در داستان بازگشتن بحکایت
امیر المومنین علی رضی الله عنه** ه چون مرا سوی اجل عشق و هواست * نهی لا تلقوا
بایدیکم مراست * این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة میفگنید
بدستهای خود خود را بورطهٔ هلاکت **ایضاً در داستان مذکور** ه دانهٔ مردن مرا شیرین
شدست * بل هم احیاء برای من بدست * اشارت ست بآیت که در سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ
لن تنالوا البر واقع شده وسابق تحریر یافته **در بیان آنکه فتح طلبیدن حضرت**

رسالت مکه و یا غیر مکه جهت دوستی دنیا نبود ه در بنی فرمود کای قوم یهود * صادقان
را مرگ باشد فتح وسود * این بیت وابیات مابعد مضمون این آیت ست که در سورهٔ جمعه در سیپارهٔ
قد سمع الله واقع شده قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت
ان کنتم صادقین ولا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین بگوای محمد که ای گروه که دین یهود
دارید اگر گمان می برید آنکه شما دوستانید مر خدا را بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند پس آرزو برید
مرگ را اگر هستید راست گویان وحال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بسبب آنچه ازپیش فرستاده است
دستهای ایشان یعنی بواسطهٔ عملهائی که کرده اند وخدای داناست به ستمگاران بر نفس خود **احادیث
نبوی و بعضی اقوال اولیا در داستان خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه
باآن کنیزک** ه گفت پیغمبر که هر کو سر نهفت * زود گردد با مراد خویش جفت * مضمون این حدیث
ست که من کتم سره حصل امره یعنی کسی که پوشیده است سر خود را حاصل شد امر او وسرّ اعم ست ازانکه سرّ خود
باشد یا سرّ الهی **در داستان بیان آنکه کشتن زرگر باشارهٔ الهی بود نه بهوای
نفسانی** ه می بلرزد عرش از مدح شقی * بدگمان گردد ز مدحش متقی * مضمون این حدیث
ست که بیهقی در شعب الایمان روایت نموده از انس رضی الله عنه اذا مدح الفاسق غضب الرب
واهتز له العرش یعنی پیغمبر فرمود چون مدح کرده فاسق شود که از جادهٔ شریعت بیرون باشد حق سبحانه
وتعالی در غضب شود و برای او عرش بجنبد از سر غضب وسخط **در حکایت بقال و طوطی
و ریختن روغن طوطی در دکان** ه آنکه گفت استفت قلبک مصطفی * آن کسی داند
که پر بود از وفا * مضمون این حدیث ست که استفت قلبک ولو افتاک المفتون یعنی طلب فتوی بکن
از دل خود واگرچه فتوی داده باشند مفتیان ازانکه دل لطیفه ایست ربانی ومهبط اسرار یزدانی
اگرچه بصحبت قالب کثیف مکدر و مظلم گشته است اما چون بمرتبهٔ صفا رسانند وصیقل کر بحکم لکل شئ مصقلة
ومصقلة القلب ذکر الله مصفا ومجلی گردد محاذی لوح محفوظ وام الکتاب شود ودر چنین باشد
که سالک همیشه متوجه ومراقب دل یا مردل عامل باشد وازینجاست که بزرگی فرموده که لی قلب ان عصیته
فعصیت الله قلب المومن عرش الله اشارت ازین دل ست ومراد حضرت مولوی هم درین منقبت
باین صفات ست **ایضاً در داستان مذکور** ه دیدن خاکی عبادت این بود * فتح
ابواب سعادت این بود * مضمون این حدیث ست که النظر الی وجه العالم عبادة **در قبول
کردن نصاری مکر وزیر را** ه بهر این بعضی صحابه از رسول * ملتمس بودند مکر نفس غول *

عن حذیفة رضی قال کان الناس یسألون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن الخیر وکنت اساله عن الشر مخافة ان یدرکنی مرویست از حذیفه رضی الله عنه که گفته بودند مردم از صحابهٔ پیغمبر علیه وعلیهم السلام که سوال میکردند از نیکوئی بنابر آنکه رغبت ایشان در تحصیل خیرات مبرات بوده وبودم من که سؤال میکردم پیغمبر علیه السلام را از شر از جهت ترس آنکه مبادا دریابد آن شر مرا ودر زندان عقوبت گرفتار کند یعنی اهتمام من بیشتر در محافظت ونگاهبانی از شر بوده که مبادا بجهالت در شری افتیم که حسنات وخیرات حبط نماید وعذر جهالت مقبول نیست پس معرفت شرور احوط بود از آنکه بصدور شرور معاقب ومواخذ میشود وبترک فعلی نیکو که از تطوعات بود که موجب عقوبت نمیشود پس معرفت شرور از ضروریات بود **در متابعت کردن نصاری وزیر را** ع بشنو از اخبار آن صدر الصدور ❊ لا صلوة تم الا بالحضور ❊ عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسوء الناس سرقة الذی یسرق من صلوته قال لا یتم رکوعها وسجودها یعنی مرویست از ابی قتاده رضی الله عنه که گفت فرمود پیغمبر علیه السلام که بدترین مردم آن ست از روی سرقة آنکه سرقة میکند یعنی دزدی مینماید از نماز خویش یاران که حاضر بودند عرض نمودند که یا رسول الله چگونه دزدی کند از نماز خویش فرمود علیه السلام که دزدی از نماز آنست که تمام نکند رکوع وسجود نماز را یعنی هر که تعدیل ارکان را چنانچه باید بجا نیارد ودر اینان آن تقصیر ورزد وتکاهل نماید پس گویا که آن رکن را دزدیده است وبدترین مردم بواسطهٔ آن فرموده که نماز وسیلهٔ تقرب بسوی خدای تعالی ست ومناجات ومناغات ست با حق تعالی ونماز معراج مومن ست پس هر کس در اینچنین نعمت عظمی ودولت کبری تقصیری ورزد وشتابی کند که زود از نماز فارغ شود ونعمت تقرب را از دست دهد با وجود آنکه در خبر صحیح از پیغمبر علیه السلام به ثبوت رسیده که اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا الیقین ست که آنکس بی دولت ست واز نعمت سعادت وقرب محروم ست ومهجور پس لاجرم او بدترین مردمان باشد که درین امر عظیم الشان تهاون نماید وتهاون را بسرقة تعبیر فرموده بواسطهٔ کمال مذمت او تا عقل در محافظت آداب ورعایت تعدیل ارکان سعی تمام مبذول دارند وبدولت قرب ومعراج سرفراز شوند **در تمثیل مرد عارف** ع اسپ جانها را کند عاری زین ❊ سر النوم اخ الموت است این ❊ عن جابر رضی الله عنه قال سأل رجل عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اینام اهل الجنة قال النوم اخ الموت ولا یموت اهل الجنة مشکوة بیهقی در شعب الایمان روایت نموده از جابر رضی الله عنه که گفت شخصی سوال کرد از پیغمبر علیه السلام که آیا خواب میکنند اهل بهشت فرمود علیه السلام که خواب برادر موت ست ونمی میرند اهل بهشت از آنکه بهشت دار جزا ودار البقاست وبسند صحیح از پیغمبر علیه السلام به ثبوت رسیده که چون مردم در بهشت درآیند آنگاه موت را بصورت کبش املح بیارند وذبح

کنند ونیز در صحیح مسلم روایت نموده از ابی سعید وابو هریره رضی الله عنهما که رسول علیه السلام فرمود که ندا میکند منادی اینکه مر شما راست ای اهل بهشت اینکه با صحت باشید وهرگز محنت وشدت نه بینید همیشه **در داستان فهم کردن حاذقان نصاری** ع زان علی فرمود نقل جاهلان ❊ بر مزابل همچو سبزست ای فلان ❊ اشارت ست بقول حضرت امیر نعمة الجاهل کروضة فی مزبلة یعنی نعمت جاهل همچو مرغزاری ست در سرگین **در تخلیط کردن آن وزیر در احکام انجیل** ع در یکی گفته کزین دو برگذر ❊ بت بود هر چه بگنجد در نظر ❊ قال امیر المومنین علی کرم الله وجهه ما شغلک عن الحق فهو صنمک یعنی آنچه باز دارد ترا از ذکر حق ومشاهدهٔ تجلیات اسما وصفات او تعالی شانه پس آن بت تست از آنکه هرچند در بند آنی بندهٔ آنی بزرگی میفرماید **بیت** هر چه مانع آیدت از یاد دوست ❊ از علی بشنو که آن طاغوت اوست ❊ **در قصه پادشاه جهود که در هلاک دین عیسی علیه السلام جهد کرد** ع هر که او بنهاد ناخوش سنتی ❊ سوی او نفرین رود هر ساعتی ❊ مضمون این حدیث ست که در صحیح مسلم بروایت جریر رضی الله عنه در آخر حدیث طویل واقع شده من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجره اجر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا ومن سن فی الاسلام سنة سیئة فله وزرها وزر من عمل بها من بعد غیر ان ینقص من وزرهم شیئا یعنی کسیکه عمل وضع کرده در اسلام طریقی نیکو ومرضی را که اقتدا کنند بآن طریقهٔ اهل اسلام پس مر آن واضع راست اجر آن طریقهٔ حسنه واجر کسی که عمل کرده بآن سنت حسن بعد از وضع او از غیر آنکه نقصان شود از اجور هر یک عامل وکسیکه وضع کند در اسلام طریقی بد پس مر آن واضع راست وزر ووبال آن سیئه کند بعد از وضع آن شخص از غیر آنکه نقصان شود از گناهان عمال هیچ چیزی **در جواب گفتن شیر نخچیران را و فائده جهد گفتن** ع گوش من لا یلدغ المومن شنید ❊ قول پیغمبر بجان ودل گزید ❊ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یلدغ المومن من جحر واحد مرتین متفق علیه مشکوة یعنی گزیده نمی شود مومن از یک سوراخ دو بار یعنی سزاوار نیست که مردی حازم متیقظ فریب خورد در یک امر کرة بعد کرة اخری خواه امری دنیوی بود وخواه دینی **در ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر اکتساب** ع جمله گفتند ای حکیم باخبر ❊ الحذر دع لیس یغنی عن قدر ❊ مضمون کلام امیر المومنین علی کرم الله وجهه است اذا حل القدر بطل الحذر چون درآید قدر باطل شود حذر یعنی امری که بحسب قضا وقدر مقرر شده است چون وقت وقوع او برسد اجتناب احتراز از وی فائده ندارد از آنکه هر چه وقوع او در علم الهی مقدر شده البته واقع شده **در ترجیح نهادن شیر جهد واکتساب را بر توکل وتسلیم** ع گفت پیغمبر باواز بلند ❊ با توکل زانوی اشتر ببند ❊ در فن مباشرت اسباب دافعه ضرر در احیاء علوم واقع شده

وکذلک فی الاسباب الدافعة عن المال فلاینقص التوکل باغلاق باب البیت عند الخروج والایان یعقل
البعیر لان هذه الاسباب عرفت بسنة الله تعالی اما قطعاً واما ظناً وکذلک قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لاعرابی
لما ان یهمل البعیر وقال توکلت علی الله اعقلها وتوکل یعنی نقصان نمیکند توکل را بستن در خانه نزد برآمدن از
خانه ونقصان نمیکند توکل را بانیکه زانوی شتر را به بند بر بستن زانو بند زیرا چه بدرستی که این اسباب دافع ضرر
شناخته شده است بسنت الله که سنت الهی برین نهج جاری شده که محافظت اسباب ومتاع خود باید کرد
وحتی الامکان در دفع ضرر باید کوشید وآن رعایت اسباب معلوم شده وشناخته گشته یا بدلیل قطعی یا ظنی وهمچنین
از جهت رعایت اسباب فرمود علیه السلام برای اعرابی هرگاه که مهمل فرو گذاشت اشتر خود را بی آنکه زانوی او را
به بندد وگفت توکل کردم بر خدا پس ازین خبر فیض اثر محقق شد که رعایت اسباب مانع توکل نیست بلکه با وجود محافظت اسباب توکل
بر خدا باید کرد واعتماد بر اسباب نباید نمود بلکه جمیع امور اعتماد بر لطف الهی باید کرد **ترجیح نهادن نخچیران توکل را بر جهد** ع ما عیال حضرتیم و شیر خواره
گفت الخلق عیال لا اله * عن انس وعبد الله قالا قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الخلق عیال الله
فاحب الخلق الی الله من احسن الی عیاله مشکوة بیهقی در شعب الایمان از انس وعبد الله روایت نموده
که آن هر دو بزرگوار گفتند که پیغمبر علیه السلام فرموده که خلق عیال خدا است وعیال بکسر عین مهمله مراد از روزی
خواران اند که بار خبرداری ایشان بر ذمه لطف وکرم الهی ست پس دوست ترین خلق بسوی خدا کسی ست که
نیکوئی کند بسوی عیال حق وترحم وتلطف با ایشان سلوک نماید واز احتیاج ایشان بقدر وسع وقدرت
خود خبردار باشد **نگریستن عزرائیل بر شخصی وگریختن در سرای سلیمان** اقتباس ست
از مضمون حدیث نبوی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قضی الله لعبد ان یموت بارض جعل له
الیها حاجة رواه احمد والترمذی مشکوة احمد وترمذی روایت نموده که هرگاه مقدر ساخت الله تعالی
سبحانه موت بنده بزمینی خاص میگرداند مر آن بنده را سوی آن زمین حاجتی تا بمقتضای آن حاجت بآن
زمین برسد وموت او را دریابد **در داستان ترجیح نهادن شیر جهد را بر توکل وفوائد**
جهد ع مال را گر بهر دین باشی حمول * نعم مال صالح خواندش رسول * اشارت ست بحدیث نعم المال
الصالح للرجل الصالح در شرح السنة بروایت عمرو بن العاص نعما بالمال الصالح للرجل الصالح ونعما در اصل
نعم ما بوده میم را در میم ادغام کردند نعما شده وبازائده است ودر یک روایت از احمد نعم المال الصالح هم مروی ست
یعنی نیکو ست مال صالح که در وهیچ شبهه حرمت نباشد برای مردی صالح که در مصرف صالح صرف میکند.
در داستان مکر کردن خرگوش با شیر و بسر بردن ع گفت پیغمبر بکن ای رای زن *
مشورت کالمستشار موتمن * عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی الهیثم بن التیهان

هل لک خادم قال لا فقال فاذا اتانا سبی فاتنا فاتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان المستشار موتمن خ
خذ هذا فانی رایته یصلی واستوص به معروفا مشکوة ودر ترمذی از روایت ابی هریره آورده که پیغمبر علیه السلام فرمود
برای ابی الهیثم بن التیهان که آیا هست برای تو خادم که در خانه تو خدمت کند گفت نه پس فرمود پیغمبر علیه السلام
که چون بیاید پیش ما بندیان واسیران پس بیا تو پیش ما پس آورده شد بخدمت پیغمبر علیه السلام دو اسیر پس آمد
ابو الهیثم یعنی بخدمت آن سرور حاضر آمد پس فرمود پیغمبر علیه السلام برای ابو الهیثم که ای نبی خدا اختیار کن
برای من یکی ازین دو فرد پس پیغمبر علیه السلام بدرستی که آنکه طلب مشورت کرده شده است امین کرده شده
است در محافظت مستور و بنمود بسوی خیره وانچه نافع بود فرمود که بگیر این یکی را از جهت آنکه بدرستی
که من دیده ام او را که نماز میگذارد پس قبول کن وصیت را در حق آن بندی ومعامله بکن با او به نیکوئی که
مهربانی خدمت فرمائی وبوی آزاری نرسانی **در داستان منع کردن خرگوش راز از**
راز از ایشان ع در بیان این نکته گفتم چنان لبت * از ذهاب واز ذهب واز مذهبت *
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم استر ذهبک وذهابک ومذهبک مراد از مذهب درین حدیث محل رفتن ست
که مقصد باشد **ایضاً در داستان مذکور** ع ور بگوئی با یکی گو الوداع * کل سر جاوز الاثنین
شاع * یعنی هر سری که تجاوز کرد دو را شائع شده واز آن دو واقفان اسرار یگانگی دو لب خویش مراد
داشته اند تا بگوش بیگانه چه رسد **در داستان مکر کردن خرگوش با شیر و بسر بردن**
مکر خویش را ع گفت پیغمبر که رنجوری بلاغ * رنج آرد تا بمیرد چون چراغ * قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم ان تمارضتم لدنیا تمرضوا یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام اگر مریض سازید شما خود را نزد ما بی آنکه شما
مرضی باشد مریض شوید شما بواسطه آنکه تمارض بهانه است برای باز داشتن خود را از خدمت پیغمبر علیه السلام
واز امر دین که جهاد باشد ومثال آن البته حق سبحانه تعالی نیز بر وفق طلب حالی ایشان را مریض کند.
وبالتمام مرض مبتلا نماید وبزبان حال سوال کردند العیاذ بالله من ذلک **ایضاً در داستان مذکور**
ع تا هوا تازه است ایمان تازه نیست * کین هوا جز قفل آن دروازه نیست * مطابق این حدیث نبوی ست
عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا
لما جئت به * عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه السلام فرمود که مومن نباشد یکی از شما
تا آنکه مراد او تابع آن نشود که من بدان آمده ام یعنی حقیقت کمال ایمان حاصل نشود کسی را تا مرادهای خود
در رضای حق نبازد وهوای نفس را محکوم فرمان حق نگرداند که مرا برسانیدن آن فرمان بخلق فرستاده اند
نظر کردن شیر در چاه و دیدن عکس خود را ع مومنان آئینه همدیگر اند * این خبر را

از پیمبر آورند ✱ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان احدکم مرآة اخیه فان رای به اذی فلیمط عنه رواه الترمذی وضعفه وفی روایة له ولابی داود المؤمن مرآة المؤمن والمؤمن اخ المؤمن یکف عنه ضیعته ویحوطه من ورائه مشکوة یعنی ترمذی بروایت ابی هریره آورده که گفت ابو هریره که پیغمبر علیه السلام فرموده که یکی از شماهای مؤمنان آینه برادر مؤمن ست پس اگر ببیند بآن مؤمن عیبی پس گو که دور کند آن عیب را از ذات خویش و باید که بکنایه واشارت آن مؤمن را نیز آگاه سازد بدان عیب و در اصلاح حال او سعی بلیغ مبذول دارد و ترمذی این حدیث را تضعیف نموده و در یک روایت ست مر ترمذی و مر ابی داود را که مؤمن آئینه مؤمن ست و مؤمن برادر مؤمن ست من حیث الدین والایمان چنانچه حق تعالی فرمود انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم یعنی چون در میان مؤمنان برادری دینی ست پس بر یکدیگر لازم و واجب ست که باز دارد و منع کند ضیاع و هلاک او را یعنی منع کند از برادر مؤمن آنچه در وی ضرر و هلاکت او بود و گو که محافظت کند در غیبت او از مضار و مهالک او تا بوی ضرر نرسد و اگر کسی غیبت او کند و یا بدی او گوید او را منع کند و نیز تواند بود که از مؤمن یکجا بنده مؤمن و یکجا ذات حق مراد داشته گفته شود که بنده مؤمن مرآن مؤمن ست یعنی محل ظهور کمالات حق ست یا گوییم مؤمن آئینه مؤمن باین معنی باشد که مؤمنان کمالات یکدیگر را در مرآیای بواطن هم مشاهده مینمایند و عکس وصفات افعال یکدیگر یا عیب و هنر باهم را در یکدیگر می بینند والله اعلم بالصواب ایضا

در داستان مذکوره مؤمن ار ینظر بنور الله نبود ✱ غیب مؤمن را برهنه چون نمود ✱ اشارت ست بحدیث اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله فرمود علیه السلام که پرهیز کنید از فراست مؤمن زیرا چه بدرستی که مؤمن می بیند بنور حق سبحانه وتعالی بدانکه فراست را دو معنی ست یکی آنچه ظاهر حدیث بران دلالت دارد و آن چیزیست که می اندازد حق سبحانه وتعالی آن چیز را در دل دوستان خویش میدانند بدان القا وایقاع احوال بعضی مردم را بنوعی از کرامات واصابت ظن و حدس و دوم نوعی ست از علم که میخوانند و بدلائل خلقت وصورت و شکل و هیئته هر یک اعضا و با خلاق استدلال میکنند بر احوال مردم و بتجارب اهل تجربه بصحت پیوسته و قدما و متاخرین درین فن کتب و رسائل تصنیف نموده اند

در تفسیر رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر چون قدم بر وی نهد از لامکان ✱ آنکه او ساکن شود از کن فکان ✱ قال علیه السلام یضع الجبار قدمیه فیها فیقول قط قط در بخاری و مسلم بروایت ابی هریره رضی الله عنه در آخر حدیث طویل واقع شده فاما النار فلا تمتلی حتی یضع الله رجله یقول قط قط قط فهنالک تمتلی یعنی هر چند که باشد دوزخ پس پر نمیشود و سیر نمیگردد تا آنکه نهد حق تعالی قدم را دران

پس میگوید آن دوزخ بس بس بس بس آن هنگام پر میشود و سیر میگردد و از قول هل من مزید ساکت میشود مراد از قدم جماعتی اند که حق تعالی مقدم ساخته ایشان را برای دوزخ از اشرار خلق خود چنانچه مسلمانان را مقدم فرموده بسوی بهشت و بعضی گفته اند که وضع قدم بر شیء عبارت ست از رفع و قمع یعنی امر خدا بوی میرسد و باز میدارد او را از طلب مزید و قیل مراد از و تسکین فوران او ست چنانچه گفته میشود برای امری که اراده کرده میشود ابطال او وضعته تحت قدمیه یعنی نهادم او را پایمال و در قدم خود و رجل عبارت از زجر ست و قیل از جمله متشابهات ست و قیل رجل جماعتی ست که آماده کرده شده اند برای دوزخ چنانچه میگویند رجل جراد ای جماعة

در باز گفتن خواجه بطوطی آنچه از طوطیان هند دیده بود صورتی کان بر نهادت غالب ست ✱ هم بران تصویر حشرت واجب ست ✱ کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون وکما تبعثون تحشرون یعنی چنانچه زندگانی میکنید شما میرید و چنانچه میمیرید برانگیخته میشوید و چنانچه برانگیخته میشوید حشر کرده میشوید

در داستان پیر چنگی که در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه از بهر خدا چنگ میزد مر کرا بی یسمع و بی یبصر تویی ✱ سر تویی چه جای صاحب سر تویی ✱ اشارت ست بحدیث ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فکنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها حتی احببته رواه البخاری عن ابی هریرة رضی الله عنه ان قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حکایة عن الله تعالی بخاری از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر علیه السلام از حق سبحانه وتعالی حکایت فرموده که حق عز وشانه میفرماید که همیشه است بنده مؤمن که تقرب میجوید بسوی من بنوافل وطاعات وعبادات تا آنکه دوست داشتم آن بنده را پس چون دوست داشتم او را پس باشم من سمع او که می شنود بدان سمع و بصر او که می بیند بدان بصر و دست او که میگیرد بدان و دست و پای او که مشی میکند بدان پای یعنی غالب گردانم بروی سلطنت حب خود را بحدی که مسلوب شود از وی اهتمام بجمیع اشیا و رای آنچه تقرب حسنه میشود بدو بسوی من و بجمیع جهات و جمعیت قلب متوجه حق میشود و منخلع میگردد از حظوظ لذات و شهوات پس استعمال نمیکند جمیع حواس و قوی و اعضا او شعور و ادراک را مگر در آنچه دوست میدارد او را حق سبحانه معین و وکیل او میشود و حمایت میفرماید نگاه میدارد جمیع حواس و قوی و اعضا را از تصرف در آنچه راضی نباشد بلکه جمله او را در مرضات و محبوبات خود مصروف میگرداند

در تفسیر من کان لله کان الله له مقتبس شو زود چون یا بی نجوم ✱ گفت پیغمبر که اصحابی نجوم ✱ عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول سالت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی

فاوحی الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلة النجوم فی السماء بعضها اقوی من بعض ولکل نور فمن اخذ بشیء مما هم
علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اصحابی کالنجوم فبایهم
اقتدیتم اهتدیتم مشکوة رزین عبدری رحمه الله روایت میکند از امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه
که گفت شنیدم که پیغمبر علیه السلام میفرمود سوال کردم پروردگار خود را از اختلاف اصحاب من از بعد من
یعنی بعد از رحلت من ازین دار دنیا بدار آخرت پس حق سبحانه وحی فرمود بسوی من که ای محمد بدرستی
که اصحاب تو بمنزلهٔ نجوم اند در آسمان در حق هدایت و رهنمونی بعضی اصحاب قوی اند در دین و هدایت
و علم و تقوی از بعضی دیگر و برای هر واحدی ازین اصحاب نور هدایت و ایمانست پس کسیکه شروع کرد
بتبعیت چیزی از آنچه ایشان اند بران چیز از اختلاف ایشان پس آن شخص نزدیک من بر راه راست
یعنی هر کسی که بسنت و سیرت ایشان اقتدا نماید او عند الله بر طریق هدی ست امیر المومنین فرمود
رضی الله عنه که فرمود پیغمبر علیه السلام اصحاب من چو ستارهای روشن هادی و راهنما اند بهر کدام ایشان که
اقتدا کنید راه راست را بیابید شما **ایضاً در تفسیر مذکور ع** گفت طوبی من رانی مصطفی چو و آنکه
بصر لمن وجهی رای ¤ عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال طوبی لمن رانی وطوبی سبع
مرات لمن رانی وآمن بی مشکوة مرویست از ابی امامه رضی الله عنه بدرستی که رسول علیه السلام فرمود
که خوشحالی هر کسی راست که مرا دید و بصحبت من رسیده و خوشحالی ست هفت مرتبه هر کسی را که دید مرا و
ایمان آورد بمن و مراد از سبع مرات تکثیر ست نه تحدید و طوبی فعلی ست از طیب **در حدیث**
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها در عنوان واقع شده نفحات جمع نفحه بمعنی عطا دادن
یعنی بدرستی که مر پروردگار شما راست در روزهای زمانه شما عطا وانا و آگاه باشید پس متعرض شوید و پیش
آئید مر آن نفحات الٰهیه را **ایضاً منه ع** اشتر آمد این وجود خار خوار مصطفی زادی برین اشتر
سوار ¤ تلمیح ست بحدیث نعم الراکب ونعم الجمل که در بارهٔ امیر المومنین حسن رضوان الله علیه وارد شده
در تفسیر حدیث **ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات ع** مصطفی بی خویش شد زان خوب صوت ¤ شد نمازش در شب
تعریس فوت ¤ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حین قفل من غزوة خیبر سار لیله
حتی اذا ادرکه الکری عرس وقال لبلال اکلا لنا اللیل فصلی بلال ما قدر له ونام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه فلما
تقارب الفجر استند بلال الی راحلته موجه الفجر فغلبت بلال عیناه وهو مستند الی راحلته فلم یستیقظ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
ولا بلال ولا احد من اصحابه حتی ضربتهم الشمس فکان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اولهم استیقاظا ففزع رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم فقال ای بلال فقال بلال اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک قال اقتادوا فاقتادوا رواحلهم شیئا ثم توضأ رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم وامر بلالا فاقام الصلوة فصلی بهم الصبح فلما قضی الصلوة قال من نسی الصلوة
فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال واقم الصلوة لذکری رواه مسلم گفت ابوهریره که پیغمبر خدا در هنگام
برگشتن از جنگ خیبر بسوی مدینه بر اند بسی تا وقتی که دریافت او را از راحله فرود آمد تا استراحت کند
و تعریس نزول مسافر در آخر شب برای خواب و استراحت و فرمود مر بلال را نگاهبانی کن برای ما شب
پس نماز بگذارد بلال آن قدر که تقدیر کرده شد برای وی و خواب کرد پیغمبر خدا و یاران وی پس چون نزدیک
شد طلوع فجر تکیه زد بلال بسوی شتر خود پس بیدار نشد پیغمبر خدا و نه بیدار شد بلال و نه هیچ یکی از اصحاب
آن حضرت تا آنکه زد ایشان را شعاع آفتاب و برآمدن آفتاب پس بود پیغمبر خدا نخستین قوم از روی
بیداری پس ترسید پیغمبر خدا از خواب رفتن و نماز فوت شدن ایشهود و صفت جلالیه پس گفت آنحضرت
ای بلال چه واقع شده و چرا بخواب رفتی و در پاسبانی تقصیر کردی پس گفت بلال گرفت نفس مرا و عارض شد
بوی آنچه گرفت نفس ترا فرمود آنحضرت بکشید شتران خود را و برآئید ازینجا پس بکشیدند شتران خود را اندکی
از آن وادی و برآمدند و نزدیک بآنجا فرود آمدند و در سبب برآمدن از آن وادی اختلاف دارند کسیکه
تجویز نمیکند چنانچه اصحاب قضای فوائت را در وقت منهی میگویند که برآمدن بجهت آن بود که تا بلند گردد
آفتاب و آنکه تجویز میکند و نهی را مخصوص بنوافل میدارد چنانکه شافعیه میگویند که سبب برآمدن آن بود
که آن وادی جای شیطان ست چنانکه در روایت دیگر بیاید پس وضو کرد پیغمبر خدا و امر کرد به بلال که اقامت
گوید برای نماز پس اقامت گفت بلال پس گذارد آنحضرت با اصحاب نماز بامداد را پس هرگاه که قضا کرد نماز را
گفت کسی که فراموش کند یا بخواب یا بجز آن نماز را پس باید که بگذارد آنرا وقتی که یاد آرد آنرا زیرا که بدرستی که
خدا تعالی فرموده است و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن و یاد کردن نماز یاد کردن خداست رواه مسلم
و این در حدیث هم در عنوانست اغتنموا برد الربیع فانه یعمل بابدانکم کما یعمل باشجارکم واجتنبوا
برد الخریف فانه یعمل بابدانکم کما یعمل باشجارکم یعنی غنیمت دانید سردی ربیع و بهار را زیرا چه آن سردی
عمل میکند در بدنهای شما چنانچه عمل میکند بدرختان شما یعنی ابدان را قوت و تری و تازگی بخشد چنانچه
درختان را سرسبز میگرداند و بارور میسازد و اجتناب ورزید و احتراز کنید سردی خریف را زیرا چه آن سردی
عمل میکند در ابدان شما که ضعیف میسازد و لاغر مینماید چنانچه درختان را خشک میگرداند و برگهای آنرا می ریزد
در تفسیر دعای آن دو فرشته که هر روز در بازار منادی میکنند در عنوان است
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان
ینزلان فیقول احدهما اللهم اعط کل منفق خلفا ویقول الآخر اللهم اعط کل ممسک تلفا متفق علیه بخاری و مسلم

از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که گفت پیغمبر علیه السلام فرمود که نیست هیچ روزی که صبح میکنند
بندها دران روز مگر آنکه دو فرشته فرود می آیند پس میگوید یکی ازان دو فرشته ای بار خدایا بده هر خرج کننده را
بدلی و عوضی و میگوید دیگری ازان دو ای بار خدایا بده ممسک را تلف یعنی مال او را تلف گردان بنوائب
وحوادث **در داستان نصیحت کردن زن شوهر را که سخن فزون از قدم خود مگو** گفت
پیغمبر قناعت چیست گنج ۞ گنج را تو وا نمیدانی ز رنج ۞ اشارت ست بحدیث القناعة مال لا ینفد یعنی
قناعت مالیست که کم نمیشود بلکه گنجیست بی پایان **در عنوان آماده است** انهن یغلبن العاقل
ویغلبن الجاهل بدرستی که نسوان غالب می آیند عاقل را و غالب می آید ایشان را جاهل **در معنی**
مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان آنکه زیرک تر بود بشناسدش ۞ چونکه دید از دور ش
اندر کشش مکش ۞ این بیت و ابیات ما بعد مناسب بمضمون این حدیث ست که ان الله تعالی عبادا
یعرفون الناس بالتوهم وله عباد یعرفون الناس بالفراسة وله عباد لهم نور یمشون فی الناس کما یمشی
الارواح فی الاجساد وله عباد یمشون فی الناس کمشی المرض فی الاعصاب بدرستی که مر حق سبحانه وتعالی را
بندهااند که می شناسند مردم را بتوهم و مر حق را بندهااند که می شناسند مردم را بفراست و مر حق تعالی را بندهااند که مر ایشان را نوریست که مشی
میکنند در مردم چنانچه مشی میکنند ارواح در اجساد یعنی تصرف میکنند در مردم مثل تصرف ارواح در اجسام ایشان را هدایت میکنند بر صراط مستقیم و مر خدا را
بندهااند که مشی میکنند در مردم مثل مشی مرض در اعصاب یعنی تصرف میکنند در ایشان از سبیل سنتی بازمیدارد چنانچه تصرف میکنند مرض در اعصاب از صحت
وحرکات طبیعی بازمیدارد **ایضاً در معنی آیت مذکور** از رخم او شود تلخ وحرام ۞ در مقام
سرکگی نعم الادام ۞ حدیث نبویست نعم الادام الخل در صحیح مسلم بروایت جابر آورده که پیغمبر علیه السلام
از اهل خانه نان خورش طلب فرمودند گفتند غیر از سرکه نزد ما چیزی نیست پس پیغمبر علیه السلام سرکه را طلبید
و فرمود که نیکوترین نان خورش سرکه است بواسطه آنکه معونت او بغایت اندک ست و بقناعت اقرب
واز اکثر اعراض بدان قناعت فرموده اند **در داستان دل نهادن عرب بالتماس زن**
خود و سوگند خوردن در وجود تو شوم من منعدم ۞ چون محبم حب یعمی و یصم ۞ اشارت ست
بحدیث حبک الشی یعمی و یصم یعنی از اعما و یصم از اصمه یعنی دوست داشتن چیزی ترا کور میگرداند و کر میسازد
یعنی قبایح محبوب در نظر نیکو مینماید و از شنیدن نصایح کر میگرداند و سخنان درشت او همه خوش می آید
یعنی بجز خوبی محبوب هیچ در نظر نمی آید و بجز مدح وثنای او نمی شنود و از دیدن عیوب و شنیدن قبایح کور و کر
میشود **ایضاً در داستان مذکور** در زمین و آسمان و عرش نیز ۞ من نگنجم این یقین دان
ای عزیز ۞ اشارت ست بحدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبد المؤمن یعنی پیغمبر

علیه السلام از حق سبحانه وتعالی حکایت نموده که او عزوجل میفرماید که نگنجانید مرا زمین من و نه آسمان من یعنی
ارواح علویه و اجسام سفلیه در حیثیت مرتبتی جمع و تفصیل لیکن گنجانید مرا بحیثیت آن دو مرتبه قلب بنده
مومن که منقلب میشود بحسب تقلب شیونات **ایضاً در داستان مذکور** زانکه این دمها
چه گر نالایق ست ۞ رحمت من بر غضب هم سابق ست ۞ حدیث قدسی ست سبقت رحمتی علی غضبی حق تعالی
فرمود که سبقت کرد رحمت من غضب مرا بنابر آنکه رحمت حق واسع ست چنانچه فرمود در قرآن مجید و رحمتی
وسعت کل شیئ **در داستان هدیه بردن عرب سوی آب باران از بادیه سوی خلیفه**
اولها بر بند و بر دارش ز خم ۞ گفت غضوا عن هوا ابصارکم ۞ عن عبادة بن الصامت ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم قال اضمنوا الی ستا من انفسکم اضمن لکم الجنة اصدقوا اذا حدثتم واوفوا اذا وعدتم
وادوا اذا ائتمنتم واحفظوا فروجکم وغضوا ابصارکم وکفوا ایدیکم مشکوة اما احمد در مسند و بیهقی در شعب الایمان
از عبادة بن الصامت رضی الله عنه روایت نموده که پیغمبر علیه السلام فرمود ضامن شوید ای مومنان برای
من شش چیز را از ذاتهای شما که ضامن میشوم برای شما بهشت را اگر محافظت شش چیز بکنید البته در بهشت
می درآیید راست گویید چون حکایت کنید و ایفا نمائید چون وعده کنید ادا کنید امانت را چون امین گرفته شوید
یعنی هرگاه که امانت بشما سپارند نزد طلب ادا کنید و خیانت را در راه ندهید و محافظت کنید فروج خود را
از فواحش و بپوشید چشم خود را از نظر در محارم و بازدارید دستهای خود را از خیانتی که بدست تعلق دارد مثل
سرقه و ضرب و قتل و غصب و گرفتن حرام **در داستان قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا**
و خلعت فرمودن با کمال بی نیازی گنج مخفی بد ز پری چاک کرد ۞ خاک را تابان
تر از افلاک کرد ۞ اشارت ست بمعنی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف حضرت
داود علیه السلام با حق سبحانه وتعالی مناجات کرد و عرض نمود که ای پروردگار من برای چه آفریدی تو خلق را
فرمود عز شانه که بودم من گنجی پنهان از اسما و صفات و شیونات ذاتیه پس دوست داشتیم اینکه شناسا
شوم پس آفریدیم خلق را تا که شناخته شوم و جمیع بینات ذات و اسما و صفات در مظاهر شوند و جلوه گر گردند
و درین حدیث قدسی سخن بسیارست و در رسائل مذکور **ایضاً در داستان مذکور** چون در معنی
زنی بازت کنند ۞ پر فکرت زن که شهبازت کنند ۞ اشارت ست باین معنی که من قرع الباب و لج لج کسیکه
در وی را کوفت و لجاجت نمود در فتح آن بر وی مفتوح شود و در وی در آید یعنی هر که در طلب صادق و مستعد
باشد البته بمطلوب خود برسد **در بیان آنکه پیر کدام ست و اطاعت وی چون ست**
هر که او بی مرشدی در راه شد ۞ او ز غولان گمره در چاه شد ۞ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم

من لم یکن له شیخ فشیخه الشیطان فرمود علیه السلام کسیکه نباشد مراو را شیخ و مقتدا پس شیخ او شیطان ست
یعنی هر که بی مرشد راه رفته در راه دیده در سیر و سلوک قدم نهد البته او را شیطان مخالطه دهد و از راه راست
و صراط مستقیم باز دارد و گمراه کند **بیت** اگر بی پیر کاری پیش گیری ٭ هلاکت را بهر خویش گیری ٭
ایضاً در داستان مذکور ست شاوروهن پس آنکه خالفوا ٭ ان من لم یعصهن تالفوا ٭ حدیث
نبوی ست در باره عورات که شاوروهن وخالفوهن یعنی فرمود علیه السلام مشورت کنید با ایشان ای
با زنان خود و محافظت کنید ایشان را و امر مشورت بواسطه استمالت قلوب ست و در عنوان واقع ست
در وصیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امیر المومنین علی کرم الله وجهه را
اذا تقرب الناس الی خالقهم بانواع البر فتقرب الی ربک بانواع العقل والسر تستبقهم لدرجات الزلفی
عن الناس فی الدنیا وعند الله فی الآخرة چون تقرب جویند مردم بسوی خالق خود با نواع نیکویی
پس تو نزدیکی بجو بسوی پروردگار خود با نواع عقل و سر یعنی صرف نمای عقل و رای خود را بتفکر در صفات و
ظهورات شان در مظاهر و محافظت نمای سر خود را بدرجات عالیات و قرب حق نزد مردم در دنیا و عند الله
در آخرت **ایضاً در داستان مذکور ست** یار باید راه را تنها مرو ٭ از سر خود اندرین صحرا مرو ٭
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الرفیق ثم الطریق فرمود پیغمبر علیه السلام اول رفیق باید بهم رسانید بعد سفر
اختیار باید نمود خصوصاً در سفر معنوی بی مرشد راه نتوان رفت **در مقصود حکایت در فضیلت**
آخر زمان ست امة مرحومه زین رو خواندتان ٭ ان رسول حق صادق در بیان ٭ عن ابی موسی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم امتی هذه امة مرحومة لیس علیها عذاب فی الآخرة عذابها فی الدنیا
الفتن والزلازل والقتل روایت ست از ابی موسی که گفت که فرمود علیه السلام که امت من که این امت ست
رحمت کرده شده است که نیست بران امت عذاب در آخرت یعنی عذاب محل عذاب عذاب ان امت در دنیا
فتنهاست و زلزلهای زمین و قتل یعنی چون اهل این امت تمرد ورزند و از اطاعت طغیان نمایند بیکی ازین سه
چیز گرفتار شوند **در بیان حال هاروت و ماروت ست** شعله را از ابتو هی هیزم چه غم ٭ کی رمد قصاب
از کله غنم ٭ مفهوم این قول ست که القصاب لا یهول نه کثرة الغنم یعنی در هول نمی اندازد و نمی ترساند
قصاب را کثرت گوسفند **در داستان عیادت رفتن بهمسایه رنجور خویش ست** گفت پیغمبر بیک صاحب ریا ٭
صل انک لم تصل یا فتا ٭ عن ابی هریرة ان رجلا دخل المسجد ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جالس فی ناحیة المسجد فصلی ثم جاء
فسلم علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلیک السلام ارجع فصل انک لم تصل فرجع ثم جاء فسلم فقال وعلیک السلام
ارجع فصل فانک لم تصل فقال فی الثالثة او فی التی بعدها علمنی یا رسول الله فقال اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء

ثم استقبل القبلة فکبر ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن ثم ارکع حتی تطمئن راکعا ثم ارجع حتی تستوی
قائما ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا ثم ارفع حتی تطمئن جالسا ثم وفی روایة ارفع حتی تستوی قائما ثم
افعل ذلک فی صلوتک کلها متفق علیه مشکوة بخاری و مسلم روایت کرده اند از ابی هریره
رضی الله عنه بدرستی که مردی یعنی خلاد بن رافع در آمد در مسجد و پیغمبر علیه السلام نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گذارد
خلاد رافع پس تر آمد بخدمت پیغمبر علیه السلام و سلام کرد فرمود رسول علیه السلام وعلیک السلام یعنی بر تو باد سلام
بر گرد پس نماز بگذار یعنی اعاده کن از انکه نگذاردی تو نماز که صحیح باشد پس برگشت خلاد و نماز را اعاده کرد
پس تر آمد بخدمت پیغمبر علیه السلام و سلام کرد پس فرمود پیغمبر علیه السلام علیک السلام باز برگرد و نماز را اعاده
بکن از انکه نگذاردی تو نمازی که قبول بود پس گفت خلاد در مرتبه سیوم یا در مرتبه آنکه بعد مرتبه دوم بود یعنی
سومی مرتبه و این شک از راوی است تعلیم فرمای مرا ای رسول خدا که تقصیر در کجا واقع شده که لم تصل حق فرمائی
پس فرمود علیه السلام چون برخیزی تو بسوی نماز یعنی برخیزی و اراده نماز کنی پس کامل بکن تو وضو را پس
مستقبل شو قبله یعنی متوجه شو بسوی قبله پس تحریمه بند و تکبیر تحریمه بگو پس تر بخوان انچه میسر آید ترا از قرآن
پس تر رکوع کن تا آنکه بایستی و قرار گیری در حالتی که رکوع کننده تو پس سر بردار تا آنکه برابر شو تو در حالتی که
ایستاده شونده تو پس تر سجده بکن تا آنکه قرار گیری تو در حالتی که جالس هستی و در یک روایت آمده که بردار
سر خود را از رکوع تا آنکه بایستی تو بهیئت اصلی خود پس ترتیب بکن آن تعدیل ارکان را در صلوة خود همه آن
صلوة اول کسیکه در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود ست گفت حق نی بلکه لا انساب شد ٭
زهد و تقوی فضل را محراب شد ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یا فاطمة لا تتکلی علی انک بنت رسول الله
اعملی اعملی فرمود پیغمبر علیه السلام که ای فاطمه تکیه مکن برینکه تو دختر رسول الله هستی عمل بکن عمل بکن یعنی
در راه خدا نسب فائده نمیکند و در آخرت نیز بنسب هیچ کار نیست کار بعمل است عمل صالح باید تا رستگاری
یابی **ایضاً در داستان مذکور ست** ما که این میراثهای انبیاست ٭ وارث این جانهای اتقیاست ٭
اشارت ست بحدیث کل تقی الی یعنی هر که پرهیزگار ست از اهل بیت من ست یعنی از جمله اولاد من ست
پس معنی بیت چنین باشد که هر کس متقی هست وارث انبیاست چه ارث انبیا که علم و زهد و تقوی است به نسب
محض متعلق نیست چنانچه در دفتر ثانی نیز میفرماید **بیت** پس امام حی و قائم آن ولی ست ٭ خواه از
نسل عمر خواه از علی ست ٭ **در پرسیدن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم زید را که امروز**
چون این داستان مضمون این حدیث ست که در ارشاد المرشدین شیخ شهاب الدین سهروردی
بنظر در آمده در بیان طرق ثلاثه شرعیه و طریقه و حقیقه و اما حقیقة فهو الوصول الی المقصود و مشاهدة

نور التجلی یعنی حقیقت پس آن عبارت ست از وصول بسوی مقصد اعلی و مشاهدهٔ نور تجلی و تجلی عبارت از آنچه
ظاهر شود در قلوب از انوار غیوب و تجلی بر انواع ست چنانچه در کتب صوفیه محققین رحمهم الله اجمعین مبین
گشته کما قال علیه السلام لحارثة کیف اصبحت یا حارثة قال اصبحت انا مؤمنا حقا چنانچه فرمود حضرت
ختمی پناه برای حارثه که چگونه صبح کردی تو یا حارثه عرضه نمود که صبح کردم در آن حالتی که مؤمنم از روی
راستی و درستی قال لکل حق حقیقة فما حقیقة ایمانک یا حارثة باز فرمود علیه السلام که برای هر حقی حقیقتی خاص ست
پس چیست حقیقت ایمان تو یا حارثه فاجاب وقال عزفت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرها ومدرها
وذهبها وفضتها پس جواب داد حارثه و گفت که صرف کردم و باز داشتم نفس خود را از دنیا و اعراض
نمودم از لذات او و شهوات او پس برابر شد نزد من سنگ دنیا و کلوخ او و طلا و نقرهٔ او و اظمأت نهاری
و اسهرت لیلی تشنه بودم در روز خود و بیداری کشیدم در شب خویش یعنی روز را بصوم گذرانیدم و شب را
بقیام طاعات و عبادات بسر بردم وکانی انظر الی عرش ربی بارزا و چنان شد که می بینم بسوی
عرش پروردگار خود ظاهر و آشکارا وانظر الی اهل الجنة یتزاورون فیها واهل النار یتغاوون
و چنان شد که می بینم اهل جنت را که زیارت میکنند و می بینند یکدیگر را در جنت و می بینم اهل نار را که فریاد
میکنند یکدیگر را در نار قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اصبت فالزم فرمود رسول علیه السلام
که بصواب رسیدی تو ای حارثه پس لازم گیر و بر آن مستقیم باش فتمسکه بدین الله وقیاما بامره شریعة
پس تمسک سالک بحبل متین دین الهی و وضع اوامر و نواهی و قیام بمامورات و اجتناب از منهیات
شریعت ست والاخذ بالاحوط والعزیمة بسهره ظمائه و عزوف نفسه عن المشتهیات طریقة و اخذ سالک
در آنچه احتیاط بیشتر بود و عمل نمودن بعزائم و اقدام بریاضت بیداری شبها و تشنگی روزها یعنی هر روز
روزه داشتن و شب را بقیام احیا نمودن و باز داشتن نفس خود را از مشتهیات و مستلذات طریقت ست
و طریقت عبارت ست از تزکیهٔ نفس بمجاهدات و تصفیهٔ قلب بریاضات و تجلیهٔ روح بمشاهدات و
مکاشفات والانکشاف من الاحوال الآخرة ووجدانه حقیقة وانکشاف از احوال آخرت و وجدان او
حقیقةً و بالجمله شریعت تصدیق اقوال پیغمبر ست علیه السلام بدل و عمل بموجب او باتیان شرائع و
احکام الهی از اوامر و نواهی و طریقه تبعیت و اقتفار بافعال و اخلاق پیغمبر علیه السلام بتهذیب افعال
و اخلاق و حقیقت مشاهدهٔ احوال بحسب ذوق و وجدان و تخلق باخلاق الهی و اتصاف بصفات و تحقق
بذات و صفات چنانچه فرمود علیه السلام الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی پس شریعت و طریقت
بمنزلهٔ حد مبین ست در صغری و کبری و حقیقت بمثابه نتیجه چون صغری و کبری بشرائطها مستدلا بدست که نتیجه

حاصل شود همچنانکه چون سالک راه حق بافعال شریعت و آداب طریقت مهذب و آراسته گردد البته باب
حقیقت بروی مفتوح شود و اگر دقیقه‌ای از دقائق شریعت و طریقت نامرعی گذارد هرگز بوی از ریاض حقیقة
بمشام وی نرسد **بیت** محال ست سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفا ٭ و اما کلام در آنکه
این هر سه الفاظ شریعت و طریقت و حقیقة متحد الماهیة والحقیقة اند و یا متغائر و متباین و تغایر میان
شان حقیقی ست و یا اعتباری چون طویل الذیل بوده درین محل واگذاشته و بواسطه اختصار برین مقدار
اقتصار نموده آمد والسلام علی من اتبع الهدی **ایضاً در داستان مذکور ست** الشقی من شقی
فی بطن ام ٭ من سمات الجسم یعرف حالهم ٭ عن ابی هریرة رضی الله عنه السعید من سعد فی بطن امه والشقی
من شقی فی بطن امه جامع صغیر یعنی نیک بخت کسی ست که نیک بخت ست در شکم مادر خود و بدبخت کسی ست
که بدبخت ست در شکم مادر خود یعنی سعادت و شقاوت ازلی ست و نظر و اعتبار بخاتمه و عاقبت ست پس
هر که سعید ازلی ست عاقبت او بخیر می باشد و هر که شقی ازلی ست عاقبت او وخیم **در داستان
گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم زید را که این سر را فاش مکن ست**
گفت پیغمبر که اصحابی نجوم ٭ رهروان را شمع و شیطان را رجوم ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم معنی این حدیث در همین دفتر گذشت در تفسیر من کان الله کان
الله له **در خدو انداختن خصم بر روی علی کرم الله وجهه ست** چون ابیت عند ربی
فاش شد ٭ یطعم یسقی کنایت راش شد ٭ عن ابی هریرة قال نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
عن الوصال فی الصوم فقال له رجل انک تواصل یا رسول الله فقال وایکم مثلی انی ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی متفق علیه مشکوة در بخاری و مسلم از ابی هریرة رضی الله عنه روایت نموده که گفت نهی
نمود و منع فرمود رسول علیه السلام از وصال در روزه یعنی دو روز یا زیاده پی در پی روزه داشتن بی آنکه
وقت افطار چیزی بخورد پس عرض کرد برای پیغمبر علیه السلام مردی از حضار مجلس بدرستی تو یا رسول الله
روزهٔ وصال نگاه میداری پس فرمود که کدامی از شما مثل من ست بدرستی که من شب میکنم نزد پروردگار
خود که طعام میدهد مرا و آب می نوشاند مرا یعنی حق تعالی مرا قوت طاعم و شارب می بخشد و بعضی گفته اند
که از طعام بهشت میخوراند و از آب جنت می نوشاند و اما قول اول صحیح ست از آنکه اگر خوردنی و نوشیدنی
بود خواه خوردنی و نوشیدنی دنیوی و خواه بهشتی پس صوم وصال نباشد حال آنکه محقق شد که پیغمبر
علیه السلام روزهٔ وصال میداشت **در جواب گفتن امیر المومنین که سبب افگندن
شمشیر چه بود دران ست** پست میگویم باندازهٔ عقول ٭ عیب نبود این بود کار رسول ٭

اشارتست بحدیث کلم الناس علی قدر عقولهم یعنی سخن کن با مردم بمقدار عقلهای ایشان یعنی سخنی که از عقل مردم در بالا باید
نباید گفت **ایضاً در جواب مذکوره** کی بدبندی عصات و تجزات معصیت طاعت شد ای قوم عصات
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیذنب ذنبا یدخل به الجنة قالوا وکیف ذلک یا رسول الله قال یکون نصب
عینیه ویتوب منه گفت پیغمبر علیه السلام تحقیق مرد هرآئنه گناهی کند گناهی کردنی که داخل میشود بسبب آن گناه به بهشت
گفتند صحاب یا رسول الله آن چگونه است گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میشود آن گناه منصوب پیش دو چشم او و توبه
سکند از ان و همان سبب دخول جنت او میگردد **و گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رکابدار امیر المومنین علی را**
که هرآئنه کشتن علی بدست تو خواهد بوده زان قلم بس سرنگون گردد علم من همیگویم برو جف القلم
عن ابی هریرة قال قلت یا رسول الله انی رجل شاب و انا اخاف علی نفسی العنت ولا اجد ما اتزوج النساء وکانه یستاذنه
فی الاختصاء قال فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی فقلت مثل ذلک فقال النبی
صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا هریرة جف القلم بما انت لاق فاختص علی ذلک او ذر رواه البخاری مشکوة شیخ بخاری از
ابی هریره روایت نموده که گفت گفتم یا رسول الله بدرستی که من مردی جوانم و من می ترسم بر ذات خود گناه و فجور را و نمی یابم
چیزی که نکاح کنم زن را یعنی قدرت ندارم بر نفقه و کسوت و سکنی و آنچه محتاج الیه کد خدائیست چنانستی که آن ابی هریره
طلب اذن میکرد و رخصت میخواست در خصی شدن یعنی بر آوردن خصیتین خود گفت ابو هریره پس خاموش شد پیغمبر علیه السلام
از جواب من پستر گفتم مثل آنچه گفته بودم پس سکوت ورزید پیغمبر علیه السلام از جواب من پستر گفتم مثل آنچه گفته بودم پس سکوت
ورزید پیغمبر علیه السلام از جواب من پس فرمود پیغمبر علیه السلام ای ابا هریره خشک شد قلم کاتب ازل بسبب آنچه ملاقات کننده تو
یعنی هر فعل که در ازل مقرر شده که از تو وقوع آید البته واقع میشود و هرگز تخلف نمیکند پس خصی شو بران علم یا بگذار او را یعنی
چون به آستی تو که هرچه در ازل مقدر شده البته میشود پس خواه خصی شود خواه مشو خصی شدن و ناشدن هیچ فایده نمیکند
در بیان آنکه فتح طلبیدن حضرت رسالت مکه را و غیر مکه جهت دوستی دنیا نبوده لا یسع فینا
نبی مرسل و الملک الروح ایضا فاعقلوا اقتباس ست از حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی
مرسل فرمود علیه السلام مرا با خدا وقتی ست که نگنجد با من دران وقت فرشته مقرب نه نبی مرسل یعنی دران وقت هیچکس دیگر را
بار نیست **ایضاً در داستان مذکوره** گفت اگر رانند این را بر زبان یک جهودی خود نماید در جهان
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لو تمنوا الموت لغصّ کل انسان بریقه فمات مکانه وما بقی یهودی علی وجه الارض یعنی فرمود
پیغمبر علیه السلام که اگر آرزو کنند یهود موت را هر آئنه بند در گلوی هر آدمی آب دهن او پس میرد بجای خود و باقی نماند یک یهودی بر روی زمین

تمام شد شرح دفتر اول



بسم الله الرحمن الرحیم

مدتی این مثنوی تاخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد در نفحات الانس مذکورست که بعد از انکه
خدمت مولانا بالتماس چلپی حسام الدین که بالقاء غیب مطابق افتاده بود شروع در نظم مثنوی
فرمودند و جلد اول با تمام رسید حرم چلپی حسام الدین وفات یافت در میانه فطرتی واقع شد بعد از
دو سه سال چلپی حسام الدین بخدمت مولانا نیاز بسندی بتقدیم رسانیده بقیه مثنوی را استدعا نمود
بعد از ان شروع در نظم تمه نمود تا آخر کتاب خدمت مولانا میفرمودند چلپی حسام الدین می نوشت و این
بیت اشارت بآن تاخیرست **ایضاً در آغاز دفتر** بود آدم دیده نور قدیم موی در دیده بود
کوه عظیم شیخ محی الدین عربی در فصل اول فصوص در بیان آدم علیه السلام میفرماید تسمی هذا المذکور
انسانا و خلیفة فاما الانسانیة فلعموم نشاته و حصر الحقائق فیه کلها وهو للحق بمنزلة انسان العین من العین
الذی به یکون النظر وهو المعبر عنه بالبصر فلهذا سمی انسانا فانه به ینظر الحق الی خلقه فرحمهم **ایضاً**
در آغاز دفتر چشم حس را هست مذهب اعتزال دیده عقلست سنی در وصال هر که در
حس ماند او معتزلیست گرچه گوید سنیم او جاهلیست هر که بیرون شد ز حس سنی ویست اهل
بینش چشم عقل خوش پی ست معتزله منکر رویت اند و مزال اقدام ایشان درین مسئله بینه
دو چیزست یکی تمسک بقول خدا که لا تدرکه الابصار و یکی قیاس آخرت بر دنیا و محققان اهل سنت برین اند

که رویت عیان درین جهان متعذر ست و باقی در فانی نمیگنجد اگرچه صوفیه این را تجلی شهودی نامند
و به تنزلات حق تاویل مینمایند و دلائل برین اقامت میکنند مانند انی انا الله که از شجرهٔ طور بر موسی علیه السلام
ظهور نمود لیکن مذهب مختار همین ست که در دنیا متعذر و در آخرت مومنان را موعود ست وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة و کافران را ممنوع کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون. و مومنان در دنیا حق را بدیدهٔ
ایمان و نظر بصیرت بینند و در آخرت بنظر عیان در خبر آمده که انکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون
فی رویته و مراد ازین مشابهت تشبیه نظر آخرت بنظر بصر در دنیا در وجه عیان نه تشبیه الله سبحانه و تعالی
بقمر چه آن منظور بهیچ منظور نماند و جواب دلیل اول معتزله باین طریق میگویند که رویت دیگر ست و ادراک دیگر
رویت ممکن ست و ادراک متعذر جرم آفتاب توان دید اما ادراک نتوان کرد و از ثانی این طور که رویت
اخروی را با رویت دنیوی قطعاً نسبتی نیست باقی را با فانی چه نسبت آن مجهول الکیفیت ست و برای آنکه
بجهتی و وضعی و کیفیتی و هوائی و شعاعی و احاطه نور بصر بمبصر قرار نمیتوان داد و این غلطی بزرگ ست که
کسی قیاس مرتبهٔ که فوق مقام و حال او باشد بر حال و مقام خود کند امروز چندین چیز در وجود انسان هست
از عالم روح و نور باصره و قوت ناطقه و سامعه و شامه و لامسه و اخوات آنها که با انسان ست و کیفیت آن بر کس
مکشوف نیست هرگاه انسان از شناخت اموری که در وجود خود ست عاجز باشد و کیفیت آن را نداند پس کیفیت
امور غیب را چگونه تواند دانست مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک * ابیات ای شده از
شناخت خود عاجز * کی شناسی خدای را هرگز * چو نتو در علم خود زبون باشی * عارف کردگار چون باشی *
چه نیکو گفته بزرگی که ما درین عالم بامید دیدار زنده ایم و خوشدل می باشیم آنها که منکر دیدار اند بچه چیز
دل خوش شده عمر بچه امید میگذرانند کما قال الله تعالی ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا
واطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک مأویهم النار بما کانوا یکسبون و ابیات حضرت مولوی
مؤید این مراتب ست که چشم حس مذهب اعتزال دارد و از رویت حق محروم ست و دیدهٔ عقل در وصال
سنی ست یعنی قایل و مائل برویت در عالم حس رویت ممکن نیست و بعد از برآمدن ازین عالم متعذر نه
چنانچه در دفتر ثالث نیز در حکایت مارگیر تقریر میفرمایند **مثنوی** چون ندارد جان تو قندیلها * بهر بینش
کردهٔ تاویلها * این بود تاویل اهل اعتزال * وای آنکس کو ندارد نور حال * چون ز حس بیرون نیاید
آدمی * باشد از تصویر غیبی اعجمی * والله اعلم بالصواب **ایضاً در آغاز دفتر** ـه پس بنی آدم
مکرم کی شدی * کی بحس مشترک محرم شدی * تعریف حس مشترک هو قوة تدرک صور المحسوسات
باسرها محلها مقدم البطن الاول فی الدماغ حواس باطن حس مشترک خیال وهم حافظه متفکره که آنرا

متصرفه گویند حکیم بوعلی حواس باطن را چنین نظم در آورده ـه سه تجویف دارد دماغ بشر *
کز احساس باطن دهندت خبر * مقدم ز تجویف اول بدان * بود حاسهٔ مشترک را مقر * موخر از و شد
محل خیال * که ماند بر و از تصور اثر * پس اندر نخستین اوسط بود * مخیل حیوان و فکر از بشر * اخیر
وسط جای وهم ست و حفظ * نباشد ز تجویف آخر بدر * **ایضاً در آغاز دفتر** ـه نامصور یا مصور
گفتن ست * باطل آمد بی ز صورت رفتن ست * نامصور یا مصور پیش اوست * کو همه مغزست و بیرون شد
ز پوست * معنی این هر دو بیت چنین تواند بود که نامصور یعنی ذات حق باری عز اسمه یا امور محسوس
غیبی را که از چشم ظاهر بینان مستور ست بعالم حس و شهادت آوردن و برآئینهٔ مثال تصویر نمودن
باطل ست بی از صورت رفتن یا رستن تو یعنی تا تو از در طاعت عالم صورت نگذری و مانند مغز از پوست
طبیعت و عادت بر نیائی حقیقت ذات حق یا امور غیبی نامحسوس را نمیتوانی مصور و محسوس خود و
دیگران ساخت **در داستان مشورت خدا تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق**
ـه آن عیان نسبت بدیشان فکرتست * ورنه خود نسبت بدوران رویتست * در بعضی نسخ بجای
بدوران در مصرع ثانی بدینها یافته شده اگر نسخه باین طریق باشد ضمیر بدیشان در مصرع اول راجع
بملائک و ضمیر بدینها در مصرع ثانی راجع بجان پیران خواهد بود و اگر بجای بدینها بدوران باشد معنی
بیت چنین میشود که این عیان نسبت بجان پیران بمنزلهٔ فکرتست یعنی مرتبه دوران و نظر با نها
که دور اند از رویت یعنی درجه اعلی والله اعلم بالصواب **ایضاً در داستان مذکور** ـه تفرقه
در روح حیوانی بود * نفس واحد روح انسانی بود * گفت حق رش علیهم نوره * مفترق هرگز نگردد
نور او * روح انسانی کنفس واحد ست * روح حیوانی سفالی جامد ست * یعنی تفرقه و کثرت در روح
حیوانی ست در روح انسانی واحد ست چه روح حیوانی جرمیست لطیف بخاری که متولد میشود از لطائف
اخلاط و منبعث میگردد از تجویف الیسر قلب این مقتضای ترکیب و امتزاج عناصر و اخلاط طبیعی و افراد
انسانی مغایر یکدیگر ست و روح انسانی که جوهریست مجرد از ماده و بوساطت روح حیوانی که مطیهٔ
تصرفات اوست تعلق تدبیر و تصرف ببدن دارد واحد ست و در مادهٔ نفس ناطقه متکلمین و حکما و صوفیه
باهم اختلاف دارند متکلمین مطلق منکر اند و حکما بکثرت افرادش قائل اند و صوفیه از عالم وجود مطلق نفس را
واحد میدانند و میگویند بسبب تعلق بروح حیوانی و ارتباطی که بوسیلهٔ آن ببدن حاصل نموده کثرت
پیدا کرده و حضرت مولوی درین مقام بمذهب صوفیه رفته اند و بیت ثانی را که حدیث ان الله خلق الخلق
ثم رش علیهم من نوره در ضمن آن مندرج ست دلیل واحد بودن روح انسانی ساخته و بیت ثالث مؤید

بیت اول است و تشبیه سفال جامد بروح حیوانی بجهت مطیه بودن اوست مر نفس ناطقه را که بمنزله
ظرف شمرده اند و در دفتر چهارم در شرح انما المومنون اخوة والعلماء کنفس واحدة شرح این معنی مبسوط
بیان میفرمایند **نظم** جان حیوانی ندارد اتحاد ٭ رو مجو این اتحاد از روح باد ٭ جان گرگان
و سگان هر یک جداست ٭ متحد جانهای شیران خداست ٭ جمع گفتم جانهاشان من باسم ٭ کان یکی
صد جان بود نسبت بجسم ٭ همچو آن یک نور خورشید سما ٭ صد بود نسبت بصحن خانها ٭ لیک یک باشد همه
انوارشان ٭ چونکه برگیری تو دیوار از میان ٭ چون نماند خانها را قاعده ٭ مومنان باشند نفس واحده
جان حیوانی بود ضے از غذا ٭ هم بمیرد او به نیک و بدا ٭ گر بمیرد این چراغ و طی شود ٭ خانهٔ همسایه مظلم
کی شود ٭ نور آن خانه چو بی این هم بپاست ٭ پس چراغ حس هر خانه جداست ٭ این مثال جان حیوانی
بود ٭ نی مثال جان ربانی بود ٭ **ایضاً در داستان مذکور ے** یک زمان بگذار ای همره ملال ٭
تا بگویم **وصف** خالی زان جمال ٭ در بیان نیاید جمال خال او ٭ هر دو عالم چیست عکس خال او ٭ لفظ خالی
در مصرعین بیت اخیر اگر بکار معنی واقع شود خلاف قاعدهٔ مقرره قافیه است و ظاهر بنیان عالم شعر فهمی
این را بی قافیه می نامند و اگر یکی را بجای تجدد دیگری بجای مهمله خوانده شود و اطلاق لفظ حال که بجهت
تحول مسمی بحال شده باین معنی بذات پاک ذوالجلال که محول الاحوال است تا حال کسی نکرده و نمیتواند کرد
چنانچه مولوی در دفتر سوم در داستان مشغول شدن عاشق بمعشوق میفرمایند **ابیات** انچه او موقوف
حال ست آدمیست ٭ کو گهی افزون و گاهی در کمیست ٭ آنکه گه ناقص گهی کامل بود ٭ نیست معبود
خلیل افل بود ٭ و خال از انکه هر دو بخا معجمه است و هر کدام معنی علحده دارد چه خال باصطلاح صوفیه مرتبه ایست
از مراتب تعین حق چنانچه شمس الدین محمد مغربی میگوید **شعر** الکون خال قد بدی من خده ٭
والقد تجلی خده من خاله ٭ پس خال الاول در بیت حضرت مولوی بمعنی کون باشد که عبارت از اعتبار
ظهور حسن وجود ست و خال ثانی بمعنی تعین حق هر گاه اختلاف معنی در خالین ثابت گشت قافیه درست باشد
و اگر بجای مهمله خوانده حال بمعنی شان مراد داشته شود هم میشود و درین صورت باین قدر تکلف نیز
حاجت افتد **در داستان گمان بردن کاردانان که همه صوفی رنجور ست**
ے آفتابش چون برآمد زان فلک ٭ با شب تن گفت هین ما ودعک ٭ یعنی چون آفتاب حقیقت
یا روح انوار محمدی از فلک مبدأ برآمده وجود عینی خارجی گرفت با تن شب که طلوع آفتاب مستلزم نفی
ظلمات اوست حق تعالی گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار یعنی ذات اقدس محمدی جامع اشاه وحدت
وکثرت است و استعلاء و استیلاء آفتاب حقیقت شمس ماحی ظلمت کثرت نیست ایضاً و داستان مذکور

وصل پیدا گشت از عین بلا ٭ زان حلاوت شد عبارت ماقلا ٭ یعنی از عین بلا که متعین شدن حقیقت
باین وجود عینی باشد یا اختلاط روح با جسد وصل پیدا گشت یعنی کمالات صوری و معنوی که حصول آن
موقوف باختلاط روح با بدن بود حاصل آمد و از آن حلاوت وصل ماقلا ای ما البغضک عبارت شد و اگر
باین طریق گفته شود هم میتواند که آفتاب روح محمدی چون از حضیض تن باوج فلک حقیقت عروج نمود
با شب تن گفت که ترک نکرده است ترا پروردگار تو یعنی این انتقال از داری بداریست نه موت
بل جسد مقابس از جمله احیاست و از عین بلا که مرگ صوریست و بوصل الحبیب الی الحبیب دران ماده
وارد شده وصل پیدا گشت والله اعلم بالصواب **در تتمه قصهٔ مفلس ے** خوش وست او و گلولیش
پس فراخ ٭ با شعار نو دثار شاخ شاخ ٭ شعار بالکسر والفتح جامه که متصل بتن باشد و دثار بالکسر
جامه بالای شعار اینجا نو دثار و شاخ شاخ صفت شعار واقع شده یعنی جامه بالا نو و پائین شاخ شاخ
در داستان فی المناجات ے چون وفا آن عشق افزون میکند ٭ کی وفا صورت
دگرگون میکند ٭ یعنی چون عشق وفا را زیاده میکند و مقررست که از جانب معشوق هر چند جفا واقع
میشود عاشق در وفا می افزاید و این صفت لازم عشق ست پس وفا کی صورت دگرگون میکند یعنی
دگرگون کردن صورت تعشق کار وفا نیست پس معلوم شد که در اصل عشق بصورت نبوده چه اگر عشق
بر صورت میبود وفا صورت دگرگون نمیکرد **در داستان قسم غلام در صدق وفای
یار خود از طهارت ظن خود ے** گفت شه پوشیده حق پادشه است ٭ لیک از عامه نه از خاصان
خود ٭ گر بدامی افگنم من یک امیر ٭ از امیران خفیه دارم نه از وزیر ٭ حق بمن بنمود پس پاداش کار ٭
در صورتهای عملها صد هزار ٭ تو نشانی ده که من دانم تمام ٭ ماه را بر من نمی پوشد غمام ٭ گفت پس از گفت
من مقصود چیست ٭ چون تو میدانی که آنچه بود چیست ٭ گفت شه حکمت در اظهار جهان ٭ آنکه دانسته
برون آید عیان ٭ انچه میدانست تا پیدا نکرد ٭ بر جهان ننهاد رنج طلق و درد ٭ یک زمان بیکار نتوانی
نشست ٭ تا بدی یا نیکی از تو بر نجست ٭ این تقاضاهای کار از بهر آن ٭ شد موکل تا شود سرت عیان
در نه کی گیرد کلابه تن قرار ٭ چون ضمیرت میکشد او را بکار ٭ پس کلابه تن کجا ساکن شود ٭ چون سر رشته
ضمیرش میکشد ٭ تا شه تو شد نشان آن کشش ٭ بر تو بیکاری بود جان کنش ٭ تا شه تو آن کشش را
شد نشان ٭ هست بیکاری چو جان کندن عیان ٭ خلاصهٔ مضمون این چند بیت آنست که شاه
از ان غلام بد ظاهر نیک باطن پاداش کار را عیان میخواهد و غلام میگوید که هر گاه تو میدانی و میگوئی
که از خاصان پوشیده نیست پس از گفتن من مقصود چیست شاه باوی گوید که حق سبحانه وتعالی هم عالم

بیاد آتش و آخر کار جمیع مخلوقات بود پس حکمت در اظهار جهان همین ست که دانسته او عیان شود و آنچه میدانست تا پیدا آید یعنی تا نخواست که پیدا شود و این عبارت از عالم کان امر الله مفعولا است که از نهایت تیقن در وقوع اراده را بصورت فعل مذکور ساخته اند سخ طلق و درد بر جهان ننهاده چنانچه تا بد و نیکی از تو ظاهر شود به یکار نمیتوانی نشست و این تقاضای درونی ترا در افعال حسنه و قبیحه برای همین بر تو موکل ساخته تا سر سعادت و شقاوت تو عیان شود و اگر نه چون ضمیر تو کلابه تن ترا میکشند تا از تو فعلی بظهور نیاید کی قرار میگیر دپس تا سه تو نتوان کشش باطنی ست پس مطلب من که نشانم همین ست که بمقتضای حکمت ایزدی دانسته بعالم عیان آید **در داستان گرفتار شدن باز میان جغدان بویرانه ✿** ای بساکس را که صورت راه زد ✤ قصد صورت کرد و بر الله زد ✤ حاصل معنی بیت آنکه بساکس که او را صورت راه زده یعنی از راه راست باز داشته چنانچه عابدان اصنام که منکر انبیا اند و بساکس که قصد صورت کرده و با الله رسیده چنانچه مومنان و مقران بصداقت رسل علیهم السلام چه اقرار صورت و ظاهر شرائع موجب تصدیق قلبی و قبول باطنی ست و انکار ظاهر انکار باطن پس بآن طریق اقرار بصورت قاطع سبیل رشاد و باین طریق گفته شود که بساکس که قصد صورت کردند یعنی قصد ایذای صورت به تصور آنکه صورت ست کرده بر الله زد یعنی در حقیقت ایذای آن صورت ایذای حق بوده و آزار حق کرده **در داستان فرمودن والی آن مرد را که این خار بن که نشانده برکن از سر راه ✿** یا تبر برگیر و مردانه بزن ✤ تو علی وار این در خیبر بکن ✤ ورنه چون صدیق و فاروق مهین ✤ هین طریق دیگر انزا برگزین ✤ یا بگلبن وصل کن این خار را ✤ وصل کن با ز نور و نار را ✤ تا که نور او کشد نار ترا ✤ وصل او گلبن کند خار ترا ✤ اگر چه حضرت امیر المومنین یعسوب المسلمین کرم الله وجهه جامع جمیع طریق حقیه بوده اند اما ریاضت قالبی آن حضرت از عالم سخاوت و شجاعت نسبت بصفات حمیده دیگر اعرف و اشهر ست و طریق الشیخین الکریمین رضی الله تعالے عنهما ریاضت قلبی ست و شهرت ایشان درین ماده نظر بر ریاضت قالبی بیشتر چنانچه در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بعد از رحلت امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله تعالی عنه حرم محترم ایشان را بحبالۂ نکاح خود آورده چون بدر خلوتگاه رسیدند ایستاده شده پرسیدند که از عبادات و عادات یومی آن حضرت اطلاع داریم اما از طاعات لیلی ایشان کما ینبغی اطلاع حاصل نیست شب ایشان بچه طریق میگذشت آن عفیفه گفت که چون از نماز عشا فارغ شده بخلوتگاه عصمت میخرامیدند مصلا انداخته شروع در نماز میکردند و در سجدۂ اول بنوعی استغراق دست میداد که تا طلوع فجر سر از سجده بر نمیداشتند و بعد از نصف اللیل تا نفس صبح از جگر سوز اثر آن حضرت بوی جگر کباب بزغاله

بمشام قریب و بعید میرسید چنانچه در روز عورات همسایه آمده می پرسیدند که امشب در خانۂ شما جگر بزغاله کباب میشد و صبح که آواز اذان بر می آمد بعالم افاقت آمده بمسجد توجه میفرمودند بعد از استماع این مقدمه خلیفۂ ثانی عذر خواسته گفتند بر بستر عفت چنین بزرگی که شبها احوالش باین منوال میگذشت پای نهادن قدرت دیگری نیست مطلب من از نکاح شما تحقیق همین مقدمه بود و بغیر ازین هم مناسبی که دلیل تام بر ریاضت قلبی هر دو بزرگ تواند بود درین مقام شرح آنرا در نمی تابد بسیار ست هر چند تخصیص شی نفی ما عدا نمیکند و از کثرت ریاضت قلبی حضرت امیر نمیشود و ائمۂ ثلثۂ مذکوره رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در هر دو طریق اکمل و اتم بوده اند لیکن مولوی از طرق حقیه بطریق مجاز رفته فرموده اند که یا تبر برگیر و مردانه علی وار در خیبر که عبارت از قلعۂ نفس و چار دیوار بدن ست برکن یا مانند صدیق و فاروق مهین طریق دیگر که کنایت از ریاضت قلبی و مجاهده و تصفیه و تزکیۂ باطنی ست اختیار کن و در وادی سلوک پیرو ایشان باش یا خار خود را بگلبن مرشد کامل وصل کن و نار خود را با نور یار ملاحق گردان تا نور او نار طبیعت و آتش شهوت ترا بکشد و وصل خار نفسانی و خاشاک جسمانی را گلبن مبدل سازد یعنی اگر قدرت پیروی خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم که ارشد طرق حقیه و موصل الی الله است در خود نیابی بذیل متابعت یکی از اهل ارشاد متشبث باش و بوسیلۂ تربیت مرشد از حضیض طبقۂ مجاز باوج حقیقت برای والله اعلم بالصواب **در معنی التاخیر آفات ✿** پخته گرد و از تغیر دور شو ✤ رو چو برهان محقق نور شو ✤ برهان محقق عبارت از سید برهان المحقق ترمذی ست که خلیفۂ بزرگ حضرت سلطان العلما سلطان بهاء الدین ولد والد بزرگوار حضرت مولوی بوده که شمس الدین افلاکی در مناقب العارفین که مشتمل بر مناقب سلسلۂ حضرت مولوی ست احوالش تفصیل نوشته مشهور بسید سر دانست و مولوی از تربیتها یافته اند **ایضا در معنی مذکور ✿** در عیان خواهی صلاح الدین نمود ✤ دیدها را کرد بینا و گشود ✤ صلاح الدین عبارت ست از صلاح الدین معروف بزرکوب که احوال وی هم در مناقب العارفین بتفصیل مسطور ست که از جملۂ مریدان سید سر دان بوده مولوی جامی هم در نفحات احوال این دو بزرگ بطریق اجمال نوشته اند **در تتمۂ قصۂ حاسدان بر آن غلام خاص سلطان ✿** شاه از آن اسرار واقف آمده ✤ همچو بوبکر ربابی تن زده ✤ بوبکر ربابی از اولیای مجذوب مستور الحال بوده که مدت هفت سال خاموشی اختیار نموده با کسی سخن نکرد **در تملق دیوانه جالینوس را و ترسیدن جالینوس از وی ✿** چون دو کس برهم زند بی هیچ شک ✤ در میان شان هست قدر مشترک ✤ قدر مشترک عبارت ست از مفهوم کلی که در افراد خود مشترک باشد مانند وجود مطلق که با هستی مقدار هیت مشترک و افراد موجودات

مثل انسان وحیوان وغیرهم **در داستان سبب جریدن و پریدن مرغی با مرغی**
که جنس او نبوده یک گم زیشان بدوا ز برید * در سن آن بدرک تجا خواهد رسید * این مقوله شهباز عرشی
با کمست یا جعل که عبارت از انسان کامل باشد وانجا مراد ذات مقدس محمدی صلی الله علیه وآله وسلم ودیگر
انبیا اند که در اصل خلقت جمیع لوازم بشری با ایشان هست وآخر آن رفع میشود وقصهٔ شق صدر پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم واسلم شیطانی علی یدی امر بیست مشهور واگر مطلق گفته شود که در هر شی رگی از شر هست وآن
بعنایت حق تعالی بریده میشود هم گنجایش دارد **در داستان پیغمبر علیه السلام که سبب رنجوری**
آن شخص از گستاخی وی بوده است گر نماز و روزه میفرمایدت * نفس مکارست
مکری زایدت * مرد آنست که بهوای نفس کاری نکند چه نفس اماره بسوء هرگز دلالت خیر بانسان نمیکند
واگر کند جهت تقویت خیر بدتر از ان خواهد بود چنانچه قصهٔ بیدار کردن ابلیس معاویه را جهت نماز وآن گفت وشنود او
که در همین دفتر دوم واقع ست شاهد بیست عدل برای ثبوت این مقدمه پس بهر عنوان که باشد خواهش
نفس وشیطان در لباس نیکی عین بدیست بمقتضای عداوت جبلی که بنص وتجربه وامتحان ثابت ومحقق شده
هیچ فعل او بی مکری نیست پس هر عمل نیک که نفس بآن رغبت کند از مکرش ایمن نابوده خالصاً مخلصاً
لوجه الله واطاعة لامر الله وامر رسول الله بی شائبه سمعه وریا باخلوص نیت وصفای طبیعت باید بتقدیم رسانند
از انکه تمسک بآن معنی حسبة ترک اعمال صالحه نباید نمود چه این هم از نتائج مکر نفس ست ومخالفت نفس را در دفع
مراتب عدم خلوص بکار باید برد تا هم ارتکاب با اعمال صالحه وهم مخالفت نفس که باین طریق عین موافقت
حق ست بفعل آمده باشد. **ایضاً در داستان مذکور** عقل خود را مینماید رنگها * چون پری
دورست از ان فرسنگها * درین بیت از عقل مراد عقل جزویست که عبارت از عقل معاش باشد وتحقیقات کار
نمیرسد واعراض والتفات ست از عقل کل که در بیت اول مرادست بعقل جزوی وابیات مابعد مؤید
همین معنی ست **در داستان حمله بردن سگ بر گدای کور** لاجرم اشقفتن منها جمله شان *
کند شد زامیز حیوان حمله شان * یعنی جمله زمین وآسمان وجبال که منفرد از حق خبیر بودند بواسطه آمیزش
حیوان که وجودش از عناصر اربعه مرکبست کند شده اختلاط وترکیب خاک وغیره با حیوان موجب رنجوری آنها
گردیده **در داستان وصیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آن بیمار را**
دو دزد آموز پیشه جنس را این نوع گشته در روش * غیبها این عین گشته در رشش * جنس
در اصطلاح ارباب معقول عبارت ست از کلی مقول علی کثیرین مختلفین بالحقائق فی جواب ماهو مانند حیوان
ونوع کنایت از کلی مقول علی کثیرین متفقین بالحقائق فی جواب ماهو مانند انسان اما مراد حضرت مولوی

درین بیت از جنس ماهتاب مطلقه وصور علمیهٔ حق ست که در عالم اطلاق ووحدت صرف که عبارت از
تعین اولست همه یکی بوده بتقیید فصل ونوع درنیامده ودر عالم امکان همان ماهتاب از مرتبهٔ تعین اول
بمرتبهٔ تعدد وتمیز رسیده وجود عینی خارجی گرفت وهمان جنس بود که نوع چنانچه همان حیوان ست که بواسطه
نطق اطلاق انسان بر وکرده میشود همین طور همان عینها یعنی ماهتاب مطلقه هست که از عالم اطلاق بعالم
تقیید در آمده بتعین مقول میگردد ومحض عبارات ست والا در اصل حقیقت همه یکی ست **ایضاً در**
داستان مذکور پیشه آموزی کاندر آخرت * اندر آید کسب ودخل مغفرت * آنجهان شهریست
پر بازار وکسب * تا نه پنداری که کسب اینجاست حسب * حق تعالی گفت کین کسب جهان * پیش آن
کسب لعب کودکان * چون اختلاف ست در اینکه انسان را بعد از مفارقت نشأهٔ دنیوی
کسب هست یا نیست بعضی برین رفته اند که کسب منحصر درین نشأه است وبرخی میگویند بعد از مفارقت
این نشأه هم کسب شریف ودخل لطیف هست حضرت مولوی تائید فرقهٔ اخری نموده میفرمایند در آنجهان
هم کسب ودخل هست ودرین باب حدیث نبوی بسیار وارد شده ومنها عن ابی هریرة رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال من اهل الجنة استأذن ربه فی الزرع فقال له الست فیما شئت
قال بلی ولکنی احب ان ازرع فبذر فبادر والطرف نباته واستواه واستحصاده فکان امثال الجبال
یعنی تحقیق مردی از اهل بهشت اذن خواهد گرفت از پروردگار خود در کشت وزراعت کردن پس
حق تعالی خواهد گفت او را که نیستی تو در انچه میخواهی او خواهد گفت بلی ولیکن دوست میدارم زراعت را
پس تخم خواهد ریخت پس مبادرت خواهد نمود پیش از چشم زدن روئیدگی وکمالیت ودرودن بعد از ان
تودهای آن زراعت برابر کوهها خواهد بود واین حدیث دلیل تمام ست بر تحقق کسب آنجهانی وفی جملة
اللغت الکسب هو طلب المعنی بآن معنی هیچکس را اختلاف نمی نماید **در داستان امتحان هر چیزی**
تا ظاهر شود خیری وشری که در ویست شیر ده ای مادر موسی ورا * واندر آب
افکن بنید لیش از بلا * علاقهٔ این بیت با ابیات ماقبل در امتحان مادر موسی علیه السلام ست در شیر
دادن ودر آب افگندن که آیا او راضی شده بحکم حق در آب افگندن هم مانند شیر دادن اقدام مینماید یا بکره قبول این امر
میکند وبعد از ان موسی علیه السلام در شیر محرم ومامور فرق میکند یا نه والله اعلم بالصواب **ایضاً در داستان مذکور** گر تو
بر تمیز طفلت مولعی * این زمان یا ام موسی ارضعی * تا ببیند طعم شیر مادرش * تا فرو ناید بدایه بدسرش * یعنی اگر تمیز طفل
نفس خود فریفته وحریص تشبیه نفس بطفل امر بیست مقرر این زمان که عبارت از زمان حال وآوان زندگی ستعارست
ای ام موسی یعنی صاحب نفس شیر بده نفس خود را یعنی آن شیر مامور که درین محل کنایت از اوامر شرعی ست

تا آن نفس طعم شیر ما در خورد که شرع و اطاعت امر ست و در روز الست خورده به بینید و بدایهٔ ابد که دنیای دنی
ست و مایه و ما حرمنا علیه المراضع سرّ ش فرو بنماید ترجمه ابیات عربی در داستان فی المناجات
ے البنی قد رکب مغروریا * والبنی قیل مسافر ماشیا * یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سوار شده اند مرکبی را
که برهنه پشت بود و گویند آنحضرت سفر کرده اند در حالت پیادگی در داستان فرمودن والی
آن مرد را که این خاربن که نشانده بر کن از سر راه و عذر آوردن او ے گفت
الایام یا عم بیننا * گفت عجل لا نماطل و بیننا * ای الایام حال بیننا یا والی مقولا فی شانک عم ے یعنی
روزها حائل شد میان ما و میان کندن درخت خاربن ای حاکم که گفته شده است در شان تو این دعا
که عم صباحاً بالنعمت باش در هر صباح قال فی الصراح عم صباحاً کلمة تحیة کانه من نعم ینعم و در صراح گفته است
عم کلمهٔ تحیه است یعنی در جاهلیت میان یکدیگر بجای سلام بود و میانه اهل اسلام و این ترکیب یا عم از
قبیل الا یا اسجدوا است ای الا یا قوم اسجدوا ای قوم سجده کنید این معنی را از شرح میر فتح الله رازی
نوشته شده اما در صراح بنظر در نیامده و انچه بتحقیق پیوست در جاهلیت انعم الله صباحاً کلمهٔ تحیت بوده
و میتواند بود که تقدیر ترکیب اینچنین باشد که الایام یا عم حال بیننا یعنی ای عم و بزرگ روزها حائل شد
میان من و طاعت امر تو برین تقدیر در تقدیر تحقیق ست نیز هست و بجای یا عم لفظ یا عد نیز درست
ایضاً در داستان مذکور ے فانیة ثم اعتبر ثم انتصب * واستعن بالله ثم اجهد نقصب * یعنی از
بیان آن سه ماهی عاقل و نیم عاقل و معذور را باید پس متنبه و آگاه شو از استماع این حال پس
اعتبار گیر پس منتصب باش یعنی پا برجا شو و استعانت کن بحق پس کوشش کن میرسی تو بمطلب
بالصواب در داستان بازالحاح کردن معاویه ابلیس را ے گفت ست الکذب
ریب فی القلوب * باز الصدق طمانین طروب * یعنی دروغ شک ست در دلها و راستی آرامها و
ستادیها ست در دل مراد آنست که در امری که دل تردد کند آن دروغ ست و در امری که دل را اطمینان
حاصل آید صدق اما ازین دل دل صاحب دل میخواهد در داستان برخاستن مخالفت
و عداوت از میان نصاری ے حیث ما کنتم فولوا وجهکم * نحوه هذا الذی لم ینهکم * مصرع اول
متعلق بآیت ست که در سورهٔ بقره در جزو سیقول واقع شده یعنی هر جا که باشید شما در بر و بحر پس بگردانید
روی های خود را سوی او و این امر چیزی ست که نهی میکند شما را از توجه بحق و هیچ وقتی از اوقات
آیات قرآنی در آغاز داستان ے نور باقی پهلوی دنیای دون * شیر صافی پهلوی
جوهای خون * اقتباس ست از آیت که در سیپارهٔ ربما در سورهٔ نحل واقع شده و ان لکم فی الانعام

لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین یعنی بدرستی که مر شما راست در وجود
چهار پایان دلالتی که بآن عبور کنید از جهل بعلم می آشامانیم مر شما را از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست
از جنس نعم از میان سرگین و خون شیری پاک از لوث دم و رائحه فرث گوارنده مر آشامندگان را پس
معامله بندگان با حق تعالی باید که خالص بود مانند شیر از فرث و دم که اگر مشوب فرث و یا دم هوا
آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود ایضاً در آغاز داستان مذکوره ے
زین طلب بنده بکوی تو رسید * درد مریم را بخرما بن کشید * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ قال
الم اقل لک در سورهٔ مریم واقع شده فاجاءها المخاض الی جذع النخلة پس آورد درد زادن بسوی
تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاد در داستان هلال پنداشتن آن شخص خیال را
ے رو اشداء علی الکفار باش * خاک بر دلداری اغیار باش * در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع
شده محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا محمد فرستاده خدا هست و آنانکه
با وی اند مومنان سخت دل و غلیظ اند بر کافران مهربان و مشفقان میان یکدیگر می بینی ایشان را
رکوع آرندگان سجود کنندگان این مناقب راجع ست بر همه اصحاب رضی الله عنهم اما در لفظ ایمائیست
باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق رض ست که بقرب و معیت و رفاقت
در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق رض ست چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل
شرک و نفاق همه علما را اتفاق ست رحماء بینهم نعت ذوالنورین ست که رافت و حیا و دلنوازی و وفای
او مشهور ست و نزد خالق و خلائق بدان صفت و سمات موسوم و موصوف تریهم رکعا سجدا شرح حال
مرتضی علی ست که اکثر اوقات و اغلب ازمنه ات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب
آواز هزار تکبیر احرام از خلوت باستماع خادمان عتبه علیه اش میرسید رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنه
در داستان اندر کردن صوفی خادم را در تیمار داشت بهیمه و لاحول گفتن
آن خادم ے آن ولی کو مطلع مهتابهاست * بهر عارف فتحت ابوابهاست * این آیت در سورهٔ
زمر در سیپارهٔ فمن اظلم واقع شده حتی اذا جاءوها و فتحت ابوابها چون بیایند ببهشت بسعادت دولت
آن فائز گردند و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند در مشورت
کردن خدا تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق ے روح انسانی کنفس واحدست *
روح حیوانی سفال جامدست * اشارت ست باین آیت که در جزو و اذا سمعوا در سورهٔ انعام و چند جای دیگر
در کلام الله واقع شده است و هو الذی انشاکم من نفس واحدة اوست آنکس که بیافرید شما را از یک تن

در گمان بردن کاروانیان که بهیمهٔ صوفی رنجورست طیبات آمد بسوی طیبین ❊
للخبیثات الخبیثین ست هین ❊ این آیت در جزو قد افلح در سورهٔ نور واقع شده الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات سخنان ناشایسته و ناپاک مر ناپاکان راست یعنی
از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم گردند و پلیدان نیز شایسته اند سخنان پلید را چه طبائع ایشان بدان
مائل ست از خبثیت و خباثت و کلمات پاکیزه مر مردان پاک راست یعنی در ایشان سرایت کند و
پاکیزگان نیز درخورند سخنان پاک را **ایضاً در داستان مذکور ست** حق فرستاد انبیا را بهر این
تا جدا گردد از ایشان کفر و دین ❊ مومن و کافر مسلمان و جهود ❊ پیش از ایشان جمله یکسان مینمود ❊
حق فرستاد انبیا را با ورق ❊ تا گزید این دانها را بر طبق ❊ پیش از ایشان ما همه یکسان بدیم ❊ کس
ندانستی که ما نیک و بدیم ❊ این چهار بیت مضمون این آیت ست که در سورهٔ بقره در جزو سیقول واقع شده
کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام
و اولاد او گروهی یگانه و بر یک ملت بعد از ان مختلف شدند پس برانگیخت خدا پیغمبران را یعنی شیث
و ادریس را علیهما السلام و غیر ایشان مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم کنندگان ارباب
معصیت را بعقاب **ایضاً در داستان مذکور ست** از خلیلی لا احب الآفلین ❊ پس فنا
چون خواست رب العالمین ❊ این آیت در سیپارهٔ اذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده فلما افل قال لا احب
الآفلین پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت گفت ابراهیم دوست نمیدارم فرو روندگان را زیرا که
زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد یعنی تمام این آیت در دفتر اول در داستان تحریص متابعت
ولی مرشد گذشت **در یافتن پادشاه باز گم کرده را در خانه بگیر ست** چون کنی از خلد در دوزخ
قرار ❊ غافل از لا یستوی اصحاب نار ❊ این آیت در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ حشر واقع شده لا یستوی
اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون برابر نیستند نزدیک خدا یاران دوزخ که نفس خود را
خوار ساخته مستحق نار شدند و اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیت جنت حاصل کردند یاران بهشت یعنی ساکنان
بهشت ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جهنم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته و یاران دوزخ برعکس این **در حکایت شیخ احمد
خضرویه قدس سره و حلوا خریدن از ان کودک جهت غریمان بالهام حق عز و جل ست** کار خود
میگذارد هر کسی ❊ آب نگذارد صفا بهر خسی ❊ خس خسانه میرود بر روی آب ❊ آب صافی میرود بی اضطراب
اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده قل کل
یعمل علی شاکلته بگو ای محمد که هر کس عمل میکنند بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت

از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت در قرآن امید دار ترست فرمود که قل کل یعمل علی شاکلته گفتند
درین آیت از رجا چه چیز ست گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از لئیمی شاید و از خدا وفا و عطا آید و آنچه
از کریمی سزد **ایضاً در حکایت مذکور ست** کام خود موقوف زاری دان ست ❊ بی تضرع کامیابی
مشکل ست ❊ اگر همیخواهی که مشکل حل شود ❊ خار محرومی بگل مبدل شود ❊ گر همیخواهی که آن خلعت رسد
پس بگریان طفل دیده بر جسد ❊ این سه بیت مفهوم این آیت ست که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ
ولو اننا واقع شده ادعوا ربکم تضرعا و خفیة بخوانید پروردگار را بزاری و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن
او را اشناسید و او را پرستید **در داستان ترسانیدن شخص زاهد را که کم گری
تا کور نشوی ست** بر دل خود کم نه اندیشه معاش ❊ عیش کم ناید تو بر درگاه باش ❊ اشاره بمضمون
این آیت ست سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده وامر اهلک بالصلوة واصطبر
علیها لا نسالک رزقا نحن نرزقک والعاقبة للتقوی و امر کن اهل خود را بنماز فرائض و صبر کن بر ان
یعنی مداومت نمای نمیخواهیم ترا روزی دادن یعنی نمیگوییم که خود و کسان خود را روزی ده یا روزی دهیم
ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیهٔ اسباب نیاز فارغ باش و سر انجام تهیهٔ پسندیده مر خدا و بدان
تقوی راست **در تمامی قصهٔ زنده شدن استخوانها بدم عیسی علیه السلام ست**
هین سگ این نفس را زنده مخواه ❊ کو عدو جان تست از دیرگاه ❊ اشارتست بمضمون کریمه
که در سورهٔ یس در سیپارهٔ وما لی لا و چند جای دیگر واقع شده یا بنی آدم الا اعبد الشیطان انه لکم
عدو مبین ای فرزندان آدم عبادت مکنید شیطان را که او دشمن شماست دشمن ظاهر **ایضاً
در قصهٔ مذکور ست** سهو باشد ظنها را گاه گاه ❊ این چه ظن ست اینکه کور آمد براه ❊ اشاره
بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده ظننتم ان الله لا یعلم
کثیرا مما تعملون و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین گمان داشتید که خدا نمی داند
بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر گفته که کفار انکار میکردند که آنچه آشکارا میکنیم خدا می میداند
و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه و تعالی فرمود از ظن شما و آن ظنی ست
که در دنیا گمان میبردید بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند هلاک کرد شما را در آخرت پس گشتید
از زیان زدگان **ایضاً در قصهٔ مذکور ست** سالها گوید خدا آن نانخواه ❊ همچو خر مصحف کشد
از بهر کاه ❊ اشارتست بمضمون آیت که در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ جمعه واقع شده کمثل الحمار
یحمل اسفارا تفسیر این آیت در دفتر اول در بیان آنکه حال خود و مستی خود پنهان باید داشت

از جاہلان تحریر یافت **در داستان خاریدن روستائی شیر را در تاریکی بظن آن که گاو ست ؎** که لو انزلنا کتابا بالجبل ❊ لا تصدع ثم انقطع ثم ارتحل ❊
اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ حشر واقع شده لو انزلنا ہذا القرآن
علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله اگر میفرستادیم این قرآن را بر کوہی وآن کوه را
فہم وادراک میدادیم ہر آئینه میدیدی او را ترسنده وفرمان برنده شگافته واز ہم ریخته از ترس
خدای واز ہیبت وعیدی که در وہست ودلہای سنگین کافران از ان متاثر نمیشود ونیز در
سیپارهٔ وما ابری نفسی در سورهٔ رعد واقع شده ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت
به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا واگر کتابی بودی که درین عالم رانده شدی بوی کوہہا
بوقت خواندن او از موضع خود برفتن یا شگافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی یا بسخن
آوردی از برکت تلاوت او مردگان را ہر آئینه قرآن بودی که غایت ست در اعجاز ونہایت ست
در تذکیر وانذار بلکه مر خدا راست ہمه کارہا یعنی قدرت بر ہمه چیزہا **در داستان فروختن صوفیان بہیمه صوفی مسافر را جہت سماع ؎** ہر نبی میگفت با قوم از صفا ❊ من
نخواہم مزد پیغام از شما ❊ در سورهٔ حم عسق در سیپارهٔ الیه یرد واقع شده قل لا اسالکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی بگو نمیخواہم شما را بر رسانیدن پیغام مزدی ہیچ پیغمبر نیز برای دعوت مزدی
نخواسته لیکن بدوستی بنی مطلب در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجہت قرابتی که با ایشان
دارم وگفته اند که مراد مودت ثابته ست در ذوی القربی از ابن عباس رضی الله عنہما منقول ست
که صحابه بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدام اند فرمود
که علی وفاطمه ودو پسر ایشان رضی الله عنہم ودر تفسیر ثعلبی آورده که مراد از خویشان بنو ہاشم و
بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد ونزد بعضی مراد از قربی تقرب ست بخدای ودر سورهٔ
ہود در سیپارهٔ وما من دابة وجاہای دیگر نیز باین مضمون در مادهٔ انبیا آیات متعدده وارد شده
ویا قوم لا اسالکم علیه مالا ان اجری الا علی الله ای گروه من نمیخواہم از شما بر تبلیغ رسالت خاسته
که در کار من باشد نیست مزد من مگر بر خدای **در تعریف کردن منادیان قاضی مفلس را گرد شہر ؎** گفت یزدانت فمنکم مومن ❊ باز منکم کافر گبر کہن ❊ در جزو قد سمع الله
در سورهٔ تغابن واقع شده ہو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن او آنکس ست که بیافرید شما را ای آدمیان
پس بعضی از شما ناگرونده است بخالقیت او وبعضی از شما باور دارنده ہست آفریدگار را **در داستان شکایت اہل زندان**

پیش وکیل قاضی از دست مفلس ؎ در زمان پیش آید آن دوزخ گلو ❊ حجتش این که
خدا گفته کلوا ❊ اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ انعام واقع شده کلوا مما رزقکم
الله بخورید از انچه شما را داد خدا وحلال کرد بر شما ونیز این آیت در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف
واقع شده کلوا واشربوا بخورید وبیاشامید **ایضاً در داستان مذکور ؎** ہمچو ابلیسی
که میگفت ای سلام ❊ رب انظرنی الی یوم القیام ❊ این آیت در سورهٔ حجر در سیپارهٔ
ربما واقع شده رب فانظرنی الی یوم یبعثون گفت ابلیس که ای پروردگار من پس مہلت ده
مرا تا روزی که برانگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست
حق سبحانه قبول کرد **ایضاً در داستان مذکور ؎** که بدرویشی کنم تہدیدشان ❊ گر بزلف
وخال بندم دیدشان ❊ این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده الشیطان
یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا دیو وعده میکند شما را بفقر واحتیاج یعنی
میترساند در وقت انفاق از درویشی ومحتاجی ومیفرماید شما را به بخل وامساک ومنع صدقات و
خدای وعده میدہد شما را به آمرزش از خود مر گناہان شما را در عقبی وافزونی روزی ومکافات بخیر در دنیا
در تتمهٔ قصهٔ مفلس ؎ ہست بر سمع وبصر مہر خدا ❊ در حجب بس صورت ست وبس صدا ❊
مضمون این آیتست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده ختم الله علی قلوبہم وعلی سمعہم وعلی ابصارہم
غشاوة مہر نہاده است خدا بر دلہای ایشان تا بیان حق را فہم نمیکنند وبر گوشہای ایشان تا سخن
حق نمیشنوند وبر دیدہای ایشان پوششی ست تا راه حق نمی بینند ونیز در سیپارهٔ عم در سورهٔ مطففین
واقع شده کلا بل ران علی قلوبہم ما کانوا یکسبون کلا انہم عن ربہم یومئذ لمحجوبون نه چنانست که میگویند
بلکه غشاوهٔ غرور وغفلت پوشانیده است بر دلہای ایشان بدانچه بودند که میکردند از آثام ومعاصی
یعنی بشامت سیئات دلہای ایشان زنگ خورده وبیحاصل شده ودر خبر آمده ست که ہر گاه بنده گناہی
کند نقطهٔ سیاہی در دل او پدید آید تا بجای رسد که ہمه دل او سیاه گردد حقا که ایشان از کرامت ورحمت ایزد محروم
مانند وصحیح انست که از دیدار آفریدگار خود آنروز در پرده شدگان باشند **فی المناجات ؎**
رو نعمره ننکسه بخوان ❊ دل طلب کن دل منه بر استخوان ❊ این آیت در سورهٔ یس در سیپارهٔ ومالی لا
واقع شده ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون وکسیکه دراز گردانیدیم عمر او را نقصان کردیم
در خلقت او پس ہمیشه زیاده میشود ضعف او ونقصان میشود قوت او پس میگردد وبدل قوت ضعف
وبدل جوانی پیری پس استعمال عقل نمیکنند کافران وتفکر نمی نمایند در افعال ما تا بدانند کمال قدرت ما

ایضاً فی المناجات ــه هیچ ذره از وزر غیری بر نداشت * هیچکس ندرود تا چیزی نکاشت *
در سورۀ ملائکه در سیپارۀ من یقنت واقع شده ولا تزر وازرة وزر اخری و بر ندارد نفسی کشنده بار
گناه نفسی دیگر **در ملامت کردن مردم شخصی که مادر را بکشت به تهمت** ــه دشمن
خود بوده‌اند آن منکران * زخم بر خود میزدند ایشان چنان * مفهوم این آیت ست که در سورۀ
اعراف در سیپارۀ قال الملأ واقع شده و چند جا دیگر نیز این مضمون در کلام ربانی وارد گشته وما ظلمونا
ولکن کانوا انفسهم یظلمون و ستم نکردند بر ما ولیکن بودند از نافرمانی که بر نفسهای خود ستم میکردند **در داستان**
براه کردن شاه یکی را از آن دو غلام و پرسیدن از آن دیگر ــه که یکی را ده عوض
می آیدش * هر زمان جود دگر می زایدش * اشارت ست بآیت که در سیپارۀ ولو اننا در آخر سورۀ
انعام واقع شده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هر که بیاید به نیکوئی پس مر او راست ده بار مانند آن
یعنی ده نیکوئی **در داستان قسم غلامان در صدق و فای یار خود از طهارت**
ظن خود ــه روز محشر هر عوض را صورتی ست * صورت هر یک عرض را نوبتی ست * اشارت ست
بمضمون این آیت که در سیپارۀ قال فما خطبکم در سورۀ نجم واقع شده وان سعیه سوف یری
ثم یجزیه الجزاء الاوفی و آنکه سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده زود باشد که به بینند در میزان عدل
و در روز قیامت پس پاداش دهند مر او را پاداش تمام ان خیرا فخیر وان شرا فشر **ایضاً در**
داستان مذکور ــه جمله عالم خود غرض بودند تا * اندرین معنی بیامد هل اتی * این آیت در
سیپارۀ تبارک در سورۀ دهر واقع شده هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا آیا آمد استفهام تقریری ست یعنی بدرستی
که آمد بر آدم علیه السلام هنگامی از زمانی که در آن نبود چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف
افتاده بود قبل از نفخ در دو کسی بانسانیت او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست
و فائدۀ خلقت او چه خواهد بود و همچنین علوم نداشتند که استاد قدرت آئینه میسازد که مظهر اشعۀ مفاتیح
الغیب باشد و در اقصای مراتب ظهور مرتبۀ خلافت کبری را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات
او بود و همه نهایتها بوجود او آشکارا شود بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را از آبی اندک که منی ست چون
هر یکی از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد ست بجمع
صفات کرد و فرمود که آمیختها یا مراد الوان ست که منی مرد سفید و منی زن زرد ست و بعد از اجتماع
سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوار ست یعنی علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را

خلق کردیم و با مر و نهی می آزمائیم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا متمکن شود از مشاهدۀ دلائل و
استماع آیات **در داستان باز پرسیدن حال آن غلام** ــه کوهها بینی شده چون
پشم نرم * نیست گشته این زمین سرد و گرم * مضمون مصرع اول اشارت ست باین آیت که در سیپارۀ
عم در سورۀ القارعة واقع شده وتکون الجبال کالعهن المنفوش و گردد کوهها از هول آن روز مانند پشم رنگین
زده شده بگمان ندانی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطائر آن در هوا مشابه بپشم رنگین زده باشد چه رنگ پشم را
سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد و مصرع ثانی باین آیت که در سیپارۀ و ما ابری در سورۀ
ابراهیم واقع شده یوم تبدل الارض غیر الارض در روزی که بدل کرده شود زمین بزمین دیگر **در داستان**
حسد کردن حشم بر غلام خاص ــه ورنه داری باور از من رو ببین * در نبی والله خیر الماکرین
در سیپارۀ تلک الرسل در سورۀ آل عمران واقع شده و مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین و مکر کردند آن کسانیکه
عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بودند و خدا جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام
بکشتند و خدای بهترین مکافات کنندگان ست اهل مکر را **ایضاً در داستان مذکور** ــه روی
زرد و پای سست و دل سنگ * کو غذای والسماء ذات الحبک * در سیپارۀ حم در سورۀ والذاریات واقع
شده والسماء ذات الحبک سوگند بآسمان که خداوند شدت و استحکام ست یا با زینت تمام یا بصورتهای نیکو و
خوش آینده یا خداوند راهها یعنی طرق کواکب که ممر ایشان ست در تبیان از ابن عمر نقل میکنند که مراد آسمان
هفتم ست و حق تعالی بدان سوگند یاد میکند **ایضاً در داستان مذکور** ــه در شهیدان یرزقون
فرمود حق * آن غذا را نه دهان بد نه طبق * اشارت ست بلفظ یرزقون که در سورۀ آل عمران در سیپارۀ
لن تنالوا واقع شده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا این آیت در دفتر اول نوشته شد در داستان
گفتن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رکابدار امیر المومنین علی کرم الله وجهه **در داستان**
گرفتار شدن باز میان جغدان ــه طبل باز من ندای ارجعی * حق گواه من برغم مدعی *
مضمون این آیت ست که در سیپارۀ عم در سورۀ والفجر واقع شده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة تفسیر این آیت در دفتر اول مرقوم شد در داستان گفتن آن وزیر مر مریدان و تابعان خود را **در معنی**
التاخیر آفت ــه عروة الوثقی ست این ترک هوا * برکشد این شاخ جان را بر سما * اقتباس ست
ازین آیت که در سورۀ بقره در سیپارۀ تلک الرسل واقع شده فمن یکفر بالطاغوت ویومن بالله فقد استمسک
بالعروة الوثقی پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بآنچه می پرستند جز خدا خواه شیطان خواه بتان و خواه کهنه و
ساحران و بگرود بخدا پس بدرستی که چنگ در زند بدست آویزی محکم که قرآن ست یا اتباع سنت یا ذوق

نزدیک امر ونهی که مسلوک طریق پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم **ایضاً در معنی مذکور ست** نور حس را نور حق تزیین بود * یعنی نور علی نور این بود * اشارت ست بمضمون این آیت که در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء **ایضاً در معنی مذکور ست** چون مخلص گشت مخلص بازرست * در مقام امن رفت و برد دست * اشارت ست باستثنا که در سورهٔ حجر در سیپارهٔ ربما وغیرها واقع شده درین آیت که مقولهٔ شیطان ست قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین گفت ابلیس که ای پروردگار من سوگند میخورم باغوای تو مرا که هر آئینه بیارایم برای آدمیان گناه را در زمین دنیا که دار غرورست وگمراه سازم همه ایشان را مگر بندگان تو از ایشان که خالص شده اند از شوائب شرک جلی وخفی که مکر وفریب را در ایشان اثر نباشد **ایضاً در معنی مذکور ست** صبغة الله هست رنگ خم هو * پیسها یکرنگ دار و اندرو * اشارت ست بآیت که در سورهٔ بقر در جزو الم واقع شده صبغة الله ومن احسن من الله صبغة بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین خدا ایست وگویند مراد ختانست وآن تطهیر مسلمانان باشد وکیست نیکوتر از خدا جهت دین وتلقین وتطهیر مومنان از اوناس تلوین

در داستان آمدن دوستان به بیمارستان بعیادت خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه ست

چون سفیهان راست این کار وکیا لازم آید یقتلون الانبیا * این آیت در سیپارهٔ لن تنالوا در سورهٔ آل عمران واقع شده یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون ومیکشتند پیغمبران را بناسزا وناواجب آن کفر وقتل بسبب این بود که نافرمانی کرنده بودند که تجاوز میکردند از حدود خدای **ایضاً در داستان مذکور ست** انبیا را گفته قوم راه گم * از سفه انا تطیرنا بکم * این آیت در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ یس واقع شده قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم گفتند که ما فال بد گرفته ایم بآمدن شما که بدین بلده آمده اید باران نیامده وهمه مزروعات ما خشک شده اگر باز نه ایستید از دعوی خود هر آئینه شما را بسنگ بکشیم وبرسد شما را از ما عذاب دردناک **ایضاً در داستان مذکور ست** چون دل آن شاه زبستان خون بود * عصمت وانت فیهم چون بود * در آخر سیپارهٔ قال الملأ در سورهٔ انفال واقع شده وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم ونیست خدا که عذاب کند ایشان را اگرچه بدعا میطلبند واستعجال میکنند وحال آنکه تو در میان ایشانی وسنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را تا پیغمبر ایشان درمیان ایشان باشد خصوصاً تو که رحمت عالمیانی **ایضاً در داستان مذکور ست** زخم کرد این گرگ وز عذر لبق * آمده کانا ذهبنا نستبق * این آیت در سیپارهٔ وما ابرئ در سورهٔ یوسف واقع شده وجاؤا اباهم عشاء

یبکون قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب وآمدند نزدیک پدر خود شبانگاه بدروغ میگریستند که او را نمی بینیم گفتند ای پدر ما ما رفتیم بصحرا وبیشتر گرفتیم بر یکدیگر در دویدن وتیر انگندن وبگذاشتیم یوسف را تنها نزدیک رخت وبارها پس بخورد او را گرگ

در داستان فهم کردن مریدان که ذوالنون قصد کرده است دیوانه نشده است

که به بندم ای فتی وز ساز گاو * بر سر وپشتم بزن وین را مکاو * اشارت بقصهٔ گاوست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین پرستی که خدای میفرماید شما را آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از و بر مرده زنید و زنده شده بگوید که قاتل او کیست گفتند قوم موسی آیا فرا میگیری ما را اهل فسوس یعنی با ما مسخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است وتو میگوئی گاوی بکشید موسی گفت پناه میگیرم بخدا از آنکه باشم از نادانان وفسوس کنندگان

در داستان ظاهر شدن فضل وزیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان ست

بهر نقصان بدن آمد فرج * وز نبی که ما علی الاعرج حرج * این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی المریض حرج نیست بر نابینا گناهی اگر بجهاد نرود ونه بر لنگ بزه اگر از جهاد تخلف کند ونه بر بیمار تنگی واثمی اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذور اند **ایضاً در داستان مذکور ست** نورهای برق ببریده پی ست * آن چه لاشرقی ولاغربی کی ست * این آیت در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة آن خدای نور آسمانهاست وزمین نور نامیست از نامهای حق سبحانه صفت نوری که منسوب ست بدو مانند روزنیست در دیواری که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی دران طاق چراغی افروخته وبنیاد روشن آن چراغ افروخته در قندیلی از آبگینه آن آبگینه از غایت صفا ولطافت گوئیا ستاره ایست درخشنده چون زهره ومشتری وآن آبگینه یعنی چراغی که دروست افروخته شده است در ابتدا از روغن درخت با برکت بسیار نفع که آن زیتون ست در زمین مقدسه رسته ونقشا پیغمبر بر و دعای برکت خوانده اند از جمله آن ابراهیم خلیل ست علی نبینا وعلیه السلام نه در جانب شرق ست از معموره چون کنگ دژ ودیار چین وختا ونه در طرف غرب چون طرسوس وولایت قیروان وغیره **ایضاً در داستان مذکور ست** برق را خود یخطف الابصار دان * نور باقی را همه ابصار دان * این آیت در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقر واقع شده یکاد البرق یخطف ابصارهم نزدیک باشد که روشنائی برق برباید بینائیهای ایشان را در قصهٔ

تعظیم سلیمان در دل بلقیس از صورت حقیر هدهد السماء انشقت آخر از چه بود * از یکی
چشمی که خاکی بر گشود * این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ انشقت واقع شده اذا السماء انشقت و اذنت لربها
وحقت آنگاه که آسمان شگافته شود جهت نزدیک ملائکه و بشنود و فرمان بردمر پروردگار خود را و سزاوار
شده است آسمان بانقیاد امر خدا **ایضاً در قصهٔ مذکور** حاکم ست او یفعل الله ما یشاء * کو ز عین
درد انگیزد دوا * در سیپارهٔ وما ابرئ نفسی در سورهٔ ابراهیم واقع شده یفعل الله ما یشاء میکند خدا انچه میخواهد
از تثبیت قومی و اخلاص جمعی و نیز این آیت در جزو لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده ان الله یحکم
ما یرید بدرستی که خدا حکم کند در حلال و حرام انچه خواهد **ایضاً در قصهٔ مذکور** پس یقین شد که
تعز من تشاء * خاکیی را گفت برها بر گشا * در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده و تعز
من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئ قدیر و ارجمند میسازی هر کرا خواهی با یمان و معرفت
چون پیغمبر و متابعان وی و خوار و بمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفرت و نکرت چون ابوجهل و پیروان او
بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملک و اعزاز مومنان بدرستی که تو بر همه چیز
از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال توانائی **در عنوان انکار کردن فلسفی بر قرآن** این آیت
در آخر سورهٔ ملک در سیپارهٔ تبارک واقع شده قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یاتیکم بماء معین
بگو خبر دهید اگر گردد آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بر مضمون خضری فرو رفته بزمین چنانچه دست
و دلو بدان نرسد پس کیست آنکه بیارد برای شما آب جاری یا ظاهر چنانچه هر کس ببیند و در تفسیر مدارک
بنظر در آمده که تایست عند ملحد فقال ناتی بالمعول والمعین فذهب ماء عینیه فی تلک اللیلة و عمی و قیل انه
محمد بن زکریا المتطبب اعاذنا الله بصیرة **ایضاً در داستان مذکور** زان نشان با والد یحیی
بگفت * که نیائی تا سه روز اصلا بگفت * این آیت در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده
آیتک الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا گفت جبرئیل به زکریا که خدا میگوید نشان تو آنست که سخن نگوئی
یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان سه شبانروز مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین
نویسی **ایضاً در داستان مذکور** ماهی آواره راپیش آمد آب * این نشانها تلک آیات
الکتاب * الر تلک آیات الکتاب المبین در سیپارهٔ وما من دابة اول سورهٔ یوسف و الر تلک آیات الکتاب
و قرآن مبین اول سورهٔ حجر در سیپارهٔ وما ابرئ واقع شده علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار ست
جمعی برانند که مطلقا دران باب سخن گفتن و سلوک سبیل جرات ست و در ینابیع آورده که فاروق رضی الله عنه
را از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم

فرموده وما انا من المتکلفین و بعضی گفته اند هر حرفی اشاره باسمی ست چنانچه الر الف اشاره باسم الله و
لام باسم جبرئیل و را باسم رسول یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل بر رسول فرود آمد این آیتها که می آید
آیتهای سوره است و آیتها قرآن روشن ست یا بیان کننده حق و گفته اند کتاب و قرآن یکیست
اما بدو نام مذکور شده که هر نام دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم ست **ایضاً در داستان
مذکور** اذکر الله شاه ما دستور داد * دید اندر نار ما را نور داد * در سورهٔ احزاب در جزو ومن یقنت
واقع شده یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا ای آن کسانیکه گرویده اید یاد کنید
خدای را یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید و تسبیح گوئید او را
یا نماز گذارید برای وی بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق ست از روی اذی سلمی رحمة الله فرموده
مراد از ذکر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل بود و بزبان ممکن نیست در لطائف قشیری آورده امر ذکر بکثیر اشارت ست
بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقررست که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان ست
و دوستی نگذارد که زبان او از ذکر دوست یا دل او از فکر خالی ماند **در داستان وحی آمدن
بموسی علیه السلام در عذر آن شبان** گفت والیس رفته ام من در ذهاب * حسرة
یا لیتنی کنت تراب * در آخر سورهٔ عم واقع شده و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا و گوید ناگرویده
دران روز ای کاشکی من بودمی خاک و مرا زنده نکردندی تا این نامه بمن ندادندی و گفته اند بعد از
حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر تمنا کند و قولی آنست که مراد ازین کافر ابلیس ست و او آدم را
عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون دران روز کرامت آدم
و فرزندان او مشاهده نماید و عذاب و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی *
نسبت با دم داشتمی **در داستان رنجانیدن امیری خفته را که مار در دهان او رفته بود**
چون ید الله فوق ایدیهم بود * دست ما را دست خود فرمود احد * اشارت ست باین آیت
که در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم
بدرستی که آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه جز این نیست که بیعت کردند با خدای چه مقصود بیعت او ست
و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوان ست قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرة
یا نصرت پیغمبر خود زبر قوتهای ایشانست **در داستان اعتماد کردن آن شخص بر تملق
و وفای خرس** تا سقیهم ربهم آید خطاب * تشنه باش الله اعلم بالصواب * این آیت در جزو
تبارک در سورهٔ هل اتی واقع شده و سقیهم ربهم شرابا طهورا و بیاشاماند ایشان را پروردگار ایشان

شرابی پاک از اوناس وارجاس تا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رحمة الله گوید بطور چشمه ایست
بر در بهشت هر که از آن بیاشامد در دل او حقد باکه هیچ صفت بد نماند و گفته اند پاک کنند دل او را از
سیل ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی گردد ببقای او الضا در داستان مذکور ست
غل و بخل از دست و گردن دور کن * بخت نو دریاب از چرخ کهن * مضمون این آیت ست که در سیپاره
سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل وارد شده ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط
فتقعد ملوما محسورا و مساز دست خود را بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بر بستن دست کنایه
ست از امساک و کشای دست خود را همه کشادن بسط ید عبارت ست از عطا و کل البسط اشارت
بر اسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده درمانده و محتاج الضا در داستان مذکور
ست گفت ادعوا الله بی زاری مباش * تا بجوشد جوشهای فضلهاش * در آخر سورهٔ بنی اسرائیل
در سیپاره سبحان الذی واقع شده قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی بگو بخوانید
خدا را یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند مقصود از هر دو یکی ست و بعضی گویند
که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده است
تو بدین اسم کمتر یاد میکنی آیت نازل شد که این هر دو اسم در حسن اطلاق برابر اند هر کدام بخوانید
نیکوست و بدان حق را خوانده باشید و مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلالی و برخی
مشتمل بر صفتهای اکرام الضا در داستان مذکور ست فی السماء رزقکم بشنیده * اندرین
پستی چه بر چفسیده * در سیپارهٔ حم در سورهٔ والذاریات واقع شده و فی السماء رزقکم و ما توعدون
و در آسمان ست روزی شما یعنی اسباب رزق که باران ست یا آنچه قسمت یافته از رزق شما
مکتوب ست در لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم ست و دیگر در آسمان ست آنچه شما را وعده
داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در آسمان هشتم باشد نزدیک سدرة المنتهی الضا در داستان
مذکور ست اژدها را هست قوت حیله نیست * لیک فوق حیلهٔ تو حیله ایست * مفهوم این آیت ست
که در سیپارهٔ و ما ابرئ در سورهٔ یوسف واقع شده و فوق کل ذی علم علیم و زبر هر خداوند دانشی دانائیست
که درجهٔ او بلندتر ست الضا در داستان مذکور ست ماکران لبس ار لکین در کمین * مکر او دان
و هو خیر الماکرین * این آیت در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران در بارهٔ یهود آنانکه در ایذای
عیسی علیه السلام مکر کرده بودند وارد گشته و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین در همین دفتر در داستان
حسد کردن حشم بر غلام خاص گذشته و تفسیر این نوشته شده و در داستان نا گفتن و نابینائی

سائل که دو کوری دارم ست * ناله کافر چو زشت ست و شهیق * زان نمیگردد اجابت را رفیق *
در سورهٔ هود در سیپارهٔ و ما من دابة واقع شده در بارهٔ دوزخیان فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها
زفیر و شهیق فاما آنانکه بدبخت شدند پس در آتش دوزخ اند مر ایشان راست در آن آتش فریاد سخت
و نالهٔ زار زفیر صوت شدید را گویند الضا در داستان مذکور ست اخسئوا بر زشت آواز آمده
است * کو ز خون خلق چون سگ بوده ست * در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ مؤمن واقع شده قال اخسئوا
فیها و لا تکلمون گوید خدای تعالی که در خزید در دوزخ و سخن نگوئید با من در خروج یا رفع عذاب که
شما را بیرون نمی بریم یا عذاب از شما بر نمیداریم در داستان ترک کردن ناصح بعد از
متابعت پند آن مغرور خرس را ست پس ره پند و نصیحت بسته شد * امر اعرض عنهم
پیوسته شد * در سورهٔ الم سجده در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون
پس روی بگردان ای محمد بطریق اهانت از ایشان تا مدتی معلوم یعنی نزول آیت السیف و منتظر باش
نصرت الهی را که ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشان الحق
یعلو و لا یعلی و نیز این آیت در سورهٔ انعام در سیپارهٔ و اذا سمعوا واقع شده و اذا رایت الذین
یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و چون ببینی تو آنکسان را که بتکذیب
و استهزا خوض میکنند و گفتگو مینمایند در آیتهای ما که قرآن ست و بران طعن میکنند پس اعراض
کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتیکه در آیند در سخن دیگر غیر قرآن الضا در داستان مذکور
ست چون دو آیت می فزاید درد پس * قصه با طالب بگو بر خوان عبس * چونکه اعمی طالب حق
آمده ست * بهر فقر او نشاید سینه خست * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ عبس واقع
شده عبس و تولی ان جاءه الاعمی و ما یدریک لعله یزکی او یذکر فتنفعه الذکری آورده اند که عبد الله بن
ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و آن حضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود
ابن ام مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسالت قطع کرد آن حضرت از قطع سخن
ملول شده روی مبارک ترش کرده اند و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام آیت آورد که عبس الی آخره
یعنی ترش کرد روی خود را و روی بگردانید بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی اشعارست بعذر او
و بقطع کلام برسید انام علیه الصلوة والسلام و چه چیز ترا دانا کرد شاید ابن ام مکتوم پاک شود از آثام
و یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو در تتمهٔ اعتماد آن مغرور بر تملق خرس ست
تو ز او فوا بالعقود دست شو * احفظوا ایمانکم با او مگو * در جزو لا یحب الله اول سورهٔ مائده واقع شده

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود ای آنکسانیکه ایمان آورده اید وفا کنید بعهدها که باید بگیرید یعنی بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن و نیز این آیت در سورهٔ مائده مذکور شده در سیپارهٔ واذا سمعوا واقع شده و احفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا در اصل نگاه دارید و سوگند مخورید **در داستان دانستن پیغمبر علیه السلام که سبب رنجوری آن شخص از گستاخی وی بوده است در دعا کردن** حکم خدا را لا تخف دادت خدا * تا بدیدیت اژدها گرد عصا * این آیت در سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده قال خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی گفت خدا بگیر او را و مترس از وی زود باز گردانیم و ببریم او را بهیئات نخستین که داشت یعنی همان عصا سازیم **ایضاً در داستان مذکور** بحر مکارست بنموده کفی * دوزخست از مکر بنموده تفی * مضمون این بیت و ابیات مابعد اشارت باین آیت ست که در سورهٔ انفال در سیپارهٔ واعلموا واقع شده و اذ یریکهم الله فی منامک قلیلا ولو اریکهم کثیرا لفشلتم ولتنازعتم فی الامر ولکن الله سلم انه علیم بذات الصدور چون نمود ایشان را در خواب تو اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند و اگر خدا بتو نمودی ایشان را بسیار و تو خبر دادی هر آئینه بد دل میشدید ای اصحاب و هر آئینه نزاع میکردید در کار قتال آیا جنگ کنیم یا فرار نمائیم ولیکن بسلامت داشت شما را از بد دلی و تنازع یا از مضرت اعادی بدرستی که او داناست بآنچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم **ایضاً در داستان مذکور** کم نمودن پس خجسته روز بود * که حقش یار و طریق آموز بود * این بیت و ابیات مابعد اشارت باین آیت ست که در سورهٔ انفال در سیپارهٔ واعلموا واقع شده و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا ویقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا و آنرا یاد کنید ای اصحاب که بنمود خدا دشمنان شما را چون ملاقات کردید در چشمهای شما اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان و اندکی گردانید شما را نیز در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی برنداشتند و تهیه اسباب جنگ کما ینبغی نکردند تا براند خدا حکمی که آن هست بودنی در علم او **در حمله بردن سگ بر گدای کور** رجعت گرداند هلاک هر دعی * فهم کرد از حق که یا ارض ابلعی * این آیت در سورهٔ هود در سیپارهٔ وما من دابة در مادهٔ طوفان نوح واقع شده و قیل یا ارض ابلعی ماءک و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون دادهٔ **ایضاً در داستان مذکور** لاجرم اشفقن منها جمله شان * کند شد ز آمیز حیوان حمله شان * اشفقن منها اقتباس است

از آیت که در سورهٔ احزاب در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان الی آخره که در دفتر اول تحریر یافته در تفسیر حدیث ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات دوم بار **در سخن کشیدن سائل آن بزرگ را تا حال او معلوم گردد** مشتری من خدایست و مرا * میکشد بالا که الله اشتری * در سورهٔ توبه در سیپارهٔ واعلموا واقع شده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة تفسیر این آیت در دفتر اول نوشته شده **ایضاً در داستان مذکور** ما ز خود سوی تو گردانیم سر * چون توئی از ما بما نزدیکتر * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ ق واقع شده و نحن اقرب الیه من حبل الورید و ما نزدیکتریم بانسان از رگ جان وی و این نزدیکی بعلم و قدرت ست نه بمکان و مسافت **در داستان ذکر قوم موسی علیه السلام و پشیمانی ایشان** در بکل بیزار بودی او ز ما * کی رسیدی من و سلوی از سما * اشارت ست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده و ظللنا علیکم الغمام وانزلنا علیکم المن والسلوی **ایضاً در داستان مذکور** کی ز سنگی چشمها جوشان شدی * در بیابان تا امان جان شدی * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ لو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده و چند جای دیگر نیز در قرآن وارد گشته ان اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا **ایضاً در داستان مذکور** چشم بندی بود لعنت دیو را * تا زیان خصم دید آن ریو را * اشارت ست بمعنی که در سیپاره ومالی لا در آخر سورهٔ ص واقع شده ان علیک لعنتی الی یوم الدین **در وصیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بیمار را و دعا آموزیدنش** آتنا فی دار دنیا تا حسن * آتنا فی دار عقبی تا حسن * در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ای پروردگار ما بده ما را درین سرای نیکوئی یعنی صحت و کفاف معیشت و توفیق طاعت و دران سرای نیکوئی یعنی شراب و رحمت و امنیت و گفته اند حسنه اینجهان قناعت ست و از ان سرای شفاعت و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ **ایضاً در داستان مذکور** مؤمن و کافر برو یابد گذار * ما ندیدیم اندرین ره دو زار * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ مریم واقع شده و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا و نیست از شما ای آدمیان هیچکس مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مؤمنان برو گذرند آتش مرده و

افسرده گردد هست ور دو بر دوزخ بر پروردگار تو جزمی و قطعی کار حکم کرده شده بران یعنی وعده
ایست که البته واقع خواهد شد و دران خلاف نیست **ایضاً در داستان مذکورست**
حق تعالی گفت کاین کسب جهان ٭ پیش آن کسب ست لعب کودکان ٭ اشاره بمضمون این
آیت ستکه در رکوع دوم در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ عنکبوت واقع شده و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان
الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون **بیت** که رهد از مکر توای مختصم ٭ غرق طوفانیم الا من
عصم ٭ تلمیح ست از آیت کریمه که در سورهٔ هود در سیپارهٔ و ما من دابة واقع شده قال لا عاصم الیوم
من امر الله الا من رحم گفت نوح علیه السلام پسر خود را که نگاهدارندهٔ نیست امروز که منع کند
و باز دارد چیزی از عذاب خدا مگر آنکس که می بخشد یعنی خدا و گویند عاصم یعنی معصوم ست

در نالیدن معاویه بخدای تعالی از ابلیس و نصرت خواستن ست

آدمی کو علم الاسما بگست ٭ در تک چون برق این سگ بی تگ ست ٭ اقتباس ست از آیت که
در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقره واقع شده و علم آدم الاسماء کلها و بیاموخت حق سبحانه مر آدم را که
خلیفه عبارت از وبود نامهای مخلوقات همه آن از علویات و سفلیات **ایضاً در داستان
مذکورست** نوحهٔ انا ظلمنا میزدی ٭ نیست دستان و فسونش را حدی ٭ این آیت در سیپارهٔ
و لو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
ترجمهٔ این آیت در دفتر اول تحریر یافته در قصهٔ حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام و بستن قضا نظر او را

در حکایت وزیری که پادشاه او را از وزارت عزل کرد و محتسبی داده

هم گناهی کرده باشد آن وزیر ٭ بی سبب نبود تغیر ناگزیر ٭ مناسب این آیت ست که در سیپارهٔ
و ما ابری در سورهٔ رعد واقع شده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم بدرستی که خدای
تغیر نکند آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت تا وقتی که آن گروه تغیر دهند آنچه در نفسهای ایشانست
یعنی بدل کنند احوال جمیله را باخلاق رذیله **در قصهٔ منافقان و مسجد ضرار ساختن
ایشان ست** همچنین کژ بازی می باختند ٭ مسجدی جز مسجدش میساختند ٭ این بیت
و ابیات ما بعد ترجمهٔ این آیات ست که در سورهٔ توبه در سیپارهٔ و اعلموا واقع شده والذین اتخذوا
مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المؤمنین و ارصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفن
ان اردنا الا الحسنی و الله یشهد انهم لکاذبون لا تقم فیه ابداً لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم
احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین افمن اسس بنیانه علی تقوی

من الله و رضوان خیر ام من اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم و الله لا یهدی
القوم الظالمین. لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و الله علیم حکیم
و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفر که
اضمار آن میکنند و برای تفرقه افگندن میان مومنانی که در مسجد قبا مجتمع باشند و برای انتظار
مر آنکس را که حرب کرد با خدای و با رسول او و پیش از بنا مسجد مراد بنو عامر راهب ست که در احد و حنین
بجنگ حاضر شد و هر آئنه سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ما نخواستیم از بنای این
مسجد مگر خواستنی نیکو که نماز ست و ذکر و توسیع ضعفت و خدا گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند
در سوگند خود ما لیست برای نماز دران مسجد هرگز هر آئنه مسجدی بنا نهاده شده است بر پرهیزگاری
از روز نخستین مراد مسجد پیغمبرست و اظهر آنست که مسجد قباست سزاوارترست آنکه قیام کنی درو
از برای نماز دران مسجد موسس بر تقوی مردانند که از پاکیزه طینتی دوست میدارند آنکه پاکی ورزند
از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و خدا دوست میدارد پاکی ورزندگان را آیا هر کس
اساس افگند بنای دین خود را بر ترسکاری از خدا و طلب خوشنودی او بهترست یا آنکس که اساس نهاد
بنای دین خود را بر کنارهٔ رودی که زیرش بر و سیل تهی شده و ظاهرش بجای ایستاده باشد شگافته
شده و نزدیک بافتادن و همچنین زمین سست ترین قواعد باشد و چون بر و بنا کنند پس آن زمین
است که سست گردد و در افتد یا بنا یا بانی آن در آتش دوزخ و خدای راه ننماید گروه ستمگاران را
بر آنچه مقصود ایشان ست همیشه هست بنای ایشان آن بنای که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده
سبب شک و نفاقی که در دلهای ایشان ست مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت
ادراک دران نماند و خدا داناست بتاسیس بنای ایشان **در داستان رفتن و فریفتن
منافقان حضرت رسالت را تا مسجد ضرار بر زند** تا خورد سوگند کایمان جنتی ست ٭
زانکه سوگند آن کژان را جنتی ست ٭ در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ مجادله واقع شده اتخذوا
ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین فرا گرفتند سوگندهای که میخورند سپری یعنی
بنائی که خون و مال ایشان در امان ماند پس باز داشتند مردمان را بوقت امنی خود از راه خدا سے
نقشه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بدل میسازند تا از جهاد مستعد گردد پس مر ایشان را عذابی
خوار کننده **ایضاً در داستان مذکورست** از درخت انی انا الله می شنیده ٭ یا کلام انوار
می آید بیا ٭ تلمیح آن آیت در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده فلما اتیها نودی من شاطی

الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین پس چون در آمد
بدان آتش ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند از کنارهٔ رود و آن کنارهٔ رود بر راست موسی بود
و آن ندا رسید در جایگاه برکت داده شده از درخت آنکه ای موسی بدرستی که منم خدای پروردگار
عالمیان **در داستان اندیشیدن یکی از اصحاب با حضرت رسالت
علیه السلام بانکار که چرا ستاری نمیکند** قصد خانهٔ کعبه کردند ز انتقام ٭ حال
شان چون شد فرو خوان از کلام ٭ اشاره بسوی فیل ست که در سیپارهٔ عم در سورهٔ فیل واقع شده الم تر کیف
فعل ربک باصحاب الفیل آیا ندانستی چگونه کرد پروردگار تو بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او
در مستور شدن میان مذاهب مختلف و بیرون شدن و مخلصی یافتن
می نماید عارت اندر چشم مال ٭ هر دو چشم خویش را نیکو بمال ٭ اشارت بمضمون این آیت ست که
در سورهٔ آل عمران در جزو لن تنالوا واقع شده ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتٰهم الله من فضله
هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و نه پندارند آنانکه از دنائت همت بخیلی میکنند
بدانچه خدا تعالی از مال دنیا بایشان داده است از فضل و کرم خود که آن بخیلی بهتر ست مر ایشان را
نه چنانست که آن بخل بدتر ست مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق
شدائد و اهوال زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کرده اند بآن از مال و
نداده اند زکوة آنرا و این فضیحت ایشان را واقع باشد روز رستخیز **در امتحان هر چیزی
تا ظاهر شود خیری و شری که در ویست** اندرین گردون مکرر کن نظر ٭ زان که
حق فرمود ثم ارجع البصر ٭ این آیت در سورهٔ ملک در سیپارهٔ تبارک واقع شده فارجع البصر
هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس باز گردان چشم را
بسوی آسمان تا در ان هیچ می بینی از شگافی و نقصانی بار دیگر بگردان دیده را کرتی بعد از کرتی
تا هیچ عیبی می یابی اگر بیک نگریستن معلوم نکردی تکرار کنی نگریستن را که باز گردد بسوی تو چشم تو خوار
و وامانده شده از نظر کردن در طلب عیب و هیچ عیب نیابد و نه بیند **ایضاً در داستان
مذکور** خوف و جوع و نقص اموال و بدن ٭ جمله بهر نقد جان ظاهر شدن ٭ مضمون این آیت
ست که در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات و هر آئنه می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و گرنه بر علم ما هیچ پوشیده
نیست و آن آزمایش بچند چیز ست بچیزی اندک از بیم دشمن در غزا و گرسنگی بقحط و تنگی و نقصان نفسها

بر بیماری و ضعف و شیب و نقصان میوها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمرهٔ باغ دل اند
ایضاً در داستان مذکور هر که در روز الست آن شیر خورد ٭ همچو موسی شیر را تمییز کرد ٭
اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده و حرمنا
علیه المراضع من قبل فقالت هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم و هم له ناصحون فرددناه الی امه کی تقر عینها
ولا تحزن ولتعلم ان وعد الله حق ولکن اکثرهم لا یعلمون و حرام کردیم ما بر موسی علیه السلام شیر دایگان را
پیش از آمدن خواهر او چون کلثوم خواهر او دانست که این پسر برای دایه او مضطرب ست پس گفت
آیا دلالت کنم شما را بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را برای شما و آن اهل بیت
مر او را نیکخواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند پس باز گردانیدیم موسی بسوی مادر او
تا روشن شود چشم او بفرزند و اندوهناک نشود بفراق فرزند و تا بداند بعلم مشاهده آنکه وعدهٔ خدا راست
ولیکن بیشتر قبطیان بودند نمیدانستند **ایضاً در داستان مذکور** گر تو بر تمییز طفل ست
مولعی ٭ این زمان یا ام موسی ارضعی ٭ اشارت باین آیت ست که در جزو امن خلق در سورهٔ
قصص واقع شده و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی
انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین و الهام کردیم ما بسوی مادر موسی بآنکه شیر ده موسی را و
پنهان دار او را پس چون ترسی بر قتل او پس بیندازی او را در دریا و مترس بر ضائع شدن او و بر سختی
کشیدن او و اندوه مکن بر فراق او بدرستی که باز خواهیم گردانید او را بسوی تو و خواهیم گردانید او را
از پیغمبران مرسل پس مادر او ترسید از فرعون بر قتل او پس او را در صندوق کرده در دریای نیل مصر
انداخت **در شرح فائده حکایت آن شخص شتر جوینده** چون نشان راست
گویند و شبیه ٭ پس یقین گردد ترا لاریب فیه ٭ اشارت ست بآیت که در سورهٔ بقر در جزو الم
واقع شده ذلک الکتاب لاریب فیه آن کتابی که خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده
داده بود این کتاب کامل ست یعنی قرآن هیچ شک و شبهه نیست درین کتاب از ظهور حجت و وضوح
دلالت بمثابه ایست که هر که در وادی تاملی کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در و مجال نیست
ایضاً در داستان مذکور فیه آیات ثقات بینات ٭ این براتی باشد و قدر نجات ٭
اقتباس ست از کریمه که در سورهٔ آل عمران در جزو لن تنالوا واقع شده فیه آیات بینات مقام ابراهیم
درین خانه یا در حرم نشانهای روشن ست یکی از آنها مقام ابراهیم ست و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نه یک
آیت ست بلکه چهار آیت ست اول تاثیر سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت تا کعبین سیوم بقای آن قدم بعد مدتهای دراز

چهارم محفوظ بودن آن سنگ باوجود کثرت ایمادی در داستان بیان حال خودپرستان
وناشکری در نعمت وجود انبیا و اولیا ے ای که صبرت نیست از دنیای دون ٭
صبر چون داری زنعم الماهدون ٭ در سورهٔ والذاریات در سیپارهٔ قال فما خطبکم واقع شده والارض
فرشناها فنعم الماهدون وزمین گسترانیدیم آنرا قرارگیر بندگان بران پس نیکو گسترانیده ایم ایضاً
در داستان مذکور ے آنکه کالانعام بدبل هم اضل ٭ گرچه پرمکرست آن گنده بغل ٭
در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ قال الملأ واقع شده اولئک کالانعام بل هم اضل این گروه در آنکه
مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود لذات فانی شمارند مانند چهارپایانند که همت ایشان
جز خورد و خواب نیست و متقلب بنعیم باقی و لذت دائمی نیستند بلکه این گروه کمتر اند از انعام زیراکه
انعام را تکلیفی نیست در شکایت پیرمرد بطبیب از رنجوری و جواب طبیب اورا
ے قصد جنگ انبیا میداشتند ٭ جسم دیدند آدمی پنداشتند ٭ اشارت باین آیت که در سیپارهٔ
ومن یقنت در سورهٔ یٰس واقع شده قالوا ما انتم الا بشر مثلنا در قصه جوحی و آن کودک
که در پی جنازه پدر خود نوحه میکرد ے گر نبودی او مسبح بطن نون ٭ حبس و زندانش
بدی تا یبعثون ٭ مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ ومالی در سورهٔ والصافات واقع شده
فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون پس اگر نه آن یونس از تسبیح گویندگان بود
در شکم ماهی یا از نمازگذارندگان بود پیش ازین هر آئینه درنگ کردی در شکم ماهی تا روز قیامت و این
آیت تحریض ست بر بسیار گفتن ذکر خدا تعالی و کسیکه ذکر خدای گوید در خوشی بفریاد او رسد خدا تعالی
در ناخوشی قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری که در بیشه میرفت ے چون ملائک
گوی لاعلم لنا ٭ یا الٰهی غیر ما علمتنا ٭ این آیت در اول سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده قالوا سبحانک
لاعلم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم گفتند فرشتگان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق
اعتذار که تنزیه میکنیم از همه نقصانها تنزیه کردنی هیچ دانستنی نیست مارا مگر آنچه تو درآموختی مارا بدرستی
که توئی دانای محکم کار در کرامات ابراهیم ادهم قدس سره بر لب دریا ے گفت
یوسف ابن یعقوب نبی ٭ اذهبوا القوا علی وجه ابی ٭ در سورهٔ یوسف در سیپارهٔ وما ابری واقع شده
اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا ببرید پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بوده که جبرئیل
علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید پس
بیفگنید آنرا برروی پدر من تا بازگردد بینائی چشمش بحال اول در آغاز منور شدن حواس

عارف بنور غیب بین ے گوسفندان خواست رابرآن ٭ در چرا از اخرج المرعی چران ٭
در سیپارهٔ عم در سورهٔ اعلی واقع شده والذی اخرج المرعی و آن خدای که بیرون آورد از زمین گیاه
چراگاه را یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند ایضاً در داستان مذکور ے آدم انبئهم
باسما درس گو ٭ شرح کن اسرار حق را مو بمو ٭ اشارت ست بآیت که در اول جزو الم در سورهٔ بقر واقع
شده قال یا آدم انبئهم باسمائهم گفت خدا بیواسطه ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای ایشان
در بقیهٔ قصه ابراهیم ادهم قدس سره بر لب دریا ے گرچه در روی دو ری جنبان تو دم ٭
حیث ما کنتم فولوا وجوهکم ٭ در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره
و هر جا که باشید در بر و بحر چون خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد در دعوی
کردن آن شخص که خدا تعالی مرا نگیرد بگناه و جواب گفتن شعیب علیه السلام ے
زنگ تو بر توت ای دیگ سیاه ٭ کرد سیمائی درونت را تباه ٭ اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ عم
در سورهٔ مطففین واقع شده کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که میگویند بلکه
غشاوهٔ غرور و غفلت پوشانیده است بر دلهای ایشان زنگار انکار از آنچه بودند که میکردند آثام و معاصی
یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و باین معنی حدیث نبوی وارد است در کشیدن معش
مهار شتر و معجب شدن در خود ے انصتوا را گوش کن خاموش باش ٭ چون زبان حق
نگشتی گوش باش ٭ اشارت ست بآیه کریمه که در سیپارهٔ قال الملأ در آخر سورهٔ اعراف واقع شده
واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون تفسیر این آیت در دفتر اول تحریر یافت در داستان
تعظیم کردن ساحران موسی را که چه فرمائی در تشنیع صوفیان پیش شیخ بران صوفی که
بسیار میگرید و میخورد ے ظن موسی بود باندازه لباب ٭ هم فزون آمد گفت بار نیک ٭
اشارت ست بقصهٔ موسی و خضر علیهما السلام که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ کهف واقع شده
قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شئ حتی احدث لک منه ذکرا گفت خضر که ای موسی پس اگر پیروی کنی
مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن تا من نشانه دهم
برای تو از آن چیز بیانی که تو دریابی در داستان عذر گفتن فقیر بآن شیخ ے اول و آخر
نشانش کس نداد ٭ گفت لو کان له البحر المداد ٭ در سورهٔ کهف در سیپارهٔ قال الم اقل لک واقع شده
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا بگو اگر باشد
آب دریای محیط که شامل ارض ست سیاهی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن با علومات ان

هر آئنه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم ست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد پیش از انکه برسد
و نماند علوم آفریدگار من جهت آنکه آن غیر متناهی ست پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود
واگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مدد آن مداد و بران افزائیم **ایضًا در داستان مذکور ؎ باغ و**
بیشه گر بود یکسر قلم ٭ زین سخن هرگز نگردد بیش کم ٭ این آیت نیز مناسب این مقام ست که در سیپارهٔ
اتل ما اوحی در سورهٔ لقمان واقع شده ولوان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة
ابحر ما نفدت کلمات الله واگر آنکه بودی انچه در زمین ست از درختان قلمها و دریای محیط با وسعت خود
مداد شدی و مدد دادی بحر محیط را پس از فنای آب دریاهای دیگر مانند او بدان قلمها و بدان آبهای مداد
شده کتابت کردندی پس نرسیدی و بپایان نیامدی حکم الٰهی و عجائب صنع پادشاهی **ایضًا در**
داستان مذکور ؎ بر تو زندان بر من آن زندان چو باغ ٭ عین مشغولی مرا گشته فراغ ٭ اشارت
بمضمون این آیت ست که در جزو قد افلح در سورهٔ نور واقع شده رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن
ذکر الله مسبحان یا مصلیان مردانند که غایت استغراق در مقام شهود مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا
بازرگانی یعنی خریدن متاعی که ازان توقع سود باشد و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت
ایشان را مانع نبود از یاد کردن خدای و از بپای داشتن نماز و از دادن زکوة محققان بر آنند که چون
بیع و شرا که اعظم اشتغال دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبود دیگر اشغال الطریق اولی نباشد در بیان آن
دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خوشی ست ؎ آن غریب از ذوق آواز غریب
از زبان حق شنید انی قریب ٭ این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده واذا سالک
عبادی عنی فانی قریب چون پرسند ترا ای محمد بندگان من بلکه از صفت من یا معامله من با ایشان
در وقت دعا پس من نزدیک ام بعلم و اجابت **در منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی**
بنام دیگر فهم کرده بودند ؎ قول ان من امة را یاد گیر ٭ تا بالا و خلا فیها نذیر ٭ در سیپارهٔ و من یقنت
در سورهٔ ملائکه واقع شده انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من امة الا خلا فیها نذیر وان یکذبوک
فقد کذب الذین من قبلهم جاءتهم رسلهم بالبینات وبالزبر وبالکتاب المنیر بدرستی که فرستادیم ترا بدین حق
که اسلام ست مژده دهنده بمثوبت و بیم کننده از عقوبت و نبود هیچ گروهی از امم سابقه مگر آنکه گذشت
درمیان ایشان پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگاه دهنده واگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار
بدرستی که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را که آمدند بدیشان پیغمبران فرستادهٔ ما
بر ایشان بحجتهای روشن با معجزهای هویدا و بصحف آسمانی و بکتاب روشن کننده یعنی احکام حلال و حرام

چون توریت و انجیل در برخاستن **مخالفت و عداوت از میان نصاری به برکت**
رسول الله علیه السلام ؎ اولا اخوان شدند آن دشمنان ٭ همچو اعداد عنب در بوستان ٭
مفهوم این آیت ست که در سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنا لوا واقع شده واذکروا نعمة الله علیکم
اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و یاد کنید نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام ست
و قران و هجرت پیغمبر ببلدهٔ ایشان آنرا یاد دارید که بودید شما یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید
پس خدا پیوند داد میان دلهای شما ببرکت اسلام پس گشتید شما برحمت خدای برادر یکدیگر **ایضًا**
در داستان مذکور ؎ وز دم المومنون اخوة بپند ٭ در شکستند و تن واحد شدند ٭ این آیت
در سیپارهٔ حم در سورهٔ حجرات واقع شده انما المومنون اخوة جز این نیست که مومنان برادراند یکدیگر را
در دین چه همه منتسب اند باصلی واحد که ایمانست **ایضًا در داستان مذکور ؎ حال ایشان**
از بنی خوان ای حریص ٭ فنقبوا فیها ببین هل من محیص ٭ در سیپارهٔ حم در سورهٔ ق واقع شده
وکم اهلکنا من قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد هل من محیص و بسا کسان که هلاک کردیم پیش
از ایشان یعنی از قوم تو از اهل قرنی که بحسب واقع ایشان سخت بودند از کفار مکه از روی قوت چون قوم
عاد و ثمود پس راه بریدند در شهرها یعنی تجارت رفتند و مال بسیار بدست آوردند هیچ چیز دستگیری
ایشان نکرد **ایضًا در داستان مذکور ؎ زاغ ایشان گر بصورت زاغ بود ٭ باز همت**
آمد و مازاغ بود ٭ این آیت در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ والنجم واقع شده مازاغ البصر وما طغی
میل نکرد چشم محمد علیه السلام یعنی بچپ و راست ننگریست و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن
وی را و درین آیت ستایش آن حضرت ست بحسن ادب و علو همت که دران شب پرتو التفات بهیچ
ذرهٔ از ذرات کائنات نیفگند و دیده و دل جز بمطالعه جمال بی زوال الٰهی نگشود **در قصهٔ بط**
بچگان مرغ خانگی می پروردشان را ؎ تو ز کرمنا بنی آدم شهی ٭ هم بخشکی هم بدریا پا نهی ٭
در سورهٔ بنی اسرائیل در سیپارهٔ سبحان الذی واقع شده ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر
ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا هر آئنه بزرگوار کردیم فرزندان آدم را
و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم ایشان را در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی
دادیم ایشان را از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم ایشان را بر بسیاری از انچه آفریده ایم افزونی دادنی
ایضًا در قصهٔ مذکور ؎ تا بظاهر مثلکم باشد بشر ٭ با دل یوحی الی دیده ور ٭ در آخر سورهٔ کهف در
سیپارهٔ قال الم اقل لک واقع شده قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی تفسیر این آیت در داستان گفتن

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم زید را که این سر فاش مکن در دفتر اول نوشته شد در **داستان**
حیران شدن حاجیان در کرامات زاهد ای نموده تو سکان از لامکان ❊ فی السماء
رزقکم کرده عیان ❊ در آخر سیپاره حم در سوره والذاریات واقع شده وفی السماء رزقکم وما توعدون
تفسیر این آیت در همین دفتر سابق نوشته شد در داستان اعتماد کردن آن شخص بر تملق و وفای خرس
احادیث نبوی و بعضی اقوال اولیا در آخر خطبهٔ مجلد دوم واقع شده واصحابه غر المحجلین ای
تیل هر چهار دست و پا سفید را گویند و چون در حدیث وارد شده که اعضای امت مرحومه بواسطهٔ شرف
وضو روز قیامت نورانی خواهد بود و درینجا اصحاب را باین لفظ تشبیه داده اند و حدیث این ست
ان امتی یدعون یوم القیمة غر المحجلین من آثار الوضوء فمن استطاع منکم ان یطیل غرته فلیفعل متفق علیه
مشکوة در **آغاز دفتر** او جمیل ست ویحب الجمال ❊ کی جوانی نو گزیند بیر زال ❊ قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم ان الله جمیل ویحب الجمال گفت پیغمبر درود و رحمت باد بروی بدرستی که حق تعالی جمیل حقیقی ست
ومظاهر متنوعه و حجابهای متعدده جمال خود را دوست میدارد و جمال کمال اسماء صفات را مشاهده میفرماید
مشورت کردن خدای تعالی با فرشتگان در ایجاد خلق گفت حق رش علیهم نوره ❊
مفترق هرگز نگردد نوره ❊ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من
نوره فمن اصاب من ذلک النور فقد اهتدی ومن اخطأ فقد ضل بدرستی که حق تعالی آفرید ماهتاب
ممکنات را در ظلمت عدم پس باشید بر ایشان از نور وجود و شهود پس کسیکه رسید باو از آن نور مرشش
پس بتحقیق راه یافت بسوی مشاهده انوار و مطالعه اسرار در مرایای موجودات و کسیکه خطا کرد آن نور را
یعنی از آن محروم شد پس بتحقیق گمراه گشت و هلاک شد در بیابان شهوات و لذات و از راه راست باز ماند
در التزام کردن خادم تعهد بهیمه را و تخلف نمودن باز گفتن حزم سوء الظن تست ❊
هر که بد ظن نیست کی ماند درست ❊ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الحزم سوء الظن گفت پیغمبر علیه السلام
که ضبط آدمی و احتیاط او سوء ظن و گمان ست **در یافتن پادشاه بازگم کرده را بخانه**
آن کم پیر کنت کنزا رحمة مخفیة ❊ فابتعثت امة مهدیة ❊ کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف معنی این حدیث در دفتر اول در داستان قبول کردن خلیفه هدیه را و عطا و خلعت
فرمودن باکمال بی نیازی نوشته شد **در تمامی قصهٔ زنده شدن استخوانها بدم عیسی**
طعمه بنموده بما وان بوده شست ❊ آنچنان بنما بما آنرا که هست ❊ اشارت بمضمون حدیث ارنا الاشیاء
کما هی ای بار خدایا بنما اشیاء را یعنی تعینات وجودیه را چنانچه هست آن اشیا یعنی چون حقائق اشیا





منکشف شود حقیقت ظهور وجود در مظاهر بروی محقق گردد حضرت شیخ عطا قدس سره میفرماید **بیت**
اگر اشیا همین بودی که پیداست ❊ دعای مصطفی کی آمدی راست ❊ که با حق مهتر دین گفت الٰهی ❊
بمن بنمای اشیا را کما هی ❊ **ایضا در قصهٔ مذکور** هین سگ این نفس را زنده مخواه ❊ کو عدو
جان تست از دیرگاه ❊ اشاره باین حدیث ست که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین
دشمن تو نفس تست آنچنان نفسی که واقع ست میان دو پهلوی تو **در تعریف کردن منادیان**
قاضی مفلس را گرد شهر صبر از ایمان بیابد سر کله ❊ حیث لا صبر فلا ایمان له ❊ قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم من لا صبر له فلا ایمان له فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که نیست مر او را صبر پس نیست ایمان مر او را
از آنکه پیغمبر علیه السلام فرمود که ایمان دو نصف یک نصف صبر ست و یک نصف دیگر باشد **در تتمه قصهٔ**
مفلس گفت پیغمبر که یزدان مجید ❊ از پی هر درد درمان آفرید ❊ عن جابر رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم انه قال لکل داء دواء فاذا اصیب دواء الداء برأ باذن الله در صحیح مسلم از جابر
رضی الله عنه روایت نموده و وی از پیغمبر علیه السلام نقل کرده بدرستی که پیغمبر علیه السلام فرمود برای
هر دردی و مرضی دوا و داروست پس چون برسد دوا در درد به شود بفرمان و اذن خدای تعالی
ایضا در قصهٔ مفلس چشم را ای چاره جو در لامکان ❊ هین بنه چون چشم کشته سوی جان ❊
اقتباس ست از مضمون این حدیث که اذا خرج الروح تبعه البصر رواه المسلم **در مناجات**
کز اگر گفتن رسول با وفاق ❊ منع کرد و گفت آن هست از نفاق ❊ معنی این حدیث ست قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لو انی فعلت وفی روایة ایاک ولو فان لو من الشیطان رواه مسلم از اگر گفتن زبان با
خود نگاه دار که اگر گفتن عملی ست از اعمال دیو مکار یعنی مگو که اگر چنین میکردم چنان میشد و اگر چنین نمیکردم
چنان نمیشد بل نظر بر تقدیر انداز و بغیر حق میپرداز در ویرانه خانه مساز **در داستان ملامت**
کردن مردم شخص را که مادر را بکشت بتهمت من ندیدم در جهان جست و جو ❊ هیچ
اهلیت به از خوی نکو ❊ در مادهٔ حسن خلق احادیث نبوی بسیار واقع شده یکی از آن جمله که مناسبت
باین مقام داشت نوشته میشود عن ابی اسامة بن شریک قال شهدت الاعاریب یسألون النبی
علیه السلام یقولون ما خیر ما اعطی العبد قال حسن الخلق اسامة بن شریک روایت کرد که جمعی از اعراب
از رسول علیه السلام سوال میکردند و من حاضر بودم گفتند ای رسول خدای بهترین چیزی که بنده را
از آن حضرت داده شود چیست رسول علیه السلام فرمود که حسن خلق ست **ایضا در داستان**
مذکور پس امام حی قائم آن ولی ست ❊ خواه از نسل عمر خواه از علی ست ❊ موافق مضمون

این عبارت ست که در بحث امامت در عقاید واقع شده ویکون من قریش ولا یجوز عن غیرهم ولا تخصیص
به بنی هاشم واولاد علی رضی الله عنه **در داستان امتحان پادشاه آن دو غلام را که نو خریده بود**
؎ آدمی مخفی ست در زیر زبان ٭ این زبان پرده است بر درگاه جان ٭ از صد کلمه امیرست کرم الله
وجهه المرء مخبوء تحت لسانه آدمی پوشیده شده است تحت زبان خویش یعنی زبان هر یکی معرف اوست
در داستان فرمودن والی آن مرد را که این خاربن که نشانده برکن ؎ مصطفی
فرمود از گفت جحیم ٭ کو بمومن لابه گر گردد ز بیم ٭ اشارت ست بحدیث جز یا مومن فان نورک اطفا
ناری یعنی دوزخ بمرد مومن بگوید زود بگذر و تجاوز نمای ای مومن زیرا چه نور ایمان تو سرد کرد آتش مرا
در معنی **حدیث التاخیر آفة ؎** این سخا شاخیست از سرو بهشت ٭ وای آن کز کف چنین شاخی
بهشت ٭ عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال السخاء شجرة من اشجار الجنة اغصانها متدلیات فی الدنیا
فمن اخذ غصنا منها قاده ذلک الغصن الی الجنة جامع صغیر للسیوطی یعنی سخا درختی ست از درختهای
بهشت شاخهاش فرو هشته در دنیا پس کسیکه بگیرد شاخی را از ان شاخها بکشد او را آن شاخ سوی بهشت
ایضا در معنی مذکور ؎ زانکه مخلص در خطر باشد دوام ٭ تا ز خود خالص نگردد او تمام ٭ مضمون
این حدیث ست که المخلصون علی خطر عظیم یعنی مخلصان درگاه خداوندی بر خطر بزرگ اند و تا از خود خالص
گردیده و بمرتبه مخلص نرسند بنتیجه اخلاص که برگزیدگی حق ست فائز نگردند از خطر امین نیستند در رجوع
بحکایت ذوالنون مصری ؎ دوست همچون زر بلا چون آتش ست ٭ زر خالص در دل آتش
خوش ست ٭ البلاء للولاء کاللهب للذهب یعنی بلا محک و معیار امتحان برای دوستی ست چنانچه
آتش برای طلا در **امتحان کردن خواجه زیرکی لقمان را رضی الله عنه ؎** بندگان خاص
علام الغیوب ٭ در جهان جان جواسیس القلوب ٭ اشاره بحدیث نبوی ست که احذروهم فانهم
جواسیس القلوب در **تتمه حسد آن حشم بر آن غلام خاص سلطان ؎** شیخ کو ینظر بنور
الله شد ٭ از نهایت و ز نخست آگاه شد ٭ اقتباس ست از حدیث اتقوا من فراسة المومن فانه ینظر
بنور الله معنی این حدیث در دفتر اول در داستان شیر در چاه دیدن عکس خود را مرقوم گشت **در داستان**
انکار کردن فلسفی بر قرآن ؎ چون طلب کردی بجد آمد نظر ٭ جد خطا نکند چنین آمد خبر ٭
اشارت ست بحدیث من طلب شیأ وجد وجد یعنی کسی که طلب کرد چیزی را و کوشش نمود در حصول او یافت
او را حاصل نمود **در انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان ؎** آنکه گفت انی
مرضت لم تعد ٭ من شدم رنجور او تنها نشد ٭ عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم ان الله یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی قال یا رب کیف اعودک وانت
رب العالمین قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده یا ابن
آدم استطعمتک فلم تطعمنی قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین قال اما علمت انه استطعمک
عبدی فلان فلم تطعمه اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی
قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه اما علمت انک
لو سقیته وجدت ذلک عندی رواه مسلم روایت نموده از ابی هریره رضی الله عنه گفت ابوهریره که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که حق سبحانه میفرماید روز قیامت ای فرزند آدم مریض شدم من پس
عیادت نکردی و بیمار پرسی ننمودی تو مرا عرض کرد بنده که ای پروردگار چگونه عیادت کنم و حال آنکه تو
پروردگار جهانیانی و منزهی از عوارض جسمانی و مقدسی از لوازم امکانی چون این گفتگوی در روز
قیامت میان حق و بنده خواهد شد می باید که بصیغه مضارع بیارند چنانچه در مفتتح فرمود ان الله یقول ولیکن
تعبیر بصیغه ماضی بنا بر تحقق وقوع ست که البته این گفتگوی خواهد شد مثل قوله تعالی ونفخ فی الصور
فصعق من فی السموات ومن فی الارض که بمکان ینفخ ویصعق واقع شده فرماید حق سبحانه آیا نمیدانی
تو آنکه بنده من فلان مریض شد پس نپرسیدی تو او را آیا نمیدانی تو بدرستی که اگر عیادت مینمودی
تو فلان را هر آئینه می یافتی تو کرامت و ثواب مرا نزد فلانی ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام
ندادی تو مرا گوید بنده ای پروردگار من چگونه طعام دهم و بخورانم ترا و حال آنکه تو پروردگار جهانیانی
فرماید حق سبحانه آیا نمیدانی تو اینکه طلب طعام کرد از تو بنده من که فلانست پس طعام ندادی تو او را آیا
نمیدانی تو اینکه تو اگر طعام میدادی او را هر آئینه می یافتی تو ثواب آن طعام نزد من ای پسر آدم طلب کردم
آب خوردن را پس آب نخوراندی تو مرا عرض کند بنده که ای پروردگار من چگونه آب بخورانم من ترا
و حال آنکه تو پروردگار جهانیانی فرماید حق عز و جل طلب آب خوردن کرد از تو بنده من که فلانی ست
پس آب نخوراندی تو او را آیا نمیدانی تو بدرستی که تو اگر آب میخوراندی او را هر آئینه می یافتی ثواب او را نزد من مخفی نماند
که در عیادت لوجدتنی عنده فرموده در اطعام و استقا لوجدت ذلک عندی از جهت اشارت و ارشاد ست
بسوی آنکه زیارت دوستان و عیادت مریضان اکثر ثواب ست نزد حق سبحانه و تعالی **در عتاب**
کردن حق سبحانه با موسی از بهر شبان ؎ تا توانی پا منه اندر فراق ٭ کالبغض الاشیاء
عندی الطلاق ٭ عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا معاذ ما خلق الله
شیأ علی وجه الارض احب الیه من العتاق ولا خلق الله شیأ علی وجه الارض ابغض الیه من الطلاق

رواه دارقطنی مشکوة ولا . از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت نموده که معاذ گفته که پیغمبر علیه السلام فرمود
که ای معاذ نیافرید خدای تعالی هیچ چیزی را بر روی زمین که دوست تر باشد بسوی حق سبحانه از آزاد
کردن بنده زنده ساختن ست از سر نو چه آزاد باختیار خود مختارست و بنده محکوم مولاست و در اختیار
اوست و بخود اصلاً اختیاری ندارد و نیافرید هیچ چیزے را بر روی زمین مبغوض تر بسوی حق سبحانه
از طلاق جهت آنکه در طلاق آواره ساختن عورت ست که اضعف مخلوقات ست **در پرسیدن موسی
علیه السلام از حق تعالی بر غلبهٔ ظالمان** ے حفت الجنة بمکروهاتنا ✽ حفت النیران من شهوتنا ✽
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه حجبت الجنة بالمکاره وحجبت النار بالشهوات
درواه الغضائمی حفت در مشارق از ابی هریره روایت نموده که پوشیده شد بهشت بمکروهات و پوشیده شد
آتش بشهوتها و لذتها و فضائی بجای حجبت حفت نقل نموده یعنی گرد کرده شده و لازم احفاف احاطه
بجمیع جوانب ست و حجاب را احاطه کل لازم نیست حاصل معنی آنکه مکروهات درین حدیث عبارت ست
از مکاره نفس و طبع مثل صبر بر مصائب و نوائب و نقص اموال و انفس و ثمرات و جوع و فقر و ریاضت و مجاهدت
در عادات و عبادات و جهاد با کفار و اعطای صدقات و ترک شتهیات و لذات جسمانی که اینها بظاهر
مکروهات نفس ست و در حقیقت محمود و مستحسن پس معنی چنین باشد که بهشت فرو گرفته شده بمکروهات یعنی
با عمال حسنه مومنان و دوزخ فرو گرفته شده بشهوات یعنی باعمال قبیحهٔ فجار **ایضاً در داستان
مذکور** ے تخم مایه آتشت شاخ ترست ✽ سوخته آتش قرین کوثرست ✽ اشاره باین حدیث ست
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار یقول الله تعالی من کان
فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه فیخرجون قد امتحشوا وعادوا حمما فیلقون فی نهر الحیوة
فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل الم تروا انها تخرج صفراء ملتویة متفق علیه فرمود رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه در آیند اهل جنت در جنت و اهل دوزخ بدوزخ بگوید الله تعالی بیرون
که بیرون آرید هر کسی را که در دل او مقدار حبه از ارزن باشد از ایمان پس بر آورده شوند بحالی که سوخته باشند
و گشته باشند انگشتهای سیاه پس انداخته شوند در چشمه آب حیات پس برویند چنانچه بروید تخمی که در کف
سیل ست آیا نمی بینید آنکه آن تخم برمی آید زرد پیچیده در تازگی و نازکی **ایضاً در داستان
مذکور** ے زاخر وهن مراد شن نفس تست ✽ کو بآخر باید و عقلت نخست قال ابو هریرة سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی خطبته الخمر جماع الاثم والنساء حبائل الشیطان وحب الدنیا راس کل خطیئة
وسمعته یقول اخروا النساء حیث اخرهن الله رواه رزین گفت ابو هریره رضی الله عنه که شنیدم رسول علیه السلام را

که بفرمود در خطبهٔ خویش که شراب مجمع گناهانست و حبائل جمع حباله است بکسر حاء مهمله و آن دامی ست
که بدو صید گیرند یعنی عورات دامهای شیطانست که بدان مردم را در ضلالت می اندازند و دوستی دنیا
سر همه گناهان ست و شنیدم پیغمبر علیه السلام را که فرمود پس کنید عورات را در صفوف از جهت آنکه
پس آورده است ایشان را خدای تعالی در ذکر **ایضاً در داستان مذکور** ے زآتش این
ظالمانت دل کباب ✽ از تو جمله اهد قومی بد خطاب ✽ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که دندان مبارک شهید شده و خون همایون جاری گشته
ای بار خدایا راه نمونی کن قوم مرا زیرا چه ایشان نمیدانند مرا یعنی تو ایشان را هدایت فرمائی تا مرا بشناسند
و بمن بتصدیق آرند **در ترک کردن آن ناصح بعد از مبالغت پند آن مغرور خرس را**
ے یاد الناس معادن همین بیار ✽ معدنی باشد فزون از صد هزار ✽ عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام
اذا فقهوا رواه مسلم مشکوة شیخ مسلم از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که گفت پیغمبر علیه السلام
آدمیان همچو معادن اند مثل معادن ذهب و فضه و مجازست و از تفاوت یعنی آدمیان در نسب و
شرف متفاوت اند مثل تفاوت کان طلا و نقره و تفاوت ایشان در اسلام از حیثیت قبول ست
فیض الٰهی را بحسب علم و حکمت و مراتب قبول آن مختارست و بزرگ ایشان در ایام جاهلیت که پیش از
اسلام باشد بزرگ ایشان ست در اسلام چون فقیه باشند و عالم شرائع و معرفت ذات و صفات حق
یعنی بعلم زیب میباید شرف نسب پس با علم جمع میشود شرف حسب و نسب **در گفتن شیخی بایزید را
قدس سره که کعبه منم گرد من طواف کن** ے خواجه الاعمال بالنیات گفت ✽ نیت خیرت
بسے گلها شگفت ✽ عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما الاعمال
بالنیات وانما الامرا مانوی فمن کانت هجرته الی الله والی رسوله فهجرته الی الله والی رسوله ومن کانت هجرته
الی دنیا یصیبها او امراة یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه متفق علیه مشکوة شیخ بخاری و مسلم از امیر المومنین عمر
بن خطاب رضی الله عنه روایت کردند که گفت فرمود پیغمبر علیه السلام جز این نیست که ثواب اعمال و
قبولیت آن منوط و مربوط ست به نیتها و نیت توجه و قصد قلب ست بسوی آنچه موافق مطلوب باشد و جز این
نیست که مر آدمی را آنچه نیت کرده است و توجه قلب و عنان همت بدان منعطف ساخته پس کسیکه باشد
هجرت او و خروج او از مکه بسوی طلب رضای خدا و خدمت رسول خدا پس هجرت او بسوی خداست و بسوی
رسول خدای تعالی یعنی درین هجرت فائز میشود بدرجات عالیات حسنات و کسی که باشد هجرت او

بسوی دنیا و احراز اسباب آن برسد آن دنیا او یا بسوی عورتی که در قید نکاح خود درآرد او را بس هجرت او بسوی
چیزی ست که هجرت نموده بسوی او یعنی هرچه قصد قلب بود از هجرت بهمان چیز او برسد **ایضا در داستان مذکور**
ﮯ نیت مومن بود به از عمل ❊ اینچنین فرمود سلطان دول ❊ عن سهیل بن سعد رضی الله عنه نیة المومن خیر من عمله
وعمل المنافق خیر من نیته وکل یعمل علی نیته فاذا عمل المومن عملا فار فی قلبه نور جامع صغیر یعنی مروی ست از سهیل بن سعد
رضی الله عنه که نیت مومن بهتر ست از عمل او بنا بر آنکه مقبولیت و جزا و ثواب و مترتب بر نیت و قصد قلبی ست پس
لاجرم نیت بهتر بود از عمل و عمل منافق بهتر ست از نیت او از آنکه منافق همیشه قاصد نفاق و خداع و حیل است پس عمل خیر او
بهتر بود از نیت او و هر واحدی عمل میکند موافق نیت خود پس چون عمل کند مومن عملی نیکو روشن شود در دل او نور الهی
و بدان نور توفیق خیر مزید گردد و از سیآت باز ماند و این حدیث در جامع صغیر مذکور ست **حکایت در حقیقت این سخن**
ﮯ کعبه هر چندی که خانه بر اوست ❊ خلقت من نیز خانه سر اوست ❊ این حدیث قدسی ست الانسان سری و انا سره
یعنی انسان سر من و مظهر صفات من ست و من باطن آن انسانم من حیث الوجود که او هستی را از من یافته **ایضا**
در حکایت مذکور ﮯ تا بکردان خانه را در وی نرفت ❊ و اندرین خانه بجز آن حی نرفت ❊ قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم حاکیا عن الله سبحانه تعالی الایة یعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن بیان این حدیث قدسی که پیغمبر علیه السلام
از حق سبحانه تعالی حکایت فرموده در دفتر اول در داستان انهادن پادشاه لنهاس ن خود و سوگند خوردن گذشته
دوم باره در سخن **گشتن سائل آن بزرگ را تا حال او معلوم گردد**
ﮯ گفت سه گونه زنند اندر جهان ❊ و آن دو رنج و این یکی گنج روان ❊ مضمون این حدیث
نبوی ست که النساء ثلثة واحدة لک و علیک اما التی لک فهی المراة البکر فقلبها و حبها لک و اما التی علیک
فالمتزوجة ذات ولد تاکل طراک تبکی علی الزوج الاول و اما التی لک و علیک فالمتزوجة التی لا ولد لها فان کنت لها
خیرا من الاول فهی لک و لا فهی علیک عورت سه صنف اند یکی صنف برای تست که از او بتو نفع میرسد
و یکی بر تست یعنی وبال و ضرر تست و یکی دیگر هم برای تست و هم بر تست و باید دانست لام برای نفع ست
و علی برای ضرر اما آن زنی که برای تست و مخصوص بتو آن زن باکره است که مردی دیگر را ندیده
پس دل او و دوستی او برای تست و او جز تو دیگری را دوست ندارد و نخواهد از آنکه بجز تو دیگری را
ندیده اند پس لاجرم او شیفته و فریفته تو بود و دل او متعلق بتو باشد و اما آن زنی که وبال ست
بر تو پس آن منکوحه ایست که خداوند فرزند بود یعنی ثیبه بود و بشوهری دیگر رسیده باشد مال ترا
بخورد و گریه کند بر مفارقت شوهر اول از آنکه محبت قلبی او با شوهر اول بود و در دل او محبت تو نباشد
از اینچنین زن همیشه با ملاحظه باید بود بواسطه آنکه فعلی از افعال شوهر اول و یا خلقی از اخلاق او

در دل او جا گرفته باشد و همیشه خواهان او بود اگر زنده باشد و متاسفه و متحسره باشد بر مفارقت او
اگر مرده بود و از صحبت بزرگان فرموده اند که نباید خواست مگر بنا بر ضرورت اما آنکه برای تست یعنی
بر تو راضی بود زنیست که فرزند نداشته باشد پس اگر باشی تو برای آن زن بهتر از شوهر اول پس آن زن
برای تست یعنی خواهان تست و راضی ست از تو و دوستدار تست و اگر تو بهتر از شوهر اول نباشی در سلوک
و معاشرت و معیشت و او خواهان و مشتاقه شوهر اول بود پس آن زن بر تو نفرین میکند و همیشه خواهان
جدائی تو باشد بنا بر عدم موافقت طبیعت **در نصیحت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله**
وسلم مر آن بیمار را ﮯ گفت پیغمبر مر آن بیمار را ❊ این بگو که سهل کن دشوار را ❊ آتنا فی الدار
دنیا تا حسن ❊ آتنا فی دار عقبا تا حسن ❊ عن انس رضی الله عنه آن رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم عاد رجلا من المسلمین قد ضعف فصار مثل الفرخ فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل کنت
تدعو الله بشیء او تسأله ایاه قال نعم کنت اقول اللهم ما کنت تعاقبنی به فی الآخرة فعجله لی فی الدنیا فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سبحان الله لا تطیقه ولا تستطیعه افلا قلت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار قال فدعی الله به فشفاه الله به رواه مسلم مشکوة و در صحیح مسلم از
انس رضی الله عنه روایت نموده بدرستی که رسول خدا بیمار پرسی نمود شخصی را از مسلمانان که به تحقیق
ضعیف شده بود او و از وی پس گشت آن شخص مثل جوزه پس فرمود مر آن شخص را رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم آیا هست که بودی تو که دعا میکردی و میخواندی تو خدا را بچیزی از ادعیه یا آنکه سوال کردی
تو خدای را از رهائی بلائی که تو در آن هستی گفت آن مرد آن بودم من که میگفتم ای بار خدایا
آنچه هستی تو که عقاب کننده منی با آنچه در آخرت پس شتابی بکن آن عقاب را برای من در دنیا تا در آخرت
در حضور جمیع اولین و آخرین گرفتار و شرمسار نشوم پس فرمود رسول علیه السلام پاکی ست خدا را که تو
طاقت نیاری و استطاعت نداری تو آن عقاب خدا را آیا پس نگفتی تو ای بار خدایا بده ما را در دنیا
حسنه و آن توفیق و اعانت اثبات خیرات مبرات و اکتساب حاجات که نزد تو مقبول باشد و بده ما را
در آخرت حسنه و آن ثواب و رضوان تست و نعیم جنات از حور و قصور و لقای یزدان و نگاهدار ما را از عذاب
نار یعنی هر تقصیری و عصیانی که بقصد و رانجامیده عفو کن و از آن درگذر که دامن رحمت و غفران تو واسع ست
و این دعا از جملهٔ دعوات جامعات و کلمات جامع ست برای جمیع اصناف خیرات و محافظت از سائر شرور
و سیأت گفت انس پس دعا کرد آن شخص حق سبحانه و تعالی را بآن دعا و آن دعا عنی ربنا آتنا فی الدنیا الی آخره
پس شفا داد حق سبحانه آن شخص را بآن دعا **و باز تقریر ابلیس تلبیس خود را با معاویه** ﮯ

حبك الاشياء يعمي ويصم * نفسك السودا جنت لا تختصم * عن ابی الدرداء رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم قال حبك الشئ یعمی ویصم مشکوة معنی این حدیث در دفتر اول در داستان دل نهادن عرب
بالتماس زن خود و سوگند خوردن نوشته شده **در باز الحاح کردن معاویه ابلیس را ۵**
گفته است الکذب ریب فی القلوب * باز الصدق طمانین طروب * عن حسن ابن علی رضی الله عنهما
قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دع ما یریبک الی ما لا یریبک فان الصدق طمانینة
وان الکذب ریبة مشکوة از حضرت حسن بن علی رضی الله عنهما مرویست که آن شاهزاده کونین فرمود که
یاد گرفتیم از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود بگذار و ترک کن چیزی را که در شک اندازد ترا بتوسل بسوی
چیزی که شک نداری تو در وی زیرا چه صدق و راستی اطمینانست قلب را و دروغی که کذب شکست پس از
شک و کذب اعراض نمای و بصدق التجا فرمای تا رستگار شوی **در شکایت قاضی از آفت
قضا و جواب نائب او را ۵** گفت آه چون حکم راند بیدلی * در میان آن دو عالم جاهلی *
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم القاضی جاهل بین العالمین گفت پیغمبر علیه السلام که قاضی جاهل است
میان دو عالم اعنی مدعی و مدعی علیه که هر دو بحقیقت حال عالم اند و قاضی از آن آگاه نیست **در رفتن
و فریفتن منافقان حضرت رسالت را تا بمسجد ضرار بردند ۵** راست میفرمود آن
بحر کرم * بر شما من از شما مشفق ترم * عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انا اولی بالمومنین من انفسهم فمن توفی من المومنین فترک دینا فعلی قضاؤه ومن ترک مالا فلورثته در مشارق
از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که پیغمبر علیه السلام فرمود من اولی ام بر مومنان از ذاتهای ایشان
پس کسی که میرانده شد از مومنان و ترک کرد قرض را پس بر من است قضا و ادای دین او و کسی که ترک کرد
و بگذاشت مال را پس آن مال برای ورثه اوست **در شرح فائده حکمت حکایت آن شخص
شتر جوینده ۵** لفظ در معنی همیشه نارسان * زان پیمبر گفت قد کل لسان * من عرف الله کل
لسانه کسی که شناخت حق سبحانه را گنگ شد زبان او لان النهایة هو الرجوع الی البدایة و سید حسینی
بس نیکو فرموده دور چگوید که بهره ندارد و نزدیک چه گوید که زهره ندارد اگر چه صم و بکم صفت دوران ست
من عرف الله کل لسانه در شان نزدیکان ست **در حکایت هندو که با یار خود جنگ میکرد
بر کاری و خبر نداشت ۵** این نگر که مبتلا شد جان او * در چهی افتاد تا شد پند تو * مناسب
این حدیث ست که السعید من اتعظ من غیره یعنی سعادتمند کسی ست که پند گیرد و پند پذیرد از غیر خود
چه هر امری که در دیگری قبیح داند در رفع آن بکوشد و در ازاله آن سعی نماید **در قصد کردن غزان**

بکشتن یکی تا دیگری بترسد ۵ آخرین قرنها پیش از قرون * در حدیث ست الآخرون
السابقون * عن ابی هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول نحن الآخرون
السابقون در بخاری از ابی هریره رضی الله عنه روایت نموده که میگوید ابوهریره اینکه او شنید
رسول الله علیه السلام را که من و امت من متاخرانیم از روی زمانه در دنیا و متقدمانیم در آخرت بر جمیع
اهل ادیان بحسب منزلت و کرامت و دخول جنت بالقیه **در طعنه زدن آن مرد بیگانه بر شیخ
۵** گر شود عالم پر از خون مال مال * کی خورد بنده خدا الا حلال * اشاره باین حدیث ست
لو کانت الدنیا دما عبیطا لا یکون قوت المومن الا حلالا اگر باشد تمام دنیا خون تازه نمی باشد
قوت مومن مگر حلال **گفتن عائشه رضی الله عنها رسول صلی الله علیه وآله وسلم را که
تو بی مصلا هر جا که میروی نماز میکنی ۵** سجده گاه را از انرو لطف حق * پاک
گردانید تا هفتم طبق * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الحمد لله الذی جعلت لی الارض مسجدا وطهورا فرمود
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جمیع سپاس و ستایش مر خدایرا که گردانیده شد برای من زمین مسجد و طهور
بفتح طا یعنی پاک کننده **در عذر گفتن فقیر با آن شیخ ۵** گفت پیغمبر که عینای تنام * لا ینام
قلبی عن رب الانام * عن ابن سعید عن الحسن مرسلا قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تنام عینای
ولا ینام قلبی جامع الصغیر فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواب میکنند دو چشم من و خواب نمیکند دل
من یعنی اگر چه بمقتضای بشریت غفلت بر چشم طاری میشود اما دل من
بیدار و هوشیار ست که بر و غفلت عارض نمی شود
و همیشه در ذکر و یاد حق و افکار صالح
می باشد *

تمام شد شرح دفتر دوم

شرح دفتر سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمهٔ دیباچهٔ عربی دفتر سوم

الحکم حکمتها یعنی دانشها استوار کرده شده بکردارها که حکمت علم با عمل را گویند یا شناختن حقائق
اشیا کماهی حسب الطاقة البشریة جنود الله تعالی لشکرهای خداست عز وجل فی الارض در زمین
یقوی که قوی میشود بها با آن جنود ارواح المریدین جانهای مریدان و تنیزه و پاک میکند آن حکم علمهم
دانش مریدان را عن شائبة الجهل از آمیزش نادانی و عدلهم و پاک میکند داد ایشان را عن شائبة الظلم
از آمیزش ستم وجودهم و پاک میکند بخشش ایشان را عن شائبة الریا از آمیزش نمایش خلق و حلمهم و پاک
میکند بردباری ایشان را عن شائبة السفه از آمیزش سبکی و بیخردی و یقرب الیهم و نزدیک میسازد
آن حکم بسوی ایشان ما بعد عنهم من فهم الآخرة آنچه دورست از ایشان از فهمیدن آخرت و تیسر لهم و آسان
میسازد برای ایشان ما عسر علیهم من الطاعة والاجتهاد آنرا که دشوارست بر ایشان و حالی که آن چیز
از فرمان برداری و کوشش آوریست دهی و آن حکمتها من بینات الانبیاء از حجتهای روشن انبیاست
و دلائلهم و از دلیلهای ایشان تخبر عن اسرار الله که خبر میدهد از رازهای خدای تعالی و سلطانه المخصوص
بالعارفین و از سلطان و برهان وی که مخصوص ست بعارفان او و دوارنه الفلک النورانی الرحمانی بالدر
و خبر میدهد از گردانیدن حق تعالی فلک را که نورانی رحمانی روشن ست الحاکم علی الفلک الدخانی الکرمری که

حاکم ست بر فلک دخانی کرمری کما ان العقل حاکم چنانچه عقل حاکم ست علی الصور الترابیة بر صورتهای خاکیه و حواسها
الظاهرة والباطنة و حسهای ظاهر و باطنی قدوران ذاک الفلک الروحانی بگشتن آن فلک روحانی حاکم
علی الفلک الدخانی حاکم ست بر فلک دود مانند و الشهب الزاهرة و حاکم ست بر ضیاهای روشن و تابان
والسرج المنیرة و بر چراغهای تابان والریاح المنشئة و بر بادهای نشو و نما بخش والاراضی المدحیة و بر زمینهای
گسترانیده شده والمیاه المطروقة و بر آبهای ریخته شده نفع الله بها عباده فائده رساند خدای تعالی عبادت بندگان خود را
و زادهم فیها و افزونی دهد خدای تعالی ایشان را دران حکم انما یفهم مخبر این نیست که می فهمد کل قاری هر خواننده
علی قدر نهمته بر اندازهٔ خرد خود و ینسک الناس عبادت میکنند عبادت کننده علی قدر قوة اجتهاده باندازهٔ
زور و کوشش خود و یفتی المفتی و جواب میگوید جواب گوینده مبلغ رایه برسائی خرد خود و یتصدق المتصدق
والتصدیق کند تصدیق کننده بقدر قوته باندازهٔ طاقت خود و یعطی المجود علیه دیگر جود کرده شده برو یعنی
گزیده عطا ما عرف من فضله آنچه شناخته است از فضل او و لکن مقتصد الماء ولیکن جوینده آب فی المفازة
در بیابان لا یقصر به کوتاه نسازد آن طالب را عن طلبه از طلب آن آب معرفته شناختن او ما فی البحار
و یجد آنچه در دریاست و کوشش کند فی طلب ما به الحیوة در جستن این آب زندگانی قبل ان یقطعه المعاش
بالاشتغال عنه پیش ازین آنکه قطع کند او را زندگانی دنیا بسبب باز داشتن از ان آب حیات و تعوقه العلة
والحاجة و مانع شود او را علت و حاجت و تحول الاعراض بینه و میان آید غرضها میان او و بین ما یسرع
الیه و میان چیزی که سرعت میکند بسوی او و لن یدرک العلم هرگز در نیابد علم را مؤثر هوی اختیار کننده
هوای نفس و لا راکن و نه میل کننده الی دعة بسوی بیکاری و بطالت و لا منصرف باز گردنده عن طلبه و لا خائف
از طلب وی و نه ترسنده عن نفسه از ذات خود و لا متهم بمعیشته و نه اهتمام کننده برای معیشت خود الا ان یعوذ
بالله تعالی مگر آنکه پناه برد بخدا و یؤثر دینه و اختیار کند دین خود را علی دنیاه بر دنیای خود و یاخذ من کنز الحکمة
و بگیرد از گنج حکمت نقود الاموال العظیمة نقدهای اموال بزرگ التی لا تکسد آنکه کاسد نشود و بی رواج نگردد و لا تورث
میراث گرفته نشود میراث الاموال همچو میراث مالهای دنیا و الانوار الجلیلة و بگیرد نورهای سترگ او الجواهر الکریمة
و جواهرهای بزرگ والبضاع الثمینة و متاعهای بسیار بها را در حالی که شاکر الفضله شکر میکنند مر فضل او را عظما
بقدره و تعظیم مقدار او اندازهٔ او را المجلا لخطره و بزرگ می پندارد مرتبه و شرف او را ویستعین بالله سبحانه و یثنا
می برد بخدای تعالی من خساسة الحظوظ از فرومایگی خطهای دنیا و من جهل و از نادانی ست که یستکثر القلیل بسیار
پندارد اندک را و ما یری فی نفسه از جنس چیزی که می بیند در ذات خود و المرد الهش و یستقل الکثیر العظیم و کم پندارد و بسیاری
را که بزرگ ست من غیره از غیر خود و یعجب بنفسه و شگفت کند بنفس خود یعنی بر لباس پندار بزینه بما لم یاذن له

الحق با نچه اذن نکرده است مراو را حق تعالی و علی العالم الطالب و بر عالم طالب علم ست ان یتعلم بالم یعلم آنکه تعلم کند و بیاموزد انچه نمیداند و ان یعلم آنکه تعلیم کند باقدر علم انچه تحقیق آموخته است و برفق و نرمی کند بذی الضعف بخداوندان ناتوانی فی الذهن در فهم ولا یعجب و عجب نکند من بلادة اهل البلادة از کند طبعی کند طبیعتان ولا یعنف علی کلیل الفهم و درشتی نکند بر کند فهم کذلک کنتم همچنین بودید شما من قبل فمن الله علیکم بیش ازین پس منت نهاد حق سبحانه و تعالی بر شما باین عطا سبحانه و تعالی پاکست خداوند و برترست عن اقاویل الملحدین از سخنان ملحدان و شرک المشرکین و از شرک مشرکان و تنقیص الناقصین و از کم کردن و عیب گفتن ناقصان و ناتمامان و تشبیه المشبهین و از تشبیه کردن تشبیه کنندگان و سواوهام المتفکرین و از بدی وهمهای فکر کنندگان و کیفیات المتوهمین و از چگونگی وهم کنندگان وله الحمد و المجد و مراو راست سپاس و ستایش و بزرگی علی تلفیق الکتاب المثنوی الالهی الربانی و بر جمع ساختن کتاب مثنوی الهی ربانی و هو الموفق المفضل و او ست توفیق دهنده و افضال کننده وله الطول مراو راست فضل و عطا و المن لاسیما و منت نهاد تخصیص علی عباده العارفین بر بندگان خود که عارفند علی رغم خرب بر خواری ساختن گروهی یریدون میخواهند لیطفئوا نور الله بر ایشند نور خدا را بافواههم بدهنهای خویش والله متم نوره و خدا اتمام کننده نور خود است ولو کره الکافرون و اگر چه ناخوش دارند آنرا انا گرویدگان انا نحن نزلنا الذکر بدرستی که ما فرستادیم قرآن را که پند ست وانا له لحافظون بدرستی که ما مراو را نگاه دارنده ایم فمن بدله پس هر که تبدیل کند آنرا و مقتضای او عمل کند بعد ما سمعه پس آنکه او شنید او را فانما اثمه پس جز این نیست که بزه آن تبدیل علی الذین یبدلونه بر کسانست که تبدیل میکنند آنرا ان الله سمیع علیم بدرستی که خدا شنواست بگفتار مبدلان و تبدیل کنایات و داناست با نچه در دلهای ایشان ست والحمد لله رب العالمین و جمیع سپاس و ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیانست ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم نیست حرکت و قوت مگر باستعانت خدای بزرگ و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و درود خدا بر محمد صلی الله علیه وسلم و بر آل او و اصحاب و در آغاز دفتر ۵ صار دکانه انشق الجبل ؛ هل اتیتم من جبل رقص الجمل ؛ این مزاجست در جهان منبسط ؛ وصف وحدت را کنون شد ملتقط ؛ اقتباس ست ازین آیت که در جزو قال الملأ در سوره اعراف واقع شده فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خر موسی صعقا تفسیر این آیت در دفتر اول در آغاز داستان نوشته شد ایضا در آغاز دفتر ۵ باز خاکی را بخشند حلق و لب ؛ تا گیاهش را خورد و اندر طلب ؛ اشاره بمضمون این آیت ست که در سوره طه در سیپاره قال الم اقل لک واقع شده منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین آفریدیم شما را یعنی خلقت پدر شما و در تبیان فرموده که حق سبحانه و تعالی و تقدس فرشته آفریده میفرستد تا از خاک موضعی که

مدفون کس خواهد بود برمیدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود در جهان خاک مدفون میگردد چنانچه حق تعالی فرموده است شما را از زمین آفریدیم و در زمین باز بریم بعد از مرگ و ازین زمین بیرون آریم بار دیگر بجهت حساب و جزا ایضا در آغاز دفتر ۵ باقیات الصالحات آمد کریم ؛ رسته از صد آفت و اخطار و بیم ؛ این آیت در جزو سبحان الذی در سوره کهف واقع شده والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و کارهای شایسته پاینده که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند بهترست نزدیک پروردگار تو از جهت پاداش و بهتر از جهت امید یعنی صاحب اعمال هر چه امید دارد از حق سبحانه در آخرت می یابد ایضا در آغاز دفتر ۵ خلق بخشید او عصای عدل را ؛ خورد او چندان عصا و حبل را ؛ دایه کو طفل شیر آموز را ؛ تا به نعمت خوش کند بد فوز را ؛ اشاره بمضمون این آیت ست که در سوره شعرا در جزو و قال الذین واقع شده فالقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون پس بیفگندند رسنها و عصاها مجوف پر سیماب ساخته خود را که هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود و گفتند بعد از انکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد از مردمان غریو برخاست و ایشان گفتند که قسم به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون بدرستی که ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هارون پس بیفگند موسی بامر الهی عصای خود را و فی الحال اژدها گشت پس آنجا عصا اژدها شد فرو می برد آنچه تزویر میکردند بصورت مار و بخلق می نمودند در قصه خورندگان پیل بچگان از حرص و ترک نصیحت ناصح گفت اطفال من اند این اولیا ؛ در غریبی فرد از کار و کیا ؛ اقتباس ست ازین حدیث الخلق عیال الله احبهم الی الله انفعهم لعیاله و ابغضهم الی الله اضرهم لعیاله خلق عیال حق سبحانه و تعالی اند که مؤنت ایشان بر ذمه کرم و لطف او ست چنانچه فرموده عز شانه و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها محبوب ترین خلق بسوی خلق انفع ایشانست برای عیال حق و مبغوض ترین خلق بسوی حق تعالی ایذا رساننده ترین ایشانست برای عیال حق ایضا در قصه مذکور ست گوش محمد در سخن ؛ کش بگوید در نبی حق هو اذن ؛ در سیپاره و اعلموا در سوره توبه واقع شده و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم و بعضی از منافقان آنانند که ایذا میدهند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را و آنکه نقل میکنند حدیث او را و میگویند که پیغمبر مستمع ست می شنود هر چه میگویند او را تصدیق میکند آنرا پس ما هر چه خواهیم گوئیم بعد از ان بیائیم نزد او و سوگند یاد کنیم بر آنکه تصدیق خواهد کرد ما را بگو ای محمد منافقان را که پیغمبر مستمع خیر و صلاح ست مر شما را نه مستمع شر و فساد تصدیق میکند خدایرا در هر چه گفته و میگوید و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت ست مر آن کسانرا

که اظهار ایمان کردند از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست صدق و کذب شما سید انند اما پرده از روی کار
شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق مینماید و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستادهٔ خدا را مر ایشانراست
عذابی دردناک در آخرت در داستان بقیهٔ قصهٔ معترضان فیل بچگان ــ لحمهای بندگان
حق خورے * غیبت ایشان کنی کیفر بری * اقتباس ست از مضمون این آیت که در سیپارهٔ حم در سورهٔ
حجرات واقع شده در بارهٔ غیبت ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه آیا دوست میدارد یکی از
شما آنرا که بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید پس بکروه
دارید آنرا و نخورید همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره سید باید که غیبت را کاره باشید در داستان مذکور
ــ چند گویید زخمهای گرزشان * بر سر هر ژاژخا و هرزشان * میر آخور در فرهنگ خود بجای هرزشان
مرزشان تصحیح نموده و مرز را بمعنی معتقد نوشته و در بعضی مثنویات هم باین طریق بنظر در آمده در داستان
مذکور ــ وان عمارت کردن گور و لحد * نی بسنگ ست و بچوب و نی لبد * لبد برهم چفسیدن پر و پشم
فرهنگ اینجا مراد برهم چفسیدن ست چنانچه خشت با یکدیگری چفسد در داستان باز گشتن
بحکایت فیل ــ پیل بچه میخوری ای باده خوار * هم برآرد خصم پیل از تو دمار * خصم اینجا بمعنی
خاوندست و چند جا در مثنوی باین معنی آمده گویا از اضداد اللغات ست در داستان مذکور ــ
آنکه یابد بوی حق را از یمن * چون نیابد بوی باطل را ز من * انی لاجد نفس الرحمانی من قبل الیمن این بوی
حضرت خواجه اویس قرنی بود در داستان مذکور ــ اخسئوا آید جواب آن دعا * چوب رد باشد
جزای هر دعا * اقتباس ازین آیت که در جزو قد افلح در سورهٔ مومنون واقع شده قال اخسئوا فیها
ولا تکلمون تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در داستان گفتن نابینائی سائل که دو کوری دارم
در داستان امر حق بموسی که مرا بدهانی خوان ــ چون در آید نام پاک اندر دهان *
نی پلیدی ماند و نی آن دهان * اشارت بمضمون این آیت ست که در سورهٔ رعد در سیپارهٔ وما ابری
واقع شده الا بذکر الله تطمئن القلوب بدانید که بذکر خدا تعالی آرام می یابد دلهای مومنان در داستان
بیان آنکه الله گفتن نیازمند عین لبیک گفتن حق ست ــ این همه الله گوئی
از چه عتو * خود یکی الله را لبیک گو * ترس عشق تو کمند لطف ماست * زیر هر یا رب تو لبیک هاست *
اشاره بمضمون این آیت ست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده که اجیب دعوة الداع
اذا دعان اجابت میکنم خواندن خواننده را چون بخواند مرا و حاجت او روا میکنم در داستان
مذکور ــ جان بده از بهر آن جام ای پسر * بی جهاد و صبر کی باشد ظفر * اشاره بمضمون این آیت ست

که در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و آنانکه کوشش
نمایند در کار و اقامت دین ما هر آئنه راه نمائیم ایشان را براههای خود در داستان مذکور ــ
جز مگر مرغی که حزمش داد حق * تا نگردد گیج آن دانه ملق * در داستان فریفتن روستائی
شهری را ــ آدمی چون کشتی ست و بادبان * تا کی آرد باد را آن بادبان * بادبان نام سر پوشی ست
که باد را بحرکت آورد و از جای بجای برد و نیز مراد از فاعل حقیقی باشد در داستان مذکور ــ حزم
آن باشد که ظن بد بری * تا گریزی و شوی از بد بری * من کلام امیر المومنین علی رضی الله عنه است که
الحزم سوء الظن و هو حدیث و لفظه ان من الحزم سوء الظن در دفتر دوم در الزام کردن خادم تعهد بهیمه و
تخلف نمودن نوشته شده در داستان مذکور ــ کور لرزان و ترس و احتیاط * می نهد پا تا نیفتد
در خیاط * در قصهٔ اهل سبا ــ تو نخواندی قصهٔ اهل سبا * یا بخواندی و ندیدی جز صدا * اشاره بقصهٔ
اهل سبا ست که در سیپارهٔ و من یقنت در سورهٔ سبا واقع شده لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن
یمین و شمال بدرستی که بود مر اولاد سبا ابن یشجب بن یعقوب بن قحطان را در مسکنهای ایشان علامتی
و دلالتی بر وجود و قدرت کاملهٔ او دو بوستان از راست و چپ منازل ایشان اگرچه هر طرف باغ بسیار بود
از تقارب اشجار همه بیک باغ مینموده تتمه این قصه در همین ورق می آید در داستان قصهٔ
اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان ــ باز این در را رها کردی ز خرص * پیش هر دوکان
شدی رقصان چو خرس * خرص بمعنی گشتن ست و خرص بصاد تخمین کردن زراعت و مثل آن در داستان
جمع آمدن اهل آفت هر صباحی بر در موسی علیه السلام ــ حق تعالی فخر
آورد از وفا * گفت من اوفی بعهد غیرنا * اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ توبه
واقع شده و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم و کیست وفا کننده تر بعهد خود از
خدا که کریم ست و کریم خلق در وعده روا ندارد پس شادمان باشید بخرید و فروخت آنکه مبایعت کردید بآن
در داستان مذکور ــ آنکه ما در آفریدش ضرع و شیر * با پدر کردش قرین آن
خود مگیر * رنج معقولت شود محسوس و فاش * تا نگیری این اشارت را بلاش *
در معاشی قبضها دلگیر شد * قبضها بعد از اجل زنجیر شد * لفظ من اعرض ها عن ذکرنا * عیشه
ضنکا و نحشره اعمی * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع
شده و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی و هر که روی بر تابد از بدی که
سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من پس بتحقیق مر او راست زیستنی تنگ سخت در دنیا یعنی

کسب حرام افتند یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از و بستانند و بحرص اندازند و گفته اند معیشتهٔ تنگ عذاب قبر ست
یا زقوم دوزخ و حشر کنیم آن معرض را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن
در داستان باقی قصهٔ اهل سبا پس سبا گفتند با ربنا * بیننا خیر لنا فخذ زیننا * این آیت
در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ سبا واقع شده فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث و
مزقناهم کل ممزق پس گفتند اغنیاء ایشان ای پروردگار ما دوری افگن میان سفرهای ما یعنی بیابانها
پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نتوانند کرد و ستم کردند باین دعا بر نفس خود اما آن دهها را
خراب کردیم پس گردانیدیم اهل سبا را سخنان یعنی از ایشان به تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی سپکردند
و پراگنده ساختیم پس پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در منازل نماند یعنی عیب ما بهتر ست ما را انگیره و
زیب و زینت ما را **در داستان مذکور** یطلب الانسان فی الصیف الشتا * فاذا جاء الشتا
انکر اذا * طلب مینماید انسان در گرما سرما را پس هر گاه آمد زمستان انکار میکند آنرا * **در داستان
مذکور** فهو لا یرضے بحال ابدا * لا بضیق لا بعیش رغدا * پس آن انسان راضی نمی شود بهیچ
حال همیشه نه بتنگی و زندگانی فراخ **در داستان مذکور** قتل الانسان ما اکفره * کلما نال الهدے
انکره * یعنی لعنت کرده شده با آدمی که چه چیز در کفر انداخته او را و هر گاه بر سر راه راست انکار کند آنرا
اشارت باین آیت ست که در سیپارهٔ عم در سورهٔ عبس واقع شده قتل الانسان ما اکفره لعنت کرده شده باد
انسان یعنی کافران و قول بعضی آنست که مراد عتبه ابن ابی لهب ست که اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه
و آله وسلم با خر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را بر کند و در بیان آن
حسان بن ثابت قصیده وارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید چه کافر ترین خلق ست **در داستان
باقی قصهٔ اهل سبا** نفس زینسانست زان شد کشتنی * اقتلوا انفسکم گفت ان سنی * این آیت
در جزو الم در سورهٔ بقره در جرم عبادت عجل واقع شده فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب
علیکم انه هو التواب الرحیم پس باز گردند بتضرع و زاری بسوی آفریدگار خود پس بکشید نفسهای خود را
از گوساله پرستان این کشته شدن بهتر ست شما را از زندگانی دنیا نزد آفرینندهٔ شما و بعد ازین حکم
عبدهٔ عجل بصحرا رفتند و بزانو در آمده سرها در پیش افگندند و هارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها
کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزت میفرماید که چون
فرمان حق قبول کردید پس توبهٔ شما پذیرفت بدرستی که اوست نه غیر او پذیرندهٔ توبه از عصیان مهربان

بر توبه کاران و در لطائف قشیری فرموده که توبه بقتل نفس در دین منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود
که قتل نفس کننده آشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس ست در نهانخانهٔ ریاضت صاحب بحر الحقائق
آورده که بقتل آوردن نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود
و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد **در داستان باقی قصهٔ اهل سبا** حمیتی بد جاهلیت در دماغ
بانگ شومی بر دمن شان کرد زاغ * این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده اذ جعل الذین
کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة یاد کن ای محمد زمانی که گردانید خدا تعالی آنانی را که کافر شده اند در دلهای
ایشان ناموس جاهلیت و سر باز دادند از حق بتقلید آبا و اجداد هنگامی که منع کردند رسول و اصحاب او را
از زیارت خانه کعبه و گفتند بے ناموسی و عار باشد بر ما کسی که بر دین ما نیست بگذاریم که در دیار ما در آید
و معبد ما را زیارت کند **در داستان مذکور** پیش او گوساله بریان آوری * که کشی او را که بهدان
آوری * اشارت باین قصه است که در سیپارهٔ و ما من دابة در سورهٔ هود واقع شده و لقد جاءت رسلنا
ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ هر آئینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما
از ملائکه که یازده یا هشت یا هفت بودند بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه السلام بمژده دادن
او بفرزند یا بهلاکی قوم لوط علیه السلام گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی گفت ابراهیم جواب سلام ست
بر شما ابراهیم علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در نهانخانه نشانید در نگ نکرد آنکه آورد گوساله
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صد از درود ایشان دست بطعام دراز نکردند **در داستان
مذکور** با فراقت کافران را تاب نیست * کین فراق اندر خور اصحاب نیست * کافران گویند
در وقت عذاب * سر یکی یا لیتنی کنت تراب * در آخر سورهٔ عم واقع شده و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا
در داستان مذکور صبح نزدیک ست خامش کم خروش * من همی کوشم پئے تو تو مکوش
اشارت این آیت ست که در سیپارهٔ و ما من دابة در سورهٔ هود واقع شده قالوا یا لوط انا رسل ربک لن
یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل و لا یلتفت منکم احد الا امرأتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم
الصبح الیس الصبح بقریب گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار تو ایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم
دل قوی دار که ایشان نمیرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه
و ما را با ایشان بگذار بر کسان خود را بپاره از شب یعنی از گذشتن برخی از شب و باید که التفات نکند
و واپس ننگرد از شما یکی پس همه اهل خود را بر مگر زن خود را که او کافره است بدرستی که رسیده است او را از آنچه
رسید بدیشان یعنی وی چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود

هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام گفت بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح ست لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت جبرئیل علیه السلام گفت آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک ست در داستان باقی داستان **رفتن خواجه بدعوت روستائی بسوی ده** این شنو که چند یزدان زجر کرد ۔ گفت اصحاب نبی را گرم و سرد ۔ اشاره بتفسیر این آیت ست که در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ نور واقع شده واذا راو تجارة او لهوا ن انفضوا الیها وترکوک قائما قل ما عند الله خیر من اللهو ومن التجارة والله خیر الرازقین وچون به بینید بازرگانی یعنی کاروان وآن بازرگانی را و یا شنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان می زنند متفرق کردند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر بخریدن طعام و بگذارند ترا استاده بر زمین بگو انچه نزدیک خداست از ثواب نماز واستماع خطبه ولزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بهتر ست و سودمند تر از استماع لهو واز نفع تجارات چه فائده مثوبات محقق ست ومنافع ومعاملات متوهم وخدا بهترین روزی دهندگان ست در داستان **مذکورست** قد فضضتم نحو فج هائما ۔ ثم خلیتم نبیا قائما ۔ یعنی بتحقیق روان شدند سوی گندم در حالیکه سرگشته اید از خواهش او پس تنها گذاشتید پیغمبر را استاده ومعنی این بیت موقوف ست بمضمون آیت واذا راو تجارة او لهوا ن انفضوا الیها وترکوک قائما که درهمین ورق درهمین داستان نوشته شد در داستان **مذکورست** از پی گندم جدا گشتی ازان ۔ که فرستاده ست گندم ز آسمان ۔ آنکه گندم را خود روزی دهد ۔ کی توکلهات را ضائع نهد ۔ این اشاره بمضمون این حدیث قدسیست فتوکلوا علی الله واطلبوا الرزق منی در حدیث قدسی فرمود عز شانه پس توکل کنید واعتماد نمائید بر من وطلب دارید رزق را از من که رزاق شما منم نه دیگری در داستان **رجوع بحکایت خواجه تاجر** هر صباح و هر مسا سرهنگ خاص ۔ می رسد از من همی جوید مناص ۔ چون خلقناکم شنیدی من تراب ۔ خاک باشی جست ازوی رو متاب ۔ در سورهٔ فاطر در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده والله خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم جعلکم ازواجا وخدا بیافرید شمارا یعنی پدر شمارا از خاک پس شمارا از نطفه پس گردانید شمارا جفتها با مردان وزنان که مزاوجت کنند در داستان **مذکورست** جمله اجزا در تحرک در سکون ۔ ناطقون کانا الیه راجعون ۔ اشارت باین آیت ست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ سیقول واقع شده قالوا انا لله وانا الیه راجعون گفتند ما ازان خداوندیم اقرارست بانقیاد حکم قضا واتصاف بتسلیم ورضا وما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف ست به بعث ونشور در **قصهٔ اهل ضروان وحیلت ایشان** گفت لا العلم هنا کمن خلق ۔

ان فی نجواک صدق ام ملق ۔ اشارتست بآیت الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر آیا نمیداند خواهش ترا کسی که پیدا کرده است ترا بدرستی که راز گفتن تو راستی باشد یا ناراستی در داستان **مذکورست** کیف یغفل عن ظعین رغدا ۔ من یعاین این سواه غدا ۔ چگونه غافل باشد از رونده که سیرو در رفتن فراخ کسی بیند که کجاست جای او فردا **بیت** انما قد هبطا او صعدا ۔ قد تولا واحصی عددا ۔ هر جا که آن رونده بتحقیق فرود آید یا بالا رود وتحقیق کار اورا **بیت** نی ز دریا ترس ونی از موج و کف ۔ چون شنیدی تو خطاب لا تخف ۔ این آیت در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص در خطاب موسی علی نبینا وعلیه السلام واقع شده یا موسی اقبل ولا تخف انک من الامنین ای موسی پیش آی ومترس از مار بدرستی که تو از امان یافتگانی در داستان **روان شدن شهری** عجلوا اصحابنا کی تربحوا ۔ عقل سگفت از درون لا تفرحوا ۔ یعنی شتابی کنید ای اصحاب ما تا سود کنید شما یعنی از سود خدا باشید سود کننده تحقیق خدا دوست نمیدارد شادی کنندگان را در داستان **روان شدن خواجه شهری بسوی ده** من رباح الله کونوا رابحین ۔ ان ربی لا یحب الفرحین ۔ این آیت در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده قال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین یاد کن چون گفتند مر قارون را گروه او بطریق نصیحت که ای قارون شادی مکن بمال دنیا بدرستی که خدا تعالی دوست نمیدارد فرح کنندگان را که دنیا مبغوضهٔ حق ست در داستان **مذکورست** افرحوا هونا بما آتاکم ۔ کل آت مشغل الهاکم ۔ شاد باشید در حالی که آرام وآهستگی دارید بدانچه داده است خدا تعالی شمارا هر آئنه مشغول سازند از خدا باز میگردانند شمارا بسوی لهو اشارتست باین آیت که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ حدید واقع شده لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم هر مصیبتی که بشما میرسد ثابت ومکتوبست در لوح محفوظ تا اندوه نکنید بر انچه فوت شد از شما از نعمتهای دنیا وشاد نشوید بانچه داد شمارا خدا تعالی از دنیا از برای آنکه هر کسی دانست که جمیع امور بتقدیر خدا تعالی ست آسان شد بر وی جمیع امور در داستان **مذکورست** قول پیغمبر شنو ای مجتبی ۔ گور عقل آمد وطن در روستا ۔ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم علیکم بالمدن ولو جارت وعلیکم بالطریق ولو دارت وعلیکم بالبکر ولو جارت لازم گیرید توطن بر شهرها اگرچه اهل آن شهر جور کنند وستم نمایند بر شما ولازم گیرید راه را اگرچه آن راه گرد ا بود یعنی اگرچه بواسطه گردش مسافت بسیار بود بر شما لازم گیرید در نکاح زن باکره را اگرچه او در پرده نه نشیند ومع هذا عفیفه وعاقله باشد در داستان **رفتن خواجه وقومش بسوی ده** شاد مانه سوی صحرا مانده اند ۔ سافروا کی تغنموا بر خوانده اند ۔ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تسافروا تصحوا وتغنموا گفت پیغمبر علیه السلام مسافرت کنید صحت یابید

سنتنم شو یدکه در سفر برکت ست در داستان **نواختن مجنون آن سگ را** ه او سگ فرخ رخ کهف نیست
بلکه او هم درد و هم لهف منست * از کرم دانست آن مرغ حریص * دانه را با دام لیکن شد محیص * محیص محکم و معنی
خلاصی نجات و مضر هم آمده اما اینجا بمعنی محکم ست در داستان مذکور ه مصطفی کو که جسمش جان بود *
تا که رحمن علم القرآن بود * اشارت ست بآیت کریمه که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن واقع شده
الرحمن علم القرآن خداوند بسیار بخشایش ست که رحمت او همه چیز را فرا رسیده بیاموخت قرآن مر حبیب خود را در
داستان مذکور ست ه اهل تن را جمله علم بالقلم * واسطه افراشت در بذل کرم * در سیپارهٔ عم در سورهٔ علق
واقع شده الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم آن پروردگاری که تعلیم کرد انسان را خط نوشتن بقلم تا حاصل کند
بسبب خط علوم را و رساند بغیر تا بداند چیزهای دور را تعلیم کرد انسان را آنچه نمیدانست در داستان **سلیمان خواجه
و قومش بسوی ده و نادیده و ناشناخته روستائی ایشان را** ه روستائی بین که از بدنیتی * میکند بعد
اللتیا واللتی * عبارت ست که بعد از وقوع واقعه و حدوث حادثه عربان بر زبان جاری میسازند یعنی بعد از این
و آن چنین و چنان در داستان مذکور ست ه در جهان روی خبیث عاصیه * گفت یزدان نسفعا بالناصیه
در سیپارهٔ عم در سورهٔ اقرأ واقع شده و تفسیر این آیه در دفتر اول تحریر یافته در ملاقات آن بادشاه با ولی که در
خوابش نموده بودند در داستان مذکور واقع شده است ه گفت این دم با قیامت شد شبیه * تا برارد شاد
یفر من اخیه * این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ عبس واقع شده یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته
و بنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود یکه موانست و مهربانی دارد
و از مادر خود با وجود حقوق که او راست و از پدر خود با وفور شفقت و عاطفت که از وی دیده و از زن خود با آن که
مونس روزگار او بوده و از فرزندان با جان استظهار بدیشان هر یکی را از اهل قیامت آن روز ست که مشغول
میدارد او را از مهم دیگران در داستان مذکور ه چون پشیمانی ز دل شد با شغاف * زان
سبیس سودی ندارد اعتراف * یار برگیرند چون آمد عرج * گفت حق لیس علی الاعمی حرج * همچنین لیس
علی الاعرج حرج * نیست رنجی چون عمی و چون عرج * این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ فتح واقع شده در
دفتر دوم ترجمه این آیت گذشته در داستان ظاهر شدن زیرکی لقمان در داستان مذکور
ه بار که نهد در جهان خرکره را * درس که دهد فارسی بومرد را * بدرگی و منبلی و حرص و آز * چون کنی
پنهان بشیدای مکرساز * منبل بمعنی بد اعتقادست و منکر من فرهنگ در داستان **افتادن
شغال در خم رنگ** ه جمله گفتند ای شغالک حال چیست * که ترا در سر نشاطی ملتوی ست *
استکش گفتی جواب بی طنین * که اباد الله کید الکافرین * ملتوی پیچیده و کید الکافرین یعنی هلاک سازد و نیست گرداند

خدا تعالی مکر کافران را در داستان **چرب کردن مرد لافی لب و سبلت خود را**
ه گفت حق که کثر مجنبان گوش و دم * ینفع الصادقین صدقهم * این آیت در سیپارهٔ واذا سمعوا
در آخر سورهٔ مائده واقع شده قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم گفت خدا مراد آنست که گوید یا اراد
لفظ ماضی برای تحقیق وقوع ست کانه قیامت قائم شد و خدا گفت که این روزیست که درین روز سود
میرساند راست گویان را راستی که واقع شده از ایشان در دنیا در داستان مذکور ه کهف
اندر کز مخسپ ای محتلم * آنچه داری وانما و فاستقم * گفت یزدان از ولادت تا بحین * یفتنون فی کل
عام مرتین * حین بجای مهمله هلاکی و بجیم معجمه در گور کردن این آیت در سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ توبه
واقع شده و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون اولا یرون انهم یفتنون
فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون اما آنانکه در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق
و حسد و بغض اسلام ست پس زیاده میکند آن صورت ایشان را شکی مضمون بشک ایشان
یعنی در صورتهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین صورت انضمام یافت بدان شک
تا میفزود کفر ایشان بر کفر و بمردند یعنی استحکام یافت تا وقتی که بمردند و ایشان کافر بودند اما نمی بینند
این منافقان آنکه ایشان مبتلا شوند باقسام بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و کذب ایشان
ظاهر میشود بر مسلمانان در هر سالی یکبار و دو بار پس توبه نمیکنند از نفاق و نه ایشان پند میگیرند در
داستان **امین بودن بلعم باعور که امتحانها کرد بحضرت** ه تو دعا را سخت گیر و
می شخول * تو مشو هیچ از دعا کردن ملول * شخول بمعنی صفیر و فریاد و بانگ و نعره است **بیت**
گفت یزدان مر نبی را در مساق * یک نشان سهل تر ز اهل نفاق * گر منافق زفت باشد نغز و
دهول * وا شناسی مر ورا در لحن قول * این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ محمد واقع شده و لتعرفنهم
فی لحن القول هر آئینه بشناسی ایشان را در گردانیدن سخن از صوب ثواب بجهت تعریض و توریه لحن القول عما کان یتکلم
ای ما یتکلم الشئ و یراد به غیره من صراح **بیت** چه ستها بود املاک را * در جلالت روحهای پاک را *
املاک جمع ملک من کنز اللغات در **قصه هاروت و ماروت و امتحانات حق** ه
گفت حق که بندگان جفت عون * بر زمین آهسته میرانند هون * مضمون این آیت در سیپارهٔ
قال الذین در سورهٔ فرقان واقع شده و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا تفسیر این آیت
در دفتر اول تحریر یافته در داستان حضرت تعظیم خلقان وا انگشت نما شدن در **قصه خواب
دیدن فرعون** ه جهد فرعونی چو بی توفیق بود * هر چه او میدوخت آن تفتیق بود * گر فتاند

بره در پیش او ✲ بهر آن یاسه نخقتندی برو ✲ یاسه حکم وقانون سیاست وسلطنت **در قصهٔ بمیدان خواندن فرعون بنی اسرائیل را ے** همچنان کاینجا مغول حیله دان ✲ گفت میجویم کسے از مصریان ✲ میر عضد الدوله انجو نفظ کاینجا مغول را که درین بیت واقع شده جا مغول بامیم موقوف وغین مضموم وواو مجهول در فرهنگ خود بمعنی حرامزاده تصحیح نموده و همین بیت مثنوی را استمساک آورده وبرطبع هر حلال زاده ظاهرست که اینمعنی درین مقام حرامزاده است واصلا مناسبت ندارد ودر هیچ فرهنگی این لغت باین معنی نیامده اگر جای دیگر این لغت باینمعنی ظاهر میشد وشعر دیگر مستشهد می آورد خطا در معنے بیت فقط می بود وحالا هم معنی بیت وهم لغت قیاسی ظاهر میگردد چه مراد حضرت مولوی محل تشبیه فرعون ست نسبت بقوم بنی اسرائیل یا مغول نظر بمصریان چنانچه برسیاق وسباق سخن این معنی شاهدیست عدل وقصه جور وقتل مغول بمصریان وغیرهم در تواریخ معتبره مشهور ومعروف ست **در داستان بازگشتن فرعون از میدان بشهرستان ے** خود کجا در خاطر فرعون بود ✲ اینچنین تقدیر چون عاد وثمود ✲ عاد قوم هود علیه السلام وثمود قوم صالح علیه السلام **بیت** سر بر بدندش که هست این احتیاط ✲ تا نزاید خصم ونفزاید خباط ✲ الخباط کسحاب وکغراب کالجنون **در داستان بوجود آمدن موسی وآمدن عوانان ے** عصمت یا نار کونی بارداً ✲ لاتکون النار حراً شارداً ✲ این آیت درسیپارهٔ اقترب در سورهٔ انبیاء واقع شده قلنا یا نار کونی برداً وسلاما علی ابراهیم وارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین گفتیم ما که ای آتش باش خداوند برودت وسلامت برابراهیم علیه السلام ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که اگر نگفتی که سرد باسلامت شو ممکن بودے که ابراهیم علیه السلام از سرما بفسردی وخواستند نمرودیان با ابراهیم مکر در سوختن او پس ماگردانیدیم زیان کار ایشان را چه سعے ایشان برهان قاطع شد برحقیقت قول ابراهیم وبطلان فعل ایشان این آیت که یا نار کونی برداً درین خطاب بادر موسی علیه السلام که موسے را زود در تنور بنید از که ببرکت نگاهبانی وعصمت این آیت نخواهد شد آتش سوزنده وتند وتیز **در داستان وحی آمدن بمادر موسی که در آبش افگن ے** دست شد بالای دست این تا کجا ✲ تا بیزدان که الیه المنتها ✲ اشارت ست بآیت فوق کل ذی علم علیم که درسیپارهٔ وما امن واتبه در سورهٔ یوسف واقع شده **در حکایت مارگیرے که اژدهای افسرده را مرده پنداشته ے** لنگ ولوک وخفته شکل وبی ادب ✲ سوی او میغیژ واو را می طلب ✲ **در داستان مذکور ے** گفت از روح خدا لاتیأسوا ✲ همچو گم کرده پسر روسو بسو ✲ این آیت درسیپارهٔ وما ابرئ در سورهٔ یوسف

واقع شده یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولاتیأسوا من روح الله انه لاییأس من روح الله الا القوم الکافرون ای پسران من بروید پس تفحص کنید از یوسف وبرادر او وناامید نباشید از رحمت خدا وفضل او بدرستی که ناامید نشوند از رحمت وفرح خدا مگر گروه ناگروندگان **در داستان مذکور ے** اژدهائی چون ستون خانهٔ ✲ میکشیدش از پی دانگانهٔ ✲ دانگانه بکاف فارسی متاع واسباب **ابیات** از جمادی عالم جانها روید ✲ غلغل اجزای عالم بشنوید ✲ فاش تسبیح جمادات آیدت ✲ وسوسه تاویلها بربایدت ✲ **در داستان مذکور ے** این سخن پایان ندارد مارگیر ✲ میکشید آن مار را با صد زحیر ✲ الزحیر الصوت والنفس بانین واستطلاق البطن بشدت قاموس **در داستان مذکور ے** حلقه گرد او چو زر گرد عرش ✲ همچنان که بت پرستان برکشیش ✲ عرش تاک که بران شاخ انگور بپیچد وکشیش زاهد بت پرستان **در داستان مذکور ے** چون همی خرافه جنبانیدا او ✲ میکشیدند اهل هنگامه گلو ✲ اژدها یک لقمه کرد آن گیج را ✲ سهل باشد خوردن حجیج را ✲ بجیم فارسی دیوانه وبجیم تازی خردم بریده حجیج اماله حجاج ستا یعنی نام شاه ظالم **بیت** در ترددازتوافتادند خلق ✲ در سر کشته شد مردم ز زرق ✲ عزت آن اوست وآن بندگانش ✲ ز آدم وابلیس بر میخوان نشانش ✲ مضمون این آیت ست که درجزو قد سمع الله در سورهٔ منافقون واقع شده و لله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لایعلمون ومر خدا یراست عز قدرت وربوبیت ورسول او را عز نبوت وشفاعت ومرگرویدگان را عز ایمان وطاعت ولیکن منافقان حقیقت عزت را نمیدانند **در داستان جواب فرعون موسی را ووعده آمدن به موسے ے** گفت نے نے مهلتم باید تماد ✲ عشوه ها کم ده تو کم پیمای باد ✲ این سوال وجواب بمضمون این آیت ست که درسیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده فاجعل بیننا وبینک موعدا لانخلفه نحن ولا انت مکانا سوی قال موعدکم یوم الزینة وان یحشر الناس ضحی گفت فرعون بموسی علیه السلام پس مقرر کن میان ما ومیان خود وعده بجهت معارضه چنان وعده که بهیچ وجه خلاف نکنیم آنرا نه ما ونه تو چون وعده برسد حاضر شویم در جائی که مساوی باشد مسافت قوم ما وتو بآن مکان مستوی یعنی هموار که در پستی وبلندی نباشد تا همه مردم نظارهٔ توانند کرد گفت موسی علیه السلام زمان وعدهٔ شما روز آرایش قبطیان ست وآن روز روز عیدے بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی وتماشا کردندی یا روز نیروز بود یا روز عاشورا وآنکه جمع کرده شوند مردمان در چاشتگاه که روشن ترست از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیان ست بوقت چاشت حضرت موسی علیه السلام آن روز را الیقین کرد تا ظهور حق وزهوق باطل علی رؤس الاشهاد

سمت وقوع پذیرد وجز آن باطراف واکناف عالم خبر برسد **در داستان مذکور** چون
بقوم خود رسید آن مجتبا ✤ شد ق او بگرفت و باز او شد عصا ✤ خفته بیدار باید پیش ما ✤ تا به بیداری
ببیند خوابها ✤ یعنی خفته از اوضاع واحوال روزگار و بیدار بحقائق ملکوت **در داستان مذکور**
هر که کامل تر بود او در هنر ✤ او بمعنی پس بصورت بیشتر ✤ راجعون گفت ورجوع این چنان بود ✤
که گله واگردد وخانه رود ✤ چونکه واگردید گله از ورود ✤ پس فتد آن بز که پیش آهنگ بود ✤ پیش افتد
آن بز لنگ پسین ✤ اضحک الرجعی وجوه العابسین ✤ در رود و فرود آمدن گله بر آب اشارت بمضمون
این آیت ست که در سورهٔ مطففین در سیپارهٔ عم واقع شده فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
پس روز قیامت آنانکه گردیده اند از کافران میخندند یعنی در خنده آورد باز گشتن آن بز لنگ
روهای ترش رویان را بواسطه آنکه در باز گشتن از همه بیشتر شد از ان پستری که در زمان رفتن
سبب اندوه ایشان بود خلاصی یافتند **در داستان مذکور** هر پری بر عرض دریا
کے پرد ✤ تا لدن علم لدنی می برد ✤ **در داستان مذکور** آخرون السابقون باش
ای ظریف ✤ بر شجر سابق بود میوه لطیف ✤ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم نحن الآخرون السابقون
معنی این حدیث در دفتر دوم در قصد کردن غزغزان بکشتن یکی تا دیگر بترسد نوشته شد **در داستان
مذکور** چون ملائک گوی لا علم لنا ✤ تا بگیرد دست تو علمتنا ✤ این آیت در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقر
واقع شده قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در قصهٔ تیر انداز
و ترسیدن او از سواری که در بیشه میرفت **بیت** خاطر آرد پس شگال اینجا ولیک ✤ بگسلد اشکال
را استور نیک ✤ اشکال رسن رامی گویند **بیت** گوشه بی گوشهٔ دل شه رهیست ✤ تاب لا شرقی
ولا غرب از مهیست ✤ از دل مراد نه مضغه صنوبری ست بل مراد آن دل ست که این لحم
صنوبری متعلق اوست و آن نه جسم ست و نه جسمانی بلکه نوریست از انوار حق و تاب لا شرقی ولا غربی
که مصرع ثانی واقع شده مؤید این معنی ست **در داستان مذکور** وقت مرگ و در دآن
صومی خمی ✤ چونکه در دت رفت چونی اعجمی ✤ **در داستان مذکور** وقت محنت می
نالند بو ✤ چونکه محنت رفت گوئی راه کو ✤ اقتباس از مضمون این آیت ست که در جزو و مالی لا
در سورهٔ زمر واقع شده واذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان
یدعوا الیه من قبل وچون رسد کافر را مضرتے میخواند پروردگار خود را از جهت زوال آن مضرت
درین حال که راجع ست از غیر خدا تعالی بسوی خدا تعالی بعد از ان چون داد خدا تعالی او را

نعمتی از نزد خود فراموش کرد خدا تعالی را آن خدای که میخواند او را و تضرع میکرد بسوی او پیش از
رسیدن نعمت و ترک کرد عبادت او را **در داستان مذکور واقع شده است**
این حکایت نیست پیش مرد کار ✤ وصف حالست وحضور یار غار ✤ ان اساطیر اولین گر گفت عاق ✤
حرف قرآن را بد آثار نفاق ✤ این آیت در سیپارهٔ واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده یقول الذین
کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین گویند آنها که کافرانند نیست این کتاب تو مگر افسانه پیشینیان **در
داستان فرستادن فرعون بمداین بطلب ساحران** چونکه موسی باز گشت
و او بماند ✤ اهل رای و مشورت را پیش خواند ✤ مجتمع گشتند و بفشردند پای ✤ هر کسی کردند عرض
فکر و رای ✤ اشاره بمضمون این آیت ست که در سورهٔ شعرا در سیپارهٔ وقال الذین واقع شده
قال للملا حوله ان هذا لساحر علیم یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره فماذا تامرون قالوا ارجه واخاه
وابعث فی المدائن حاشرین یاتوک بکل سحار علیم فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم گفت فرعون مر اشراف
قوم را که گرد اگرد او بودند که بدرستی که این مرد جادوگری ست دانا میخواهد که برون کند شما را از زمین شما
یعنی از دیار مصر بجادوی خود پس چه میفرمائید مراد در کار او معجزهٔ موسیٰ او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض
مشاورت با قوم افگند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی علیه السلام
مدد طلبید گفتند حبس کن او را و برادر او را یا در توقف افگن و بقتل شتاب مکن پیش از ظهور کذب این
تا مردم در گمان نیفتند و برانگیز و بفرست در شهرهای مملکت خود جمع کنندگان یعنی ایلچیان را وان
بهر شهرے تا بیارند هر جا که جادوگری ست دانا و سر آمده در فن سحر فرعون کسان بطلب جادوگران
فرستاد پس جمع کرده شدند جادوگران بر هنگام روزی دانسته شده و وعده داده که یوم الزینة بود
در داستان استفسار کردن آن دو ساحر از مادر گور پدر را و پرسیدن
بعد از ان گفتند ای بابا بما ✤ شاه پیغام فرستاد از دجا ✤ وجا ترس واندوه است **بیت**
جان بابا این نشان قاطع ست ✤ که بمیر و نیز حقش رافع ست ✤ تشبیه کردن قرآن مجید را بعصای
موسیٰ و وفات مصطفیٰ صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر نموده بخواب موسی و قاصدان تغییر قرآن را
بآن دو ساحر بچه که قصد بردن عصای موسی کردند چون موسی علیه السلام را خفته یافتند **در داستان
تشبیه کردن قرآن مجید را بعصای موسی و وفات مصطفیٰ صلی الله
علیه وآله وسلم** مصطفیٰ را وعده کرد الطاف حق ✤ گر بمیرے تو نمیرد این سبق ✤ من
کتاب و معجزت را حافظم ✤ بیش و کم کن را ز قرآن رافضم ✤ این آیت در سیپارهٔ ربما در سورهٔ حجر

واقع شده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن که یاد کرد موعظات
وذکر نیز بمعنی شرف آمده یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگان ست در داستان مذکور
ست گفت پیغمبر که خسبد چشم من ٭ لیک کی خسپد دلم اندر وسن ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
تنام عینای ولاینام قلبی ترجمه این حدیث در دفتر دوم در عذر گفتن مصریان شیخ مرقوم گشت
در داستان مذکورست آنچنان بر خود بلرزید آن عصا ٭ کان دو بر جا خشک گشتند از وجا
وجا بالکسر والمد نوعی از خطے کردن وکشتن من صراح اما اینجا معنے لازمی مرادست یعنی ترس گشته شدن
در داستان مذکورست پس ازین رو علم سحر آموختن ٭ هست ممنوع وحرام ممتهن ٭ لبنه
شیر زمینی چون حبوب ٭ جو فطام خویش از تقوی القلوب ٭ در داستان سر کشیدن
کنعان از نصیحت نوح علیه السلام ست هین بیا در کشتی بابا نشین ٭ تا نگردے
غرق طوفان ای مهین ٭ این قصه مضمون این آیت ست که در سیپاره وما من دابة در سورهٔ هود
واقع شده ونادی نوح ابنه وکان فی معزل یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین قال ساوی
الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم وآواز داد نوح مر پسر خود را یعنی کنعان را
وگویند نام او یام بود وحال آنکه بود بر کنارهٔ کشتی وپدر او را مسلمان میدانست پس از فرط شفقت
گفت ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا امین باشی ومباش با ناگرویدگان که غرق گردی آن پسر منافق
بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران وکیش ایشان متفق بودی گفت در جواب پدر زود باشد که
باز گردم وپناه برم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاهدارد مرا از غرق شدن در آب گفت نوح علیه السلام
نگاهدارنده نیست امروز از عذاب خدا مگر آنکس که می بخشد یعنی خدا ودر اثنای این مکالمه میان پدر
و پسر طوفان اشتداد یافت در داستان مذکورست نیستم مولود پیرا کم نیاز ٭ نیستم والد
جوانا کم گراز ٭ همچنین میدادا او پند لطیف ٭ همچنان میگفت او دفع عنیف ٭ اندرین گفتن بدند
موج تیز ٭ بر سر کنعان زد وشد ریز ریز ٭ تتمه آیات مذکور در سیپاره وما من دابة در سورهٔ هود
واقع شده وحال بینهما الموج فکان من المغرقین وحائل شد میان پدر و پسر موج طوفان پس
گشت از جملهٔ غرق شدگان در داستان مذکور واقع ست نوح گفت ای
پادشاه بردبار ٭ مر مرا آخر مرد وهیلت بر دبار ٭ وعده کردی مر مرا تو بارها ٭ که بیابد اهلت از
طوفان رها ٭ این آیت در جزو وما من دابة در سورهٔ هود واقع شده ونادی نوح ربه فقال رب
ان ابنی من اهلی وان وعدک الحق وانت احکم الحاکمین قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح

وبخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت نوح ای آفریدگار من بدرستی که پسر من کنعان
از اهل من بوده وتو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم واو هلاک شد وبدرستی که وعدهٔ تو راست ست
وتو حکم کنندگانی گفت خدا ای نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو بدرستی که او خداوند عملیست نه نیک
وشایسته در داستان مذکور واقع ست زنده از تو شاد از تو عائلی ٭ مغتذے
بیواسطه بی عائلی ٭ نی که عاشق روز وشب گوید سخن ٭ گاه با اطلال وگاهی با دمن ٭ زانکه اطلال
لئیم بدبدند ٭ نی ندائی نی صدائی میزدند ٭ مراد از اطلال درین بیت ویران وخراب ست و
در ابیات دیگر ویرانها واثر سراهای خراب توفیق میان دو حدیث حدیث اول که الرضا بالکفر کفر
در توفیق میان دو حدیث حدیث که الرضا بالکفر کفر ست دی سوالی کرد سائل
مر مرا ٭ زانکه عاشق بود او بر ماجرا ٭ گفت نکته الرضا بالکفر کفر ٭ این پیمبر گفت وگفت اوست مهر ٭
باز فرمود او که اندر هر قضا ٭ مر مسلمان را رضا باید رضا ٭ وحدیث دیگر من لم یرض بقضائی فلیطلب
ربا سوائی ابیات نی قضائی حق بود کفر ونفاق ٭ گر بدین راضی شوم گردد شقاق ٭ ور نیم راضی
بود آن هم زیان ٭ پس چه چاره باشدم اندر میان ٭ گفتمش این کفر مقضی نی قضاست ٭ هست آثار
قضا این کفر راست ٭ پس قضا را خواجه از مقضی بدان ٭ تا شکالت دفع گردد در زمان ٭ راضیم
به کفر زانرو که قضاست ٭ نی ازان رو که نزاع وخبث ماست ٭ کفر از روی قضا خود کفر نیست ٭
حق را کافر مخوان اینجا بایست ٭ در داستان حدیث دیگر که من لم یرض ست
کفر جهلست وقضائی کفر علم ٭ هر دو کی باشند با هم حلم وخلم ٭ وصف مطلوبی چو ضد طالبی ست ٭
وحی وبرق نور سوزنده نبی ست ٭ در داستان حکایت ست گفت کوران خود صنادیقند
از حروف مصحف وذکر نذر ٭ گفت من پس نیستم معشوق او ٭ من به بلغار ومرادت در قتو ٭ خانهٔ معشوقه ام
معشوق نے ٭ عشق بر نقد ست بر صندوق نے ٭ یعنی بر ذات ست نه بر حال در داستان
مشغول شدن عاشقی بعشوق نامهٔ خواندن ست این طلب همچون خروس در صیاح
میزند نعره که می آید صباح ٭ هر که چیزی جست بی شک یافت او ٭ چون بجد اندر طلب بشتافت او ٭
کاهلم چون آفریدی ای ملی ٭ روزیم ده هم ز راه کاهلی ٭ بیت اول مضمون این حدیث ست که من
طلب شیأ وجد وجد معنی این حدیث در دفتر دوم در داستان انکار کردن فلسفی بر قرآن مبین گذشت
مضمون این بیت باندک تفاوت در دفتر اول نیز گذشته در داستان تعظیم ساحران موسی را اشارت ست
بکریمه که در سورهٔ بقره در جزو سیقول واقع شده واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون مراینه

که در سورهٔ کهف در سیپارهٔ سبحان الذی واقع شد ولا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء
الله و مگوی مر چیزی و کاری که قصد داری بهر چیزی که من کننده ام آنرا فردا مگر آنکه خدا خواهد یعنی
گوئی که اگر خدا خواهد **در بقیهٔ قصهٔ آن زاهد کوهی که نذر کرده بود که میوهٔ کوهی از**
درخت باز نکنم زانکه حکم کار در دست من ست ❊ اختیار جمله گان پست من ست ❊
مضمون این آیت ست که در سورهٔ قصص در سیپارهٔ امن خلق واقع شده و ربک یخلق ما یشاء
و یختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون و پروردگار تو می آفریند انچه میخواهد بی موجبی
و مانعی و برمی گزیند هر کرا میخواهد برای رسالت چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وآله وسلم
برگزیدنی ست و نباشد مر کافران را چون ولید مغیره و سائر طاغیان اختیاری دران پاکی
مر خدا یراست از انکه کسی را بالای اختیار او اختیار بود و برترست از انچه شرک می آرند بت پرستان
شریک می انگیزند **در داستان مذکور** کل اصباح لنا شأن جدید ❊ کل شیء عن مرادی
لا یحید ❊ یعنی هر شیء از خواهش من میل نمیکند و بمقتضی ارادهٔ من میرود اشارتست بکریمه که در جزو
قال فما خطبکم در سورهٔ رحمان واقع شده کل یوم هو فی شان هر روز و هر وقت او در ساختن
و پرداختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را
شادمان گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه وادارد و گروهی را بیامرزد **در داستان مذکور**
در حدیث آمد که دل همچون پریست ❊ در بیابان اسیر صرصریست ❊ مضمون این حدیث
موافق ست که مثل القلب کریشة فی ارض فلاة تقلبها الریاح کیف یشاء مثل دل مانند پریست در بیابان
میگرداند آنرا باد هر چونکه میخواهد مراد آنست که دل مومن در ید قدرت الهی ازین عالم ست **در**
داستان مذکور در حدیث دیگر این دان دل چنان ❊ کاب جوشان ز آتش اندر
قازغان ❊ قال علیه السلام قلب المومن اشد تقلبا من القدر فی غلیانها و فی روایت اخری
مثل القلب یعنی دل مومن سخت ترست از روی جوشش **در داستان مذکور واقع شده**
نیست خود از مرغ پران این عجب ❊ کو نه بیند دام و افتد در عطب ❊ دیدن آن بند احمد را سند
بر گلوی لبستهٔ حبل من مسد ❊ بدانکه اشارتست بمضمون سورهٔ تبت یدا ابی لهب الی آخره
در داستان تشبیه بند دام قضا بصورت پنهان دید بر پشت عیال
بولهب ❊ تنگ هیزم گفت حمالة الحطب ❊ مخلصان باشند دائم در خطر ❊ امتحانها هست در راه ای پسر
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ان المخلصین فی خطر عظیم ترجمهٔ این حدیث در دفتر دوم در معنی

حدیث التاخیر آفت مرقوم گشت **در داستان مضطر شدن فقیر نذر کرده** غیرت
حق کوشمالش داد زود ❊ زانکه فرموده ست اوفوا بالعقود ❊ در دفتر دوم تفسیر این آیت مفصل نوشته شد
در تتمهٔ اعتماد آن مغرور بر تملق خرس **در داستان متهم کردن آن شیخ را با دزدان**
ای بسا مرغی ز معده در قفص ❊ بر کنار بام محبوس قفص ❊ **در داستان مذکور**
چون بریده شد جزای حلق و دست ❊ مرد زاهد را در شکوه ببست ❊ یعنی شکوه که زاهد بواسطهٔ نقض عهد
از نفس خود داشت چون دستش در مکافات این عمل بریده شد در آن ببست **در داستان**
کرامات شیخ اقطع و زنبیل یافتن او گر تو نام اوش خواهی روان ❊ همین برو
بوالخیر نیانیش خوان ❊ تیان دهی ست بده فرسخی از مصر در سبب جرأت ساحران فرعون
که هم دست و پاتان از خلاف ❊ پس بر آویزیم ندارم تان معاف ❊ این آیت در سیپارهٔ قال الم اقل لک
در سورهٔ طه واقع شده فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل پس بهر آئینه ببرم دستهای شما و پاهای
شما مخالف یکدیگر یعنی ببرم دست راست و پای چپ هر آئینه صلب کنم و بر کشم شما را بر چوبهای درخت خرما **در داستان**
مذکور سایهٔ خود را ز خود دانسته اند ❊ چابک و چست و کش و برجسته اند ❊ معنی بیت چنین
میشود که وجود ظاهری خود را که بمنزله سایه و عرض ست و فانی از اصل جوهر روحانی خود که باقیست
دانسته اند یعنی عوارض فانی تا جوهر باقی فرق کرده و در فانی وجود ظاهری چابک و چست و خوش
و برجسته اند والله اعلم بالصواب **در داستان مذکور** این جهان را که بصورت
قائم ست ❊ گفت پیغمبر که حلم نائم ست ❊ این حدیث را حضرت امیر در صد کلمه خود نقل فرموده
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا فرمود پیغمبر علیه السلام که آدمیان
خواب میکنند یعنی در خواب غفلتند پس چون بمیرند بیدار شوند و متنبه گردند **در داستان**
مذکور کوزه گر گر کوزهٔ را بشکند ❊ چون بخواهد باز خود قائم کند ❊ **در شکایت استر**
پیش شتر یستوی الاعمی لدیکم والبصیر ❊ فی المقام والنزول والمسیر ❊ یعنی برابرست
کور و بینا نزدیک شما در محل اقامت و فرود آمدن و راه رفتن **در داستان مذکور**
چون چنین را در شکم حق جان دهد ❊ جذب اجزا در مزاج او نهد ❊ تا بدانی کان از و غائب نشد
باز آید چون بفرماید که عد ❊ اجتماع اجزای خر عزیر بعد از پوسیدن باذن الله عز وجل و هم
مرکب شدن پیش عزیر علیه السلام **در اجتماع اجزای خر عزیر بعد از پوسیدن**
باذن الله هین عزیرا در نگر اندر خرت ❊ که بپوسیدست و ریزیده برت ❊ اشارتست

بقصهٔ عزیر علیه السلام که در سورهٔ بقره در جزو تلک الرسل واقع شده وانظر الی حمارک ولنجعلک
آیة للناس و در نگر بسوی دراز گوش خود که استخوان او مانده و باقی اجزای متفرق شده
آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و تا گردانیم
ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند **در داستان مذکورست**
ریسمان سوزنی بی وقت خرز * آنچنان دوزد که پیدا نیست درز * گفت پیغمبر که شیخ رفته
پیش * چون نبی باشد میان قوم خویش * عن انس رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته جامع صغیر فرمود پیغمبر علیه السلام شیخ در قوم خود همچو پیغمبرست
در امت خویش در راه راست و باز داشت از غوایت و ضلالت **در داستان جزع**
ناکردن شیخ بر مرگ فرزندان خودست دست ما و دامن تست آن زمان * که
نمانم هیچ مجرم را امان * گفت پیغمبر که روز رستخیز * کی گذارم مجرمان را اشکریز * این چند
بیت اشارت ست بمضمون احادیث مذکوره ذیل در بیت اول مضمون این کلام ست
که در آخر حدیث طویل در باب شفاعت در مشکوة نقل کرده که واخرجهم من النار وادخلهم الجنة
حتی ما یبقی فی النار الا من حبسه القرآن یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام که بر آرم مومنین را
که محبوس در دوزخ اند از آتش و می در آرم ایشان را در بهشت تا آنکه نماند احدی
در دوزخ مگر کسی که حبس کرده است او را قرآن یعنی بحکم قرآن مجید واجب ست او را در
دوزخ خلود و این امنست مقام محمود که موعودست بقوله تعالی عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا **در داستان مذکور واقع ست** من شفیع عاصیان باشم بجان *
تا رهانم شان ز اشکنجه گران * عاصیان و اهل کبائر را بجهد * وا رهانم از عتاب نقض عهد *
در بیت آخر مضمون این حدیث ست که در مشکوة واقع شده قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم شفاعتی
لاهل الکبائر من امتی رواه الترمذی وابو داؤد ورواه ابن ماجه عن جابر و معنی این حدیث
ظاهرست **در داستان مذکورست** هیچ وازر وزر غیری بر نداشت * من نیم
وازر خدایم بر فراشت * این آیت در سیپاره و من یقنت در سورهٔ فاطر واقع شده و لا تزر وازرة
وزر اخری و بر ندارد یعنی گناه کننده بار گناه دیگر **در داستان مذکورست**
علی اندر مهد بر دارد نفیر * که جوان ناگشته ماشیخیم و پیر * اشارت ست بکریمه که در خبر و قال الله
اقبل ملک در سورهٔ مریم واقع شده قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی بارکا

اینما کنت گفت عیسی بدرستی که من بندهٔ خدا تعالی ام داده است مرا خدا تعالی کتاب انجیل
و گردانیده است مرا مبارک و معلم خیر که دعوت کنم بندگان خدای را بحق هر جا که باشیم در
داستان عذر گفتن شیخ بهر ناگریستن بر فرزندان ست زان
فرستاد انبیا را بر زمین * تا کند شان رحمة للعالمین * اقتباس ست ازین آیت که در سورهٔ انبیا
در سیپاره اقترب واقع شده وما ارسلناک الا رحمة للعالمین نفرستادیم ترا ای محمد
مگر بخشایش مر عالمیان را **در داستان مذکورست** رحمت جزوی بود مر عام را *
رحمت کلی بود همام را * **در داستان مذکورست** گریه از هجران بود یا از فراق *
با عزیزانم وصالست و عناق * عناق دست بگردن یکدیگر کردن **در داستان**
صبر کردن لقمان چون دید که داؤد حلقها میساخت ست صبر را با حق قرین
کرد ای فلان * آخر والعصر را آگه بخوان * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ عصر
واقع ست وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر وصیت کرده اند مومنان یکدیگر را بالعمل راست
و درست که اقامت ست بر طریق حق یا بالقول صحیح که قرآن ست و وصیت کرده اند بصبر بر طاعت
یا از معصیت **ابیات** صنعت در سیر پیدا میکند * که نظر بر حرف دارد مسند *
زین سبب بنو دلی را اعتراض * هر چه بستاند فرستد اعتیاض * اعتیاض یعنی
عوض درین لفظ تعلیل شده و واو بیا تبدیل یافته **در داستان سوال کردن**
شیخ بهلول آن درویش ولی راست هیچ برگی در نیفتد از درخت * بی قضا
و حکم آن سلطان تخت * لا تتحرک ذرة الا باذن الله یعنی حرکت نمیکند هیچ ذره از ذرات
موجودات مگر باذن حق تعالی و امر او عز شانه **در داستان مذکور واقع ست**
هر کجا امر قدم را مسلکیست * زندگی و مردگی پیش هکیست * بهر یزدان می زید نی بهر گنج
بهر یزدان می مرد نه از خوف و رنج * این بیت و ابیات ما بعد مضمون این آیت ست
که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ انعام واقع شده قل ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
رب العالمین لا شریک له بدرستی که نماز من و قربانی من و حج من و زندگانی من یعنی
آنچه من بر آنم در زندگی و آنچه بر آن میرم از ایمان و طاعت همه مر خدا را است آفریدگار عالمیان
هیچ انباز نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکنم **در داستان مذکورست**
ترک فرزندان بر آن باد وفا * چون قطائف پیش شیخ بی نوا * القطائف الماکولات

لاتعرف العرب او لما علیه من نحو حمل القطایف بالیوست قاموس ﴿ در داستان مذکور ﴾ هر طروقی این فروتی کی شناخت ﴿ چون وفوتی تا درین دولت شناخت ﴿ طروق راهرو وبضمتین نشیب آمدن ورفتن شتر برباده در داستان قصهٔ وقوقی وکرامتش ﴾ عزة المسکن اما ذرها انا ﴿ انقلی یا نفس سافر للغنا ﴿ یعنی غفلت جای ماند وبود وفریفته شدن بآن پرهیز میکنم ازان یعنی ازجای بجای بر ذنفس وسفر کن برای توانگری تا از احتیاج آرام سکین خلاص شوی در داستان مذکور ﴾ لا اعود خلق قلبی بالمکان ﴿ کی یکون خالصاً فی الامتحان ﴿ یعنی عادتمندی سازم خوی دل خود را بجای معین تا باشد دل سبب عادتمند شدن یگانه در آزمایش حق تعالی در داستان مذکور ﴾ نیک وبد را مهربان ومستقر ﴿ بهتر از ما ورشهی تر از پدر ﴿ در باز ارکشتن بقبضه وقوقی علیه الرحمه ﴾ هیچ داود دم نود نعجه مراست ﴿ طمع در نعجه حریفم هم بجاست ﴿ این آیت در سیپاره ومالی لا درسوره ص واقع ست ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب بدرستی که این برادر من ست در دین مرا ورا نود ونه میش یعنی مرا ورا نود ونه زن ست ومرا یکی زن ست پس گفت برادر من که ترک کن میش خود یعنی زن خود را وبگردان مرا کفیل او ودر نکاح من درآور غالب شد بر من در حجت از برای آنکه او اقوی ست از من وتواناتر ست بر تکلم در داستان مذکور ﴾ آن یکی حرص از کمال مردیست ﴿ وین دگر حرص افتضاح وسردیست ﴿ در داستان طلب کردن موسی خضر را با کمال نبوت ﴾ میروم تا مجمع البحرین من ﴿ تا شوم مصحوب سلطان زمن ﴿ مجمع البحرین عبارت ست از ملتقی بحر فارس وروم وبعضی در بند شروان نیز گفته اند این آیت در جزو سبحان الذی در سوره کهف واقع شده که اذ قال موسی لفتاه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا یاد کن ای محمد چون گفت موسی علیه السلام شاگرد وخادم خود را یعنی یوشع بن نون که بطلب خضر همیشه خواهم رفت تا برسم آنجا که مکان اوست وان ملتقی بحر فارس وروم ودر بند شهروان نیز گفته اند القصه موسی فرمود که مدام میروم تا برسم بمنزل او یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد بهیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم بیت اجعل الخضر لامری سببا ﴿ ذاک او امضی وامری حقبا ﴿ یعنی بگردان خضر را برای کار من سبب تا آنکه بروم وسیر کنم زمانی دراز دراز در داستان نمودن مثال هفت شمع سوی ساحل ﴾ پس شم بندی بدعجب در دیدها ﴿ بند شان

افتضاح رسوائی

میکند ویهدی من یشاء ﴿ این آیت در سیپاره ومن یقنت در سوره فاطر واقع شده فان الله یضل من یشاء ویهدی من یشاء فلا تذهب نفسک علیهم حسرات ان الله علیم بما یصنعون بدرستی که خدای فروگذارد وگمراه گرداند هر کرا میخواهد وراه نماید وتوفیق دهد هر کرا میخواهد پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود بر گمراهی ایشان برای حسرتهای متوالی که میخوری وتاسفهای گوناگون کرداری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یک ازان مقتضی حسرت ست یعنی زحیر میخور بر ایشان وجان در سر کار ایشان مکن بدرستی که خدای داناست بانچه میکنند وبران ایشان را جزا خواهد داد در داستان شدن آن هفت شمع بر مثال یک شمع ﴾ چونکه پایانی ندارد رو الیک ﴿ زانکه لا احصی ثناء یا علیک ﴿ عن عائشة رضی الله عنها اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک عن عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک جامع صغیر از حضرت ام المومنین عائشه رضی الله عنها مرویست این دعا ای بارخدایا بدرستی که من پناه میجویم بتو بخشنودی تو از غضب تو وبعفو تو از عقوبت تو ور در تقدیم رضا اشارت ست بسوی آنکه معافات از عقوبت حاصل میشود برضا ودر بعضی روایت ابتدا بمعافات ست پستر برضا از جهت هر دو از صفات افعال اند مثل احیا واماتت ورضا وسخط از صفات ذات ست ورتبهٔ صفات افعال ادنی ست از رتبهٔ ذات چه ذات مقدم ست بر صفات بالذات پس ترقی کرد از ادنی بسوی اعلی وچون یقین زیاده گشت مقصور نمود نظر را بر ذات وفرمود پناه میجویم بکمال تو از جلال تو وبلطف تو از قهر تو وچون در بارگاه قرب راه یافت استحیا نمود از استعاذه بر بساط قرب پس التجا آورد بسوی ثنا وفرمود احصا وشمار نمیتوان کرد ثنا را بر ذات تو وصفات تو که لائق کمال کبریائی تو بود پس اقرار نمود واعتراف فرمود بقصور خود در اتیان ثنا وفرمود توئی چنانستی که ثنا فرمودی تو بر ذات خویش در داستان مخفی بودن آن درختان از چشم خلق ﴾ گفت هر برگ وشکوفه آن غصون ﴿ دم بدم یا لیت قومی یعلمون ﴿ این آیت در سوره یس در سیپاره ومالی لا واقع شده قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین گفت حبیب نجار که قصه در تفاسیر مفصلا مسطورست ای کاشکی قوم من میدانستند که آمرزیده مرا پروردگار من وگردانید مرا از اهل کرامت واز اهل بهشت آرزو کرد دانستن قوم حال او را تا باعث باشد ایشان را برایمان وطاعت چنانکه عادت اولیاست در ترحم بر اعدا یا تا بدانند که ایشان بر خطای عظیم بودند واو بر حق بود در داستان مذکور واقع ست ﴾ بانگ می آمد زغیرت بر شجر ﴿ چشم شان بستیم

کلا لا وزر * این آیت در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ قیامت واقع شده یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر میگوید آدمی یعنی کافر مکذب دران روز کجاست جای گریختن نیست مفری بناگاهی نباشد کافر را بسوی پروردگار تست دران روز قرارگاه خلق بمشیت خود مقر هرکس از بهشت و دوزخ مقرر کند در **داستان مذکور واقع ست** ه هین بخوان استیأس الرسل ای عمو * تا بظنوا انهم قد کذبوا * این آیت در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ یوسف واقع شده حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء ولا یرد باسنا عن القوم المجرمین یعنی مغرور نشوند این کافران بعمر دراز و نعمت و مال و تاخیر عذاب که عادت ما چنین ست امثال پیشین را مهلت دادیم و عذاب را تاخیر کردیم تا زمانی که نومید شدند پیغمبران از نصرت بر کافران در دنیا و گمان بردند رسولان بدرستی که مکذوب شدند یعنی کافران بر وعدهای ایمان باایشان در وعد و وعید آمد بر رسولان و مومنان نصرت ما و آمد عذاب بر کافران پس رهانیده شد هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران وقتی که بر ایشان فرود آید در **داستان یک درخت شدن آن هفت درخت** ه یاد کردم قول حق را آن زمان * گفت النجم و شجر را یسجدان * این آیت در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن واقع شده والنجم والشجر یسجدان و گیاه و درخت سجود میکنند خدای تعالی را یعنی مسخر و منقاد اند قدرت خدای تبارک و تعالی را **بیت** گفتم آخر چون مرا بشناختند * پیش ازین برمن نظر ننداختند * این مقوله خواه بطریق غیبت و خواه خطاب بضمیر خود ست چنانچه مصرع اول بیت مابعد اظهار مضمریت آن مینماید در **داستان هفت مرد شدن آن هفت درخت** ه از ضمیر من بدانستند زود * یکدگر را بنگریدند از فرود * در **داستان مذکور** ه گفتم از سوی حقائق بشگفند * چون زاسم حرف رسمی واقفند * ازینجا تا شود حل آن لعبتهای پاک هر دو احتمال دارد هم مضمر می توان گفت و هم مظهر یعنی خطاب بنفس خود یا آن هفت مرد در **داستان مذکور** ه منتصب بر هر طویله رائضی * جز بدستوری نیاید رائضی * مضمون این آیت ست که در سورهٔ طارق در سیپارهٔ عم واقع شده ان کل نفس لما علیها حافظ نیست هیچ نفسی الا بر وی نگهبان قول و عمل و نگاه میدارد و احصا می نماید در **داستان مذکور واقع ست** ه در زمان آخر چسان کز حق خوش شند * گوشهٔ افشار را و انسو کشند * در **داستان پیش رفتن دقوقی بامامت** ه کور را پرهیز نبود از قذر * چشم باشد اصل پرهیز و حذر *

در **داستان مذکور** ه امر غضوا اغضوا ابصارکم * هم شنیدی راست ننهادی توشم * یعنی فرو خوابانید فرو خوابانیدنی چشمهای خود را اشارت ست باین آیت که در سورهٔ مومنان در سیپارهٔ قد افلح واقع شده قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم تفسیر این آیت در دفتر اول نوشته شده در داستان هدیه بردن عرب سبوی باران در **داستان امامت دقوقی برای آن قوم** ه مدهها شد جملگی آمیخته * کوزها در یک لگن در ریخته * اینجا لگن بکاف فارسی ست و اگر بکاف تازی خوانده شود نورها خواهد بود بجای کوزها لگن بکاف فارسی رکابی که ته کوزه گذاشته شود در **داستان مذکور** ه همچو نوری تافته بر حائطی * حائط آن نور را چون رابطی * در **داستان مذکور** ه وام دار شرح این نکته شدم * مهلتم ده معسرم زان تن زدم * تن چو اسمعیل و جان همچون خلیل * کرد جان تکبیر بر جسم نبیل * در **اقتدا کردن قوم از پس دقوقی** ه حق همیگوید چه آوردی مرا * اندرین مهلت که دادم من ترا * این چند بیت اقتباس از مضمون این آیت ست که در سورهٔ بنی اسرائیل در جزو سبحان الذی واقع شده ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا در **داستان اشارت سلام بسوی دست راست** ه انبیا گویند روز چاره رفت * چاره آنجا بود و دست افزار رفت * دست افزار بدانچه کار کنند در **داستان مذکور** ه هرچه فرمائی تو منقادیم ما * با قضای جرم گوشادیم ما * یعنی با قضای جرم ازین حیثیت که صنعت ست شادیم نه با جرم و اگر قضا را بمعنی جزا گفته شود هم گنجایش دارد در **داستان دقوقی در نماز افغان اهل کشتی** ه هم شب و هم موج و هم ابر عظیم * این سه تاریکی و از غرقاب بیم * مضمون این آیت ست که در سورهٔ نور در سیپارهٔ قد افلح واقع شده او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض یا کردار ایشان باشد چون تاریکی های متراکم در دریای عمیق که دمبدم می پوشد آن دریا را موج از بالای آن موج و موج دیگر از زیر موج یا بر ابری که انوار نجوم را بپوشد این تاریکیهاست بعضی بر بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر در **داستان مذکور واقع ست** ه اهل کشتی از مهابت کاسته * نعره و اویلتا برخاسته * درین بیت و ابیات مابعد اشارت ست باین آیت که در سورهٔ لقمان در جزو اتل ما اوحی واقع شده واذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر فمنهم مقتصد مقتصد میانه رو

وچون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را واز زبر ایشان در آید موج دریا وبزرگی مانند سایه آنها یا ابرها
میخوانند خدا یرا در حالتی که پاک کنندگانند برای خدا دین خود را پس آن هنگام که برهاند ایشانرا
وبرساند بسلامت بسوی بیابان وبعضی از ایشان برطریق توحید اند یعنی عادل وبعضی مائل اند از
راه حق **در داستان مذکور** گفت که بی فائده ست این بندگی ✤ آنزمان دیده
دران صد زندگی ✤ دیو آدم از عداوت تیز بین ✤ بانگ زد کای سگ پرستان لعین ✤ مرگ
وجسک ای اهل انکار ونفاق ✤ عاقبت خواهد بدن این اتفاق ✤ ای عظیم از ما گناهان عظیم ✤
تو توانی عفو کردن در حریم ✤ حریم مراد عرصه است وجریم گناه **در داستان آغاز عشق صاحب دقوقی** یارها ندروبهان را در شکار ✤ وان زدم دانند روباهان غرار ✤ غرار بالکسر بالی
وکار ناآزمودگی ونادانی وغفلت صراح **در داستان مذکور** درکوی ودرجی آفتاب ✤
دست واو را از سبال دیگران ✤ سبال معروف وجمع سبله یعنی ثبات نیز در قاموس بنظر در آمده
در داستان مذکور حق همیگوید نظرما بردل ست ✤ نیست بر صورت که آن آب و
گلست ✤ اشارت بحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم که
بروایت ابوهریره در مشکوة واقع شده واحیاء محمد غزالی بزیادتی لفظ نیاتکم بعد از قلوبکم بنظر در آمده
در داستان مذکور هر گرا دامن درستست ومعد ✤ آن نثار دل بر آنکس میرسد ✤
بشتاب وجست رونده **انکار کردن آن جماعت بر دعا وشفاعت** بنجفی افتادشان باهم اگر ✤ کین فضولی را که کرد از ما نشر ✤ بجفجی معرب بج بج بالکسر آهسته باهم سخن
کردن **در داستان مذکور** تو همان دیدی که ابلیس لعین ✤ گفت من از آتشم آدم
زطین ✤ اشارت بمضمون این آیت ست که در سورهٔ اعراف در سیپاره ولو اننا واقع شده
قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین تفسیر این آیت بالا گذشت **در داستان مذکور**
نیک بنگر اندرین ای محتجب ✤ که دعا را بست حق بر استجب ✤ در جزو فمن اظلم در سورهٔ
مؤمن واقع شده وقال ربکم ادعونی استجب لکم وگفت پروردگار شما بخوانید مرا اجابت کنم شما را
یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم **در داستان رفتن هر دو خصم نزد داود علیه السلام**
دید یوسف آفتاب واختران ✤ پیش او سجده کنان چون چاکران ✤ این آیت در سیپارهٔ
وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین
بدرستی که دیدم در خواب یازده ستاره وآفتاب وماه را ومن بر کوه بلند بودم که در حوالی انهار جاری

واشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان ونیرین فرو آمدند ومن در ایشان می نگریستم دیدم ایشانرا
که مرا سجده کردند یعقوب علیه السلام دانست که مرتبهٔ یوسف علیه السلام بلند خواهد شد **در داستان مذکور** چون در افگندند یوسف را بچاه ✤ بانگ آمد سمع او را از اله ✤ مضمون این آیت است
که در سیپارهٔ وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا یشعرون
وما وحی فرستادیم بسوی یوسف بواسطهٔ جبرئیل یا الهام دادیم او را اندوهناک مباش که بزودی
ترا از حضیض چاه بذروهٔ سند جاه رسانیم وبرادران را بجا حاجتمندی نزدیک تو آریم هر آئینه تو خبر
میدهی ایشان را باین کاری که کرده اند ورنجی که بتو رسانده اند وحال آنکه ایشان نداننده که
توئی بعلو شان ورفعت مکان **در داستان مذکور** پای پیش وپای پس در راه
دین ✤ می نهد با صد تردد بی یقین ✤ مضمون این آیت ست که در آخر سیپارهٔ والمحصنات
در سورهٔ نساء واقع شده مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء در حالتی که متحیر ومتردد اند
میان کفر وایمان نه باموسنانند تا ایشان را باشد هر چه آنانراهست ونه با کافران اند تا ایشان را
باشد هر چه بر آنهاست **در داستان مذکور** کوری عشق ست این کوری من ✤
حب یعمی ویصم ست ای حسن ✤ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم حبک الشی یعمی ویصم معنی این حدیث
در دفتر اول در داستان دل نهادن بالتماس زن خود سوگند خورد نوشته شد **در داستان حکم کردن داود علیه السلام** اینکه بخشیدت خریدی وارثی ✤ ربع را چون می ستانی
حارثی ✤ **در داستان تضرع آن شخص از داوری داود علیه السلام** خوی دارم در نماز آن التفات ✤ معنی قرة عینی فی الصلوة ✤ قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم احبب الی من دنیاکم ثلثة الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة این حدیث در منهیات
ابن القضاة احمد بن محمد بن یحیی ومعمولات خلفاء اربعه ودیگر اصحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وجبرئیل علیه السلام وحکایتها عن بنظر در آمده ودر کتب دیگر حدیث هم هست ومعنی قرة عینی
فی الصلوة بعضی باین طریق گفته اند که مراد آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم از قرة عینی شهود
جمال مشهود وحضور کمال معبود ست که آن حضرت را در عین صلوة دست میداد چنانکه خود میفرمایند
اعبد ربک کانک تراه هرگاه بعموم امت این امر فرموده باشند یقین که رتبهٔ اعلی ودرجهٔ قصوی
این دولت بذات اقدس آن سرور علیه من الصلوة اتمها بطریق اولی حاصل خواهد بود وبعضی گویند
مراد از قرة عینی روشنی وخنکی چشم ست بنماز اهل بیت رضوان الله علیهم که آن حضرت عبادت

اهل خود را بمقتضای نص قوا انفسکم واهلیکم نارا الغایت دوست میداشته اند بر جمیع مومنین این
اهتمام در باب اهل بیت خود لازم ست چه هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
با آن کمال صوری ومعنوی این معنی را محبوب داشته باشند بر عموم امت محبوب داشتن این امر لازم
خواهد بود و باید دانست که حقیقت قرة عین که عبارت از شهود حق ست و در اول مذکور شد منحصر در آن
سرور نیست بلکه هر مومن را بقدر معرفت مشهود ازین شرب وازین نعمت نصیبی ست **بیت**
جمال یوسف آمد حمی ازمی ٭ بقدر خود نصیب هر کس از وی ٭ **در داستان مذکور ست**
روزن جانم گشاده است از صفا ٭ میرسد بی واسطه نامه خدا ٭ مقوله حضرت داود است **در**
داستان مذکور ست کز نهم تار ست گرد این جهان ٭ حرب خدعه این بود ای پهلوان ٭
عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الحرب خدعة بخاری مشکوة خدعه
در تاج اسامی در باب خای معجمه مضمومه یعنی آنکه مردم را بسیار فریبنده بنظر در آمده پس معنی حدیث
این باشد که جنگ بسیار فریبنده است کفار را چرا که خداع شرعاً در جهاد کفار در عین محاربه جائز ست
وعذر که عبارت از نقض عهد وپیمان ست ممنوع کما قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا تغلوا ولا تغدروا
ولا تمثلوا یعنی سرقه در غنیمت مکنید وعذر در جنگ ننمائید ومثله که عبارت از قطع اعضا وتسوید
وجه است روا ندارید **در داستان گواهی دادن دست وپا وزبان بر سر ظالم**
ست پس مع کلهای دیگر روز حشر ٭ هم تواند آفرید از بهر نشر ٭ اشاره بمضمون این آیت ست
که در سوره یس در سیپاره ومالی لا واقع شده الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون امروز که قیامت ست مهر نهیم بر دهنهای ایشان وسخن گویند با ما دستهای
ایشان بانچه کرده اند وگواهی دهند پایهای ایشان بانچه کسب میکردند در دنیا از شرک وتکذیب
رسل وکتب خدا تعالی در سوره حم سجده در جزو ومن اظلم نیز واقع شده حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم
سمعهم وابصارهم وجلودهم بما کانوا یعملون تا وقتی که بیایند باتش گواهی دهد بر ایشان گوشهای
ایشان بانچه شنیده باشند ودیدهای ایشان بانچه دیده باشند وپوستهای ایشان یعنی جوارح
ایشان واول عضوی که از ایشان در تکلم آید ران چپ وکف دست راست بود وگفته اند فروج ایشان
گواهی دهند **در داستان مذکور ست** که خطا گشتم دیت بر عاقله ست ٭ عاقله جانم تو
بودی از الست ٭ مسئله شرعیست که در خونی که سهواً خطا واقع شده باشد دیت آن بر عاقله
است یعنی بر هم کسب وقوم **در داستان قصاص فرمودن داود خونی را**

سنگ با تو در سخن آمد شهیر ٭ کز برای غزو طالوتم بگیر ٭ تو بسنگ فلاخن آهی ٭ صد هزاران مرد را بر هم زدی ٭
طالوت نام ملکی ست که داود علیه السلام والتحیة در زمان آن بوده اند وباامداد او با پدر خود که ایشاع نام داشت
بجنگ جالوت رفته اند واز دست حضرت داود بسنگ کشته شده وآیت وقتل داود جالوت وآتاه الله الملک والحکمة
وعلمه مما یشاء بر صدق این مقال ناطق ست در سوره بقره در جزو سیقول واقع وقتل داود جالوت وآتاه الله
الملک والحکمة وعلمه مما یشاء وبکشت داود بن ایشاع جالوت را بسنگ فلاخن وعطا کرد خدا داود را بعد از قتل جالوت
پادشاهی واو را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وبیاموزانید او را از آنچه خواست یعنی صنعت زره گری ونطق طیر **در**
بیان آنکه نفس آدمی بجای آن خربی ست عقل اسیرست وهمی خواهد زحق ٭ روزیی بی رنج ونعمت بر طبق ٭
در داستان مذکور ست چشم بر اسباب از چه دوختیم ٭ گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم ٭ مر مرا از خوش چشمان انبیا علیهم السلام
که محبوبان حق بوده اند وبآن علاقه خوش چشمان گفته اند **در داستان مذکور ست** بی سبب بر بحر رکشتی گذشتند ٭
بی زراعت چاش گندم یافتند ٭ چاش بحیم عجمی بمعنی توده غله **در داستان مذکور ست** دم گاو کشته بر مقتول زن ٭
تا شود زنده هماندم در کفن ٭ این اشاره بقصه کشتن گاو وزنده شدن مقتول ست که در عهد حضرت موسی علی نبینا وعلیه
السلام واقع شده **در داستان مذکور ست** از سیاهی وز سفیدی فارغست ٭ نور ماهش بر دل وجان بازغست ٭
در داستان مذکور ست گر بدی جان زنده بی پرتو کنون ٭ هیچ گفتی کافران را میتون ٭ اشاره
باین آیت ست که در سوره فاطر در سیپاره ومن یقنت واقع شده وما انت بمسمع من فی القبور
نیستی تو ای محمد که بشنوانی آیات بینات کسانی را که مدفون اند در قبرها تمثیل کسانی ست که اجرامی نمانند
بر کفر بردگان ومبالغت ست در نا امیدی پیغمبر علیه السلام از ایمان ایشان **در داستان**
مذکور ست نفس را تسبیح ومصحف در یمین ٭ خنجر وشمشیر اندر آستین ٭ شهر را بفریبد الا
شاه را ٭ ره نتابد زو شه آگاه را ٭ اشارت ست باستثنا که درین آیت واقع شده وکرر در
دفاتر سابقه گذشته قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض ولاغوینهم اجمعین الا عبادک
منهم المخلصین **در داستان قصه اهل سبا وحماقت ایشان ست**
مرغ مرده خشک از زخم کلاغ ٭ استخوانها زار گشته چون نهاغ ٭ نهاغ رشته وتار عنکبوت **بیت**
تنگ پیالی کار وانها مقتفی ٭ زین شکاف در که هست آن مختفی ٭ بر در ار جوئی نیابی آن شکاف ٭ سخت ناپیدا
ز دو عیناین زفاف ٭ زفاف اینجا بمعنی شتاب رفتن وشتاب راندن ست مصراع **در داستان**
شرح آن کور بین ست او برهنه آمد وعریان رود ٭ وز غم دزدش جگر خون میشود ٭ مضمون
این آیت ست که در سیپاره واذا سمعوا در سوره انعام واقع شده ولقد جئتمونا فرادی

کما خلقناکم اول مرة وبدرستی که آمدید برای حساب بر جزا البتہ بسوی ما تنها نه مال با شما ست نه فرزند
نه خدم نه حشم نه یار و نه مددگار آمدید چنانکه شما را آفریده بودیم نخستین باز در رحم مادر سر و پا برہنه
در داستان صفت خرمی شهر سبا ست اصل شان بد بود آن اهل سبا * می رمیدندی
ز اسباب لقا * این بیت و ابیات ما بعد مضمون این آیت ست که در سورهٔ سبا در جزو ومن یقنت
واقع شده لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة جنتان عن یمین وشمال تفسیر این آیت درهمین دفتر
نوشته شد در قصهٔ اهل سبا و طاغی کردن نعمت الیشان را **در داستان صفت**
خرمی شهر سبا و ناشکری اهل آن ست مانع آمد از سخنهای مهم * انبیا بر ندا امر
فاستقم * در سورهٔ هود در سیپارهٔ وما من دابه واقع شده فاستقم کما امرت پس مستقیم باش
توهمچنان که فرموده شدی **در داستان پیغمبران به نصیحت اهل سبا ست** شکر
نعمت نعمت افزون ترکند * صد هزاران گل ز خاری سر کند * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ
وما ابری نفسی در سورهٔ ابراهیم واقع شده لئن شکرتم لازیدنکم **در داستان مذکور**
ست دفع علت کن چو علت خوش شود * هر حدیث کهنه پیشت نو شود * خوش شاخ و گیاه افزای که از
گیاهی دور کنند **در داستان مذکور ست** ما طبیبانیم و شاگردان حق * بحر قلزم دید ما را
فانفلق * این آیت در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ شعرا واقع شده فاوحینا الی موسی
ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم پس ما وحی کردیم بسوی موسی
آنکه بزن بعصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام برلب دریا آمده عصای بردی آورد
وگفت یا اباخالد ما را راه ده پس بشکافت دریا و در وی وازده راه پدید آمد پس بود هر پاره جدا شده
از هم همچو کوهی بزرگ وفی الحال بادی بر تک دریا وزید تا حال او خشک شد و هر سبطی از راهی
در دریا در آمدند **در داستان مذکور ست** دست مزدی می نخواهیم از کسی * دست مزدی
ما رسد از مقدسی * مضمون این آیت ست که در سورهٔ هود در سیپارهٔ وما من دابه و جاهای
دیگر نیز واقع شده یا قوم لا اسألکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وتفسیر این آیت سابق گذشته
در داستان معجزه خواستن قوم از پیغمبران در داستان متهم داشتن قوم انبیا را
ست چون شما در دام این آب و گلید * کی شما صیاد سیمرغ دلید * مضمون این آیت ست
که در سورهٔ مؤمنون در جزو قد افلح واقع شده وما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه ویشرب
مما تشربون یعنی نیست این رسول که بحق دعوت میکند مگر آدمی مثل شما در صفات و احوال بشریت

(ز اصحاب لقا)

میخورد از آنچه شما میخورید و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج ست مانند شما **در داستان مذکور**
ست الصفوا بنپذیر تا بر جان تو * آید از جانان جزای الصفوا * مراد از جزای الصفوا العلکم ترحمون که
در قرآن واقع ست **در داستان مذکور ست** گر نخواهی نکس پیش این طبیب * بر زمین زن
زود سر را ای لبیب * ای بدریغا که دوا از رنج تان * گشت زهر جان قهر آهنج تان * نکس یعنی باز گشتن بیماری بعد از صحت
کشیدن فرهنگ **در داستان جواب گفتن انبیا طعن ایشان را ست** چون
نشاید سگ کشتن انبار حق * چون نشاید عقل و جان همراز حق * چون بت سنگین شما را قبله شد *
لعنت و کوری شما را ظله شد * ظله بضم بمعنی سایبان و پرده **در داستان مذکور ست** مقادمانه سوی صحرا
رانده اند * سافروا کی تغنموا برخوانده اند * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم تسافروا تصحوا تغنموا گفت پیغمبر
علیه السلام مسافرت کنید صحت یابید و مغتنم شوید که در سفر برکت ست **بیت** او سگ فرخ رخ کهف
منست * بلکه او هم در دو هم لهف منست * **در داستان مذکور ست** دیدهٔ دل هست بین الاصبعین *
چون قلم در دست کاتب ای حسین * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم قلب المومن بین الاصبعین من
اصابع الرحمن ان یشا اقامه وان یشا ازاغه فرمود پیغمبر علیه السلام دل مومن میان دو انگشت ست
از انگشتهای رحمن و مراد از اصبعین صفات جلال و جمال ست یعنی دل مومن میان دو صفت ست
از صفات متقابله از قبض و بسط و فرح و غم و هدایت و ضلالت اگر خواهد حق سبحانه ثابت دارد آن
دل را بر ایمان و اگر خواهد مائل گرداند از ایمان بسوی ضلالت و غوایت و باز دارد از طریق رشد و هدایت
در داستان مذکور ست جمله قصد و جنبشت زین اصبعست * فرق تو بر چار راه مجمعست *
یعنی چون خوانیم امور مبهمت فرق سعادت و شقاوت تو بر چار راه مجمعست که عبارت از محشر باشد
و قدر خود خواهی دانست **در داستان طعنها زدن قوم نوح را با شهری ست** نوح
اندر بادیه کشتی بساخت * صد مثل گو از پی تسخر بتاخت * مضمون این آیت ست که در سورهٔ هود
در سیپارهٔ وما من دابه واقع شده ویصنع الفلک وکلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا
فانا نسخر منکم کما تسخرون و بود نوح که میساخت کشتی را و هر گاه که بگذشتندی بر وی گروهی مهتران از قوم
و افسوس کردندی بر وی نوح علیه السلام گفتی سخریه میکنید با ما پس فسوس خواهیم کرد بر شما هم چنانچه شما
فسوس میدارید **در داستان مذکور ست** او همیگفت این بفرمان خداست * این بسخریها نخواهد
گشت کاست * چربک بضم جیم عجمی گفتن دروغ راست مانند باشد در حق کسی و بمعنی طنز و تسخیر نیز آمده
فرهنگ **در داستان جواب آن مثل که منکران گفتند در رسالت خرگوش**

قصهٔ خرگوش و پیل آری و آب ❊ خشیت پیلان زمه در اضطراب ❊ خشیت یعنی ترس در داستان مذکور صد هزاران شهر را خشم شهان ❊ سرنگون کردست ای بدگوهران ❊ مضمون این آیت ست که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده وکم من قریة اهلکناها فجاءها باسنا بیاتا او هم قائلون و بسیار اهل دهها و شهرها از کفار و فجار که ما حکم کردیم بهلاک کردن ایشان پس آمد باهل آن شهر و قریه عذاب ما در هنگام شب مانند قوم لوط علیه السلام با فرود آمد عقوبت بدیشان و بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت ست در داستان مذکور کیست کو نشنید احوال ثمود ❊ و آنکه صرصر عادیان را می ربود ❊ ثمود از اهل نوح ست علیه السلام بچهار واسطه و بنی ثمود کرامت صالح اند بثمود منسوب اند و صالح علیه السلام بپنج واسطه بثمود میرسد در داستان مذکور صدقوا هلا کرا ما یا صباء ❊ صدقوا روحا سباءا من سباء ❊ یعنی تصدیق کنید و باور دارید پیغمبران بزرگ را ای اهل سبا و باور دارید روحی را که برده است او را کسی که برده است یعنی معشوق در داستان مذکور صدقواهم هم شموس طالعه ❊ یومنوا کم من مخازی القارعه ❊ باور دارید ایشان را که ایشان آفتابهای طلوع کننده اند تا امن دهند شما را از رسوائیهای قیامت در داستان مذکور صدقواهم هم بدور زاهره ❊ قبل ان یلقوکم بالساهره ❊ باور دارید ایشان را که ایشان ماههای روشنند پیش از ان که ملاقات شود شما را بزمین قیامت ساهره عبارت ست از زمین هموار که در روز قیامت خواهد بود بیت صدقواهم هم مصابیح الدجا ❊ اکرموهم هم مفاتیح الرجا ❊ باور دارید ایشان را که ایشان روشنیهای شب تارند اکرام کنید ایشان را که ایشان کلیدهای امید اند بیت صدقوا من یجوا خیرکم ❊ لا تضلوا الا تقصد و خیرکم ❊ راست گردانید کسی را که امید نمی دارد مال شما را یعنی از شما اجرت نمیخواهیم بر تبلیغ رسالت چنانکه منطوق وما اسالکم علیه من اجر ناطق بآنست گمراه نشوید و باز نگذارید غیر خود را که بسبب کفر شما دیگر تقلید شما میکنند پس گویا شما منع اسلام آن جماعت میکنید در داستان معنی حزم و مثال مرد حازم ❊ کرد شان آنجا برهنه خوار و زار ❊ سالها بگریست آدم زار زار ❊ مضمون این آیت ست که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة پس آن هنگام که چشیدند از میوهٔ آن درخت منهی فی الحال عقوبت آن ظاهر شد بر ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند و ایستادند و قصد کردند برگهای آنجا

می چسپانیدند برگی بر بالای برگی و می نهادند بر عورات خویش از برگ درختان بهشت در داستان مذکور واقع ست کو همی بیند شما را از کمین ❊ که شما او را نمی بینید هین ❊ مضمون این آیت ست که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم بدرستی که ابلیس می بیند شما را و لشکر او از جائی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غفلت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن احتراز لازم ترست در داستان و خامت آن مرغ که ترک حزم کرد از حرص ❊ این نظر ما را ز نظر جا لیش کرد ❊ ناگهانی از خرد خالیش کرد ❊ جا لیش آمیخته شدن در داستان مذکور ❊ گفت ان عدتم کذا عدنا کذا ❊ نحن زوجنا الفعال بالجزا ❊ در جزو سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده عسی ربکم ان یرحمکم وان عدتم عدنا وجعلنا جهنم للکافرین حصیرا شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه اگر توبه کنید رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد ❊ اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی باز گردیم ما نوبت سوم و عقوبت دیگر گردانیدیم دوزخ را برای ناگرویدگان زندانی که در انجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند در داستان مذکور چند اندر رنجها و در بلا ❊ گفته بر آن زدایم ای خدا ❊ مضمون این آیت ست که در سورهٔ روم در جزو اتل ما اوحی واقع شده واذا مس الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فریق منهم بربهم یشرکون چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را سختی یا بیماری یا فقر بخوانند پروردگار خود را باز گشتگان بسوی حق پس چون بچشاند بدیشان از فضل خود آسانی و صحت و توانگری و از ان بشارت باز رسند انگاه گروهی از ایشان بپروردگار خود شرک آرند یعنی در مقابلهٔ نجات از بلا چنین عمل کنند در حکایت نظر کردن سگان بزمستان ❊ رفت گردد باک شد در سایه ❊ کاهلی سیری غری خود زایه ❊ عرباول مضمون یعنی در برخاید و باد و لکسور مرد غافل و کاربناز موده را گویند و اینجا بهر دو معنی درست می آید در داستان مذکور شکر نعمت خوشتر از نعمت بود ❊ شکر باره کی سوی نعمت رود ❊ باره بمعنی آمده اینجا یعنی دوست ست در داستان مذکور شیر نوشی از طعام و نقل حق ❊ تا رود از تو شکم خواری و دق ❊ در جواب انبیا مر جبریان را رنجها دادست کان را چاره نیست ❊ آن بمثل لنگی و فطس و عمیست ❊ فطس پهن بینی شدن عطس کور ❊ العطس محرکة الغمس الانف ❊ ناموس بیت رنجها دادست کان را چاره هست ❊ آن بمثل لقوه و درد سرست ❊ القوة داء فی الوجه قاموس در داستان باز جواب انبیا علیه السلام مر ایشان را ❊ امر حق را باگروه بی ریا ❊ میرسانیم ای برسالت با شما ❊

ز عطش

مضمون این آیت ست که در سورهٔ مائده در سیپاره واذا سمعوا واقع شده ما علی الرسول الا البلاغ
پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان مگر رسانیدن پیام یا پیدا کنند هٔ طریق را در داستان
مذکورست ٥ در گلستان عدم چون بیخودیست ٭ مستی از سغراق لطف ایزدیست ٭ سغراق بالضم
قدح بزرگ و بالفتح پیالهٔ می و بمعنی می نیز آمده صراح بیت هر کجا افسانهٔ غم گستریست ٭ هر کجا آوازهٔ
مستنکریست ٭ در داستان باز جواب انبیا علیهم السلام ٥ انبیا گفتند فال
زشت و بد ٭ از میان جان تان دارد مدد ٭ اعتراض کافران وجواب انبیا مضمون این آیت
ست که در جزو ومن یقنت در سورهٔ یٰس واقع شده قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و
لیمسنکم منا عذاب الیم قالوا طائرکم معکم تفسیر این آیت در دفتر دوم واقع شده در داستان آمدن
دوستان به بیمارستان بعیادت خواجه ذوالنون مصری رحمة الله علیه در داستان مذکور
ست ٥ تو بگوئی فال بد چون میرسد ٭ پس تو ناصح را موثم میکنی ٭ کافران کار زند در نعمت جفا ٭ باز
در دوزخ نداشان ربنا ٭ اشاره باین آیت ست که در سورهٔ مومنون در جزو قد افلح واقع شده
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون ای آفریدگار ما بیرون آر ما را از آتش دوزخ تا تدارک حال
و تلافی کار خود کنیم پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب پس بدرستی که ستمگاران باشیم بر نفس خود آخر تحقیق که
دوزخیان گویند این باشد و نیز در سورهٔ فاطر در سیپارهٔ ومن یقنت واقع ست وهم یصطرخون
فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل و ایشان یعنی کافران بی دین فریاد میکنند در دوزخ
و میگویند ای پروردگار ما بیرون آر ما را و بدنیا فرست تا بکنیم عمل پسندیده جز آنکه بودیم که عمل میکردیم
چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود حکمت در آفریدن
دوزخ آنجهان و زندان این جهان تا معبد آن متکبران باشد که ائتیا طوعا او کرها اشاره
باین آیتست که در سورهٔ حم سجده در سیپارهٔ فمن اظلم واقع شده فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها پس
گفت خدا بعد از آفریدن آسمان مراد او مر زمین را که هر دو بیائید آنچه شمار ا بفرمایم از روی فرمان برداری
یا از سر ناخوشی و بی رغبتی اگر خواهید و گرنه از آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طوع و
کراهیت ایشان در داستان حکمت در آفریدن دوزخ آنجهان و زندان اینجهان ٥
مسجد طاعات شان پس دوزخ ست ٭ پای بند مرغ بیگانه فخ ست در داستان مذکورست ٥
ما خلقت الجن والانس این بخوان ٭ جز عبادت نیست مقصود از جهان ٭ این آیت در سورهٔ والذاریات در جزو قال
فما خطبکم واقع شده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان مگر تا مرا پرستند

و قول بعضی لیعبدون بمعنی لیعرفون بیان آنکه حق تعالی صورت ملوک را سبب
مسخر کردن جباران که مسخر حق نباشند ساخته چنانکه موسی با آن صغیر ساخته
بر ریض قدس جهت رکوع جباران بنی اسرائیل وقت در آمدن که ادخلوا
الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده
و در آئید بدری از درهای این دو سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن از تیه و بگوئید در خواست ما حطة
است این لفظ کلمهٔ استغفار ایشان بود یعنی آنکه بیفگن از ما گناهان ما را در داستان
قصهٔ عشق صوفی بر سفرهٔ تهی ٥ آن فقیری کو ز معنی بوی یافت ٭ دست برید
همی زنبیل یافت ٭ قصهٔ شیخ دست برید در همین دفتر گذشته و این اشارت بآنست در
داستان مخصوص بودن یعقوب بچشیدن جام حق ٥ ای بسا عالم
ز دانش بی نصیب ٭ حافظ علم ست آنکس بی حسیب ٭ کی رسد جاسوس را آنجا قدم ٭ که
بود مرصاد و دربند عدم ٭ المرصاد الطریق والمکان یرصد فیه العدو قاموس حکایت
غلام امیر که انس بنماز داشت ٥ علاس وا پیر آر گل از التون بگیر ٭ تا بگرمابه رویم ای
ناگزیر ٭ التون کنیز و مادر ز سرخ و نام حرم طغان شاه در داستان مذکورست ٥
هفت نوبت صبر کرد و بانگ کرد ٭ تا که عاجز گشت از تیباش مرد ٭ تیبا یعنی دفع و انتظارست
تیبا مراد وقت لابه است در داستان نومید شدن انبیا علیه السلام از
قبول و پذیرائی منکران قوله تعالی ٥ نفس اول راند بر نفس دوم ٭ ماهی از سر گنده باشد
نه ز دم ٭ درین بیت مراد از نفس اول وجود علمی می تواند بود که صور علمیه حق قرار یافته و سعداو
اشقیا درینجا مرتبه متعین گشته و نفس آدم عبارت از وجود عینی خارجی که هر کس درآن مرتبه
سعید مقرر شده درین نشاء از مقربان و سعداست و هر کس در عالم ارادت از اشقیا تشخیص
پذیرفته امروز از منکران و اشقیاست اشقیا ماخوذ از عتوست و نیز می تواند بود که مراد از نفس
اول کلی باشد و مصرع ثانی مؤید این معنی ست یعنی گندگی ماهی از سرست نه از دم هر گاه که سر گندیده
گنده باشد پایان چشمه هم گنده خواهد بود شیخ آذری در جواهر اسرار نظر بسیاق و سباق داستان
گروه سبب ورود این بیت را بفرستادن رسول سلیمان علی نبینا و علیه السلام بشهر سبا و دعوت
اهل آن شهر باسلام و انکار آنها گفتن که انا وجدنا اباءنا علی امة وانا علی آثارهم لمقتدون تخصیص
واین قصه بما نحن فیه این داستان مثنوی نسبتی دارد در داستان مذکورست ٥

لیک هم میدان وخرمیران چو تیر * چونکه بلغ گفت حق شد ناگزیر * درسورهٔ مائده درجزو لایحب الله
واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ای فرستادهٔ
بحق پرستان بکافه خلائق تمام آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب
بنت جحش در نکاح او وحکم جهاد وغیر آن واگر چنین نکردی وتمام آنرا نرسانیدی پس تبلیغ نکرده باشی
رسالتهای اورا در داستان مذکورست نیست دستوری درینجا قرع باب * جز امید الله اعلم
بالصواب * قرع کوفتن در در داستان مذکورست یا ندیدی کاهل این بازار را * در جنهٔ سودند
انبیا روا ولیا * بیان حدیث نبوی علیه السلام که ان الله تعالی اولیاء اخفیاء گفت پیغمبر علیه السلام که
بدرستی که مراحق سبحانه تعالی راست دوستان پنهان بجز حق سبحانه کسی ایشان را نشناسد و نه اند
در داستان بیان حدیث نبوی که ان الله تعالی اولیاء اخفیاء
یا نبیدانی کرمهای خدا * کو ترا میخواند آنسو که بیا * این نروید بتر دید بیت اول که یا ندیدی اهل دین
بازار را مربوط میشود حکایت مندیل در تنور انداختن انس رضی الله عنه و ناسوختن
آن مندیل بکسر اول ودستارخوان در داستان حکایت مندیل در تنور انداختن
ست میزری چه بود اگر او گریدم * در رو اندر عین آتش بی ندم * میزر مطلق پارچه اینجا مراد دستارخوان
کندوری لفظ هندویست یعنی دستارخوان که مولوی در غیر مثنوی آورده اند ع چنانکه گرسنه گیرد کنار
کندوری * در قصه فریاد رسیدن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
کاروان عرب راست جمله مهمان در رو حیران شدند * انتظار در رو کندوری بلند * اندر آن
وادی گروهی از عرب * خشک شد از قحط باران شان قرب * قرب قدحها و مشکهای خرد
در داستان مذکورست رحمش آمد گفت هین زوتر دوید * چند یاری سوی آن کوثبان ریگ
گویدش ردوا لعادوا کار تست * ای تو اندر وعده ومیثاق سست * درسیپارهٔ واذا سمعوا در
سورهٔ انعام واقع شده ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون واگر ایشان را باز گردانند بدنیا
هر آئینه عود کنند بسوی آن چیزیکه نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک وعصیان وبدرستیکه دروغ
گویانند در وعدهٔ ایمان در داستان شک آن غلام از غیب پر آب کردن
معجزه ست یوسفی شد وجمال ودلال * گفتش اکنون رو ببه وا کوی حال * دلال بکسر وبفتح
هردو بمعنی ناز آمده در داستان دیدن خواجه غلام خود را سپید رو * هم ملک
هم عقل حق را واجدی * هر دو آدم را معین وساجدی * نفس وشیطان بنیز زاول واحدی *

بود آدم را عدو وجاحدی * واجدیا بنده عبادت حد بنگر بیان آنکه حق تعالی هر چیزیرا که آفرید از
سموات وارض واعیان واعراض همه باستدعای حاجت آفرید خود را
محتاج چیزی باید کرد تا بدهد امن یجیب المضطر اذا دعاه اضطرار گواه استحقاق ست این
آیت در سورهٔ نمل در جزو امن خلق واقع شده امن یجیب المضطر اذا دعاه ویکشف السوء ویجعلکم
خلفاء الارض ءاله مع الله قلیلا ما تذکرون آیا کسی که اجابت کند فرومانده را چون بخواند مضطر اورا
مضطر کسی را گویند که اورا هیچ حیله ووسیله نباشد بجز خدا و دفع میکند از وی بدی را و میگرداند شما را
ساکنان زمین بهلاک کردن کسانیکه پیش از شما بودند آیا هست خدای با خدای تعالی یعنی نیست خدای
جز خدای تعالی اندکی اند که یاد میکنند نعمتهای خدای تعالی وشکر آن میکنند در داستان مذکور
ست آن نیازی مریمی بود ست ودرد * که چنان طفلی سخن آغاز کرد * اشاره باین آیت ست که در سورهٔ
مریم در جزو قال الم اقل لک واقع شده قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا
اینما کنت این آیت در همین دفتر نوشته در داستان جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود در
داستان مذکورست دست وپا شاهد شوندت ای رهی * منکر را چند دست وپا نهی * در
سورهٔ یس در سیپارهٔ ومالی واقع شده وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون تفسیر این
آیت در همین دفتر واقع شده است در داستان گواهی دادن دست وپا وزبان در داستان
مذکور واقع ست تا سقیهم ربهم آمد خطاب * تشنه باش الله اعلم بالصواب * در سیپارهٔ
تبارک در سورهٔ هل اتی واقع شده است وسقیهم ربهم شرابا طهورا تفسیر این آیت در دفتر دوم
واقع شده در داستان اعتماد کردن آن شخص بر تملق ووفای خرس در داستان آمدن
زن کافر با طفل شیرخواره به نزدیک حضرت علیه السلام ست آنکه تعریفش شهنشه
خود کند * جامه نامیش صد مروق زند * مروق در شگفت آوردن وخوشحال ساختن در داستان
استدعای آن مرد از موسی علیه السلام زبان بهائم ست گرم ترش بر ذران منعش
کرد * گرم تر گردد همی از منع مرد * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الناس حریص لما منع یعنی
آدمی حریص وخواهانست مر چیزیرا که منع کرده شد در داستان مذکورست نقر زین تاج
فخر آمد جاودان * که بتقوی ماند دست نارسان * مضمون این قول ست که [illegible]
ان لا تقدر در داستان ربودن عقاب موزهٔ رسول علیه السلام وآرکون کردن [illegible]
ست که دو پا شست و موزه گیر رای * موزه را بربود یک موزه ربای * در رفتاد ز موزه یا سیاه

زان عنایت شد عقابش نیکخواه * عنایت اینجا بمعنی خواهش ست در داستان وحی آمدن
به موسی علیه السلام که بیاموزمش آنچه استدعا داری سے تیغ در دستش نه از عجزش بکن
تا که غازی گردد او یا راه زن * یعنی آلت اختیار بده و از عجزش برار در داستان مذکور سے
زانکه کرمنا شد آدم ز اختیار * نیم زنبور عسل نیمیش مار * در سورهٔ بنی اسرائیل در جزو سبحان الذی
واقع شده ولقد کرمنا بنی آدم الی آخره تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در قصه بیگانی
که مرغ خانگی پروردشان در داستان مذکور سے زانکه مومن خورد بگزیده نبات * تا چو
نخلی گشت ریق او حیات * ریق بمعنی آب دهان در داستان مذکور سے باز کافر خورد
شربت از صدید * هم ز قوتش زهر شد در وی پدید * اشارت ست بآیت یسقی من ماء صدید
یتجرعه که در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ ابراهیم واقع شده در داستان قانع شدن
طالب بزبان مرغ خانگی سے خادمه سفره بیفشاند و فتاد * پارهٔ نان بیات آثار زاد *
بیات نان شب مانده در داستان جواب خروس سگ را سے اسپ کشتی گفتی
سقط کرد د کجاست * کور اختر گوی محرومی زست * اختر هفت معنی دارد اینجا بمعنی فال ست
در داستان مذکور سے زود اشتر را فروشید آن حریص * یافت از غم وز زیان آمد محیص
محیص * محیص بمعنی خلاص بیت گفت او بفروخت اشتر را شتاب * گفت فردا اش غلام آید مصاب
مصاب * مصاب بمعنی رنج رسیده وجه عبرت گرفتن از حکایت عقاب و معنی
ان مع العسر یسرا سے عبرتست این قصه ای جان مر ترا * تا شوی راضی تو در حکم خدا * در سیپارهٔ
عم در سورهٔ الم نشرح واقع شده ان مع العسر یسرا فان مع العسر یسرا ابدرستی که با دشواری
که در مکه است آسانی بود در مدینه بیت زان ز گل گر سر که بر کش برکنی * خنده نگذارد ز نگرد د
للتنبی * ما التصوف قال جدان الفرح * فی الفواد عند اتیان الترح * چیست تصوف گفت یافتن
سرور در دل نزد آمدن رنج و اندوه بیت گفت لا تاسوا علی ما فاتکم * ان اتی السرحان واردی غنمکم * یعنی حق تعالی
گفت اسف مخورید بر چیزی که فوت شد شما را اگر بیاید گرگ و هلاک کند شما را در خبر کردن
آن خروس از مرگ خواجه سے پارهای نان ولا لنگ طعام * در میان کوی یابد خاص
و عام * کو بمعنی ست و جبر او جبابه تقیر * کی نقیر سے پی عوض گوید که گیر * مضمون این آیت ست که در آخر
سورهٔ محمد در جزو حم واقع شده والله الغنی وانتم الفقراء و الله مستغنی ازست از صدقات شما و شما
محتاجانید بانچه نزدیک اوست از عوائد نعمت و فوائد کرامت پس امروز یکی بدهید و فردا در عوض آن ده

بستانید چه از خزانه کرم او کم نشود و شما برادات دستاصد خود فائز گردید در داستان دویدن
آن شخص بسوی موسی بزینهار چون خبر مرگ شنید سے چار کس بردند تا سوے
وثاق * ساق می مالید او بر پشت ساق * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ
لا اقسم واقع شده والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق و بپیچید ساق پای با
دیگر از جهت سختی نزع پس تا در بنا شد بر جنبانیدن پای بسوی پروردگار تو آن روز بازگشت یعنی برانند
ملائک روح را انجائی که امر کند خدا تعالی العلیین یا سجین در داستان دعا کردن موسی
علیه السلام آن شخص را تا با ایمان برود سے رحمتی افشان بر ایشان هم کنون * در نهانخانهٔ
لدینا محضرون * در سورهٔ یس در سیپارهٔ ومالی لا واقع شده وان کل لما جمیع لدینا محضرون و بدرستی
که همه خلق مجموع گردانیده شده نزد ما حاضر گردانیده خواهند شد در روز قیامت برای حساب جزا
در داستان آن زنی که فرزندش نمیزیست بنالید سے در نه لا عین رات چه جای
باغ * گفت نور غیب را یزدان چراغ * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی
اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر در صحیح بخاری از
ابی هریره روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام گفت که الله عز شانه و جل سبحانه فرموده مهیا کرده ام برای بندگان
خود که صالح الطاف و عنایات الٰهیه اند چیزی را که چشم دیده است و نه گوش شنید و نه گذشته بر دل آدمی
از نعمای الٰهیه و آلاء غیر متناهیه یعنی این نعمتها را در بهشت برای خود مهیا کرده ام در داستان
مذکور واقع شده سے مثل نبود این مثال آن بود * تا برد بو آنکه او حیران بود * اشارت باین
آیت ست که در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوٰة فیها
مصباح خدای نور آسمانها و زمین ست در راه نمای باهل آسمان و زمین ست بنور خود و بهدایت خود در راه می آید
بحق اهل آسمان و زمین را نور نامی ست از نامهای حق سبحانه نور او همچو قندیلی ست که در چراغ باشد یعنی هرگاه حق تعالی نور خود را
بی مثل دیده است در قرآن بچراغ تمثیل کرده باشد اگر من جنت را بباغ تمثیل کنم تصوری ندارم در داستان
بجنگ آمدن امیر المومنین حمزه رضی الله عنه بی زره سے فی تو لا تلقوا بایدیکم الی *
تهلکه خواندی ز پیغام خدا * این سورهٔ بقره در جزو سیقول واقع شده ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکه تفسیر
این آیت در دفتر اول نوشته شده در داستان امیر المومنین علی رضی الله عنه در داستان مذکور
سے زین نسق غمخوارگان بیخبر * پند میدادند او را از غبر * غبر بفتحتین بمعنی منفعت رسانیدن و غبر بفتح
در داستان جواب امیر المومنین حمزه مر ان خلق را سے وانکه مردن پیش او

فتح باب * سارعوا آیه مراو از حساب * در سورهٔ آل عمران در جزو لن تنالوا واقع شده وسارعوا الی مغفرة
من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین یعنی بشتابید بآن چیزی که سبب آمرزش شما باشد
از پروردگار شما و بشتابید بعمل که رساند شما را ببهشت که از روی عظمت پهنای آسمانهاست یعنی
مانند آسمانها و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول آن در فهم بشر نگنجد چنین بهشتی
برای پرهیزگاران از شرک ست در داستان مذکور واقع ستـ الصلا ای لطف بینان
افرحوا * البلا ای قهر بینان اترحوا * اترحوا یعنی رنج و اندوه و هلاک بیت الحذر ای مرگ بینان بارعوا
العجل ای حشر بینان سارعوا * بارعوا یعنی دور شوید بیت او زنا کرد و جزا صد چوب بود * گوید ای امنا
کی زدم کس را العود * آب صبرت آب جوی خلد شد * جوی شیر خلد مهر تست و ود * ود یعنی دوستی
در داستان مذکور واقع ستـ آن درختان مر ترا فرمان برند * کان درختان
از صفاتت پا برند * اشارت باین آیت ست که در جزو تبارک در سورهٔ الحاقه واقع شده فهو فی عیشة
راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة پس آنکس در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورات و مقرون
بحرمت و حشمت در بهشت بلند میوهٔ آن نزدیک ست یعنی دست قائم و قاعد و مضطجع بوے برسد
در داستان مذکور ستـ کآسمان را منتظر سید آشتی * تخم فردا ره روم میکاشتے * مراد از
آسمان عالم علوی ست و در داستان مذکور ستـ در ندانی این دو فکرت از کمان * لاخلابة
گوی شتاب و مران * عن ابی عمر قال قال رجل للنبی صلی الله علیه وآله وسلم انی اخدع فی البیوع
قال اذا بایعت فقال لا خلابة وکان الرجل یقوله متفق علیه مشکوٰة یعنی در صحیح بخاری و صحیح مسلم
روایت نمود که گفت ابن عمر رضی الله عنهما که گفت مردی برای پیغمبر علیه السلام که من خداع میشوم
در بیوع پس فرمود علیه السلام چون بفروشی تو پس بگو که نیست خداع و فریب و بود آن مرد که همیشه
میگفت این سخن را وفی الهدایة روی ان حبان بن منقذ عمر الانصاری رضی الله کان یغبن
فی البیاعات فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا بایعت فقل لا خلابة ولی الخیار ثلثة ایام فلانة فریقتین
بزبان بیع بمعنی خرید و فروخت هر دو آمده واضداد اللغات ست لیکن اکثر بمعنی فروخت می آید در
داستان حیله دفع مغبون شدن در بیع و شری ستـ که تانی هست از رحمان یقین *
هست تعجیل ست شیطان لعین * در سورهٔ قاف در جزو حم واقع شده ولقد خلقنا السموات والارض
وما بینهما فی ستة ایام جز سستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را و آنچه میان ایشانست در شش روز
از روز یکشنبه تا شنبه در داستان مذکور ستـ با تانی گشت موجود از خدا * تا بشش روز

این زمین و چرخها * عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم التانی من الله
والعجلة من الشیطان جامع صغیر مرد لیست از انس رضی الله عنه گفت انس که فرمود رسول علیه السلام
آهستگی از حق تعالی ست و شتابی از شیطان ست در داستان مذکور ستـ اگرچه قادر بود
کز کن فیکون * صد زمین و آسمان آوردی برون * اشارت ست بکریمه که در آخر سورهٔ یٰس در سیپاره
ومالی لا واقع شده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون جز این نیست امر او چون اراده کند
موجود گردانیدن چیزی را مگر که بگوید مر آن چیز را که موجود شو پس موجود شود بی توقف از برای آنکه
افعال خدایتعالی را حاجت باسباب و آلات نیست بلکه بمجرد تعلق ارادت مراد موجود گردد در حال
بی توقف و تخلف در داستان مذکور ستـ این تانی از پی تعلیم تست * که طلب
آهسته باید بی شکست * در داستان وفات یافتن بلال با شادی طرب ستـ
یعنی بی انقطاع ۱۲
تا کنون اندر حرب بودم ز زیست * تو چه دانی مرگ چه عیش ست و چیست * حرب بالفتح اول و ثانی
بجای خطی است بمعنی خشم و غصه و بی خبر ماندن من صراح در داستان حکمت ویران
گشتن تن بمرگ ستـ گر دو یران تا کند معمور تر * قوم انبه بود و خانه مختصر * بحور گرمابه که تفسیده بود
اندرائی جانت پخسیده شود * پخسیده پژمرده و فراهم آمده بود مانند پوستی که تف آتش بآن
رسیده باشد در داستان تشبیه دنیا که بظاهر فراخست و بمعنی تنگ ستـ
گرچه گرمابه عریض ست و طویل * زان طپش تنگ آیدت جان کلیل * کلیل بمعنی مانده شدن بیت خانه
تنگ و در دن جان چنگلوک * کرد ویران تا کند قصر ملوک * چنگلوک آدمی و حیوانی را گویند
که دست و پای او کژ و نارست باشد در داستان مذکور ستـ هرچه زیر چرخ هستند امهات
از جماد و از بهیمه و زنبات * مقوله مولوی ست بیت هر یکی از در دگیری غافل اند * جز کسانی نبیه و عاقل اند * نبیه
یعنی آگاه بیت آنچه گوسه انداز خانه کسان * بلمه از خانه خودش کی دان آن * بلمه ریش انبوه در داستان بیان آنکه حجب
غفلت و غمزه و تاریکی ستـ چون زمین برخاست از جو فلک * نی شب و نی سایه باشد نی دلک *
دلک زوال و غروب فلک سیاهی جو میانه بیت دود پیوسته هم از هیزم بود * نی ز آتشهای
ستنجم بود * ستنجم بمعنی روشن بیت وهم افتد در خطا و در غلط * عقل باشد در اصابتها
فقط * در داستان مذکور ستـ چون دوم بار آدمی زاده بزاد * پای خود بر فرق علتها
نهاد * قول عیسی ست علیه السلام لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین یعنی هرگز در نیابد
ملکوت آسمانها را کسیکه زائیده نشود دو بار یعنی یکبار از مادر زائیده شود و بار دیگر از طبیعت خود

وعادت خود برآید وترک اراده واختیار نماید واز خود بمیرد وبحق زنده شود یا در بلا اسفل گذر یابد **در داستان مذکور سه** علت اول نباشد دین او ٭ علت آخر ندارد کین او ٭ مذهب حکما ست که خدا تعالی را علت اول گویند ودیگر عالم را علت ثانی گویند هر کسیکه از خانه تنگ وتاریکی بر آمد باین چیزها کاری ندارد وفارغ شد ازین تشبیه نص با قیاس اینجا مراد از تشبیه بیان حقیقت نص با قیاس ست نه تمثیل چنانچه ابیات داستان ناطق برین معنی ست **در داستان تشبیه نص با قیاس سه** مجتهد هر کس که باشد نص شناس ٭ اندران صورت نیندیشد قیاس ٭ چون نیابد نص اندر صورتی ٭ از قیاس آنجا نماید عبرتی ٭ نص وحی روح قدسی دان یقین ٭ آن قیاس عقل جزوی تحت این ٭ عقل از جان گشت با ادراک وفر ٭ روح او را کی شود زیر نظر ٭ درین ابیات مضمون این حدیث ست که ان فی بنی آدم نفسا وروحا مثلهما مثل شعاع الشمس فالنفس التی بها العقل والتمییز والروح التی بها النفس والحیوة فیتوفیان عند الموت ویتوفی النفس وحدها عند النوم بدرستی که در بنی آدم نفس وروح ست مثل هر دو یعنی نفس وروح مثل شعاع آفتاب ست بر عالم چنانچه در شعاع آفتاب عالم روشن ست وتربیت موجودات بدان شعاع ست واگر آفتاب وشعاع او نباشد هیچ موجود بر نظام خود نماند وناچیز شود پس نفس ناطقه آنست که بدو نفس جاری ست در ابدان بنی آدم وحیات که بدو حس وحرکت وارادت ست پس فوت میشوند ومنقطع میگردند نفس جاری وحیات نزد موت طبیعی که مقدر شده است ومقرر گشته چنانچه حق تعالی فرموده ان اجل الله اذا جاء لا یؤخر ه فوت میشود نفس تنها نزدیک خواب یعنی معطل گردد از ادراک باز ماند **در داستان آداب مستمعین والمریدین سه** لیک بابی رغبتهای ضمیر ٭ صدقه سلطان بیفشان وامگیر ٭ چشم چو بینی در کنارش کش بعشق ٭ از سر ریوه نظر کن در دمشق ٭ پیشش اسوختی از بیخ وبن ٭ که دگر تازه نگشتی آن کهن ٭ هین مکن لاحول عمران زاده ام ٭ که ز لاحول این طرف افتاده ام ٭ طفل ماهیت نداند طمث را ٭ جز که گویی هست چون حلوا ترا ٭ عمران یعنی معمور طمث یعنی خون حیض **در داستان فرق میان دانستن چیزی بمثال وتقلید سه** عجز از ادراک ماهیت عمو ٭ حالت عامه بود در باب سیفرمایند عجز از ادراک ماهیت حالت عامه است چه ماهیات که مرتبه تعین ثانی وصور علمیه حق ست وستر بستران که کنایت ست از مرتبه غیب هویت پیش چشم کاملان طریقت که وجود خود را فانی کرده بذات حق بقا یافته اند عیان ست چه عدم ادراک ماهیت وکنه حق سبحانه تعالی بجهت

مغایرت واثنینیت ست هر گاه در مرتبه فنا فی الله وبقا بالله میان مدرک ومدرک مغایرتی واثنینیتی نماند واتحاد ذاتی بهم رسیده عجز ادراک برطرف شد وموافق این اعتقاد ست انچه در نفائس الفنون بنظر در آمده که بعضی از متکلمین تصوف بر آنند که شاید بالهام وحی ضروری که حق تعالی در تشخیص بیافریند بواسطه ریاضت وتصفیه باطن بکنه معرفت وحقیقت ذات باری تعالی تواند رسید عائشه از سر حق وذات حق در وجود بعضی وجود مطلق که ادراک عوام طوائف انام بآن نمیرسد واز احاطه دریافت هر ناقص پی بکنه آن نبرد چه افشا وایضاح اسرار ذات حق پیش عامه بنا بر نقص فهم آنها می شمرد منتج انواع فساد ست وهر گاه این مرتبه لا الیقین که سر حق وذات اوست از محرمان اسرار او که فنا فی الله وبقا بالله یافته اند مخفی نباشد وذات وصفی که عبارت از اعتبارات ذات اوست بشرط ثبوت اعتبارات غیر متناهیه ومتعلق این اعتبار ظهور ذات ست چگونه از کاملان واصل مختفی بتواند بود اما عقل نجمی که کنایت از متکلمین ست وحکماء اسلامیه است میگوید دریافت سر سر ماهیات سر ذات حق در وجود از احاطه ادراک بشری بیرون ست ولی تاویلی این محال را ذکر نمیتواند کرد وقطب که مدار ومرکز اسرار ربانی ست وواقف اسرار سبحانی میگوید انچه فوق حال ارباب قال ست ودر تمکن مشاهده موقوف نزد آنها محال بنماید هر گاه رفع حجب علوم ظاهری قال ازین طبقه شود وصدق این مقال وکشف این حال بر ایشان ظاهر میگردد والله اعلم بالصواب **در داستان جمع وتفریق میان نفی واثبات سه** یعرفون الانبیاء اضدادهم ٭ مثل ما لا تشتبه اولادهم ٭ می شناسند انبیاء اضداد ایشان یعنی کفار چنانچه مشتبه نمی شود اولاد ایشان یعنی در شناخت ایشان شبهه ندارند **در داستان مذکوره سه** پس چو یعرف گفت چون جای دگر ٭ گفت لا یعرفهم غیری قدر ٭ مراد آنست که حق سبحانه تعالی یک جا یعرفونه گفت وجای دیگر لا یعرفهم غیری فرمود پس این عرفان وغیر عرفان خلق انبیا واولیاء را نسبت باشد وانها در تحت قباب حق مخفی اند وخلق بیک نسبت ایشان را می دانند وبیک نسبت نمیدانند چنانچه ابیات مابعد مؤید این مضمون ست **در داستان مسئله فنای درویش سه** چون نه باشد شمع پیش آفتاب ٭ نیست باشد هست در روز حساب ٭ در سوره بقره در جزو سیقول ودر سوره انعام در جزو واذا سمعوا هر دو واقع شده الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم آنانکه داده ایم ایشان را توریت می شناسند ایشان قرآن را واصح آنست که پیغمبر را همچنانکه می شناسند پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختن **در داستان مذکور سه** انهم تحت قبابی کامنون ٭ جز که یزدان نشان ندانند از مون ٭ حدیث

اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری دوستان من پس پرده های منند نمی شناسند ایشان را
غیر از من در داستان مذکوره زرد وصد من شهد یکی اوقیه خل چون در افگندی
و درو سرکه گشت حل اوقیه بضم و زینست مقرر در عرب والاوقیه اربعون درهما قاموس
در داستان قصه وکیل صدر جهان که متهم شد و از بخارا گریخت گفت
تا سبب فرقهم زین پس نماند صبر که داند خلاعت را نشاند خلاعت بالکسر وقت ترسیدن
از فراق و پریشانی عشق و غم آن و از مرض غم خوردن در داستان مذکوره باد
جان افزا و خم گردد دربا آتش خاکستری گردد بها باغ چون جنت شود دار المرض
زرد و ریزان برگ او اندر عیش ... تباهی و فساد بیت همچو مریم گوی پیش از فوت
ملک نفس را کالعوذ بالرحمن منک در سوره مریم در سیپاره قال الم اقل لک واقع شده
واذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها
روحنا فتمثل لها بشرا سویا قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا یاد کن ای محمد
در قرآن قصه مریم را وقتی که دور شد از اهل خود در مکانی از جانب شرق از برای آنکه میخواست
تا غسل کند از حیض پس دور شد در جانب شرق سرای خود در بیت المقدس پس فرا گرفت از جانب
پیش اهل خود حجابی و پرده که مستور باشد از ایشان پس فرستادیم بسوی مریم جبرئیل پس متصور شد
بصورت آدمی راست قامت و تمام خلقت گفت مریم بدرستی که من پناه میگیرم بخدای تعالی از تو
ای آدمی اگر تو مومنی و خدای ترسی پس دور شوی از من به پناه رفتن من بخدای تعالی از تو در داستان
پیدا شدن روح القدس بصورت آدمی بر مریم از پناه حق حصاری به ندید
یورتگه نزدیک آن دز برگزید یورتگه یعنی حجره یورت خانه خرد و حجره بیت خود نباشد آفتابی
را دلیل جز که نور آفتاب مستطیل مستطیل یعنی دراز بیت بانگ بروی زد نمودار کرم
که امین حضرتم از من مرم مضمون این آیت ست که در سوره مریم در جزو قال الم اقل لک
واقع شده قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا گفت جبرئیل که من رسول پروردگار
توام آمده ام تا بخشم ترا پسری پاک از گناه که صالح و پیغمبر باشد یعنی آمده ام تا سبب باشم در بخشیدن
پسر تو بنفخ کردن من در جامه تو بیت این همیگفت و زبانه نور پاک از لبش میشد پیاپی
بر سماک زبانه فتیله و شعله لازم آنست در داستان عزم کردن آن وکیل از
عشق ای خنک آنرا که ذلت نفسه وای آنکس را که بروی رفته رفته یعنی فسوق

بروی یعنی بلاک کنه فسق او را مراد از فسق شهوت ست بیت نغتن لی یا میتتی لحن النشور
ابرکی یا ناقتی تم السرور سرور کن از برای من ای آرزوی سرد زندگی که سبب مرده زنده
گردد بنشین ای شتر من که تحقیق تمام شد خوشحالی و این نشاندن بجهت سواری نیست بجانب
مطلوب در داستان مذکوره ابلعی یا ارض دمعی قد کفا اشربی یا نفس وردا قد صفا فرو بر ای زمین آب چشم را که اشک
من تحقیق بسنده است بنوش ای نفس دوستی را که تحقیق صفا شده است بیت عدت یا عید
الینا مرحبا نعم ما روحت یا ریح الصبا بازگشتی تو ای عید براحت بسوی ما خوش آمدی و نیک
آمدی نیکو چیزی ست که خوشبوی ساختی تو ای باد صبا در داستان منع کردن دوستان
او را از رجوع بخارا و پند دادن القصه عاشق را بسی عاذل بید رهیچ قفتنی عاذل
یعنی ملامت کننده در داستان لاابالی گفتن عاشق ناصح عاذل را
هر یکی جان را ستانند ده بها از نبی خوان عشرة امثالها در سوره انعام در سیپاره ولو اننا
واقع شده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها تفسیر این آیت در دفتر دوم تحریر یافته در داستان
بزه کردن شاه یکی را از آن دو غلام و پرسیدن از آن دیگر در داستان مذکوره
یا منیر الخد یا روح البقا اجتذب روحی وجد لی باللقا ای روشن رخ و ای جان پایندگی
بکش روح مرا و بخشش کن مرا بدیدار بیت لی حبیب حبه یشوی الحشا لو یشاء یمشی علی عینی
مشا مرا دوستی ست که دوستی وی بریان میکند دل مرا اگر بخواهد که برود بر چشم من برود
در داستان مذکوره در پس شان آشوب و چرخ و زلزله فی زیادات ست اسباب
سلسله زیادات نام کتابیست در علم فقه از مصنفات امام محمد علیه الرحمه در مذهب حنفی
در داستان مذکوره سلسله این قوم جعد مشکبار مسئله دور ست لیکن دور یار
تعریف دور و تسلسل آنچه نزد ارباب معقول قرار یافته الدور هو توقف الشیٔ علی ما یتوقف علیه
ذلک الشیٔ بمرتبه او بمراتب والتسلسل هو ترتب امور غیر متناهیه پس معنی بیت چنین تواند بود
که سلسله این قوم جعد مشکبار درین مصرع مضاف الیه قوم واقع شده و بدون این محل مصرع ثانی
درست نمی شود اما دور یار یعنی تسلسل که در اصل عبارت از ترتب امور غیر متناهیه است نزد
قوم عشاق درست لیکن نه دور متعارف ارباب عقل و اصحاب نقل اعنی چنانچه در توقف شیٔ است
که آن شیٔ موقوف ست بران چیز همچنین عشاق موقوف و راجع بر یارست در داستان جواب مرد
عاذلان و نصیحت گران را آن زلیخا از سپندان تا بعود نام جمله چیز یوسف کرده بود

ما حصل آنکه چنانکه این دو مسئله نزد ارباب عقل باطل ست نزد عشاق بنابر توقف و ترتب همه چیز
بر یار عین حاصل ست کما قال المولوی **در داستان مذکور** ذکر هر چیزی دهد خاصیتی
زان که دارد هر صفت ماهیتی ٭ یعنی هر چیز در هر جا یک خاصیت علیحده اصطلاحی تازه دارد و دور و تسلسل
نزد ارباب معقول خاصیت و معنی دیگر دارد و در اصطلاح عشاق خاصیت و معنی دیگر والله اعلم بالصواب
در داستان مذکور مسئله کیس ار بپرسد کس ترا ٭ تا نگنجد گنج حق در کیسها ٭ در تشخیص
معنی این بیت و تحقیق مسئله کیس کیسه گنج بسیاری از فضلا و علماء عصر و فقهاء شعرای دهر
پرداخته شد از هیچ ناقد بصیر نقد درستی کرا افاده صحت سکوت کند بکیسه طبیعت و خزینه خاطر فرو رفت
الا از عزیزی اعزه فی الدارین نادر حکایتی و غریب داستانی بگوش رسید که الفاظ این بیت فی الحقیقت
کیسه است برای نقد آن معنی دوخته و در معنی شمعیست بجهت نوران مطلب افروخته و بغایت
چسپان و دل نشین می آید آنکه روستائی بحسب اتفاق بشهر آمده بود دید شعبده بازی در سر راه
معرکه آراسته و کیسه دارد که خلق هر چه میخواهند از عالم بیضه مرغ و کبوتر و مهرهای گوناگون و انواع
چیزها از آن بر می آورد روستائی چون این قسم چیزی هرگز مشاهده نکرده بود در تعجب مانده بعد از پریشانی
معرکه عقب شعبده باز افتاده چون تنها شد از و پرسید که در کیسه تو هر چه خواستند هم و پیدا شد
اگر کسی معرفت الله خواهد هم پیدا میشود گفت گنج معرفت حق در کیسها نمی گنجد و این بیت اشاره
بآن قصه است والله اعلم بالصواب در حاشیه در تاتارخانی از فتاوی ابی اللیث
نقلی بنظر در آمده در باب مسئله کیس باین طریق که رجل اودع عند رجل دراهم فی کیس ولم یزن ثم ادعی
صاحب الودیعة الزیادة ولا یدری کم کان فیه فلا ضمان علیه ولا یمین وفی الحدیث وهذا من کیس
ابی هریرة بالفتح ای من فقهه وفطنته لا من روایته بالکسر ای مما عنده من العلم المقتنی فی قلبه کما
تقتنی المال فی الکیس یعنی علمی که از کسی حاصل کرده درون خود نگاه دارد چنانچه نگاه داشته میشود
مال در کیسه اگر مسئله کیس ابآن مسئله که در تاتارخانی بنظر در آمده حمل کرده بشود و اگر بمعنی لغوی که
در صدر مذکور شد هر کدام وجهی دارد بلکه چون در ابیات ما قبل ذکر مسائل شد این اولی ست
بیت کرده ام خلع و مبارا میرود ٭ بد مبین ذکر بخارا میرود ٭ خلع و مبارات مسائل جدا گشتن
زن از مرد و در شرح وقایه در کتاب الطلاق و باب الخلع چنین واقع شده که و هو طلاق بائن و یلزم بدله
و کره اخذه ان نشز و اخذ الفضل ان نشزت ای اخذ الفضل علی دفع علیها من المهر یعنی خلع طلاق
بائن ست و لازم میشود بدل او و مکروه است اخذ آن بدل اگر بیفرمانی و ستیزه از جانب مرد بود

و مکروه ست گرفتن مرد زیاده بر چیز که دفع کرده شده سوی زن از مهر اگر بیفرمانی و ستیزه از جانب
زن باشد مبارات بری شدن زوجین ست از یکدیگر معنی بیت چنین باشد که هر چند سخن از جدائی و مباینت
می رود که عاشق صدر جهان از خدمت او اختیار نموده بود اما چون ذکر بخارا که محل فیض و مقام
مطلوب ست میکنند د بد مبین یعنی هر چه در مقام محبت مذکور شود هر چند حرف جدائی ست و لفظ
یاد بود از مفارقت میدهد در حقیقت از عالم موانست معشوقه است و در اختلاط که ناشی از صداقت و خلت
نتیجه اش مواصلت و مخالطت **در داستان مذکور** آن بخاری عرضه دانش شده است ٭
چشم بر خورشید بینش بر گماشت ٭ عرضه بمعنی محل صلاحیت **در داستان رو نهادن**
آن بنده عاشق سوی بخارا رخت غفلت با تو هست و غافلی ٭ کز جنود لم تروها
غافلی ٭ این آیت در سوره توبه در سیپاره واعلموا واقع شده و ایده بجنود لم تروها و قوت داد
خدای پیغمبر خود را بلشکرهای ملائکه که شما ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست
و حفاظت او نمودند و نیز در سوره احزاب در سیپاره اتل ما اوحی واقع ست یا ایها الذین آمنوا
اذکروا نعمت الله علیکم اذ جاءتکم جنود لم تروها و کان الله بما تعملون بصیرا ای آن کسانی که
ایمان آورده اند یاد کنید نعمت خدا را که انعام فرموده بر شما چون آمد بشما لشکرهای قریش و غطفان
و کنانه و یهود قریب ده هزار کس پس فرستادیم بر ایشان بادی مراد باد صبا هست و لشکرها که شما
ندیدید یعنی ملائکه و هیبت خدای بانچه میکنید بینا **در داستان جواب گفتن عاشق**
عاذلان را و تهدید کنندگان را بر جهید آن کشته زاسپش زجا ٭ در خطاب
اضربوه ببعضها ٭ در جزو الم در سوره بقره واقع شده فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی پس
گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را پاره از آن گاو که هیچ دم یا زبان یا گوش باشد بهر تقدیر
چون بر وی زدند زنده شد و خون از گردن او میریخت و نام قاتلان خود می گفت و آن دو برادر
زاده بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند بعد از تسمیه ایشان در حال بخفتاد و بمرد
همچنانکه این مرده را زنده گردانید زنده میگرداند خدای همه مردگان را **در داستان مهمان**
آمدن دران مسجد چون نفخت بودم از لطف خدا ٭ نفخ حق باشم ز نای تن جدا ٭ در سوره
حجر در سیپاره ربما واقع شده و نفخت فیه من روحی و در آوردم و دمیدم از روحی که آفریده من ست
و او بدان زنده گردید **در داستان مذکور** چون تمنوا الموت گفتا صادقین ٭ صادقیم
جان را بر افشانم برین ٭ در جزو قد سمع الله در سوره جمعه واقع شده قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم

أنکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین تفسیر این آیت در دفتر اول نوشته شد
دربیان آنکه فتح طلبیدن حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مکه را وغیر مکه جهت دوستی ملک دنیا
نبوده ونیز در سورهٔ بقره در سیپارهٔ الم واقع شده قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من
دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین بگوای محمد در جواب دعوی ایشان را که اگر هست بزعم
شما مر شما را سرای آخرت ونعمت بهشت نزدیک خدای پاکیزه وخلاصه بی دیگر مردمان پس آرزو
کنید مرگ را اگر هستید راست گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا
نتوان رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود مشتاق تر بود بلقا
در داستان ملامت کردن اهل مسجد مهمان عاشق را بقول مرگ ستی که دوست را
چو ساند بر دوست ✤ آن کیست کاو بمرگ شادان نبود ✤ قوم گفتندش که هین اینجا مخسب ✤ تا نکوبد
جان ستانت همچو کسب ✤ کسب کنجارهٔ روغن که در هندی کهل گویند، در داستان مذکور ✤
گفت الدین النصیحة ان رسول ✤ آن نصیحت در لغت ضد غلول ✤ غلول بمعنی خیانت قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم الدین النصیحة لله ولرسوله ولکتابه ولعامة المسلمین بخاری در صحیح بخاری
آورده که فرمود پیغمبر علیه السلام که دین نصیحت ست برای خدا ونصیحت اراده خیر ست برای منصوح
واصل نصیحت خلوص ست پس نصیحت برای خدا صحت اعتقاد ست در وحدانیت وتخلیص وی تعالی
شانه از شرکاء وانداد وخالص ساختن در عبادت او عز وجل ونصیحت برای رسول خدا التصدیق
نبوت اوست وطاعت انقیاد بآنچه از حق تعالی آورده از اوامر ونواهی ونصیحت برای کتاب خدا
تصدیق وانقیاد بوی وعمل نمودن بآنچه در وی ست از احکام شرعیه واعتقاد بآنکه معجز ست فصحا وبلغا
از معارضه باقصر سورتی از سور قرآنی وآیتی از آیات فرقانی ونصیحت برای عامهٔ مسلمانان وحکام
ایشان اطاعت وعدم خروج ست بر ایشان نزد جور وستم ومعاونت ومعاضدت ایشان با دوام
که در رواج شریعت واعلاء کلمة الحق باشند ونصیحت برای عامهٔ مسلمانان تلقین ارکان اسلام ست
وارشاد احکام شرعیه وتعلیم فرائض وسنن وواجبات وازالهٔ اذی ومضار از ایشان بحسب القدرت
والامکان واعانت وامداد شان بر صلاح وتقوی وشفقت در جمیع الابواب بر ایشان در داستان
مذکور ✤ او همی خواهد کزین ناخوش قفص ✤ صد قفص باشد بگرد آن قفص ✤ قفص زنبیل حرم
وقفص بهر ها بیت گرده کرده چنگ خود اندر قفص ✤ نام خنگش صرع وسر سام ومغص ✤ مغص پیچش
شکم در داستان ملامت کردن اهل مسجد مهمان را ✤ گفت حق ز ابل نفاق نا سدید ✤

باسهم ابینهم باس شدید ✤ در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ حشر واقع شده باسهم بینهم شدید تحسبهم
جمیعا وقلوبهم شتی کارزار ایشان میان یکدیگر چون حرب میکنند سخت ست اما شجاع که با خدا و
رسول حرب کنند بد دل وترسان گرد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افکنده
طاقت مقابله در مواجهه ومقابله ندارند تو پنداری یهود ومنافقان را مجتمع ومتفق در رای وتدبیر
وحال آنکه دلهای ایشان پراگنده وپریشان ست زیرا که عقاید ومقاصد ایشان مختلف فتاده
در داستان مذکور ✤ زانکه زادوکم خبالا گفت حق ✤ کز رفیق سست برگردان ورق ✤
در سورهٔ توبه در سیپارهٔ واعلموا واقع شده لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولا اوضعوا خلالکم یبغونکم
الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین اگر بیرون آمدندی در میان شما نیفزودندی
شما را مگر تباهی وبدی ومکر وغدر وهر آئینه در میان ساختند در میان شما بسخن چینی وغمازی وفساد ذات البین
میجستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند ودر میان شما جاسوسانند مر ایشان را
که خبر شما بدیشان میرسانند وخدای داناست بستمکاران یعنی منافقان در داستان گفتن
شیطان قریش را که بجنگ احمد آئید که من یار بها کنم ✤ چونکه شیطان دید شد
صد یکم ✤ خواند افسون کانی جار لکم ✤ در جزو واعلموا در سورهٔ انفال واقع شده واذ زین لهم الشیطان اعمالهم
وقال لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری ما لا ترون
انی اخاف الله والله شدید العقاب ویاد کن زمانی که آرایش کرد ومزین گردانید شیطان عملهای
کافران را در نظر ایشان وگفت نیست که غالب شود بر شما امروز کسی از مردمان وبدرستی که من نگاه
دارنده ام شما را از قوم رستر سید از ایشان وجنگ کنید با مصطفی علیه السلام پس چون دید
شیطان که ملاقی شدند جماعت مومنان وجماعت کافران وجنگ در پیوست بازگشت شیطان
بر عقب خود وهزیمت کرد پس گفتند کفار قریش که ای سراقه میگریزی بغیر قتال وگفت شیطان من
بیزارم از شما بدرستی که من می بینم آنچه شما نمی بینید یعنی جبرئیل را علیه السلام که با ملائکه فرود آمده برای
نصرت مومنان بدرستی که من می ترسم از خدا تعالی ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که دروغ
گفت آن دشمن خدا که اگر از خدا ترسیدی کار او بدینجا نرسیدی وخدا سخت عقوبت کننده ست بر کسیکه
از و نترسد در داستان مذکور ✤ وان جنود المرتروها صف زده ✤ گشت جان او زبیم
المتکده ✤ این آیت در سیپارهٔ واعلموا در سوره توبه واقع شده وانزل جنودا لم تروها وتهدید
لشکرها بچشم خود ندیدند شما ایشان را اما کفار میدیدند آنها ملائکه بودند با جامهای سفید وعمامهای سرخ

سرخ علمها بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار بوده **در داستان مذکورست** گفت حارث ای سراقه شکل بین ٭ وی چرا تو نمی گفتی اینچنین ٭ مراد از حارث بن هشام ست که وی از مشاهیر عرب بود و سراقه درین بیت عبارتست از شیطان که او هم یکی از کبار قبائل عرب بود و شیطان بصورتش متمثل شده در غزوهٔ بدر حاضر گشته بود حارث یکی از اسامی شیطان هم هست و در لغت بمعنی شیر آمده در حیوة الحیوان مذکورست که شیر در لغت عرب نهصد نام دارد و این ازان جمله است **بیت** گفت این دم من همی بینم حرب ٭ گفت می بینی جعاشیش عرب ٭ جعاشیش جمع جعشوش و جعشوش گدا **در داستان مذکورست** وی همی گفتی که پاسبان شدیم ٭ که اوز تان فتح و نصرت دمیدیم ٭ وی زعیم الجیش بودے ای لعین ٭ این زمان نامرد ناچیز و مهین ٭ تا بخوردیم آندم تو و آدیم ٭ تو بتو ان رفتی و ما هیزم شدیم ٭ پاسبان ضامن زعیم مقدم و پیشوا تو ان گاهن **در داستان مذکورست** که خدا آن دیو را خناس خواند ٭ کو سر آن خارپشتک را بماند ٭ اشاره باین آیت ست که در سیارهٔ عم در سورهٔ ناس واقع شده الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس نهان شونده وقتی که یاد خدا کند عادت شیطان ست چون بنده خدا را یاد کند بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه درآمد آنکه وسوسه میکند در سینهای مردمان از جنیان و آدمیان یعنی الشیطان الانس والجن **در داستان مذکور واقع ست** در خبر بشنو تو این پند نکو ٭ بین جنبیکم لکم اعدا عدو ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک فرمود پیغمبر علیه السلام دشمن ترین دشمن تو نفس تست که میان دو پهلوی تست و دایما امر کننده است بنواهی و نواهی او امر الهی و باز دارنده از افعال حسنه و خیرات و مبرات و طاعات و عبادات الهیه چنانچه فرمود عز شانه ان النفس لامارة بالسوء و سابق نیز در دفتر دوم ترجمهٔ این حدیث تحریر یافته **در داستان مذکور واقع ست** گفته پیغمبر که ان فی البیان سحرا و حق گفت آن خوش پهلوان ٭ عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم رجلان من المشرق فخطبا فعجب الناس لبیانهما فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان من البیان لسحرا رواه البخاری مشکوة در صحیح بخاری روایت نموده از ابن عمر رضی الله عنهما گفت ابن عمر رضی الله عنهما که آمدند پیش پیغمبر علیه السلام دو مرد از مشرق یکی زبرقان بن بدر و دوم عمرو بن اهتم پس تکلم کردند آن هر دو مرد در میان یکدیگر گویند که زبرقان تکلم کرد در فضائل و

کمالات خود بکلمات فصیح و کلام بلیغ و عمرو بن اهتم گفت که نیستی تو که چندین بزرگی نمائی زبرقان گفت که این از حسد ست پس عمرو دومی مرتبه جواب کرد بعبارتی که ابلغ بود از عبارت اولی پس تعجب نمودند مردم از گفت و گوی آن هر دو و بیان هر دو بعبارتی بلیغ و کلامی فصیح در شان الفاظ و استعارات و وثاقت معانی و تشبیهات پس فرمود رسول خدا علیه السلام بدرستی که بعض بیان ست هر آئینه سحر یعنی بعضی از بیان چیزی ست که متصرف میسازد قلوب سامعان را بسوی عق اگرچه غیر حق بود و بعضی گفته اند که مراد از بیان چیزی ست که اکتساب میکنند بدو صاحب او از گناه انچه کسب میکند ساحر بسحر پس بعضی علما برانند که مقصود ازین کلام مذمت بیان ست که در نخستین کلام لتصنع و کلف نور زد و اما قول پیغمبر علیه السلام ان من الشعر الحکمة و قول علیه السلام و هذا هو السحر الحلال مؤید مدح ست نه ذم فافهم **در داستان جواب گفتن مهمان ایشان را و مثل آوردن بدفع حارس کشتت ببانگ دف شتری را** پیش را وجه بود تبوراک تو طفل ٭ که کشد او طبل سلطان بیست کفل ٭ تبوراک تنبک و طبل خرد و در فرهنگ بنظر در آمده که تبوراک نام دو چوبیست در باغها و مزارع بر یکدیگر زنند تا مرغان از بانگ وی بگریزند کفل بالک بهره مند و فائده مند و حصه و اینجا مراد ازین بیت چند و چیزے و آنکه بر ستور قرار نتوان گرفتن صراح **در داستان مذکورست** گفت پیغمبر که جائی فی السلف ٭ باعطیه من تیقن بالخلف ٭ جاد صیغه ماضی ست از جود یعنی جود کرد در زمانهای پیش بعطا و بخشش کسیکه جزم کرد بخلف یعنی بپاداش و ثواب آن **در داستان مذکورست** هر که بیند مر عطا را صد عوض ٭ زود در بازد عطا را زین غرض ٭ جمله در بازار ازان گشتند بند ٭ تا چو سودا فتاد مال خود دهند ٭ زر درانبانها نشسته منتظر ٭ تا که سودا یی بنذل آید بسعر ٭ چون به بیند کالهٔ در ربح بیش ٭ سرد گردد عشقش از کالای خویش ٭ گرم زان ماندست با آن کو ندید ٭ کالهای خویش ارجح و مزید ٭ همچنین علم و هنرها و حرف ٭ چون ندید افزون ازانها در شرف ٭ تا به از جان نیست جان باشد عزیز ٭ چون به آمد نام جان شد چیز لیز ٭ چیز لیز بضاعت مزجات **در داستان مذکورست** مال و تن برفند ریزان فنا ٭ حق خریدارش که الله اشتری ٭ اشارت ست بآیت که در چند جا تحریر یافته است قال الله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة **در داستان مذکورست** الهکم التکاثر بجوای راکنون ٭ از پس کلا پس لو تعلمون ٭ در جزو عم واقع ست الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر مشغول کرد

شمارا فخر کردن به بسیاری قوم تا حدیست که آمدید بگورستان و مردگان را شمار کردید در
داستان مذکور ست ه وید زائد از یقین بے امتهال ٭ آنچنان که ظن همی زاید خیال ٭
گوسفندان که برونند از حساب ٭ زانبهٔ شان کی بترسد آن قصاب ٭ امتهال یعنی مهلت دادن
القصاب لا یهوله کثرة الغنم در داستان مذکور واقع ست ه کلکم راع نبی چون راعی ست ٭ خلق
مانند رمه او ساعی ست ٭ از رمه چوپان نترسد در نبرد ٭ لیک شان حافظ بود از گرم و سرد عن عبد الله
بن عمر قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کلکم راع کلکم مسئول عن رعیته والرجل راع علی اهل بیته وهو مسئول عن
رعیته والمرأة راعیة علی بیت زوجها وولده وهی مسئول عنهم وعبد الرجل راع علی مال سیده وهو مسئول عنه الا کلکم مسئول
عن رعیته متفق علیه مشکوٰة در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن امیر المومنین عمر رضی الله عنهما روایت
نموده که گفت عبد الله که فرمود پیغمبر علیه السلام هر یکے از شما ای بنی آدم راعی ست یعنی حافظ و
مؤتمن و رعیته کسی ست که محافظت او بر راعی لازم بود و هر یکی از شما سوال کرده شده است از
رعیت خود یعنے از آنچه واجب ست رعایت و محافظت او و مرد شبان ست بر عیال خود و او
پرسیده شده است از رعیت خود یعنی از فرزندان و زن و خادمان و هر که او را از اهل خانهٔ
او بهو تعلق ست و زن راعیه است محافظت بر دختر شوهر خود و فرزندان شوهر و آن زن
پرسیده شده است از آنچه تقصیر کند در محافظت مال مولای خویش و دانا و آگاه باشید که
هر یکے از شما راعی ست و هر یکی از شما پرسیده شده است از رعیت خود در داستان
تمثیل گریختن مومن و بیصبری او در بلا و اضطراب در جوش دیگ ست ه
من خلیلم تو پسر پیش بچک ٭ سر بنه انی اری انی اذبحک ٭ در جزو مالی لا در سورهٔ و الصافات
واقع شده فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال
یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین پس چون رسید آن فرزند بجد آنکه سعی کند
با ابراهیم در اعمال دین و دنیا و سیزده ساله بود در آن وقت گفت حضرت علیه السلام ابراهیم
اسمعیل را که ای پسر من بدرستی که دیدم من در خواب که ذبح میکنم ترا چه مامور شده بود بذبح فرزند
از جهت امتحان پس نظر کن ای اسمعیل و تفکر کن که چه مصلحت می بینی در ذبح تسلیم میشوی یا نه
پس تسلیم شد اسمعیل و گفت اسمعیل که ای پدر من بکن آنچه مامور شده بآن زود باشد که بیابی مرا از
صابران بر ذبح یا بر قضاے خدا تعالی اگر خواسته باشد خدا تعالی در داستان تمثیل
صابر شدن مومن چون او بر سر بلا واقف شود ست ه آن نخود گفت ار چنین ست

ای ستی ٭ خوش بجوشم یاریم ده راستی ٭ تمثیل صابر شدن مومن چون او بر سر بلا واقف شود
در داستان مذکور واقع ست ه زانکه انسان در غنا طاغی شود ٭ همچو پیل خواب بین
یاغی شود ه مضمون این آیت ست که در سیپاره عم در سوره اقرا واقع شده کلا ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی ان الی ربک الرجعی حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابوجهل هر آئینه از حد مے برد
و گردن کشی میکند بانکه مے بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی
شود در عبادت حق فرو گذار د و بدرستی که بسوی آفریدگار تست باز گشت همه در آخرت و آنجا اعمال
بکار آید نه اموال در داستان باقی قصه مهمان آن مهمان کش و ثبات او
ست ه ای برادر من بر آذر چابکم ٭ من نه آن جانم که گردد بیش و کم ٭ مضمون این حدیث ست که
هل لک حاجة قال اما الیک فلا یعنی وقتیکه ابراهیم علیه السلام را در منجنیق نهاده بآتش انداختند
جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت آیا هست مر ترا حاجتی و غرضی فرمود اما بسوے تو نیست
جبرئیل گفت پس از حق تعالی بخواه حاجت خود را فرمود که بسنده است مرا از سوال من علم
حق سبحانه بحال من و در داستان ذکر خیال بد اندیش قاصر فهمان ست ه
خر بطی ناگاه از خرخانهٔ ٭ سر برون آورد چون طعانهٔ ٭ جان حیوانی فزاید از علف ٭
آتشے بود و چو هیزم شد تلف ٭ آنچه ظاهر میشود در مصرع ثانی این بیت تعقید واقع شده و معنی
چنین می تواند بود که جان حیوانی در علف مانند آتش و هیزم ست چنانچه آتش از هیزم می افزاید
جان حیوانی نیز از علف افزایش میگیرد و مانند آتش مجازی که پرتو آتش حقیقی ست
جان حیوانی نیز پرتو جان انسانی ست که تلف می شود و باقی نمی ماند و ابیات مابعد مؤید این معنی
ست والله اعلم بالصواب در داستان باقی قصه آن مسجد مهمان کش
و ثبات و صدق او ست ه هین دهان بربند فتنه لب گشاد ٭ خشک آرا الله اعلم بالرشاد ٭
از مقامات تبتل تا فنا ٭ پایه پایه تا ملاقات خدا ٭ تبتل با خدا گردیدن و کارے خاصه برای
خدا کردن و تبتل دل از دنیا بریدن اینجا همین معنی مرادست در داستان مذکور ست ه
ذکر عیسی و عروجش بر سما ٭ ذکر ذو القرنین و خضر و ارمیا ٭ ارمیا بضم نام الیاس و قیل خضر
در داستان مذکور ست ه جنیان و انسیان و اهل کار ٭ گو یکی آیت ازین آسان بیار ٭
ترجمه این آیت ست که در سورهٔ بنی اسرائیل در جزو سبحان الذی واقع شده قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتون بمثله وکان بعضهم لبعض ظهیرا بگو ای محمد اگر جمع شوند آدمیان و پریان

که تو مبعوث بدین شانی و اتفاق کنند بر آنکه بیاورند مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و خبر از غیب نیارند مانند او را در صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و
عرفا هستند و اگر باشند برخے از ایشان مر برخے را هم پشت و مددگار **ایضاً در داستان مذکور**
تفسیر این خبر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که ان للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الی سبعة
ابطن **در داستان شل زدن در رمیدن کرهٔ اسپ از آب خوردن**
سے آن شخولیدن بکره میرسید * سرهمی بر داشت و از خور میرمید * شخولیدن بمعنی
صفیر زدن و بانگ کردن **در داستان مذکور سے** پی رو پیغمبران ره سپر * طعنهٔ
خلقان همه بادی شمر * اشارت بمضمون این آیت ست که در جزو تبارک در سورهٔ مزمل
واقع شده واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجراً جمیلاً تفسیر آیت واجلب علیهم بخیلک ورجلک
وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا این آیت در جزو سبحان الذی
در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده و برانگیزان بر ایشان سواران و پیادگان خود را خطاب
بابلیس ست علیه اللعنة یعنی دیوانی که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن در تسلط بر ایشان
و شرکت با ایشان در مالها که از حرام جمع کنند یا برباد دهند یا در معصیت صرف نمایند و در
فرزندان نیز شریک شوند تا از زنان حاصل شوند و وعده ده ایشان را بمکر و فریب **در داستان**
تفسیر آیت واجلب علیهم بخیلک ورجلک و شارکهم فے الاموال سے
تو چو عزم دین کنی با اجتهاد * دیو بانگت بر زند اندر نهاد * اشاره بمضمون این آیت ست
که الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه وفضلا **در داستان**
مذکور واقع ست سے تا چنان نومید شد جان شان ز نور * که روان کافران
ز اهل قبور * مضمون این آیت ست که در جزو قد سمع الله در سورهٔ ممتحنه واقع شده یا ایها
الذین آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
ای گروه مومنان دوستی مکنید با گروهی که خشم گرفته خدا بر ایشان هر آئینه نا امید شده بودند از
ثواب آخرت چون دانستند که بسبب عناد و کتمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را
هیچ نوع حظے از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم نا امیدند از آن همچنان که نا امید شدند
کافران از اهل قبور یعنے از رجوع ایشان بدنیا **در داستان مذکور واقع ست سے**
عنکبوت دیو بر چون تو ذباب * کر و فر دارد بر کبک و عقاب * اشاره بهمان استثناست که

در دفاتر سابقه و همین دفتر نیز گذشته در آیت قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم
اجمعین الا عبادک منهم المخلصین **در داستان رسیدن بانگ طلسم نیم شب مهمان**
مسجد را سے همچو موسیٰ بود آن مسعود بخت * کاتشی دید او بسوی آن درخت * چون عنایتها برو
موفور بود * نار مے پنداشت آن خود نور بود * اشاره بمضمون این آیت ست که در جزو قال
الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده اذ رای ناراً فقال لاهله امکثوا انی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بقبس
او اجد علی النار هدی **در داستان آن عاشق با صدر جهان سے** من ترسانم
و هیچ یاوه را * آنکه ترسد من چه ترسانم ورا * بر فلک بر ها ست ز اشجار وفا * اصلها ثابت و
فرعها فی السماء * در سورهٔ ابراهیم در سیپارهٔ وما ابرئ نفسی واقع شده ضرب الله مثلاً کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال
للناس لعلهم یتذکرون آیا ندیدی خطاب با هر مستحق خطاب ست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای
بندهٔ دانا و بینا که برای تفهیم بندگان چگونه زد خدا مثلی و بیان کرد اگر دانید کلمهٔ پاکیزه را که کلمهٔ توحید ست
یا دعوت باسلام مانند درخت پاک که آن نخل ست یا شجره ایست در بهشت بیخ او در زمین استوار
و شاخ آن در بلندی میدهد میوهٔ خود را در هر وقتی که خدا حکم کرده بمیوه دادن بارادت و تکوین
آفرینندهٔ خود و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان دریابند
در داستان مذکور سے متصل نبود سفال دو چراغ * نور شان ممزوج باشد در مساغ *
مساغ بمعنے روان شدن **بیت** جمله اجزای جهان زان حکم پیش * جفت جفت و عاشقان
جفت خویش * مضمون این آیت ست که در جزو قال فما خطبکم واقع شده والسماء بنیناها باید
لموسعون والارض فرشناها فنعم الماهدون ومن کل شئ خلقنا زوجین لعلکم تذکرون و آسمان را
بنا کردیم بقوت که بر آفرینش آن دانستیم و ما توانائیم بر بنا آن یا کشاده کننده ایم روزی را
بر بندگان چنانچه خواهیم و گشاده ساخته ایم آسمان و بگستردیم زمین را پس نیک گستراننده ایم و از هر چیزی
از اجناس موجودات بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج دیگر یست باشد که شما پند پذیر شوید و دانید
که وحدانیت و فردانیت مر است بتفصیل این در تفسیر حسینی مذکور ست ان شئت فلیطالع
در داستان مذکور سے موج بادی ابر سوی ابر برد * تا بجارات وخم او بر کشد * وخم گران
الوخم کتف الرجل الثقیل قاموس **در داستان منجذب شدن جان نیز**
بعالم ارواح سے میل جان در حکمت ست و در علوم * میل تن در باغ و راغ ست و کروم *

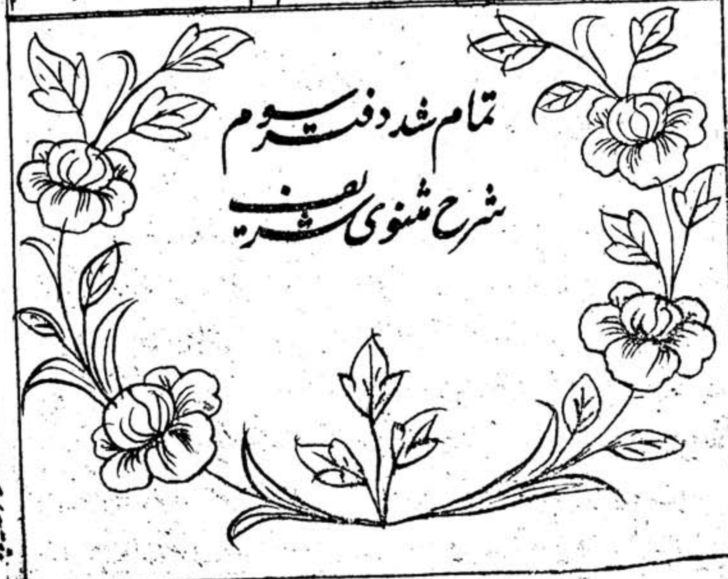
کروم جمع کرم یعنی انگور در داستان مذکور واقع ست ه میل و عشق آن شرف هم
سوی جان * زین یحبهم و یحبون را بدان * در سورهٔ مائده در سیپارهٔ لایحب الله واقع شده
یحبهم و یحبونه او دوست میدارد ایشان را و ایشان دوست میدارند او را یعنی خدا دوست میدارد
مومنان را و ایشان او را در داستان مذکور ه کیست آن کت میکشد ای متقی *
آنکه سوی نکدارد تت که دم زنی * در داستان فسخ عزائم و سعیها جهت باخبر کردن
ه عاقلان از بی مرادیهای خویش * باخبر گشتند از مولای خویش * مضمون قول حضرت
امیر ست که عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی شناختم پروردگار خود را بفسخ عزائم و ابطال قصدها یعنی
هرچه ما خواستیم و اراده نمودیم صورت نیافت پس بیقین دانستیم هرچه اراده و مشیئت اوست
تعالی شانه صورت میگیرد در داستان مذکور واقع ست ه ائتیا کرها مهار عاقلان *
ائتیا طوعا مهار بیدلان * در سورهٔ حم سجده در جزو فمن اظلم واقع شده فقال لها و للارض ائتیا
طوعا او کرها پس گفت خدا بعد از آفریدن آسمان مر او را و مر زمین را که هر دو بیائید بانچه شما را
بفرمایم از روی فرمان برداری یا از سر خواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگرنه از آمدن چاره نیست
مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان نظر کردن پیغمبر
علیه السلام باسیران و تبسم کردن عجبت من قوم یجرون الی الجنة بالسلاسل
والاغلال و دیگر فرمود پیغمبر علیه السلام که تعجب دارم از قومی یعنی عصات مومنان که کشیده میشوند
بازنجیرها و غلها پس تعجب از امر عظیم امر ایشان ست که با وجود عصیان حق تعالی ایشان را
در بهشت می آورد از کمال کرم خود اینچنین جماعه را عفو میکند و در روایت دیگر عجب ربک من
قوم یساقون الی الجنة فی السلاسل آمده در داستان تفسیر این آیت ان تستفتحوا
فقد جاءکم الفتح ه ای دعا بسیار کرده ایم و صلات * پیش لات و پیش عزی و منات *
تفسیر این آیت ست که در سورهٔ انفال در جزو قال الملا واقع شده و اذ قالوا اللهم ان کان
هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم یاد کن محمد آنرا که گفت
نضر بن حارث و متابعان او که با او متفق بودند که بار خدایا اگر هست این قرآن راست منزل
از نزد یک تو بسیار ببار ان بر ما سنگی از آسمان همچنان که بر اصحاب فیل بارانیدی یا بیار بما عذاب
موله مهلک و دردناک غرض ازین دعا اظهار یقین ست از ایشان به بطلان قرآن در داستان
آن که پیغمبر اداباز گشتن رسول علیه السلام از حدیبیه خدای تعالی لقب آن فتح کرد

انا فتحنا ه بنگر آخر چون که وا گردید تفت * بر قریضه بر نضیر از وی چه رفت * نام دو
قبیله ایست از یهود و النضیر کامیر حی من یهود خیبر قاموس در داستان مذکور ه
هر کجا دلبر بود خود همنشین * فوق گردونست نی زیر زمین * گفت پیغمبر که معراج مرا نیست
بر معراج یونس اجتبا * آن من بر چرخ و آن او نشیب * زانکه قرب حق برونست از حسیب *
قال علیه السلام لا تفضلونی علی یونس بن متی فرمود علیه السلام که تفضیل نه نهید مرا بر یونس
بن متی از حیثیت نبوت و این نهی بنا بر آنست که کسی توهم نکند فضیلت را از جهت زلت که از حضرت یونس علیه السلام
واقع شده و بدان حیثیت در شکم ماهی حق تعالی حبس فرمود از جهت آنکه به پیغمبر علیه السلام حق تعالی فرموده ولا تکن
کصاحب الحوت پس از جهت دفع توهم تخصیص فرمود و تفضیل حضرت پیغمبر علیه السلام بر جمیع
انبیا علیهم السلام از حیثیة خاتمیة و محبوبیة است نه از حیثیت نبوت چه در نبوت همه برابر اند و متی
بروایتی نام مادر ایشان ست و بقول اصح نام پدر ست و انچه در حدیث واقع شده که لا تخیرونی
علی موسی یعنی تفضیل نه نهید مرا بر موسی از کمال تواضع ست در خبر بر ینکه هیچ یکی از پیغمبر برابر
پیغمبر دیگر از پیش خود تفضیل نه نهد از جهت آنکه مفضی ست سوی تعصب در داستان مذکور
واقع ست ه برگ بی برگی همه اقطاع اوست * فقر و خواریش افتخارست و علوست *
آن یکی گفت از چنانست و فرید * چون بجنبید او چو مار البته دید * همین قصه شان و نزول
این آیت ست که در سیپارهٔ و اعلموا در آخر سورهٔ انفال واقع شده یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم
من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم و یغفر لکم والله غفور رحیم ای پیغمبر بگو که
مر آنکس را در دست شماست از اسیران اگر داند خدای و ببیند در دلهای شما نیکوئی از ایمان و اخلاص
بدهد شما را بهتر از انچه گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده آید و بیامرزد شما را و خدا آمرزنده آ
گناهی را که در وقت شرک واقع شده مهربانست که شما را توفیق اسلام دهد در داستان
آگاه شدن پیغمبر علیه السلام از طعن ایشان بر شماتت او ه کین جهان
جیفه ست و مردار و رخیص * بر چنین مردار چون باشم حریص * رخیص یعنی ارزان رهیص
یعنی سنگریزه در داستان مذکور ه زان همی برم گلوی چند تا * زان گلوها عالمی
یابد رها * که شما پروانه وار از جهل خویش * پیش آتش میکنید این حمله کیش * این دو بیت
مضمون حدیث علیه السلام ست که در مشکوه واقع شده عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثلی کمثل رجل استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله جعل الفراش

وہذہ الدواب التی تقع فی النار یقعن فیہا وجعلها یحجزہن ویغلبنہ فتقعن فیہا قال فانا آخذ
بحجزکم عن النار تنبۃ وانتم تقحمون فیہا ہذہ روایۃ البخاری یعنی در بخاری ومسلم بروایت
ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ آوردہ کہ گفت ابو ہریرہ رض کہ فرمود رسول علیہ السلام کہ مثل من ہمچو
مثل آن کسی ست کہ افروخت آتش را پس ہر گاہ کہ روشن کرد آتش انچہ گرد او بود شروع کرد
پروانہ واین جانورانی کہ می افتند در آتش کہ منع کند این جانوران را از افتادن وغلبہ
میکردند این جانوران آن مستوقد را پس کہ می افتادند دران آتش ومنع او باز نمی آمدند
واقتحام بمعنی اقدام ووقوع ست در امر دشوار فرمود علیہ السلام پس من گیرندہ ام ومنع
کنندہ ام شمارا از وقوع دران نار یعنی دعوت میکنم شمارا بسوی ایمان واسلام وبیان میکنم
جمیع مہالک ومضار را وظاہر میکنم شمارا در انچہ نفع دینوی واخروی ست وشما قبول نمیکنید
وبزور می اندازید خود را دران آتش در داستان بیان آنکہ طاغی در عین
قاہرہ مقہورست ودر عین منصوری ماسورست غالبی بر خواجہ دام او شود ❊
تا رسد والی او بستاند تو د ❊ تو د بمعنی قصاص بیت ہین عنان درکش پی این منہزم ❊
در مران تا تو نکردی منخرم ❊ منخرم سرنگون افتادہ وبینی بریدہ وگوش سوراخ کردہ در داستان
مذکور واقع ست درفرہ دادن شنیدہ در یکون ❊ حکمت لولا رجال مومنون ❊
فرہ یعنی در افزونی وغلبہ دادن در سیپارہ حم در سورہ فتح واقع شدہ لولا رجال مومنون ونساء
مومنات لم تعلموہم ان تطؤہم فتصیبکم منہم معرۃ بغیر علم لیدخل اللہ فی رحمتہ من یشاء لو تزیلو
لعذبنا الذین کفروا منہم عذابا الیما اگر نبودندی مردانی گرویدہ وزنان ایمان آوردہ در مکہ کہ
شما ندانستہ اید ایشان را وآن ہشتاد و دو زن ومرد بودند کہ کتمان ایمان میکردند حق سبحانہ
فرمود اگر ہلاک میکردید شما ایشان را پس میرسید شمارا از جہت ہلاک ایشان مکروہی
یعنی غمی واندوہی بقتل مومنان با تاوان چون کفارت ودیت ندانستہ پس منع کردیم
شمارا از قتل اہل مکہ کہ جہت نگاہداشت ایشان ہر آئینہ داخل گرداند خدای در بخشش خود ہر کرا
خواہد مراد از رحمت توفیق ربانی خیرات ست وگفتہ اند دین اسلام اگر جدا شدندی آن مومنان
از کافران در مکہ بودندی ہر آئینہ عذاب میکردیم آنان را کہ کافر شدند از اہل مکہ عذابی مولم
ودر داستان مذکور واقع ست قصہ عہد حدیبیہ را بخوان ❊ گفت ایدیکم تمامت
زان بدان ❊ نیز در سیپارہ حم در سورہ انا فتحنا واقع شدہ وہو الذی کف ایدیہم عنکم وایدیکم

عنہم ببطن مکۃ من بعد ان اظفرکم علیہم وکان اللہ بما تعملون بصیرا او دست آن خداوندی
کہ از محض کرم باز داشت دستہای کفار مکہ را از شما تا صلح کردند وکوتاہ کرد دستہای شمارا از ایشان
در وادی مکہ یعنی حدیبیہ پس از آن ظفر داد شمارا و غالب ساخت بر ایشان مراد آن ہشتاد
سوارند وہست خدای بانچہ میکنید از مقاتلہ باکفار برای فرمان رسول واز مکہ دست باز میدارید
بجہت تعظیم حرم بینا وشمارا بران جزا خواہد داد در داستان مذکورست کی محب حق بود
لغیرہ ❊ کی ینال دائما من خیرہ ❊ یعنی دوست دارندہ حق ست از برای غیر او مانند جنت وانچہ
در وست از نعمتہا تا برسد او وہمیشہ بخیر حق بیت یا محب حق بود لعینہ ❊ لا سواہ خائفا
من بینہ ❊ یا دوست دارندہ بود از برای ذات او ونہ جز حق را ترسندہ باشد از غیر او
در داستان جذب معشوق عاشق را من حیث لا یعلمہ العاشق
چون کراہت رفت خود آن مرگ نیست ❊ صورت مرگست و نقلان کردنیست ❊ مضمون
این قول ست قال علیہ السلام الا ان اولیاء اللہ لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار
فرمود علیہ السلام دانا وآگاہ باش بدرستی کہ دوستان خدا تعالی نمی میرند بلکہ انتقال میکنند
از دار فانی کہ دنیاست بسوی دار آخرت کہ باقی وسرمدی ست والموت جسر یوصل الحبیب
الی الحبیب اشارہ بہمین معنی ست وحضرت خواجہ حافظ رحمۃ اللہ علیہ بہمین اشارہ میفرماید بیت
ہرگز نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق ❊ ثبت ست بر جریدۂ عالم دوام ما ❊ در داستان
داد خواستن پشہ از سلیمان از دست باد کہ تنک شیاطین کسب خدمت
میکنند ❊ دیگران بستہ باصفاد وبند ❊ صفد بند کردن وصفاد جمع اینجا مراد زنجیر ست
در داستان امر کردن سلیمان پشۂ متظلم را پس سلیمان گفت ای دیباۓ
امر حق باید کہ از جان بشنوی ❊ آلدوی آواز گوش وزنبور گو رعد وباران در داستان
باخویش آوردن عاشق بیہوش را وآوردن بہ ثنا وشکر معشوق
گفت ای عشقای حق جان را مطاف ❊ شکر کہ باز آمدی زان کوہ قاف ❊ ما قبل وما بعد این
بیت مقولہ عاشق ست واز لفظ باز آمدی توہم میشود کہ بیت مقولہ معشوق باشد چہ عاشق
از سفر باز آمدہ وبدون اینکہ باز آمدی از کوہ قاف باین طریق تفسیر نمائیم کہ عاشق بمعشوق خطاب
می نماید کہ نہ کوہ قاف اعراض وبی توجہی باز آمدی رفع این توہم می شود واللہ اعلم بالصواب
در داستان مذکورست گفت من رعدست واین بانگ وخنین ❊ زابر خود اہتا ببارد

برزمین ٭ درین مصرع تعقید واقع شده معنی بیت چنین میشود که گفت من واین بانگ و چنین من بمنزلهٔ رعد ست از ابر میخواهد تا بر زمین ببارد در داستان حکایت عاشق و راز هجران بسیار امتحان سے بود اول مونس غم انتظار ٭ آخرش بشکست که هم انتظار ٭ یعنی اول در غم عشق انتظار مونس او بود که شاید انتظار نتیجه بخش وصال گردد و خود را بان تسلی خوش میداشت آخر او را که شکست همان انتظار در مصرع ثانی کاف بمعنی موصوله است یعنی همان انتظار موجب شکست بنای صبر و انهدام اساس حال او شد و عاقبت پای برکس غربت لساخت چنانچه ابیات مابعد مؤید این معنی و اگر عزت را که در بیت اول واقع شده فاعل شکست مراد داشته شود هم وجهے دارد ایضاً در داستان مذکور سے از مقامات تبتل تا فنا ٭ پایه پایه تا ملاقات خدا ٭ تبتل با خدا گردیدن و کارے خاصه برای خدا کردن و تبتل دل از دنیا بریدن اینجا همین معنی مراد ست بیت حکیم سنائی اینست که مولوی مضمون آنرا بسته اند بیت عجب کانرا که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی ٭ که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا ٭ سے کاساطیر و افسانه نژند ٭ نیست تحقیق و تعمیق بلند ٭ نژند اینجا بمعنی پست ست قالوا ان هذا اساطیر الاولین چند جا از قرآن واقع شده ایضاً در داستان مذکور سے ذکر عیسے و عروجش برسما ٭ ذکر ذوالقرنین و خضر و ارمیا ٭ ارسیا بالضم نام الیاس و قیل خضر علیهما السلام





بسم الله الرحمن الرحیم

قوله الحمد لله حق حمده همه ستایش و سپاس مر جناب مقدس از شوائب النقص و مظهر الصفات کمال سزاوار حمد او و الصلوٰة و درود و رحمت خاص علی خیر خلقه بر بهترین آفرینش او محمد که نام با احترامش محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم و آله و صحبه و ذریاته و بر اولاد و یاران و فرزندان او اما بعد هرچونکه باشد بعد از حمد خدا و درود مصطفے فهذا الطعن الرابع طعن بسکون و حرکة رفتن و کوچ کردن یعنی سفر چهارم سفریست متوجه الی احسن المراجع بسوی نیکوترین منزلها و اجل المنافع و بزرگترین فائدها تسر قلوب العارفین شاد میشوند دلهای عارفان بمطالعته بمطالعهٔ و دیده و رسیدن آن طعن کسرور الریاض همچو شاد شدن بوستانها بصوب الغمام بقطرهای ابر و انس العیون و همچو آرام گرفتن چشمها الطیب المنام بخواب خوش فیه در آن طعن ارتیاح الارواح راحت جانهاست و شفاء الاشباح و شفاء تنها و هو و آن طعن کما یشتهیه المخلصون همچنان ست که میخواهند او را و آرزو میبرند مخلصان و یهونه و دوست دارند ایشان آنرا و لطلبة السالکون و میجویند او را سیروان و تمنی کنند آنرا و آن طعن للعیون قرة مر چشمها را روشنائی ست و للنفوس مسرة و نفسها را سبب شادی و آن طعن اطیب الثمار خوشترین میوهاست لمن اجتنی مر کسی را که اجتنا کند و بچیند و آن طعن اجل المرادات بزرگترین خواهشهاست والمنی و آرزوها و آن طعن موصل العلیل رساننده بیمارست الی طبیبه بسوی طبیب او

وآن طعن بادی الحب الی حبیبه راه نماینده دوست ست بسوی دوست ومحبوب وسے تو
بودان لحمد لله من اعظم المواهب بحمد خدا از بزرگترین بخششهاست والنفس الرغائب واز
نفیس ترین عطاهاست وآن طعن مجدد وعهد الالفة نو کننده وتازه سازنده عهد الفت ست
یعنی زبان الفت باقول وقرار الفت ومسهل عسرة وآسان کننده دشواری اصحاب الکلفة
اهل رنج ومحنت ست وآن طعن یزید النظر افزون میکند بینائی فیه اسفاد ران طعن حسرت
وتاسف لمن بعد مرکسی راکه دورست وسرورا وسکرا وشادی وهستی ست لمن سعد مرکسی راکه
سعیدست ونیکبخت تضمن صدره درگیرنده است صدر وسینه آن طعن ما چیز یراکه لم تضمن
صدور الغانیات درگیرنده نیست آنچیز یرا سینهای زنان مغنیه دسرودگو من الحلل که آن چیز
حلها باشد جزاء لاهل العلم والعمل درحالی که آن چیز جزا ویاداش ست مرخداوندان دانش و
کردار را فهو بیس آن طعن کبدر طلع همچو ماه شب چهاردهی که طلوع کند وجد رجع وهمچو بختی که باز گردد
زائد علی تامیل الآملین بختی که افزون ست برامید داشتن امیدواران با آن طعن افزود
برر جاء امیدواران رائد گرد دالعاملین بختی که دفع کننده باشد دفع کردنها را همچو دفع کردن
عاملان وحکام یا آن طعن دفع کننده است وریع بمعنی عطیه نیز آمده دران صورت رافد بمعنی
عطا کننده خواهد بود یرفع العمل برمیدارد عمل رالعبد انخفاضه بعد از فرو شدن آن عمل ویبسط
الرجاء وفراخ میسازد امید را عند انقباضه نزدیک تنگ شدن آن امید کشمس اشرقت همچو آفتابی
که روشن برآید من بین غمامة تفرقت از میان ابری که متفرق شود وآن طعن نور لاصحابنا نور
ست مریاران ومصاحبان مارا وکنز الاعقابنا وگنجیست مرآیندگان مارا ونسال الله ومیخواهیم
ما از خدا توفیق ومدد را لشکره از برای شکر آن طعن فان الشکر قید للعتید پس بدرستی که شکر قیدست
ونگاهدارنده مرجود را وعتید بمعنی جانور رمنده است واینجا در رمندگی که جود را از اهل عالم واهل عالم
را از جود ست مناسبت تمام دارد وصید اللمزید وشکار کننده است مرمزید را ولا یکون ولا نمی باشد
هیچ چیزے الاما یرید مگر آنچه میخواهد الله تعالی ومما تتجافی انی کنت نائما واز آنچه اند وهگین می سازد
مرا این ست که بدرستی که من بودم خوابان اعلل من برد بطیب التنسم مشغول میساختم خود را از
خواب بخوش نفسی یعنی بسخنان خوب خواب را از خود دریغ میکردم الی ان دعت ورقاء فی بن عضن ایکه
تا آنکه خواند کبوتر یا مرغ خوش آهنگ در شاخ بیشه تغرد وبکاها بحسن الترنم که فرد ومتمازست گریه او
بسرود ونیکو فلو قبل مبکاها بکیت صبابة پس اگر پیش از گریه او گریه میکردم از روی عشق یا درعشق

بسعدی شفیت النفس قبل التندم بسعدی شفا میدادم نفس را پیش از پشیمانی وندامت ولکن بکت
قبلی فهیج لی البکاء ولیکن گریه او پیش از من پس انگیخت مرا گریه بکاها فقلت الفضل للمتقدم گریه آن کبوتر
پس گفتم که فضل مر متقدم راست رحم الله المتقدمین رحمت فرماید خدا تعالی پیشینیان را والمتاخرین پسینیان را
والمتبحرین ودریادلان ودانشوران را والمتنحرین وکوشش کنندگان را بفضله بفضل خود وکرمه
وکرم خود وجزیل الائه ونعمائه بنعم بزرگ خود ونعمتهای سترگ خود فهو خیر مسئول پس او بهترین سوال
کرده شده است واکرم مامول بزرگترین امید داشته شده است فالله خیر حافظا پس خدا تعالی
بهترست درحالی که حفاظت ونگاهبانی فرماینده است وهو ارحم الراحمین واو مهربان ترین مهربانان
ست وخیر المونسین وبهترین مونسان وآرام دهندگان ست وخیر الوارثین وبهترین وارثان ست
وخیر المخلق لارزاق العابدین وبهترین عقب رساننده روزیهای عبادت کنندگان ست والزارعین
وروزی رسان زراعت کنندگان والحارثین وکشت کنندگان وصلی الله ودرود ورحمت فرستد
خدا تعالی علی محمد بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم واله الاکرمین وبر اولاد او که بزرگترند وعلی جمیع الانبیاء بر همه
پیغمبران والمرسلین وبر جمیع فرستادگان آمین رب العالمین

شرح ابیات فارسی آغاز دفتر

۵ مثنوی را چون تو مبدا بوده * گر فزون گردد تواش افزوده * در نفحات الانس مذکورست
که سبب نظم مثنوی آن بود که چلپی حسام الدین که بعد از فوت صلاح الدین نیابت وخلافت خدمت
مولانا باو منتقل شده بود میل اصحاب با الهی نامه حکیم سنائی ومنطق الطیر فرید الدین عطار ومصیبت نامه
وی دریافت از خدمت مولانا درخواست که اسرار غزلیات بسیار شد اگر چنانچه بطرز الهی نامه یا منطق الطیر
کتابی منظوم گردد تا دوستان را یادگاری بود غایت عنایت باشد حضرت مولانا فی الحال از
سر دستار خود کاغذ بدست چلپی حسام الدین داد درانجا هژده بیت از اول مثنوی نوشته از آنجا که
بشنو از نی چون حکایت میکند * تا آنجا که پس سخن کوتاه باید والسلام * بعد از ان خدمت مولانا
فرمود که پیش از آنکه از ضمیر شما این داعیه سر برزند از عالم غیب در دلم القا کرده بودند که این نوع کتابی
نظم کرده شود وباهتمام تمام در نظم مثنوی شروع کردند گاه گاه چنان بودی که از اول شب تا مطلع فجر
در خدمت مولانا املا میکردند وچلپی حسام الدین می نوشت ومجموع این نوشته را باواز بلند بر خدمت مولانا
میخواند واین بیت اشاره باین معنی وتبنیه بر مقدمه است ایضا در آغاز دفتر سوم ثم انحیف

این دم در نظر * شد ممثل سرنگون اندر سفر * ای ضیاء الحق تو دیدی حال او * حق نمودت پاسخ افعال او *
در نفحات الانس مسطورست که روزی چلپی حسام الدین بعرض مولوی رسانید که دقتیکه اصحاب مثنوی
مخدومی را میخوانند و اهل حضور در نور مستغرق میشوند می بینم که جماعتی غیبیان بکف دور باشها و شمشیرها
گرفته حاضر میشوند و هرکه از سر اخلاص اصغا نمیکند بیخ ایمان و شاخهای دین او را میبرند و کشان کشان
بمستقر سقر می اندازند حضرت مولانا فرمودند که چنانست که دیدی و این دو بیت در آن وقت بزبان
اعجاز بیان مولوی جاری شد در بقیهٔ قصهٔ مسجد اقصی ــه زان که جنت را نه ز آلت بسته اند *
بلکه از اعمال و نیت بسته اند * باعتبار اعمال و نیات عباد که در علم حق بوده فرموده اند والا مشخص نیست
که ایجاد جنت قبل از خلقت عباد است در قصهٔ عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی
بود ــه گر زنای چشم حظی میبری * نی کباب از پهلوی خود میخوری * یعنی از راه چشم اگر رای مهمله
باشد و اگر کز برای معجمه خوانده شود زنا خواهد بود در داستان آزاد شدن بلقیس از
ملک و مست شدن او از شوق ایمان ــه چند صنعت رفت ای انکار تا * آب و
گل انکار زاد از هل اتی * آب و گل میگفت خود انکار نیست * بانگ میزد بیخبر کاخبار نیست * شیخ آذری
در جواهر اسرار این انکار را در بیت اول باستفهام انکاری ملائکه در خلقت آدم علی نبینا و علیه السلام
که اتجعل فیها من یفسد فیها و انکار ابلیس در سجود او که ابی و استکبر و کان من الکافرین شرح کرده و آب
و گل را در بیت ثانی باستعداد آدم و جامعیت او مراد داشته ع بانگ میزد بیخبر کاخبار نیست * ابلیس که
او از کمال آدم بیخبر بود تفسیر نموده و این هیچ مناسبت بموضوع و محمول داستان و مقولهٔ حضرت مولوی
ندارد بل مراد مولوی انکارات نشأت خلقت انسان است که در هر مرتبه از نشأه اخری انکار داشته
اول خاک از جسد آدم که ابو الاباست بعد از آن در ذریات نطفه از مضغه از علقه و جمادی از حیوانی
الی الحشر این مقدمه را شبه بقصهٔ بلقیس در انکار اسلام بسلیمان علیه السلام و تعلق او بتخت گردانیده
حشر اجساد را درین ضمن مبین فرموده و همان انکارات نشأت را دلیل و حجت اقرار ساخته کما لا یخفی
علی الفطن العارف در داستان آموختن قابیل پیشهٔ گورکنی از زاغ ــه
چون ز ترک فکر این عاجز شدی * از گنه آنگاه هم عاجز بدی * چون بدی عاجز پشیمانی ز چیست *
عاجزی را باز جو کز جذب کیست * عاجزی بی قادری اندر جهان * کس ندیدست و نباشد این
بدان * توجیه این سه بیت بدو طریق میتوان کرد یکی آنکه چون از ترک فکر پشیمانی بی عاجزی
بعد از عاجز شدنت از ترک گناه که مرتکب شدی عاجز بودی و هم گناه هم پشیمانی اختیار از تو واقع شده

پس با وجود عجز و پشیمانی از چیست چه در امری که باختیار نباشد و از روی عجز صادر شود پشیمانی
وجهی ندارد و بنا بر تحقق این امر باز جو که عاجزی در اختیار و ترک از جانب کیست چرا که عاجزی بی قادری
نمی باشد درین صورت مقرر شد که هر دو از امر قضاست و با قضای حق کسی را چاره نیست پس رضا
بقضا باید داد و خود را در جمیع امور تسلیم باید ساخت و این تحقیق علیحده است دخلی بجبر و قدر ندارد
درینجا مطلب اثبات غلبهٔ قضا و عاجز بودن آدمی ست در قضای حق و این را جبر محمود میگویند
دوم آنکه چون از ترک فکر پشیمانی و عاجز شدی از ترک گناه هم آن وقت که مرتکب گناه شدی
عاجز بودی و هر دو هم گناه و هم پشیمانی اختیار از تو واقع شده پس با وجود عجز پشیمانی که لازمهٔ اختیار ست
از چیست درین صورت شد که یک گونه اختیار مرجحی در همه چیز داشته چه اگر اختیار نمی بود پشیمان
نمی شدی و در امری که بی اختیار از روی عجز صادر شود پشیمانی وجهی ندارد و بنا بر تحقق این مقدمه در
ترک پشیمانی جای عذر نماند چه اگر عاجز مطلق می بودی از گناه معرض گردیده پشیمان نمی شدی پس
چنانچه از گناه به پشیمانی آمدی از پشیمانی گذشته کار نیکوتر و یار نیکوتر اختیار کن و از گناه و پشیمانی بگذر
نهایتش این عجز از تاثیر قضا و جذب حق ست چرا که صفت عاجزی بی قادری نمی باشد و اشیا باضداد
مبین میگردد اگر در تو قادری نمی بود عاجزی نمی بود پس اینها از عجز تو نیست بلکه از قضاست والله اعلم
بالصواب در قصهٔ رستن خروب در گوشهٔ مسجد اقصی ــه چون رهی از ستن شد ای
بی رشد * که خدا هم سنت او میکشد * اینجا مراد از منت که خدا میکشد قبول التماس و شفاعت ست
و در دو بیت مابعد بمعنی رضا و خوشنودی و مجاز این باد ب نزدیک ست اما اگر بر حقیقت کرده شود
منتی که حق سبحانه و تعالی از انبیا بکشد در معنی منتی ست که از خود خواهد کشید چه این گروه بر شکوه از خود
فانی شده بحق بقا یافته اند و ذره از هستی ایشان باقی نمانده درین صورت هر منتی که حق از ایشان
بکشد از خود خواهد بود و منت را بهر معنی که گفته شود درست ست در چالیس عقل با نفس همچو
تنازع مجنون با ناقه ــه نیستت بر وفق من مهر و مهار * کرد باید از تو صحبت اختیار *
قاعدهٔ مقرر نحو است که هرگاه صلهٔ این قسم افعال بعن واقع شده از اصل خود تجاوز نموده بحسب معنی
منعکس شوند چنانچه شغل و رغب در عبارت من شغلک عن الله و من رغب عن سنتی بمعنی اعراض ست
درین صورت اینجا اختیار بمعنی ترک باشد و نیز این مقام مقتضی همین معنی ست در داستان
نوشتن غلام قصهٔ شکایت نقصان اجری سوی پادشاه ــه چون نمی تانی
کزو بعلش کنی * هم تهی بهتر که بجنس تنی * یعنی چون جوال وجود عاریتی خود را نمی توانی که از جواهر معرفت

حقیقت پر کنی بهتر آنست که از همجنس تن جیفه خاکی که عبارت از غذای حیوانی و مستلذات شهوانیت
تهی باشد **داستان مژده دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی قدس سره**
ه بوی رامین میرسد از جان ویس * بوی یزدان میرسد هم از اویس * مقررست که رامین نام
عاشق و ویسه نام معشوق ست و معنی این بیت تقاضا آن میکند که برعکس باشد چه مراد آنست
که بوی معشوق میرسد از جانب عاشق گویا حضرت مولوی اتحاد عاشق و معشوق و کشش عشق که از جانبین
متحقق ست و از طرف معشوق در صورت ناز و از جانب عاشق بصفت نیاز ظهور مے نماید منظور
داشته ذکر عاشق در محل معشوق فرموده اند چنانچه در آخر دفتر سوم میفرمایند بیت حاصل آنکه هر که
او طالب بود * جان مطلوبش برو راغب بود * هیچ عاشق خود نباشد وصل جو * که نه معشوقش بود جویای او *
و بدون این هیچ احتمال دیگر ندارد و از ابیات ماقبل و مابعد نیز همین توجیه بر می آید عیاذا بالله
من عکسها که مستلزم اسناد جهل ست بحضرت مولوی درین مقدمه و هر گاه در محل دیگر خود فرموده باشند
ع گر تو را بینی محو جز ویسه است، و قطع نظر ازان چه گنجایش دارد که درین قسم مقدمه سهل ازان حضرت
ذهول واقع شود والله اعلم بالصواب **در قصه سبحان ما اعظم شانی گفتن بایزید و**
اعتراض مریدان و جواب او مر ایشان را ه شیر گیر از شیر کی ترسد بگو * شرح راه
از کور کی پرسد بگو * یعنی شرح راه که عبارت از حفظ مراتب عبودیت باشد از مست مستغرق حقیقت
که کوری سکر دارد و چشمش از ماسوی پوشیده است **در بیان رسول** ه از بلیس او بتر تو خود
کے بود * چونکه عقلش نیست او لاشی بود * گویند شیطان بدرگاه غفاری معروض داشت که در کلام
مجید رحمتی وسعت کل شئی واقع شده و من شئی ام بموجب این نص امیدوار مغفرت می باشم از مکمن
غضب الهی حکم صادر شد که ما ترا از شئی هم بیرون کردیم اینکه حضرت مولوی درین بیت اطلاق
لاشئی بر شیطان فرموده اشاره باین مقدمه است **در داستان وحی حضرت آفریدگار**
عز شانه را که ای موسی من که خالقم دوست میدارم ترا ه همچنانکه ایاک نعبد
در حنین * در بلا از غیر تو لا نستعین * قاعده کلیه است که تقدیم ما حقه التاخیر یوجب الحصر چون در ایاک
نعبد و ایاک نستعین لفظ ایاک که مفعول ست و حقش تاخیر از فعل و فاعل بود مقدم واقع شده افاده حصر
میکنند و حضرت مولوی مطابق این قاعده تفسیر نمودند **در خواست قبطے دعاء خیر و بدایت**
از سبطے و دعا کردن سبطے ه یا بقر و بیست مریم بوی مشک * یابد و تری و میوه شاخ
خشک * یعنی شاخ خشک بقر و بیست مریم بوی مشک و تری و میوه یابد اینجا مراد آنست که برکت

دعای سبطی قبطی از ضلالت کفر وا رسته بسعادت ایمان راه یابد ایضاً **در داستان مذکور**
ه کاف کافی آمد از بهر عباد * صادق وعده کهیعص * حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه
و حبیب علیه السلام و این حروف ازان جمله است بعضی گویند اینها اسمای الهیه اند و از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقول ست که در بعضی ادعیه میخواندند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند کاف مفتاح اسم کافی
و کبیر و کریم ست و ها اشارت ست باسم هادی و چون مبدأ هیچ یکی از اسمای الهی حرف یا واقع نشده
گویند ایمائیست بانکه یدالله فوق ایدیهم و عین از عزیز علیم و عادل ست و صاد از صادق و میشاید
که نام سوره باشد **در داستان دعا کردن موسی علیه السلام و سبز شدن**
کشت زار ه چند روزی سیر خوردند از عطا * آن دمی و آدمی و چارپا * آن دمی عبارت
از طیورست که ایجاد آنها از باد ست چنانچه مولوی جای دیگر فرمودند ع مرغ از باد ست کی ماند بباد *
در اطوار منازل آدمی در خلقت از ابتداع آمده اول باقلیم جماد * مراد از اقلیم جماد
خاک ست باعتبار اصل که لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین و نطفه نتیجه آن که تا بمرتبه نباتی
نرسیده و قابل نمو نشده بمنزله جمادی اعتبار مینمایند ع وز جمادی در نباتی او فتاد * انتقال از
مرتبه نطفگی ست بمرتبه علقه که ثم خلقنا النطفة علقة ع سالها اندر نباتی عمر کرد * عبارت از طول مدت
که در محاورات این قسم الفاظ بمعنی طول مدت می آورند ع وز نباتی چون بحیوانی فتاد * کنایت ست
از فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ه باز از حیوان سوی انسانیش * میکشد آن خالقی
که دانیش * اشارت ست ثم انشاناه خلقا آخر و آنچه مولانا میر حسین میبذی صاحب فواتح شرح
دیوان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که شرح هدایه حکمت نیز از وست در فتح هفتم از فاتحه رابعه
که بیان جسم مرکب مینماید موکد این مراتب ست که میگوید اول بر ستی صورتی فائض میشود که حافظ
ترکیب اوست بعد ازان خلع آن صورت و لبس نفس نباتیه میکند پس خلع آن و لبس نفس حیوانیه
مینماید پس مستعد نفس ناطقه میشود و نیز میتوان گفت که حضرت وجود مرتبه مرتبه تنزل فرموده بعد از
تعینات متکثره در نشاه عینی خارجے از جمادی به نباتی و از نباتی به حیوانی و از حیوانی بمظهر انسانی
که نشاه صورت بشری انسان ست ظهور فرموده و این بیان مراتب تنزل حق ست تا مرتبه انسانی
در داستان نمودن جبرئیل خود را به پیغمبر علیه الصلوة والسلام بصورت
خویش ه گفت احمد زان نظر بیهوش گشت * همچو او از مهر کف پر جوش گشت * مه همه
کف مصطفی نور باش * مار را گر کف نباشد گو مباش * گفت در بیت اول بمعنی صورت ظاهر

و در بیت ثانی بمعنی زبد که مراد از جبرئیل تواند بود درین صورت معنی بیت چنین باشد که صورت ظاهر
احمد علیه السلام ازان نظر بیهوش شد اما بحر یعنی حقیقت احمد از مهر جبرئیل پر جوش گشت چه بقای
کف از جوشش بحرست که اگر باطن محمدی در مقام القا جبرئیل نمی بود مضمحل میگشت یا اشاره بمعنی
کف تواند بود که درین حدیث در مشکوة فی باب المساجد فی فصل الثانی از روایت عبد الرحمن
بن عائش واقع شده که رایت ربی عز وجل فی احسن صورة قال فیم یختصم الملاء الاعلی فقلت انت
اعلم قال فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثدیی فعلمت ما فی السموات والارض رواه الدارمی
مرسلا والترمذی نحوه عنه مرویست از عبد الرحمن بن عائش که فرمود رسول صلی الله علیه وآله وسلم
که دیدم من پروردگار خود را در بهترین صورت گفت در چه چیز مناظره و مکالمه میکنند فرشتگان
گفتم تو دانا تری گفت پس بنهاد حق سبحانه تعالی کف خود در میانهٔ هر دو شانه من پس یافتم خنکی از
کف در میان هر دو پستان خود پس دانستم آنچه در آسمان و زمین بود درین شق معنی بیت چنین
خواهد بود که صورت احمد ازان بیهوش گشت اما حقیقت احمد از عشق حق پر جوش شد یعنی
اگرچه بظاهر بیهوشی بر وطاری شده بود اما باطنش بعشق حق مشغول داشت معنی اول نظر بابیات
ماقبل مناسبت و معنی ثانی به بیت مابعد والله اعلم **ایضاً در داستان مذکور** نیز کن
مشک سخن یا شیت را + وامکن ابان قلما شیت را + قلما شئت یعنی بگو هر چه میخواهی تو اگر تازی
باشد مردم این لفظ ترکی دانسته معنی بیهوده میگویند و در دفتر ششم هم این لفظ در داستان جواب
گفتن صوفی قاضی را واقع شده بهمین معنی درست می آید و غیر این بیهوده مینماید غایتش معنی
بیهوده بقرینه ازین لفظ مستفاد میگردد بیت صوفیا خوش بهین بگشا گوش جان + تا تو
قلما شئت خواهم گفت هان + چون بسیاق و سباق داستان مذکور رجوع نمایند صدق این معنی
ظاهر میشود **ایضاً در داستان مذکور** تفرقه برخیزد و شک و دوئی + وحدت ست
اندر وجود معنوی + وجود معنوی باصطلاح صوفیه عبارت ست از ولادت ثانیه که بیرون آمدن
سالک ست از مشیمهٔ طبیعت و احکام آن کما قال عیسی علیه السلام لن یلج ملکوت السموات
من لم یولد مرتین و هر گاه وجود سالک باین مرتبه برجاست رسید و از طبیعت و احکام آن بر آمد
و تفرقه و شرک و دوئی بر خاست بوحدت محض فائض گشت **ترجمه ابیات عربی در داستان**
نیت کردن آن درویش که این زر بدهم بدان هیزم کش کین بود اندیشه
ملوک + کیف تلقی الرزق ان لم یرزقوک + چگونه ملاقی شوی تو روزی را اگر روزی ندهند

ایشان را **در بقیهٔ قصهٔ اهل سبا و نصیحت وارث سلیمان علیه السلام** +
لافت الاشباح یوم وصالها + عادت الاولاد صوب اصلها + ملاقات کرد اجساد روز وصل آن اجساد
بازگشتند فرزندان او بسوی اصل خودها که پدر و مادر ست **بیت** امة العشق خفی فی الامم + مثل
جود حوله یوم السقم + گروه عشق پوشیده است در گروههای مردم مانند سخائی که گرد او رنج ملامت است
بیت ذلة الارواح من اشباحها + عزة الاشباح من ارواحها + خواری جانها از اجساد آنها است
ارجمندی تنها از ارواح آنهاست **بیت** ایها العشاق السقیا لکم + انتم الباقون والبقیا لکم + ای
عاشقان نوشیدن شراب محبت مر شمار است شما جاوید مانندگانید و جاوید بودن مر شمار است
بیت ایها السالون قوموا واعشقوا + ذاک ریح یوسف فاستنشقوا + ای بی عاشقان
بالیستید عاشق آن عشق بوی یوسف ست پس ببوئید آن بو را **در بقیهٔ قصهٔ عمارت**
کردن سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را لیس من مستقذر مستنقه + قط الا طائره
فی عنقه + معنی بیت چنین میشود که نیست از هیچ آلوده و پاک یعنی عاصی و مطیع هرگز مگر که مرغ
نامهٔ اعمال او در گردن اوست **در داستان باز آمدن شاعر بعد چند سال با امید**
همان حیله معنی الله گفت آن سیبویه + یولهون فی الحوائج هم لدیه + زاری میکنند
ایشان در حاجتها نزد خدا **بیت** گفت الهنا فی حوائجنا الیک + والتمسناها وجدناها لدیک
زاری کردیم ما در حاجتهای خود بسوی تو و جستیم این حاجات را یافتیم ما آنها را نزد تو **در حاشیهٔ**
عقل با نفس همچو تنازع مجنون با ناقه هوا ناقتی خلفی وقدامی الهوی + وانی وایاها
لمختلفا + دوستی ناقه من بجانب پس منست و جانب پیش من محبوب منست و بدرستی که ما و آن
ناقه هر آینه اختلاف کنندگان و جنگیانیم این شعر مجنونست و در عنوان واقع شده **در داستان**
شنیدن شیخ ابو الحسن قدس سره خبر دادن بایزید را قدس سره از بانگ آنچه
از خطیر شیخ + ها انا ادعوک کی تسعی الی + نیک من میخواهم ترا تا سعی کنی و بیائی سوی من
در داستان اعتراض معترضی بر رسول علیه السلام بر امیر کردن
آن هذیلی این مگر باشد ز حب مشتهی + اسقنی خمرا وقل لی انها + خبر آن محذوفست
که خمر باشد یعنی بخوران مرا باده و بگو مرا بدرستی که آن باده است **در داستان نمودن**
جبرئیل خود را به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بصورت خویش لا تخالفهم
حبیبی دارهم + یا غریبا نازلا فی دارهم + مخالفت مکن ایشان را ای دوست و مدارا و نرمی

کمن با ایشان ای غریب مسافر فرود آینده در سرای ایشان **ایضاً در داستان مذکور**
ست اعط ماشاؤ او را مواو رضهم ٭ یا طعینا ساکتا فی ارضهم ٭ بده ایشان را آنچه بخواهند و بطلبند
و راضی دار ایشان را ای مسافر سکونت دارنده در زمین ایشان **آیات قرآنی آغاز**
دفتر زانکه شاکر را زیادت وعده است ٭ آنچنانکه قرب مزد سجده است ٭ مضمون این آیت
ست که در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ ابراهیم واقع شده لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید نعمتهای
من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را **ایضاً در آغاز دفتر** شمس را قرآن ضیا خواند
ای پدر ٭ وان قمر را نور خواند این را نگر ٭ اشارت بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ
یعتذرون در سورهٔ یونس واقع شده هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا اوست خداوندی
که بقدرت گردانید آفتاب را خداوند روشنی وماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات
باشد ضیاست واگر بالعرض باشد نورست **باقی حکایت که آن عاشق از عسس**
گریخت در عنوان وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم این آیت در سورهٔ بقر در جزو سیقول
واقع شده در عنوان مذکورست وتفسیر این آیت در دفتر سوم تحریر یافته در داستان یافتن عاشق
معشوق را و بیان آنکه جوینده یابنده بود **حکایت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه**
ست گفت یزدان وصف آن جای حرج ٭ بهر محشر لا تری فیها عوج ٭ در سیپارهٔ قال الم اقل لک
در سورهٔ طه واقع شده ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری
فیها عوجا ولا امتا و میپرسند ترا از کوهها یعنی تا حال آن پس بگو در جواب ایشان که بقدرت
پراگنده سازد آنرا آفریدگار من پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس
اجزای آنرا ریزه گرداند چون ریگ پس باد و بور را بفرستد تا آنرا متفرق سازد پس بگذارد
قرارگاه ایشان یعنی زمین را خالی هموار نه بینی در ان پستی ومغاره ونه بلندی ویشته **در**
داستان معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیس این آیت
در سیپارهٔ وما من دابه در سورهٔ یوسف واقع شده و در عنوان مذکورست که ان کیدکن عظیم
بدرستی که کید شما زنان بزرگ ست زود در دل می آمیزد و در نفس تاثیر میکند **در داستان**
سمیع و بصیر گفتن خدای تعالی را عز وجل ست تسخر وطنزی بود آن یا جنون
پاک حق عما یقول الظالمون ٭ اقتباس ست از آیت کریمه که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ
بنی اسرائیل واقع شده سبحانه وتعالی عما یقولون علوا کبیرا پاک ست خدا و برترست از آنچه

ایشان میگویند برتری بزرگتر **در داستان مثال دنیا چون گلخن و تقوی چون حمام**
ست هر که در حمام شد سیمای او ٭ هست پیدا بر رخ زیبای او ٭ اقتباس ست از مضمون این آیت
که در سیپارهٔ حم در سورهٔ فتح واقع شده سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علامت این مومنان ظاهرست
در رویهای ایشان از اثر سجود بسیار تفسیر این آیت سابق نیز نوشته شده **در قصهٔ آن دباغ که در**
بازار عطاران بیهوش و رنجور شد الخبیثات للخبیثین بخوان ٭ رو و پشت این
سخن را باز دان ٭ در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات
تفسیر این آیت در دفتر دوم نوشته شده در گمان بردن کاروانیان که بهیمهٔ صوفی رنجورست **ایضاً در**
قصهٔ مذکور ست چون ز عطر وحی کژ گشتند و گم ٭ بد فغان شان که تطیرنا بکم ٭ در سیپارهٔ ومن یقنت
در سورهٔ یس واقع شده قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم تفسیر این آیت
در دفتر دوم تحریر یافته در داستان آمدن دوستان به بیمارستان بعیادت خواجه ذو النون مصری
رحمة الله علیه **در داستان معالجه کردن برادر دباغ دباغ را ست** مشرکان را زان
نجس خواندست حق ٭ کاندرون پشک زادند از سبق ٭ در سیپارهٔ واعلموا در سورهٔ توبه واقع شده
انما المشرکون نجس جز این نیست که مشرکان پلیدند بسبب ناپاکی عقیده یا بسبب آنکه میفرماید که نجس
العین اند مانند کلاب **در داستان رد کردن معشوق عذر و تلبیس عاشق را ست**
ربنا انا ظلمنا گفت و بس ٭ چونکه جانداران بدید از پیش و پس ٭ در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف
واقع شده ربنا ظلمنا انفسنا تفسیر این آیت در دفتر اول مبین گشته در قصهٔ حضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام
دبستن قضا نظر او را **در داستان گفتن جهودان با علی رضی الله عنه که اگر اعتماد**
داری بر حافظی خدا از سر کوشک خود را بینداز ست امتحانی گر بدانست و بدید ٭ نی که
نقاش آن بروی نوع کشید ٭ اشاره باین آیت ست که در سیپاره ومالی لا در سورهٔ صافات واقع شده
والله خلقکم وما تعملون وخدای تعالی آفرید شما را و عمل شما را از تراشیدن بتان وجمیع اعمال شما و این
آیت دلیل اهل سنت بر آنکه افعال عباد مخلوق خدای تعالی ست پس لازم شد بر ایشان حجت و دلیل
ومعارضه نتوانستند کرد این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ حجرات واقع شده و در عنوان مذکورست
انما المؤمنون اخوة جز این نیست که مومنان برادران اند مر یکدیگر را در دینی چه همه منتسبند باصلی واحد که
آن ایمان ست **ایضاً در عنوان** این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده
لا نفرق بین احد من رسله میگویند بنی مومنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان میان هیچ یک از رسولان

وبلکه همه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکرند در شرح **انما المومنون اخوة والعلماء کنفس واحدة** ه دم بخور در آب ذکر صبر کن * تا رهی از فکر و وسواس کهن *
اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ رعد واقع شده الا بذکر الله تطمئن القلوب بدانید و آگاه باشید بذکر خدا آرام می یابند دلهای مومنان **ایضاً در شرح مذکوره** کز قرآن نقل خواهی ای حرون * خوان جمیع هم لدینا محضرون * در سورهٔ یس در سیپارهٔ ومالی لا واقع شده وان کل لما جمیع لدینا محضرون تفسیر این آیت در دفتر سوم نوشته شده در داستان اجابت کردن حق تعالی دعای موسی علیه السلام را در بقیه **قصهٔ بنای مسجد اقصی در دست سلیمان علیه السلام** ه حق همی گوید که دیوار بهشت * نیست چون دیوارهای جان زشت * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ عنکبوت واقع شده وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون و بدرستی که سرای دیگر اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در و خواهد بود اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی **در قصهٔ هدیه فرستادن بلقیس از شهر خود پیش سلیمان علیه السلام** ه هدیه بلقیس چهل استر بدست * بار آنها جمله خشت زر بدست * این قصه موافق آیات قرآنی ست که در سورهٔ نمل در سیپارهٔ وقال الذین واقع شده وانی مرسلة الیهم بهدیة فنظرة بما یرجع المرسلون فلما جاء سلیمان قال اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتیکم بل انتم بهدیتکم تفرحون بدرستی که من فرستنده ام بسوی سلیمان و قوم او هدیه که مقصود صلح ست پس نگرنده ام که از انجا چه چیز باز میگردند فرستادگان من اگر هدیه مرا قبول کند ملک ست و الا پیغمبرست پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس سلیمان و هدیه آورد و گفت آیا مدد میدهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست پس آنچه عطا کرده مرا خدا از ملک و نبوت و علم بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بلکه شما بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جز حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست و تمام قصه تفصیلا در تفسیر حسینی بتوضیح مبین ست این مختصر گنجایش تحریر آن نداشت **ایضاً در قصهٔ مذکوره** می پرستید اختری کان زر کند * رو بوی آرید کو اختر کند * این بیت و ابیات ابعد اقتباس ست ازین مضمون آیت که در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون یعنی سجده نکنید شمس و قمر را بواسطه اینکه هر دو مخلوق و مامورند مثل شما و سجده کنید حق سبحانه را که آفریده است اینها را اگر باشید شما خدا را پرستندگان چه سجود خاص عبادت ست هر چه ماعدای او ست قابل عبادت نیست **در داستان کرامات شیخ عبدالله مغربی قدس سره** ه

یوم لا یخزی الله النبی را راست دان * نور یسعی بین ایدیهم بخوان * در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ تحریم واقع شد یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر روزی که خجل نکند خدا پیغمبر خود را نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعت او را در بارهٔ عاصیان مردود سازد و در رسوا نسازد وانانرا نیز که ایمان آورده باوی یعنی درخواست ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند نور ایشان یعنی نوری که خدا با مومنان عطا کرده می شتابد و میرود در پیش ایشان و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و در ان محل که نور منافقان فرو میرود گویند مومنان ای آفریدگار ما تمام گردان بما روشنی ما یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم و بیامرز مارا یعنی از ظلمت گناه پاک کن بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت او زار توانائی **در داستان بازگردانیدن سلیمان رسولان بلقیس را با آن هدیها که آورده بودند** ه بازگردید ای رسولان خجل * از شما او را بمن آرید دل * بتمه مضمون این آیت ست که در سورهٔ نمل در سیپارهٔ وقال الذین واقع شده ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون ای رسول بازگرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت طاقت مقاومت نباشد ایشان را با آن لشکر و هر آینه بیرون کنیم ایشان را از بلدهٔ سبا در حالتی که بحرمت و بعزت باشند و ایشان خوار شدگان شوند اسیران **در داستان دلداری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را** ه تا بگویید چون ز چاه آمد پیام * جان که یا بشری هذا غلام * اشارت ست باین آیت که در سیپارهٔ وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده وجاءت سیارة فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام و آمد کاروانی بنزدیک آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشندگان کاروان متعلق بدو باشند پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را وحی رسید به یوسف علیه السلام که در دلو بنشین و یوسف در دلو بنشست گفت آن وارد ای مژده و شادی مرا که این غلامیست در غایت خوبی **در داستان نیت کردن او که این زر بدهم بدان هیزم کش** ه بود پیش سر اندیشه * چون چراغی در درون شیشه * این بیت مناسب بمضمون این آیت ست که در سیپاره قد افلح در سورهٔ نور واقع شده که المصباح فی زجاجة آن چراغ افروخته در قندیلی از آبگینه تفسیر ما قبل این آیت در دفتر سوم گذشته در حکایت زنی که فرزندش نمی زیست **در داستان تحریص سلیمان رسولان را بتعجیل بهجرت**

بلقیس بهر ایمان ﴿پس بگو شدش بیا اینجا تمام * زود کان الله یدعوا دار السلام﴾ مصراع اول مضمون این آیتست که در سورهٔ نمل در سیپارهٔ وقال الذین واقع شده الا تعلوا علی واتونی مسلمین بر من بزرگی مکنید و گردن مکشید و بیائید بمن گردن نهادگان و فرمان برندگان و مصرع ثانی اشارت است بآیه که در سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ یونس واقع شده والله یدعوا الی دار السلام و خدا میخواند بندگان خود را بسوی سرای سلامت که بهشتست یعنی میخواند که موجب دخول بهشت است

داستان آزاد شدن بلقیس از ملک و مست شدن او از شوق ایمان

﴿چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد * بر زمان رفته هم افسوس خورد﴾ اشاره بمضمون این آیت است که در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ نمل واقع شده قالت رب انی ظلمت نفسی واسلمت مع سلیمان لله رب العالمین گفت بلقیس که ای آفریدگار من بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود به پرستش آفتاب و اسلام آوردم با سلیمان علیه السلام یعنی بر دست او و تسلیم کردم مر امر خدا را که پروردگار عالمیان ست

ایضاً در داستان مذکور

﴿آن که گوید راز قالت نملة * هم بداند راز این طاق کهن﴾ این آیت در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ نمل واقع شده حتی اذا اتوا علی وادی النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون تا چون آمدند در وادی که مورچهٔ بسیار دران بود و آن وادی نزدیک شام ست و مورچه آن مثل مگس ست که پر دارد گفت مورچه که ای مورچگان در آئید در مسکنهای خود تا پایمال نکنند شما را سلیمان و لشکر او و حال آنکه ندانند ایشان که شما پایمال میشوید که اگر بدانند نکنند از برای آنکه پیغمبران معصوم اند از ظلم و ایذا

ایضاً در داستان مذکور

﴿چند صنعت رفت ای انکار تا * آب و گل انکار زد از هل اتی﴾ این بیت و ابیات دیگر تمام مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ دهر واقع ست هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا آیا آمد استفهام تقریریست یعنی تحقیق آمد بر آدم علیه السلام هنگامی از زمانی که دران نبود چیزی یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح و کسی بانسانیت او را یاد نمیکرد و بدرستی که ما آفریدیم آدمیان را که اولاد او نید از آبی اندک که منی ست آمیختها یا مراد الوانست که منی مرد سفید و از آن زن زرد ست و بعد ازان از اجتماع سیر میشوند می آزمائیم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا ممکن شود از مشاهدهٔ دلائل و استماع آیات و بدرستی که راه نمودیم او را راه راست بنصب دلائل

قدرت و انزال آیات تا باشند یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید یا ناسپاس یعنی کافر شقی

در داستان چاره کردن سلیمان علیه السلام در حضار تخت بلقیس

﴿پس سلیمان گفت با شکر عیان * تخت او را حاضر آید این زمان﴾ مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ نمل واقع شده قال یا ایها الملأ ایکم یاتینی بعرشها قبل ان یاتونی مسلمین قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی امین قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر ومن شکر فانما یشکر لنفسه ومن کفر فان ربی غنی کریم گفت سلیمان که ای جماعت من کدام از شما تواند که بیاورد نزد من تخت بلقیس را پیش ازان که او با قوم خود بیاید و مسلمان شود از برای آنکه در حال اسلام جائز نیست گرفتن اموال ایشان و مقصود سلیمان علیه السلام از آوردن تخت آن بود که بنماید بلقیس را بعض آنچه مخصوص گردانیده خدا تعالی باو از عجائب که دلالت میکنند بر عظم قدرت خدا تعالی و بر صدق نبوت سلیمان علیه السلام گفت خبیثه قوی از جن که من بیاورم تخت بلقیس را نزد تو ای سلیمان پیش از آنکه برخیزی از مجلس حکم او و از صبح تا نصف النهار بود و بدرستی که من بردارم آن تخت را هر آینه قوت و قدرت دارم و امینم بر آنچه بر تخت ست از جواهر و زینها سلیمان فرمود زود تر ازین خواهم گفت آن کسی که نزد او بود علم اسم اعظم که دانسته بود از کتاب خدا تعالی و او آصف بن برخیا بود که وزیر سلیمان بوده و قرائت کتب آسمانی کرده بود من بیاورم نزد تو تخت بلقیس را پیش ازانکه باز گردد بسوی تو طرف چشم تو یعنی درین مقدار زمان که نظر کنی بچیزی پیش از آنکه برداری نظر ازان چیز حاضر گردانم پیش تو آن تخت را و این نهایت سرعت ست و اسرع ازین متصور نیست پس آورد آصف آن تخت را پیش سلیمان بیک طرفة العین پس چون بدید سلیمان تخت بلقیس را نهاده و نزد او حاضر گفت سلیمان از جهت شکر خدا تعالی بر نعمت که این نعمت را از فضل پروردگار هست که تفضیل کرد بر من از غیر استحقاق من تا بیازماید مرا که در مثل این امور آیا شکر میگزارم یا ناسپاسی پیش می آرم و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را پس جز این نیست که سپاس میدارد از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آنست و هر که بکفران درفتد پس بدرستی که پروردگار من بی نیاز ست از شکر گزاری و ناسپاسی مردم کرم کننده است و انعام بر مستحقان

در مثل قانع شدن آدمی بدنیا و حرص او در طلب دنیا

این آیت در سورهٔ یٰس در سیپارهٔ وما لی واقع شده و در عنوان مذکور ست قال یا لیت

قومی الی آخره تفسیر این آیت در دفتر سوم تحریر یافته در داستان مخفی بودن آن درختان از خلق **الیضاً در مثل مذکور ست** لیک زین شیرین گیاهی زهرمند * ترک کن تا چند روزے سیچرند * تفسیر این آیت است که در حم زخرف واقع شده و در سورهٔ معارج نیز واقع ست سورهٔ زخرف در جزو الیه یرد و سورهٔ معارج در سیپارهٔ تبارک ست فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون پس بگذار ایشان را تا سعی میکنند در باطل و بازی میکنند در دنیا تا وقتیکه به بینند روزی را که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت **الیضاً در مثل مذکور ست** ریشخندی کرده اند آن منکران * بر مثلها و بیان ذاکران * مناسب بمضمون این آیت که در جزو الم در سورهٔ بقر واقع شده واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا و آنها که بپوشیدند حق را پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس چه چیز خواست خدا برین که گفت از روی مثل **در بقیهٔ قصهٔ عمارت کردن سلیمان مسجد اقصی را بتعلیم و وحی خدا ست** قد جعلنا الحبل فی اعناقهم * واتخذنا الحبل من اغلالهم * اشارت ست بکریمه که در سیپاره ومن یقنت در سورهٔ یس واقع شده انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا الایة ترجمه ما گردانیدیم در گردنهای ایشان غلها و زنجیرها **الیضاً در قصهٔ مذکور ست** لیس من مستقدر مستنقه * قطه الاطائره فی عنقه * این آیت در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا و هر آدمی را خواه مومن باشد یا کافر الزام کرده ایم اورا عمل او یعنی نوشته ایم بر هر انسانی هر چه عمل میکند از خیر و شر و ظاهر گردانیدیم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفهٔ عمل اوست به بیند آن کتاب را باز کشاده **در داستان باز آمدن شاعر بعد چند سال بامید بهان صله ست** آستین من عصمت و حفظ تو ست * جملهٔ مطوی بیمین آن دو دست * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ زمر واقع شده والسموات مطویات بیمینه و آسمانها پیچیده خواهد شد بیمین قدرت خدا تعالی **الیضاً در داستان مذکور ست** هر نبی زو بیاورده برات * استعینوا منه صبراً والصلوٰة * در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوٰة ای گرویدگان یاری جوئید بر قیام بحقوق الٰهی بشکیبائی که کلید در نجات ست و بنماز که مجمع العبادات ست **در داستان یافتن بد رائی وزیر دون در افساد مروت شاه بوزیر فرعون ست** پس بود ظلمات بعض فوق بعض * فی جزو یا رونه دولت و فرض *

در جزو قد افلح در سورهٔ نور واقع شده ظلمات بعضها فوق بعض این تاریکیهاست بعضی بالای بعضے متراکم شده یعنی تاریکی بحر و تاریکی موج اول و تاریکی موج ثانی و تاریکی سحاب **در داستان آموختن پیشهٔ گورکنی قابیل را از زاغ ست** دید زاغی زاغ مرده در دهان * بر گرفته در هوا گشته پران * ترجمهٔ این آیت ست که در جزو لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه قال یا ویلتا اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سوءة اخی فاصبح من النادمین من اجل ذلک پس فرستاد خدا تعالی زاغ را که میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد این عمل بسبب آن بود که تا نماید قابیل را که چگونه بپوشد جیفه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغ مرده را بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بران می پاشید تا پوشیده گشت پس چون قابیل فعل زاغ را دید گفت او که وای بر من آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ درین عمل پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل همین طریق هابیل را در خاک سپرد پس گشت از پشیمان شدگان برانکه عقل من قدر عقل زاغ نشد لسبب این فعل **در قصهٔ صوفی که در میان گلستان سر بزانو مراقب بود ست** امر حق بشنو که گفت ست انظروا * سوی این آثار رحمت آر رو * اشارت باین آیت ست که در جزو اتل ما اوحی در سورهٔ روم واقع شده فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ان ذلک لمحی الموتی وهو علی کل شیٔ قدیر پس درنگر بسوی نشانهای رحمت خدا یعنی باثر مطر تا به بینی که چگونه خدا آن اثر زنده میگرداند زمین را باشجار و ثمار و زرع و نباتات پس از مردگی و افسردگی آن بدرستی که قادرست بر احیای زمین بعد از موت هر آئینه زنده گردانندهٔ مردگانست و خدا بر همه چیز تواناست چه قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست **در قصهٔ رستن خروب در گوشهٔ مسجد اقصی و غمگین شدن سلیمان ازو ست** همچو ابلیس که گفت رب بما اغویتنی * تا نکردی جبری و کژ کم تنی * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم گفت ابلیس بسبب آنچه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت هر آئینه بنشینم برای فرزندان آدم بر راه تو که آن راست ست یعنی دین اسلام و در قصد آن باشم که ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم **الیضاً در قصهٔ مذکور ست** که بر آیم بر سر کوه مشید * منت نوحم چرا باید کشید * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ ومامن دابة در سورهٔ هود واقع شده قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء تفسیر این آیت

دردفتر سوم تحریر یافته در داستان سرکشیدن کنعان از نصیحت نوح علیه السلام و در **تفسیر این حدیث که ان الله تعالی خلق الملائکة ورکب فیهم العقل وخلق البهائم ورکب فیهما الشهوة** ه شهوت ار غالب شود پس کمترست ٭ از بهائم این بشر زان کابترست ٭ ترجمه این آیت ست که درسیپارهٔ قال الملأ درسورهٔ اعراف واقع شده اولئک کالانعام بل هم اضل تفسیر این آیت در دفتر دوم مرقوم گشت در داستان بیان حال خودپرستان وناشکری درنعمت **ایضا در تفسیر مذکور** ه دین بشر هم زامتحان قسمت شدند ٭ آدمی شکل اند وسه امت شدند ٭ ترجمه این آیت ست که درسیپارهٔ قال فما خطبکم درسورهٔ واقعه واقع شده وکنتم ازواجا ثلثة فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة واصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة والسابقون اولئک المقربون وباشید شما ای سکانهان دران وقت اصناف سه گان یعنی سرگروه باشید درسه مرتبه پس اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست این تکرار بجهت تعظیم ست واصحاب دست چپ چه اند یاران دست چپ وایشان بوقت اخراج ذریات درشمال آدم بودند وآن کسانیکه سابق شده اند بایمان وطاعت بعد از ظهور حق سابقانند برحمت خدایتعالی وبهشت اوآن گروه نزدیک گردانیده شدگان اند برحمت وکرامت واین آیت مناسب ست که درجزو ومن یقنت درسورهٔ فاطر واقع شده که فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات پس بعضی ازان بندگان ستمکارست برنفس خود بتقصیر درعمل کردن برقرآن وبرخی ازایشان میانه روند که عمل کنند بدان دراغلب اوقات وبعضی ازایشان پیشی گیرنده است به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن **ایضا در تفسیر مذکور** ه نام کالانعام کرد آن قوم را ٭ زانکه نسبت کو بیقظه نوم را ٭ درسورهٔ اعراف درسیپارهٔ قال الملأ واقع شده اولئک کالانعام بل هم اضل تفسیر اینکه در دفتر دوم مشروح گشته درداستان بیان حال خودپرستان وناشکری درنعمت **ایضا در تفسیر مذکور** ه لاجرم اسفل بود از سافلین ٭ ترک او کن لا احب الافلین ٭ درسیپارهٔ عم درسورهٔ والتین واقع شده لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات بدرستی که ما آفریدیم آدمی را در نیکوتر نگاشتی یعنی مخصوص گردانیدیم ازمیان حیوانات بانتصاب قامت وحسن صورت واعتدال مزاج وغیرها که درین مختصر تحریر آن گنجایش نیست پس بازگردانیدیم اورا بزیرترین همه فروتران مگر آنانکه بگرویدند وکردند عملهای ستوده شایسته در داستان

چالیش عقل با نفس همچو تنازع مجنون با ناقه ه جان گشاید سوی بالا بالها ٭ درزده تن درزمین چنگالها ٭ ترجمه این آیت ست که درسیپارهٔ قال الملأ درسورهٔ اعراف واقع شده ولو شئنا لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه واگر میخواستیم ما هرآینه برمیداشتیم اورا بسبب آن آیات صحف باکلماتی که مشتمل بود براسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سنیه که منازل ابرار وساکن اخیارست ولیکن او بواسطه نائت همت میل کرد بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت وپیروی کرد آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن زن واشهر آنست که این آیت درشان بلعم باعور وارد گشته **در تفسیر** فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی این آیت درسیپارهٔ قال الم اقل لک درسورهٔ طه واقع شده درعنوان ست پس دریافت دردل خود خوف موسی ازان که نظارگیان میان سحر ومعجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند از القای عصا وچون این وهم بر موسی طاری شد گفتیم ما مترس ازانکه ترا دربیم انداخته که امر تو ازغایت وضوح برعام وخاص ملتبس نخواهد گشت بدرستی که تو برترے ازایشان وغالب برایشان **در حکایت آن مداح که از جهت ناموس شکر ممدوح میکرد** ه ربع آزانی حدونی عدبود ٭ کمترین دانه ویرا هفصد بود ٭ درین بیت وابیات ماقبل ومابعد مفهوم این آیت ست که درسورهٔ بقر درسیپارهٔ تلک الرسل واقع شده مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم نمونه نفقه کردن آن کسانیکه بی شائبهٔ غرض وداعیهٔ عوض بیرون میکنند وصرف مینمایند مالهای خود را درراه خدا برغازیان ومجاهدان ونزد جمیع همه ابواب البر برای خداست وبرسبیل تقدیر مثل نفقه کردن این منافقان همچو مثل حبه ایست که درزمین طیب بکارند وآن دانه بررویاند هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد وبرسر هرشعبه خوشه بود وصد دانه که یکی را هفصد حاصل آمده باشد وخدای زیاده گرداند این هفصد را بهفصد هزار وبیشتر برای هرکه خواهد ازمنفقان بحسب نیت وخدا بسیار بخشایش ست که یکی را هفصد وزیاده میدهد داناست بنفقه کنندگان وبعزائم نیات ایشان **ایضا در حکایت مذکور** ه دار بیدهٔ ازجهان عاریه ٭ ساکن گلزار وعین جاریه ٭ درجزو عم درسورهٔ غاشیه واقع شده فیها عین جاریة دران بهشت چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد **ایضا در حکایت مذکور** ه مقعد صدقی که صدیقان درو ٭ جمله سرسبزند وشاد وتازه رو ٭ اشاره باین آیت ست که درسیپارهٔ قال فما خطبکم درسورهٔ القمر واقع شده ان المتقین فی جنات

ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ترجمه این آیت در دفتر اول در قصهٔ مری کردن رومیان
وچینیان در علم نقاشی وصورتگری مرقوم شد **ایضاً در حکایت مذکوره** از بنی برخان
که دیو وقوم او ہمی بیند از حال انسی خفیه بو * این بیت وابیات ما قبل و ما بعد مفهوم این آیت
که در جزو ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا
الشیاطین اولیاء للذین لا یومنون بدرستی که آن کس می بیند شما را دشکر او از جائی که شما
ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت ولطافت در نظر شما نمی آید واینان
اجسام شما را بواسطهٔ غفلت وکثافت می بینند پس خدا از چنین دشمن لازم ترست بدرستی که
ما گردانیدیم دیوان را دوستان مر آنانرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت ومناسبت
دیوان را دوست کافران ساختیم این آیت ما لا ترونهم سابق در دفتر سوم تحریر یافته در معنی
حزم ومثال مرد حازم **در داستان زادن ابوالحسن خرقانی بعد از وفات
بایزید** انبی روپوش عامه در بیان * وحی دل گویند این را صوفیان * اشارت ست
بآیت که در سیپارهٔ وقال الذین در اواخر سورهٔ شعرا واقع شده اهل تصوف وبعضی از حکما این
بوحی قلبی تفسیر نموده اند وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لیکون
من المنذرین **در داستان امیر کردن رسول صلی الله علیه وآله وسلم
جوان هذیلی را بر سریه** قل تعالوا گفت از جذب کرم * تا ریاضت تان وہم من
راضیم * در جزو تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع شده فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله
علی الکاذبین پس هر که خصومت کند با تو ومجادله نماید در باب عیسی پس از ان که آمد بتو از دانستن
عیسی که بنده ورسول ست پس بگو ایشان را که بیائید از برای مباهله بخوانیم پسران ما وپسران
شما را وزنان ما وزنان شما را ونزدیکان خود ونزدیکان شما را پس جهد کنیم در تضرع ودعا تا طلب
لعنت کنیم بر یکدیگر پس لعنت خدای کنیم بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب وتمام
قصه مباهله در تفاسیر مذکورست ودرین مختصر تحریر آن گنجائش نداشت **ایضاً در داستان
مذکوره** قل تعالوا قل تعالوا گفت حق * ای ستوران ملول اندر سبق * در سیپارهٔ ولو اننا
در آخر سورهٔ انعام واقع شده قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا تفسیر این آیت
در دفتر اول در داستان یقین کردن زن طریق طلب روزی مر شوهر را مرقوم یافت **ایضاً**

در داستان مذکوره پنج حس ظاهر وپنج اندرون * در صفت ایستاده قیام الصافون *
مصرع ثانی اقتباس ست این آیت در جزو ومالی لا در سورهٔ صافات در باره ملائک واقع شده
وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون تفسیر این آیت در دفتر اول مرقوم یافته در داستان اول
کسیکه در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود **ایضاً در داستان مذکوره** قل تعالو
قل تعالوا ای غلام * هین که ان الله یدعو بالسلام * در سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ یونس
واقع شده وسابق نیز درهمین دفتر گذشته والله یدعوا الی دار السلام تفسیر این آیت در
همین دفتر بیان کرده شد در داستان تحریض رسولان را بتعجیل بهجرت بلقیس بهر ایمان
در جواب رسول علیه السلام اعتراض کننده را آن شه والنجم وسلطان
عبس * لب گزید آن سرد دم را گفت بس * اشاره بسورهٔ والنجم اذا هوی وعبس وتولی ست
که والنجم در سیپارهٔ قال فما خطبکم وعبس در سیپارهٔ عم واقع ست والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم
وما غوی بحق ستاره چون طلوع کند یا غروب نماید ومراد همه ستارگانند که راه نمای همه مسافران
در بر وبحر یا کوکبی که بوقت صبح طلوع کند گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد علیه الصلوة والسلام
در صراط مستقیم وخطا نکرد واعتقاد نکرد باطل راه عبس وتولی ان جاءه الاعمی ترش کرد روی
خود را وبگردانید با آنکه آمد بسوی نابینا تفسیر این نیز بتفصیل با شان نزول سابقا بیین گشته
در دفتر دوم در داستان ترک کردن آن ناصح بعد از مبالغت بند آن مغرور خرس را
در داستان چاره اندیشیدن آن ماهی نیم عاقل وخود را مرده کردن
او همی جوشید از تف سعیر * عقل میگفتش الم یاتک نذیر * او همی گفت از شکنجه وز بلا *
همچو جان کافران قالوا بلی * در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ ملک واقع شده کلما القی فیها فوج
سالهم خزنتها الم یاتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی
ضلال کبیر هر گاه که افگنده شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک سوال کنند ایشان را خازنان
دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان آیا نیامد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد
که شما را بخدا خواند واز عذاب بترساند گویند آری بدرستی که آمد بما پیغمبری بیم کننده پس
تکذیب کردیم ما قول او را گفتیم مر فرو فرستادگان را که هیچ وجه فرو نفرستاده است خدا
هیچ چیزی از آنچه شما میگوئید از وعد ووعید وامر ونهی ودیگر گفتیم که نیستند این رسولان مگر
در خطائی بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید در بیان آنکه تجهد کردن

احمق وقت گرفتاری و ندم هیچ وفائی ندارد این آیت در سیپاره واذا سمعوا
در سورهٔ انعام واقع شده و در عنوان مذکور ست که ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لکاذبون
تفسیر این آیت در دفتر سوم مرقوم گشت در قصهٔ فریاد رسیدن حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم کاروان عرب را که از تشنگی و بی آبی مرده بودند **در مجاوبات موسی که موسی**
صاحب عقل بود و فرعون صاحب وهم ۵ نسبت اصلم ز خاک و آب گل *
آب و گل را داد یزدان جان و دل * مناسب مفهوم این آیت ست که در سیپاره قال الم
اقل لک در سورهٔ طه واقع شده منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری از زمین
آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما واول مواد ابدان شما خاک زمین ست و در زمین باز
بریم بعد از مرگ واز زمین بیرون آریم بار دیگر بجهت حساب وجزا **ایضاً در داستان**
مذکور ۵ گفت خواری قیامت صعبتر * گر نداری پاس من از خیر و شر * اقتباس از
مضمون این آیت ست که در اواخر سیپارهٔ واعلموا در سورهٔ توبه واقع شده وقالوا لا تنفروا
فی الحر قل نار جهنم اشد حرا وگفتند بعضی مر بعضی را یا گفتند مومنان را که بیرون نروید
یا رسول خدا بغزا در وقت گرما بگو ای محمد منافقان را که آتش دوزخ سخت ترست از جهت
حرارت **بیان آنکه آدم خاکی همچو آهن نیکو جوهر قابل آئینه شدن ست**
۵ تیره کردی زنگ دادی در نهاد * این بود یسعون فی الارض فساد * این آیت در
سیپاره لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده انما جزاؤا الذین یحاربون الله ورسوله و
یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا
من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم جز این نیست که هست جزای
آنانکه جنگ میکنند با خدا و رسول او و میشتابند در زمین از برای فساد که قطع طریق وقتل و
غارت ست آنکه بکشند ایشان را که کسی را کشته باشند ومال نبرده یا بکشند و بردار کشند اگر
کشته باشند ومال نیز برده یا ببرند دستها و پایهای ایشان را برخلاف دست راست و پای چپ
اگر مال گرفته باشند ونکشته یا برانند ایشان را از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که
در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند اینحدود
که مذکور شد برای ایشان خواری و رسوائیست در دنیا ومر ایشان راست در آخرة عذابی
بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان **در تفسیر کنت کنزا مخفیا** ۵ چون نگردان کار مزد

هست لا * لیس للانسان الا ما سعی * و دیگر آنکه نیست مر انسان را مگر ثواب آنچه سعی کند
یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیز و مثاب نگردانند و در تبیان آورده
که این آیت منسوخ ست چه در سورهٔ طه مذکور شد که ابنای الصلاح آبا رفعت درجه کرامت
کنند بشرط سلامتی ایمان **ایضاً در تفسیر مذکور** ۵ ای دریغا بود ما را برد باد * تا ابد
یا حسرةً شد للعباد * این آیت در سورهٔ یٰس در سیپاره ومالی لا واقع شده است یا حسرة
علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون ای حسرت و ندامت بر بندگان که نیامد
با ایشان هیچ پیغمبر مگر بودند که بآن استهزا میکردند یعنی بندگانی که استهزا و تکذیب کردند پیغمبر ان را
پشیمان شدند نزد عقوبت خدا تعالی و نافع نباشد ندامت ایشان را نزد نزول عذاب
بر ایشان **در قصهٔ آن زنی که عقل و بناء وان خرید** ۵ پس بشر فرمود خود را
مثلکم * تا بجنس آیند و کم گردند گم * اشارت باین آیت است که در سیپاره قال الم اقل لک
در آخر سورهٔ کهف واقع شده قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی تفسیر این آیت در دفتر دوم
در قصهٔ بط بچگان که مرغ خانگی پروردشان مرقوم یافت **در تمامی حدیث موسی**
علیه السلام و تقریع و توبیخ فرعون ۵ ابر خورشید و مه و انجم بلند * جمله بر ترتیب
آیند و روند * اشاره باین آیت ست که در سورهٔ یٰس در سیپاره ومالی لا واقع شده والشمس
تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس
ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون و دلیل ست بر قدرت خدا تعالی
آفتاب که روان میشود و سیر میکند در فلک تا قرارگاه خود یعنی تا انتهای سیر آن نزد انقضای
دنیا و بعضی گفته اند که قرارگاه آن شیب عرش ست این جاری شدن آفتاب تقدیر خداییست
که قدرت او غالب ست بر هر مقدور و داناست و محیط است علم او بر هر معلوم وماه را تقدیر کردیم که
سیر کند در فلک در منزلهای خود تا که بگردد در آخر منزل همچو چوب خوشهٔ خرمای خشک و کهنه نه آفتاب را
میسرست که دریابد قمر را و برسد باو در منزل آن و زائل کند نور و منافع آن و نه شب را میسرست
که سابق شود بر روز و بیاید پیش از انقضای روز و هر یک از آفتاب و ماهتاب و ستارگان در فلک
خود سیر میکنند بامر و قدرت خدا تعالی مناسب این آیت دیگر که در سیپاره ربما در سورهٔ نحل
واقع شده وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره و رام گردانیدیم برای انتفاع
شما شب و روز یکی برای آرامش و دیگری را برای آسایش و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج

فوائد وادراک زرع ومعرفت حساب سنین وشهور وستارگان برای شناختن راهها یعنی بدین
همه شمار النفع میرسانند درحالتی که هستند رام ستدگان بامر خدا که پروردگار همه است ایضاً در
داستان مذکور ؎ چون قمر که امر شنید وشگافت * پس دو نیمه گشت بر چرخ وشتافت *
این آیت در سیپارهٔ قال فما خطبکم اول سورهٔ قمر واقع شده اقتربت الساعة وانشق القمر
تفسیر این آیت در دفتر اول مرقوم گشت در داستان مکر کردن خرگوش با شیر وبسر بردن در جواب
دهری که منکر الوهیت ست وعالم را قدیم میگوید ؎ زهره نی کس را که یک حرف نفی
ازان * یابزد دیافزاید در بیان * اشارت ست بمضمون این آیت که در سورهٔ حجر
در جزو ربما واقع شده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون تفسیر این آیت در دفتر سوم تحریر یافته
در داستان تشبیه کردن قرآن مجید را بعصای موسی در تفسیر این آیت که در سورهٔ احقاف در
جزو حم واقع شده در عنوان ست ما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق نیافریدیم آسمانها
وزمین را مگر بحق یعنی برای بیان حق تا دلالت کنند بر وحدانیت خدا تعالی ایضاً در تفسیر مذکور
؎ چونکه سدی پیش وسد پس ماند * شد گذاره چشم ولوح غیب خواند * اشاره باین آیت
که در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم
فهم لا یبصرون تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان مرتد شدن کاتب وحی مرقوم گشته ایضاً
در تفسیر مذکور ؎ قدر همت باشد این جهد دعا * لیس للانسان الا ما سعی * این آیت
در جزو قال فما خطبکم در سورهٔ والنجم واقع شده وان لیس للانسان الا ما سعی تفسیر این در
همین دفتر در تفسیر کنت کنزا مخفیا تحریر یافته در داستان مطالبه کردن موسی
علیه السلام از حضرت عزت جل جلاله ؎ این صد تها نیست در یک مرتبه * در یکی
در ست صد دیگر شبه * مضمون این آیت ست که در سورهٔ بقر در جزو تلک الرسل واقع شده تلک
الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجات آن پیغمبران وفرستادگان که درین
سورهٔ مذکور شده . افزونی دادیم برخی از ایشان را بخصائص وفضائل بر بعضی دیگر از پیغمبران
کسی بود که خدا با وی سخن گفت بیواسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت وزوجک الجنة
وچون موسی علیه السلام که انی انا ربک وچون پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که گفت فاوحی الی عبده
ما اوحی وبرداشت برخی را از ایشان بپایهای بلند در مثال دیگر همدرین معنی ؎
اذکروا الله ذکر سر او باش نیست * ارجعی بر پای هر قلاش نیست * مصرع اول اشاره باین آیت

که در سورهٔ احزاب در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلاً
ترجمه این آیت در دفتر دوم در عنوان انکار کردن فلسفی بر قرآن بیان کرده شد ومصرع ثانی
باین آیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ والفجر واقع شده یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان گرفتار شدن باز میان جغدان بویرانه تحریر یافت
در حکایت آن بادشاه زاده که بادشاه حقیقی بوی روی نمود این آیت
در سیپارهٔ عم در سورهٔ عبس واقع شده در عنوان این حکایت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
وصاحبته وبنیه ترجمه این آیت در دفتر سوم در داستان رسیدن خواجه وقومش بده مرقوم گشت
ایضاً این آیت در جزو قال الم اقل لک در سورهٔ مریم واقع شده ودر عنوان این حکایت
وآتیناه الحکم صبیا وما دادیم یحیی را حکمت وفهم توریت درحالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله
در داستان مستجاب شدن دعای بادشاه در خلاصی فرزندش ؎
دست بر بالای دست ست ای فتی * در فن ودر زور تا ذات خدا * اشارت ست بآیت وفوق
کل ذی علم علیم ایضاً در داستان مذکور ؎ منتهای دستها دست خداست *
بحر بیشک منتهای سیلهاست * اشارت ست بمضمون این آیت که در سیپارهٔ حم در سورهٔ
فتح واقع شده ید الله فوق ایدیهم قوت خدای بوفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت بالنصرت
پیغمبر زبر قوتهای ایشان ست در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر در حقیقت وماهیت
شاهزاده وشرح آن ودر بیان آنکه شاهزاده آدمی بچه است ؎ تا رسی
اندر نفوس زوجت * کای شه مسحور اینک خرجت * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ عم
در سورهٔ کورت واقع شده واذا النفوس زوجت الی آخره وآنگاه که نفسها را جفت گردانند
یعنی هر کس را با مثل او چنانچه صالح را با صالح وطالح را با طالح ایضاً در داستان مذکور
؎ چونکه نصرت نیست زین آب سیاه * صبر چون داری ازان چشمه آله * اشارت ست بآیت
فیها عین جاریة که در سیپارهٔ عم در سورهٔ غاشیه واقع شده وسابق تفسیر آن درین دفتر
نوشته شده ایضاً در داستان مذکور ؎ خفته می بیند عطشهای شدید * آب
اقرب منه من حبل الورید * این آیت در جزو حم در سورهٔ ق واقع شده ونحن اقرب الیه من
حبل الورید وما نزدیکتریم بانسان از رگ جان وی بوی واین نزدیکی بعلم وقدرت ست نه بمکان
ومسافت در بیان آنکه عقل جزوی تا بگور بیش نه بیند ؎ سبزه رویاند ز خاک

ان دلیل ❊ نیست کم از سم اسپ جبرئیل ❊ مناسب این آیت ست که در قصهٔ سامری در سیپارهٔ
قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده قال فما خطبک یا سامری قال بصرت بما لم یبصروا به فقبضت
قبضة من اثر الرسول فنبذتها وکذلک سولت لی نفسی قال فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس
گفت موسی چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی گفت سامری که بینا شدم
بآن چیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن چیز یعنی جبرئیل علیه السلام را دیدم و بشناختم پس
فرا گرفتم مشتی خاک از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آنست که خاک زیر سم
اسپ وی گرفتم و باخود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم پس در افگندم آنرا درون
گوساله تا زنده شد و بآواز آمد و همچنین که گفتم بیارا ست برای من گفت موسی مر سامری را که چون
مرا از قتل تو منع کردند پس بیرون رو از میان ما پس بدرستی که هست ترا عقوبت در زندگی
تو آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید مس مکن مرا و دور شو چه مقرر شده که هر که نزدیک او شود او را
و آنکس را هر دو تب گیرد پاره از آخرین آیت سابق گذشته این آیت در سیپارهٔ حم اول سورهٔ
حجرست واقع شده و در عنوان مذکورست در بیان آیت یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین
یدی الله و رسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم ای آن کسانیکه گرویده آید پیش مبرید اقوال
خود را پیش از قول خدا و رسول خدا یعنی سخن مگوئید یا تعجیل مکنید و امر و نهی قبل از وی
و تبرسید خدا یرا در تقدیم بروی قولا و فعلا بدرستی که خدا شنواست مر اقوال شما را داناست
بافعال شما ایضاً در داستان مذکورست هیچ کنعان سوی هر کوئی مرو ❊ از بنی
لا عاصم الیوم شنو ❊ در سیپارهٔ و ما من دابة در سورهٔ هود واقع شده قال لا عاصم الیوم من
امر الله الا من رحم تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان سر کشیدن کنعان از نصیحت نوح
علیه السلام مرقوم گشت در قصهٔ شکایت استر با شتر که من بسیار در رو می افتم تو ز ضعف چشم بینی پیش پا
تو ضعیف و هم ضعیفت پیشوا ❊ مناسب مضمون این آیت ست که در بارهٔ بتان و بت پرستان در سیپارهٔ اقترب
در سورهٔ حج واقع شده وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب و اگر برباید مگس چیزی
از خوشبوی که بر ان بتان مالیده اند نمیتوانند که باز گیرند آنرا از مگس از جهت عجز و ناتوانی آن بتان ضعیف شد
عابد و معبود و طالب مگس ست طلب میکند از بت انچه بر و مالیده اند از جهت زعفران و خوشبوئی و مگس مثل عابدین بت
طلب میکند از صنم شفاعت و نصرت و مطلوب صنم ست و تفصیل این در تفاسیر مذکورست در تصدیق کردن
استر جوابهای شتر را ❊ ادخلی چون فی عبادی یافته ❊ ادخلی فی جنتی دریافته ❊

این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ والفجر واقع شده فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی تفسیر این آیت در
دفتر اول در داستان دل نهادن عرب بالتماس زن خود و سوگند خوردن تحریر یافته در داستان
لابه کردن قبطی سبطی را که یک سبو بنیت خویش از نیل پر کن ❊ من
شنیدم کاندر آمد قبطئ ❊ از عطش اندر وثاق سبطئ ❊ این قصه موافق این آیت ست که در سیپارهٔ
قال الملأ در سورهٔ اعراف واقع شده فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم
آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین پس فرستادیم ما بر ایشان طوفان و آن چیزی
باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل و فرستادیم ملخ پرنده و ملخ پیاده یا کنه
یا سپس و بزغ و خون در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان
هر دو آیت یکماه بود و امتداد هر آیتی یک هفته پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری و بودند
گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ایضاً در داستان
مذکورست گفت یزدان که تریهم ینظرون ❊ نقش حمامند هم لا یبصرون ❊ در سیپارهٔ قال الملأ
در سورهٔ اعراف واقع شده و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون و می بینی تو ای محمد ایشان را
بدیدهای ظاهر که می نگرند بسوی تو و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا
نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نه بینند در داستان درخواست قبطی
دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی قبطی را ❊ یا بقدرت دست مریم بوی
مشک ❊ بایبد و تری و میوه شاخ خشک ❊ اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ قال الم اقل لک
در سورهٔ مریم واقع شده و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا و گفت جبرئیل مریم را
که بجنبان بسوی خود درخت خرما را که فرو ریزد از ان درخت خرما بر تو رطب تازه چیده ایضاً
در داستان مذکورست یک زمان در چشم ما آئید تا ❊ خندها بینند اندر هل اتی ❊ اشاره
بسوی هل اتی ست که آنرا سورهٔ دهر گویند و سورهٔ غاشیه و نعمتهای بهشت دران هر دو سوره
مذکورست در حکایت آن زن پلیدکار که شوهر را گفت آن خیالات از
سر امرودبن مینماید ❊ آتش او را سبز و خرم میکند ❊ شاخ او انی انا الله میزند ❊ اشاره
باین آیت ست که در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده انی انا الله رب العالمین
تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان رفتن و فریفتن منافقان حضرت رسالت را تا بمسجد
ضرار برند تحریر یافته ایضاً در حکایت مذکورست شد درخت گژ مقوم حق نما ❊ اصله

ثابت وفرعه فی السماء * در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ ابراهیم واقع شده کشجرة طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء ترجمهٔ این آیت در دفتر سوم در داستان ملاقات آن عاشق با صدر جهان
تحریر یافته **در بقیهٔ قصهٔ موسی علیه السلام که بسر قصه اش این بیت ست**
۵ کامدش پیغام از وحی مهم * که کژی بگذار اکنون فاستقم * مفهوم این قصه است که در
سیپارهٔ قال الملأ در سورهٔ اعراف واقع شده فارسلنا علیهم الطوفان والجراد والقمل والضفادع
والدم آیات مفصلات فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین ولما وقع علیهم الرجز لنؤمنن لک ولنرسلن
معک بنی اسرائیل فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون فانتقمنا منهم فاغرقناهم
فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین وهرگاه که واقع شد وفرود آمد بر فرعونیان عذابی
از اینها که مذکور شد گفتند از روی تضرع که ای موسی بخوان برای ما آفریدگار خود را بانچه عهد کرده است
و آن عهد نزدیک تست یعنی خدا بتو با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت کند که اگر باز بری
و زائل گردانی از ما این عذاب هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا و هر آینه بفرستیم با تو
بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری پس آنوقت که ما بردیم بدعای موسی علیه السلام و دفع کردیم
از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم تا مدتی از زمان که بی شبهه ایشان رسندگان اند بدان
تا معذب گردند دران پس ایشان عهد را می شکنند پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از
ایشان پس غرق ساختیم ایشان را در دریای قلزم نزدیک مصر بسبب آنکه ایشان بدروغ داشتند
آیات قدرت ما را و بودند از تامل دران بیخبران و معنی آیت اول تا قوم مجرمین در همین دفتر
انقا مرقوم گشت فلا نعیده **ایضا در قصهٔ مذکور ۵** بود اول برگ افشان بره را پشت
معجز آن گروه غره را * مفهوم اینش بهاء علی غنمی ست **ایضا در قصهٔ مذکور ۵** زان
تغافل کن چو داعی ای رهی * امر بلغ هست بنود آن تهی * اشارت ست بکریمه که در جزو لا یحب الله
در سورهٔ مائده واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته
ترجمهٔ این آیت در دفتر سوم در داستان نومید شدن انبیا علیهم السلام از قبول پذیرائی
منکران قوله عز وجل تحریر یافته **در داستان اطوار منازل آدمی در خلقت**
از ابتدا ۵ زین لعب خواندست دنیا را خدا * کین جزا لعب ست پیش آن جزا * مصرع
اول مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ حدید واقع شده واعلموا انما
الحیوة الدنیا لعب ولهو الی آخره بدانید ای طالبان دنیا آنرا که زندگانی این سرای بازیچه ایست

و بیهوده بیخ خشیدن و طلب متاع او لعب کودکانست در بازیهای بیحاصل **در داستان نمودن**
جبرئیل خود را به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بصورت خویش ۵ او ست
بی تغییر لاشرقیة * کی ز تبدیلی که لا غربیة * این آیت در جزو قد افلح در سورهٔ نور واقع شده یوقد
من شجرة مبارکة زیتونة لاشرقیة ولا غربیة تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان ظاهر شدن
فضل و بزرگی لقمان پیش امتحان کنندگان مرقوم گشت **ایضا در داستان مذکور**
۵ موسیا در پیش فرعون زمن * نرم باید گفت قولا لینا * در سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ
طه واقع شده فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی پس سخن گوئید با وی سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید
با وی شاید که او پند گیرد بکلام شما یا بترسد از عذاب خدا **ایضا در داستان مذکور ۵** آنهمه
خواندی فرو خوان لم یکن * تا بدانی لج این کبر کهن * در سیپارهٔ عم در اول سورهٔ بینه واقع شده
لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة نبودند آن کسانیکه
کافر شدند از اهل کتاب که یهود و نصاری اند و نبودند مشرکان که عابدان بتان اند منفکات و جدا
شونده از وعده باتباع حق یا از دین خود که آمد ایشان را رسول که بیان کننده حق ست **در**
بیان اعتقاد نصاری پیش از بعث صدر رسل صلی الله علیه وآله وسلم
۵ تا بنام احمد استفتحون * باغیان شان میشدندی سرنگون * در سورهٔ بقر در سیپارهٔ
الم واقع شده وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله
علی الکافرین فتح و نصرت میکردند بدین کتاب یعنی که این کتاب بر و فرود آید هرگاه که کفار
عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها بر داشته گفتندی بار خدایا نصرت
میخواهیم از تو بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم که نبی آخر الزمان ست بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان
عرب پس آنوقت که آمد بر ایشان آنکس را که شناخته بودند کافر شدند زوجهٔ ایشان را گمان بود
که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود کافر شدند بدو پس لعنت خدا بر گرویدگان
که بدانش خود کار نکردند و غبار ورزیدند و نیز در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ صف واقع شده
واذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة ومبشرا
برسول یاتی من بعدی اسمه احمد و یاد کن ای محمد که گفت عیسی پسر مریم قوم خود را که ای فرزندان
یعقوب بدرستی که من فرستادهٔ خدایم بسوی شما بحجت و برهان در حالتی که باور دارنده ام مر کتابی
را که پیش من ست و آن توریت ست و مژده دهنده ام بفرستاده که می آید بدین کامل شرع شایان

از پس من که نام او محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ستوده ترین هر دو آیت مناسب
مفهوم ابیات ظاهر میشود اما آیت یستفتحون انسب ست احادیث نبوی و بعضی اقوال
اولیا در معالجه کردن برادر باغ و باغ را ع چون بزد بر روی شان رش نور او همه
جسم ست نی دل چون تنور ع اشاره بنور رش ست که درین حدیث واقع شده و سابق در دفتر
دوم تحریر یافته ان الله خلق الخلق ثم رش علیهم من نوره در قصهٔ آغاز خلافت امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه قول امیر المومنین عثمان ست که در حین خطبه خوانده اند و در
عنوان مذکور ست انتم الی امام فعال احوج منکم الی امام قوال شما ای مردم با امام صاحب کردار نیکوکار
محتاج ترید از احتیاجی که شما راست با امام بسیار گفتار نصیحت شعار در بیان آنکه حکما گویند
آدمی عالم صغیر ست و حکماء الهی گویند آدمی عالم کبیر ست ع مصطفی زین
گفت کآدم و انبیا ع خلف من باشند در زیر لوا ع عن ابن عباس رضی الله عنهما قال جلس ناس
من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فخرج حتی اذا دنا منهم سمعهم یتذاکرون قال بعضهم
ان الله اتخذ ابراهیم خلیلا وقال آخر موسی کلمه تکلیما وقال آخر فعیسی کلمة الله وروحه وقال آخر
آدم اصطفاه الله فخرج علیهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال سمعت کلامکم وعجبکم ان ابراهیم
خلیل الله وهو کذلک وموسی کلیم الله وهو کذلک وعیسی روحه وهو کذلک وآدم اصطفاه الله وهو کذلک الا وانا حبیب الله ولا فخر وانا حامل لواء الحمد یوم القیمة
تحته آدم ومن دونه ولا فخر وانا اول شافع واول مشفع یوم القیمة ولا فخر وانا اول من یحرک حلق الجنة
فیفتح الله لی فیدخلنیها ومعی فقراء المومنین ولا فخر وانا اکرم الاولین والآخرین علی الله ولا فخر
رواه الترمذی مشکوة ترمذی و دارمی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت نمود که گفت نشسته بودند
مردم از اصحاب پیغمبر علیه السلام پس برآمد پیغمبر علیه السلام از خانه مبارک خود تا آنکه چون قریب شد
ازین جماعه شنید آن سرور ایشان را که مذاکره میکردند و گفتگوی مینمودند در تفضیل انبیا علیهم السلام
بعضی گفتند که ابراهیم خلیل الله را حق تعالی دوست خود گرفته و او را خلیل الله نام نهاده بواسطهٔ آنکه
محبت حق در دل و جمیع جوارح و قوی او سرایت نموده بنوعی که در دوستی حق جمیع مال خود را صرف
فرموده چنانچه مشهور ست و دیگر گفته که موسی بزرگ ست که کلام کرد با او خدا تعالی کلام کردنی ولهذا
او را کلیم الله میگویند و دیگری گفته که عیسی کلمة الله است که وجود او بکلمهٔ کن ست از غیر پدر و القا کرد
او را بسوی مریم و روحی ست از خدا که مخلوق اوست تعالی شانه و اضافت بسوی حق از جهت تشریف
و تعظیم اوست مثل ناقة الله و تسمیهٔ او بروح الله بواسطهٔ احیاء موتی ست و دیگری گفته که

آدم از جهت آنکه برگزید و برداشت او را حق تعالی چنانچه فرموده ان الله اصطفی آدم پس برآمد و
ظاهر شد بر ایشان رسول خدای علیه السلام و فرمود که بتحقیق ست چنانچه میگوئید و هرچه گفتید همه
راست ست اینکه ابراهیم خلیل خداست و دوست خدا و آن همچنین ست و موسی مناجات کننده
است با خدا و راز گوینده است و آن چنین ست و عیسی روح خدا و کلمهٔ اوست و آن چنین ست
و آدم برگزیدهٔ خداست و آن همچنین ست و لیکن بدانید آن سید عالم و مهتر و بهتر اولاد آدم علیه السلام
از جهت ادای شکر نعمای الهی بموجب و اما بنعمة ربک فحدث بر کمالات خود تنبیه نمود و فرمود بدانید
و آگاه باشید آنکه من محبوب خدا ام چنانچه در قرآن آمده قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
و محب چنانچه اطاعت محبوب میکنند همچنان اطاعت محبوب محب نیز میکنند و یقین ست که محبوب
افضل ست از محب و حال آنکه هیچ فخر نیست مرا یعنی از روی تفاخر و مباهات نمیگویم و منم حامل و
بردارندهٔ لوای حمد و علم او روز قیامت و لوای حمد آنروز بدست من خواهد بود و تخصیص لوای حمد بآنحضرت
علیه السلام از جهت آنست که آن سرور حمد حق را چنانچه حق اوبوده بجا آورده و حمدی که شایان ذات او بوده
تعالی شانه فرموده آنروز آدم و کسی که دون او و ورای اوست از پیغمبران همه در زیر لوای من
خواهند بود و این کلمه از روی مفاخرت نمیگویم چنانچه عادت عرب ست و من اول شفاعت
کننده ام برای عصاة مومنان و من اول از آن کسی ام که شفاعت قبول کرده میشود در روز
قیامت و این گفتن فخر نیست بلکه از قبیل تعداد نعم الهی ست و من اول از آن کسی ام که می جنبانند
حلقهای در بهشت را و میکشاید برای من در بهشت پس می درآرد مرا حق تعالی در آن بهشت حال آنکه
با من فقرای مومنان باشند و این سخن از روی فخر نمی گویم و من اکرم خلائق اولین و آخرین ام
بر خدای تعالی یعنی من نزد او افضل موجودات ام و اکرم مخلوقات و آنچه بیان واقع ست میگویم
و فخر و مباهات نمیکنم ایضاً در داستان مذکور ع بهر این فرموده است آن ذو فنون ع
رمز نحن الآخرون السابقون ع ترجمه این حدیث در دفتر دوم سابق گذشت مثل امتی کمثل
سفینة نوح علیه السلام من تمسک بها نجی ومن تخلف عنها غرق فرمود علیه السلام مثل امت من
همچو کشتی نوح ست کسی که تمسک و تشبث نمود بدان سفینه نجات یافت و کسی که تخلف نمود از آن
سفینه غرق شد و هلاک گشت و در مشکوة در فصل سوم از امام احمد نقل نموده که ابی ذر رضی الله عنه
گفت که من گیرندهٔ در کعبه بودم شنیدم که پیغمبر علیه السلام میفرمود دانا و آگاه باش بدرستی که اهل بیت
من در میان شما مثل سفینه نوح ست که سوار شد آن سفینه را از غرق نجات یافت و هر که

تخلف کرد از آن هلاک شد یعنی هرکس که تبعیت اہل بیت من کرد از ضلالت نجات یافت و هر که
نکرد و گمراه شد و هلاک گشت **در قصهٔ عطاری که سنگ ترازوی او گل سرشوی بود**
ه این نظر از دور چون تیرست و سم * عشقت افزون میشود صبر تو کم * قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس فرمود پیغمبر علیه السلام نظر کردن امرأة اجنبیه را تیری
زهرآلوده از تیرهای ابلیس امید که حق تعالی جمیع مومنان را از تیرهای ابلیس در حفظ خویش بدارد
بمنه وکرمه ایضا عینان ترنیان واقع شده در خبر **یافتن جد مصطفی علیه السلام**
عبد المطلب ازکم کردن خلیفه مصطفی را ه زرکان بود آب و گل ما از کرم * که کشش
خلخال و گه خاتم بریم * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الناس معادن الذهب والفضة معنی
این حدیث در دفتر دوم در ترک کردن آن ناصح بعد از مبالغت پند آن مغرور خرس را نوشته شد
در داستان باز آمدن شاعر بعد چند سال بامید همان صله ه خلق ما بر صورت
خود کرد حق * وصف ما از وصف او گیرد سبق * مضمون این حدیث ست که ان الله خلق آدم
علی صورته فرمود پیغمبر علیه السلام بدرستی که خدا تعالی پیدا کرد آدم را بر صورت آن آدم که در علم
الهی بوده وقیل بر صورت خویش یعنی بر صفات خود آفریده و جمیع صفات را در آدم تعبیه نموده
چنانچه فرموده وعلم آدم الاسماء کلها یعنی تجلی کرده جمیع اسماء را در روی وحضرت خلائق پناهی مرشد
سامی عارف جامی علیه الرحمة پس نیکو فرمود **بیت** آدمی چیست برزخ جامع * صورت خلق و حق
درو واقع * نسخه مجمل ست و مضمونش * ذات حق و صفات بیچونش * یک صفت نیست از صفات
خدا * نه که در ذات او بود پیدا * هم علیم ست هم سمیع و بصیر * متکلم مرید وحی و قدیر * **در تفسیر**
یا ایها المزمل ه هر که او چل گام کوری را کشد * گشت آمرزیده و یابد رشد * مضمون این
حدیث ست که من قاد مکفوفا اربعین خطوة غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر گفت پیغمبر علیه السلام
که کسیکه بکشد کوری را چهل گام بخشیده شود گناهان گذشته و آینده او **دریافتن طبیبان**
الهی بقیاس ازین قول ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا جالستم اہل الصدق فاجلسوهم
بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم وینظرون الی همکم **تفسیر این حدیث**
ست که در عنوان ست ان الله تعالی خلق الملائکة ورکب فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله
شهوته فهو اعلی من الملائکة ومن غلبت شهوته عقله فهو ادنی من البهائم بدرستی که خدا تعالی
پیدا کرد فرشتها را و مرکب ساخت در ایشان شهوت را پس ایشان مشغول اند بشهوات خویش

و بجز خوردن و نوشیدن هیچ کاری ندارند و آفرید فرزند آدم را و ترکیب کرد در ایشان عقل و شهوت
را یعنی هر دو را در طینت ایشان مخمر ساخت پس کسیکه غالب آمد عقل او بر شهوت او پس آنکس اعلی ست
از ملائکه از جهت آنکه با وجود شهوت که مانع قبولیت پیروی عقل میکند و طاعت و عبادت بجای آرد
و کار آخرت را میسازد و ملائکه هیچ مانع ندارند لابد ست که بجز طاعت بامری دیگر مشغول نشوند و
هر طاعتی و عبادتی که با وجود مانع می آرد افضل باشد چنانچه فرموده افضل العبادات اشقها ای اشدها
و درین هیچ شک نیست که اتیان طاعت و عبادت با شهوت لغایت دشوارست و کسیکه غلبه کند شهوت او بر عقل او را
پس او ادنی و ارذل ست از بهائم از جهت آنکه با وجود عقل تابع شهوت شود و بهائم چون عقل ندارند لابد ست
که اینها تابع شهوت باشند از آن که غیر از شهوت چیزی دیگر ندارند و کالانعام بل هم اضل مصداق حال آن جماعه
ست **در بیان آنکه عارف را غذائی ست از نور حق** در عنوان واقع ست که ابیت عند ربی
یطعمنی و یسقینی ترجمه این حدیث در دفتر اول در داستان خدو انداختن خصم در روی علی رضی الله عنه
نوشته شد و قوله الجوع وطعام الله یحیی به ابد ان الصدیقین ای فی الجوع یحصل طعام الله عز وجل
و قول آن بزرگ و جوع و گرسنگی طعام ست از جانب حق که زنده میشود بدو ابدان صدیقان
مراد ازدآنست که در جوع میسر سازد طعام خدا عز وجل و آن القاء انوارست در باطن که بدان
نور قوت زیاده میشود **در بقیه قصهٔ نوشتن آن غلام رقعه بطلب اجری ه**
وانگهان گفته خدا من حاضرم * ننگرم ظاهر بباطن ناظرم * اشاره باین حدیث ست که ان الله
لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم فرمود علیه السلام بدرستی که خدا تعالی
نظر نمیکند بسوی صورتهای شما و نه بسوی عملهای شما ولیکن نظر میکند بسوی دلهای شما و نیتهای شما و
مراد از نظر حق مجازات ست یعنی جزا نمیدهد مگر بدانچه در دلهای شماست چنانچه فرموده علیه السلام
نیة المومن خیر من عمله و در مشکوة بروایت ابی هریرة الی صورکم واموالکم نظر در آمده و در جای اعلوم
اعمالکم بعد از قلوبکم دیده شد. **در قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم** در عنوان
ست که انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمین و در روایت دیگر من قبل الیمن و معنی او واحد ست
فرمود علیه السلام بدرستی که من هر آینه می یابم نفس رحمان را از جانب یمن بعضی گفته اند مراد
با و انصار اند که حق تعالی بنصرت و اعداد ایشان دور فرمود از مومنان محنت و شدت را و ایشان
یمانی اند از آنکه ایشان ازو اند و آن قبیله ایست در یمن و بعضی گفته اند که هر آینه می یابم بوی
رحمان از جانب یمن و اشارت ست بوجود حضرت خواجه اویس قرنی قدس الله روحه و اجل الثنا

متوجه که درین بوده در **داستان زادن ابو الحسن خرقانی بعد از وفات بایزید قدس سره**
مومنا ینظر بنور الله شدی ❊ از خطا بازان سبب ایمن بدی ❊
در حدیث واقعست المومن کیس ممیز فطن ینظر بنور الله فرمود علیه السلام مومن عاقل و دانا
و ممیز و زیرک ست که می بیند بنور خدا و مراد از نور خدا عقل ست و گفته اند که عقل نوریست از
انوار خدا که فرق کرده میشود بدو میان حق و باطل و کیس بر وزن فعیل ست و بعضی گفته اند کیس کسی
ست که رام کرده نفس خود را و عمل کرده آنچه بکار آید بعد از موت و مراد از کیس بسکون یا عقل ست

حدیث حب الوطن من الایمان و تفسیر حدیث که در عنوان واقع شده
که حب الوطن من الایمان فرمود پیغمبر علیه السلام دوست داشتن وطن را از جمله علامات ایمانست
و بعضی برین اند که مراد ازین وطن وطن حقیقی ست و بعضی میگویند اعم ست ازین که حقیقی باشد
یا مجازی **در بیان آنکه در توبه باز ست**
توبه را از جانب مغرب دری ❊ باز باشد تا قیامت بر دری ❊ عن صفوان بن عسال رضی الله عنه قال قال رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله تعالی جعل بالمغرب بابا عرضه مسیرة سبعین عاما للتوبة لا یغلق ما لم تطلع الشمس من قبله
و ذلک قول الله تعالی یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل
مشکوة ترمذی و ابن ماجه روایت نموده از صفوان بن عسال رضی الله عنه که گفته فرمود رسول
خدا علیه السلام بدرستی که خدا تعالی گردانید بجانب مغرب دری که پهنائی آن مدت سیر هفتاد سالست
برای توبه و این نهایت مبالغه است در وسعت در و بسته نمیشود آن در مادامی که طلوع نکند آفتاب
از جانب مغرب و بعد آن توبه هیچ احدی مقبول نشود و چون معاینه کنند طلوع آفتاب را از جانب
مغرب مردم مضطر شده التجا آرند بسوی ایمان و توبه دران وقت هیچ نفع نکند و آن مراد ست
از قول حق تعالی روزی که بیاید بعضی از علامات که دال اند بر قرب قیامت و آن طلوع آفتاب ست
از جانب مغرب نفع نمیکند هیچ ذاتی را ایمان آوردن آن ذات که نبوده او که ایمان آرد پیش از ظهور
علامت و درین آیت سخن بسیار ست بواسطه اطالت ترک نموده شد اگر میل دریافت باشد
بتفاسیر رجوع نمایند خصوصا بتفسیر نیشاپوری که در انجا بقدر کفایت تفصیل یافته است در
بیان این خبر که در عنوان ست کلموا الناس علی قدر عقولهم لا قدر عقولکم حتی لا یکذب الله
و رسوله یعنی کلام کنید با مردم بر قدر عقول ایشان نه بر قدر عقول خود یعنی سخن را باندازه فهم مخاطب
و سامع باید گفت نه بر قدر اندازه عقل متکلم تا از سر نافهمیدگی تکذیب خدا و رسول او نکنند و در

ورطهٔ هلاکت نیفتند در **تفسیر قول علیه السلام** که در عنوان ست من بشرنی بخروج الصفر بشرته
بالجنة فرمود علیه السلام کسیکه بشارت دهد مرا بخروج ماه صفر بشارت دهم او را بالجنت و این بواسطه
کمال شوق لقای حق بود بنا بر تحقق رجوع آن سرور دار ارتحال در ماه ربیع الاول از جهت آنکه بشارت
خروج متضمن بشارت وصال آن خیر البشر ست بارب الارباب پس لابد ست که جزای بشارت وصال
با محبوب بشارت بدخول جنت بود **در بیان حدیث جز یا مومن فان نورک اطفأ ناری**
بگذر ای مومن که نورت میکشد ❊ آتشم را چونکه دامن میکشد ❊ در حدیث آمده که مومن
در دعا ❊ چون امان خواهد ز دوزخ از خدا ❊ دوزخ از وی هم امان خواهد بجان ❊ که خدایا دور
دارم از فلان ❊ معنی این حدیث در دفتر دوم مبین گشت مومن گوید اللهم اجرنی من النار
ای بار خدایا خلاصی ده مرا از عذاب نار دوزخ گوید اللهم اجره بار خدایا پناه ده او را از جمیع شدائد
مهلکات **در خشم کردن پادشاه بر ندیم و شفاعت کردن شفیعان بر مغضوب علیه**
لی مع الله وقت بود آن دم مرا ❊ لا یسع فیه نبی مجتبی ❊ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل معنی این حدیث در دفتر اول در بیان آنکه
فتح طلبیدن حضرت رسالت مکه را نوشته شد **در مطالبه کردن موسی علیه السلام از حضرت عزت**
در عنوان ست لم خلقت خلقا و اهلکته موسی بدرگاه رفیع الدرجات مناجات کرد که ای
پروردگار من چرا آفریدی تو خلق را و هلاک ساختی تو او را در باطن او ندا در داوند که ایجاد و اعدام
خلائق برای اظهار کمالات اسم المبدع و الخالق و الموجد و المبدی و المحیی و الرازق و غیرهاست
و در اعدام اظهار تجلیات اسم الممیت و القهار و غیرهما از اسمای جلالیست **در مثال دیگر**
هم درین معنی
آنچنانکه گفت پیغمبر بنور ❊ که نشانش آن بود اندر صدور ❊ کو تجافی جوید
از دار الغرور ❊ هم انابت آرد از دار السرور ❊ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل النور فی القلب انشرح قیل یا رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم من علامة ذلک النور فی القلب قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و الاستعداد
للموت قبل النزول روی ابن مسعود فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون در آید نور در دل
کشاده شود و معاینه کند دل انوار غیب را بدان معاینه او را عشق و قوتی حاصل آید که بلاها را
تواند بر داشتن و محافظت اسرار الٰهی تواند نمود پرسیده شد پیغمبر علیه السلام از علامت آن نور
فرمود علیه السلام یکسو شدن و اجتناب نمودن از دار غرور که دار دنیا فانی ست و رجوع کردن
بسوی دار خلود که دار آخرت ست و استعداد کردن برای موت پیش از نزول و حلول اجل یعنی

علامت آن نورانیست که موت ارادی و اختیاری نمیرد پیش از موت طبعی و از اراده و اختیار خود برآید و بترک اختیار بختیار شود و موتوا قبل ان تموتوا روی نماید **در اختیار کردن پادشاه دختر زاهد را از جهت پسر ~ گفت رو هر که غم دین برگزید ٭ باقی غمها خدا از وی برید** اشارت ست بحدیث من جعل الهموم هما واحدا کفاه الله تعالی جمیع هموم که در محل دیگر با ترجمه تحریر یافته **در حقیقت و ماهیت شاهزاده در شرح آن ~ زادن دنیات راسحاره خوانده ٭ کو بافسون خلق را در چه نشانده** ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا سحارة فرمود پیغمبر علیه السلام که دنیا سحر کننده است یعنی مکر کننده و فریب دهنده است و کارهای او همه مانند سحر نمودنی بود اینحدیث در عنوان ست که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة فرمود پیغمبر علیه السلام بدرستی که من هر آئینه استغفار میکنم در هر روزی هفتاد بار و لفظ سبعین در کلام عرب برای تکثیر استعمال میکنند چنانچه در کلام مجید واقع شده و ان یستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم پس مراد کثرت ست وچون حال آن سرور چنین بود پس بر مومنان واجب و لازم ست که در هر لحظه و لمحه استغفار میگفته باشند **در بیان آنکه عقل جزوی تا بگور بیش نه بیند ~ گفت آنکه هست خورشید ره او ٭ حرف طوبی هر که ذلت نفسه** ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم طوبی لمن ذلت نفسه فرمود پیغمبر علیه السلام که خنکی و راحت برای کسی ست که خوار شد نفس اماره او یعنی از شرارت محفوظ گشته و بطاعات و عبادت عادت پذیر گردیده **در بیان آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا الی آخره ~ اینچنین فرمود آن شاه رسل ٭ که منم کشتی درین دریای کل** ٭ اشارت ست بحدیث مثلی کسفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق که در یکی از عنوانهای همین دفتر گذشته با اختلاف لفظ امتی **درخواست قبطی دعای خیر و هدایت از سبطی و دعا کردن سبطی ~ کور را یکسان به پیش چشم ما ٭ روضه و حفره بچشم اولیا** ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم القبر اما روضة من ریاض الجنان او حفرة من حفرات النیران فرمود پیغمبر علیه السلام که قبر یا باغی ست از باغهای بهشت چون میت از اهل تقوی و اهل مغفرت بود و یا گوی ست از گوهای دوزخ چون میت از اهل عقاب و سخط بود و العیاذ بالله من ذلک **حکایت آن زن پلید کار که شوهر را گفت آن خیالات از سر امرود بن مینماید ~ گفت بنما جزو جزو از فوق و پست ٭ آنچنانکه پیش تو آن امر هست** ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ارنا حقائق الاشیاء کما هی معنی این حدیث در دفتر دوم

در تمامی قصه زنده شدن استخوان بدم عیسی علیه السلام نوشته شد **در بیان آن که خلق از دوزخ نالانند و گرسنگانند ~ زین وصیت کرده ما را مصطفی ٭ بحث کم جوئید در ذات خدا** ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله فرمود پیغمبر علیه السلام که فکر کنید در نعمتهای خدا تعالی و صفات او و در اسمای او تا کمال عظمت الهی بر شما تجلی اندازد و معرفت کمالات اسما و صفات رو نماید و فکر نکنید شما در ذات حق سبحانه تعالی که تفکر در ذات او از قبیل محالات و ممتنعات ست و بهمین معنی حق تعالی فرمود یحذرکم الله نفسه فافهم **در رفتن ذو القرنین بکوه قاف ~ غیر لا احصی نگوید او ز جان ٭ کز شمار و حد برونست این بیان** ٭ اشارت ست بحدیث لا احصی ثناء که در محل دیگر تحریر یافته





وعنده مفاتیح القلوب وصلی اللہ علی خیر خلقه وصحبه وعترته اما بعد این مجلد پنجم ست از دفترهای مثنوی
وبینات معنوی در بیان آنکه شریعت همچو شمعیست که ره مینماید بی آنکه شمعی بدست آوری وراه رفته نشود
وکاری کرده نشود وچون در راه آمدی این رفتن تو طریقت ست وچون رسیدی بمقصود این حقیقت ست
جهت آنکه گفته اند که لو ظهرت الحقائق لبطلت الشرائع همچنانکه مسی زر شود یا خود از اصل زر بود
او را نه بعلم کیمیا حاجتست که آن شریعت ست ونه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت ست چنانکه
گفته اند طلب الدلیل بعد الوصول الی المدلول قبیح وترک الدلیل قبل الوصول الی المدلول مذموم
حاصل آنکه علم شریعت همچو علم کیمیا آموختن ست از استاد یا از کتاب وطریقت استعمال
کردن داروها ومس را در کیمیا مالیدن وحقیقت زر شدن آن مس کیمیا دانان بعلم شادند که
ما علم این را میدانیم وعمل کنندگان کیمیا بعمل کیمیا شادند که ما چنین کارها میکنیم وحقیقت یافتگان
بحقیقت شادند که ما زر شدیم واز علم کیمیا وعمل آزاد شدیم ما عتقاء اللہ ایم کل حزب بما لدیهم فرحون
در سورهٔ مومن واقع شده امثال شریعت همچو طب آموختن ست وطریقت پرهیز کردن بموجب
علم طب داروها خوردن وحقیقت صحت یافتن صحت ابدی وازان هر دو فارغ شدن چون آدمی

ازین حیات مرد شریعت وطریقت ازو منقطع شد وحقیقت باقی ماند اگر دار ونعره می زند چنانکه در
سورهٔ یس واقع شد که یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین اگر حقیقت نیست نعره میزند
یا لیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه
در سورهٔ حاقه در سیپارهٔ تبارک واقع شده ای کاشکی داده نشدی یعنی کتاب مرا ازمن ندیدمی
تا بر بلا فضیحت نشدمی وکاشکی ندانستمی امروز چیست حساب من چه حاصل نیست مرا آنرا جز عذاب
وشدت کاشکی مرگی که بدان مردم در دنیا بودی مرگی حکم کننده وبفنا ابدا تا بعد ازان زنده نشدمی
دفع نکرد از من عذاب را آنچه مرا بود از مال وتیغ گم گشت از من تسلط من بر مردم بفرمان گذاری
باحجتی که در دنیا چنان دران زده بودم شریعت علم ست وطریقت عمل ست وحقیقت الوصول الی اللہ
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا وصلی اللہ علی خیر خلقه
محمد واله واجمعین در آخر سورهٔ کهف واقع شده پس هر که امید میدارد دیدار پروردگار خود را در بهشت
یا هر که می ترسید از رسیدن بحق یعنی باز گشتن بروز رستخیز پس باید که بکند کرداری شایسته یعنی
پسندیدهٔ خدا تعالی وشریک نیارد وانباز نسازد در پرستش پروردگار خود کسی را یعنی بریا وتصنع
عمل نکند که ریا شرک اصغر ست وتباه کننده عمل نعوذ باللہ منها دفتر پنجم شرح ابیات فارسی
بسم اللہ الرحمن الرحیم ٥ جز بمصنوعی ندید صانعی ٭ بر قیاس اقترانی قانعی ٭ قیاس بر دو قسم ست اقترانی
واستثنائی اقترانی آنست که در وی نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد استثنائی آنکه در وی نتیجه یا نقیض نتیجه
بالفعل مذکور باشد مثال قسم اول العالم متغیر وکل متغیر حادث فالعالم حادث واین ضرب اول ست از شکل اول که درین
اوسط در صغری محمول در کبری موضوع واقع شده ونظیر قسم ثانی ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود لکن الشمس طالعة
فالنهار موجود درین مثال بالفعل مذکور ست ولکن الشمس لیست بطالعة فالنهار لیس بموجود درین مثال النقیض نتیجه مذکور ست خلاصه بدعا
این بیت چنین باشد که بقیاس اقترانی قانعی یعنی در همان مقدمات ظاهری وقضایای مجازی
عالم اسباب فرو مانده وبآن قانع شده اصلا نظر بر نتیجه نداری واز مبدا ومعاد غافلی در مناجات
٥ میفزاید جز و زمین را آسمان ٭ میفزائی در زمین از اختران ٭ یعنی جز و زمین را بسبب صفا
وروشنی گلزار وچمن ورنگ وبو ولطافت گلها وشقائق که در خوبی بمنزله اختران اند مانند آسمان میکنی
یا گفته که جز و زمین را که وجود خاکی انسانست از کراهت واصطفا مانند انبیا ومرسلین که آفتاب
بروج هدایت اند بحسب علو درجات مانند آسمان میکنی ودر زمین از اختران که کنایت از اصحاب
کالنجوم مراد اولیا ومتابعان آن سرور که آنها هم در ارشاد ورهنمائی خلق بمنزله نجوم اند میفزائی یعنی

یعنی زمین را بوجود ایشان روشن میکنی والله اعلم بالصواب **در مناجات دوم** ے بیت
صد چندان میان منزلین * آنطرف کزاین تا بالا راین * یعنی بعد و میانه آن طرف منزلین که عبارت
از عالم بی نام و نشان باشد و در ابیات سابقه ذکر آن شده صد چندان بعدیست که از امکان تا
لامکان باشد والله اعلم بالصواب **در بیان آنکه کشتن خلیل علیه السلام خروس را**
ے سوی اضلال ازل پیغام کرد * که برآر از قعر بحر فتنه کرد * حاصل المعنی آنکه شیطان بحق سبحانه
استدعا کرد و سوی اضلال ازل اشاره نمود که با اضلال ازل امر فرما که از قعر بحر فتنه گرد برآر یعنی
بحر البشور شش و تا در داگر این تاویل کرده نشود با ابیات ما بعد منافات پیدا میکنند در تفسیر
لا الذین آمنوا و عملوا الصالحات **بیت** آن جمال و قدرت و فضل و هنر * ز آفتاب حسن کرد این سفر
سفر * باز میگردند چون استارها * نور آن خورشید زین دیوارها * یعنی جمال و قدرت و فضل و هنر
که از آفتاب حسن اینسو سفر کرده اند مانند نور ستارها و نور خورشید ازین دیوارها وجود بر میگردند
یا گوییم تشبیه ستارها در رجعت محض ست که خمسه متحیره را واقع میشود و رجعت نور خورشید از دیوارها
هر روز تشبیه بآن امریست ظاهر **در بیان خلق الجان من مارج من نار** ے عشق دان
ای فندق تن دوستت * جانت جوید مغز و گوید پوستت * یعنی ای آنکه فندق تن دوست تست
عشق را جان خود بدان کز آن عشق مغز ترا میجوید و پوست ترا میگوید **در داستان پادشاه
قبول توبه نمایان** ے خون بها جرم نفس قاتله * هست بر حلمش دیت بر عاقله * مسئله
فقهی ست که در قتلی که خطا واقع شود کفارت بر قاتل ست یعنی عتق رقبه یا صیام شهرین متتابعین
و دیت بر عاقله اگر نقد بگیرند هزار دینار سرخ یا ده هزار درم سفید که دو هزار و پانصد روپیه میشود
و اگر جنس صد شتر چنانچه بتفاوت تفصیل در کتب فقهی مذکور ست و اگر قاتل از اهل دیوان
باشد عاقله او اهل دیوانند که اسامی آنها در دیوان ثبت باشد یعنی نوکر یک صاحب و اگر اهل دیوان
نباشد اهل حرفه خطا در قتل دو قسم ست یکی آنکه بگمان شکار کسی تیر بر آدمی زند یا در اثنای انداختن
بهدف بغلط بر آدمی بخورد تاویل این مسئله درین بیت چنین تواند بود که خون بها گناه قاتل بر حلم
حق ست دیت بر عاقله است و عاقله بنده حلم حق ست چنانچه در دفتر سوم نیز میفرمایند **بیت**
گر خطا گشتم دیت بر عاقله است * عاقله جانم تو بودی از الست * **در داستان مجرم
داشتن ایاز خود را درین شفاعت کوی که آخرین داستان این دفتر
ست** ے اختر باد لیو همچون عقرب ست * مشتری را چون ولی الاقربست * این بیت

و ابیات مذکوره ما بعد درین مقوله واقع شده که مثنوی در برج چرخ جان مانند انجمن ست و هر جسمی
بغیر از حس ستاره شناس از ستاره راه بمقصد نمیبرد و قسم هر کس از مشاهده ستاره جز نیست
بعض نظاره قانعند از سعد و نحس غافل و بعضی بهره تمام از تاثیرات آن دارند و سعادت
و نحوست با بینه می باشد یک چیز نسبت بیکی سعد و نسبت بدیگری نحس پس مثنوی هم نسبت با نجم
شناسان فلک معنی عین سعادت و نظر بگمراهان تیه ضلالت محض افسانه و اساطیر ست پس معنی
بیت چنین تواند بود که اختر اگر با دیو که عبارت از شیطان باشد بحسب جرم مانند عقرب بنیش زن
و زهر پاشست اما مشتری را که کنایت از طالب خریداریست مانند دوست اقرب همدم و
دلنواز ست **بیت** قوس اگر از تیر دوزد دیو را * دلو پر آب ست زرع و میوه را * مناسبت قوس
با تیر بحسب لغت در دوختن و توختن دشمن ظاهر ست و باصطلاح نجوم زیاده برین که وبال عطارد
در قوس ست که خانه هفتم اوست و دلو خانه زحل و زحل را در پرورش زراعتها و میوه ها دخل
تمام ست مناسبتی دیگر نیست همانا مراد حضرت مولوی مناسبت لغوی بیش نباشد پس خلاصه
مدعا این باشد که قوس از بروج هنگام خزان و ایام برگ ریزی درختان ست اگر چه نسبت
باشجار دیو دوزی مینماید یا همان دیو را به تیر رجم میدوزد اما برای مزارع و فواکه دلو پر آب ست
یعنی سامان بخش مزارع و فواکه است چه بهار و نشو و نمای اشجار و اثمار بی آن متعذر و محال **بیت**
حوت اگر چه کشتی وی بشکند * دوست را چون ثور کشتی میکند * یعنی حوت که آخر زمستان ست
اگر چه کشتی وی را که عبارت از سرماست می شکند و نسبت بزمستان باین حیثیت بدست اما برای
دوست مانند ثور که هم بحسب لغت و هم باصطلاح نجوم سامان زراعت و شگوفه و اثمار متعلق
باوست کشت را میکند یعنی سر انجام زراعت و محصولات آن مینماید **بیت** شمس اگر شب را بدرد
چون اسد * لعل را ز خلعت اطلس سد * مناسبت شمس با برج اسد که خانه اوست ظاهر و معنی
این بیت از آن اظهر ست **بیت** صورت خرچنگ اگر چه کجروست * هیئت میزان از آن
بیرون شوست * یعنی صورت سرطان اگر چه بظاهر کجروست با نقش میزان که همین راستی ست
از آن بیرون شونده است بدو وجه یکی آنکه بظاهر اگر چه کجرو مینماید اما مانند راست روان
کامیاب خود را بمقصد میرساند و دوم اینکه از طریق حرکت و رفتار او صورت پایه میزان که اصلش
راستی ست و بظاهر مدوره منقش میگردد **بیت** گر چه در تاثیر نحس آمد زحل * دقت فکر آید از وی
در عمل * زحل بطی السیر ست و دقت فکر را با بطوء اندیشه مناسبت تام و در طالع هر کس زحل واقع شود

دقیق الفکر مے باشند میفرمایند اگرچه زحل نحس ست اما در ماده وقت فکر سعادت می بخشد بیت
ما هم از مهر آر و کف برهم زند * زهره بنود زهره را تا دم زند * تناسب فقط ماه و یا مهر که درین بیت
هر کدام بدو معنے واقع شده و کف زدن مطلوب که بمعنی شادی و حصول طرب ست و قرب فلک
شمس با فلک زهره اظهر من الشمس ست و معنی که ازین مستنبط میشود ابین من القمر بل عطارد خانه
خود گم کند و از بنوان ادجوز جوزا بشکند میگوید چه زهره که مطرب ناقصة العقل ست بل عطارد
که دبیر فلک ست خانه خود گم کند و از دیوانگی و مستی طرب جوز جوزا که خانه اوست بشکند بیت
نیز طائر را بریزد پر ز شرم * وز طمع تنین شود چون موم نرم * نسر طائر و نسر واقع دو ستاره اند
بصورت کرکس که یکی نزدیک قطب شمالے و دیگری نزدیک قطب جنوبی واقع شده و تنین
که در لغت بمعنی اژدہاست باصطلاح نجوم بدو معنی میتواند بود یکی صورتے که از انقطاع حوامل
کواکب با منطقه حاصل میشود دوم صورت مار که در برج قوس واقع ست و خاصیت مار
سرد و خشک پس مراد این باشد که از دو کف برهم زدن ماه و مهر نسر طائر با وجود ثابت بودن او
از افراط طرب و رطیران آمده پر بریزد و اژدہا که بدو معنی در صدد مذکور ست با کمال افسردگی
و خشکی مانند موم نرم شود بیت در گذر زین رمزها بیگاه شد * کهکشان از سنبله پیدا شده
کهکشان که صورت نجوم آن مانند دانهای روشن ریخته بر صفحه مینا رنگ ست از سنبله که گاه و
دانه را با آن نسبت تمام ست پرکاه شد یعنی از غایت طرب با تطویل رموز برانها نجوم کهکشان
از برج سنبله که از ان توقع دانه بود نه کاه پر کاه شده و خلاصه چشم داشت از وظهور پیوست
و سنبله از هیئت پر دانه بودن افتاده به پرکاهی تبدیل یافت این چهار بیت آخر مقوله
دیگر ست و ابیات سابق که تشریح یافت مقوله سابق را می پروردان .. دت نا طلب منه
بیت ان شیا کله لا یدرک * اعلموا ان کله لا یترک * یعنی هر چیزی که کل آن را نتوان دریافت
بدانید اینکه کل آن را نتوان ترک کرد ترجمه عربی در آغاز داستان در بیان
آنکه چونکه غذاے جانست غذا ای جسم هم ے شود ے یا حریص البطن
عرج هکذا * انما المنهاج تبدیل الغذا * ای حریص بالا رو از پستی عشق دنیا با وج نهانخانه
یقین همچنین یعنی اندک اندک می یقین بخشی جز این نیست که راه مستقیم بدل کردن غذا ست
یعنی تبدیل طعام جسمانی بمستلذات روحانی که شراب عشق ست بیت یا مریض القلب
عجل للعلاج * جملة التدبیر تبدیل المزاج * ای بیمار دل تعجیل کن از برای درمان که کوشش در بیان

که همگی تدبیر بدل ساختن مزاج جسمانی ست بمزاج روحانی ے ایها المحبوس فی رهن الطعام *
سوف تنجو ان تحملت الفطام * ای زندانی در گرد طعام زود باشد که نجات یابی ازین زندان اگر
برداری آستخوانها را یعنی فطام هم درست ست که عبارت از ترک شیر باشد بیت ان فی الجوع
طعاما وافرا * افتقدها وارتج یا نافرا * بدرستی که در گرسنگیست طعام بسیار بی آب آن گرسنگی را
وا امید وار آن طعام را که در انست ای گریزان از ان دولت خوشگوار بیت اغتذ بالنور کن
مثل البصر * وافق الاملاک یا خیر البشر * پرورش کن بنور باش مانند دیده که غذای او از نور ست
موافقت کن با فرشتگان در اغتذا بنور ای بهترین آدمیان تمثیل ر وشهای مختلف
و همتهای گوناگون باختلاف تحری بحر مان در وقت نماز قبله را بوقت
تاریکی و تحری نحو اصنان در قعر بحر ے هکذا نبلوهم بالساهره * فتنة ذات افتضاح
قاهره * یعنی همچنین می آزمائیم ایشان را بزمین ساهره که زمین حشر ست آزمودنی غالب خداوند
رسوائی در تفسیر آیت یا حسرة علی العباد ے طلت الارباح خسرا مغرما * نشتکی شاکی
الی الله العمی * گشته است سودها زیان و تاوان شکایت میکنی شکایت کردنی بسوی خدا تعالی
کوری را آن فائده ندارد روز قیامت بیت حبذا ارواح اخوان ثقات * مسلمات مومنات
قانتات * خوشا ارواح برادران استوار در حالی که آن ارواح مسلمانانند گروندگانند مطیعانند
در تفسیر قوله علیه السلام لابد من قرین یدفن معک و هو قتی بیت استعینوا فی الحرف
یا ذا النهی * من کریم صالح من اهلها * استعانت و مدد طلبید در آموختن پیشها ای خداوندان
خرد از بزرگے شائسته که از اهل حرفها باشد بیت اطلب الدر اخی وسط الصدف * واطلب الفن
من ارباب الحرف * طلب کن دُر را ای برادر میان صدف و طلب نما هنر را از صاحبان پیشها
و هنرها بیت ان رایتم ناصحین انصفوا * بادروا التعلیم لا تستنکفوا * اگر ببینید ایشان را ناصحان
انصاف دهید مبادرت کنید و سرعت نمائید تعلیم را از ایشان و ننگ نکنید. در بیان آنکه آنچه
بیان کرده میشود صورت قصه است ے ذاب جسمی من اشارات الکنی *
منذ عانیت البقا فی الفنا * یعنی گداخته شد جسم من از اشارات مخفی تا معاینه کردم من بقا
را در فنا ایضاً در بیان مذکور ے یا مجیر العقل فتان الحجا * ما سواک للعقول مرتجا *
ای پناه بخش خرد و آزماینده عقل نیست جز تو مر خردها را امیدگاهی بیت ما اشتهیت العقل
مذ جننتنی * ما حسدت الحس مذ نبهتنی * آرزو نبردیم عقل را از ان زمان که زینت دادی

مرا به دیوانگی **بیت** هل جنونی فی هواک مستطاب * قل بلی والله یجزیک الثواب * دیوانگی من
در دوستی تو پاکیزه و خوشبوی ست بگو آری و حال آنکه خدا تعالی جزا میدهد ترا پاداش نیکو
در گفتن خویشاوندان مجنون را که حسن لیلی باندازه است چندان نیست
ے یا الهی سکرت ابصارنا * فاعف عنا اثقلت اوزارنا * ای خدا حبس کرده شده است
بینائی چشمان ما پس عفو کن و درگذران از ما که گران کرده شده است بار گناهان ما **بیت**
یا خفیا قد ملات الخافقین * قد علوت فوق نور المشرقین * ای پوشیده از نظر معرفت تحقیق
پر کردی مشرق و مغرب را تحقیق برسیده بالای نور مشرق و مغرب **بیت** انت سر کاشف
اسرارنا * انت فجر مفجر انهارنا * توئی صاحب رازی که کشف کننده اسرارهای ما را تو خداوندا
رانی میرانی جویهای ما را **بیت** یا خفی الذات محسوس العطا * انت کالماء ونحن کالرحے *
ای پوشیده ذات و دریافته بخشش تو همچو آبی و ما همچو آسیا **بیت** انت کالریح ونحن کالغبار *
تختفی الریح وغبراه جهار * تو همچو بادی و ما همچو غبار پنهان میشود باد و غبار و آشکار است **در حکایت**
آن زن که شوهر را گفت گوشت را گربه خورد و شوهر گربه را به ترازو
بر کشید گربه نیم من بر آمد ے لیس یالف لیس یولف جسمه * لیس الا شح نفس قسمه *
نیست که الفت گیرد یا الفت داده شود تن او نیست مگر بخیلی نفس تهمت او **در داستان**
انداختن مصطفی علیه السلام خود را از کوه حرے از وحشت دیر
نمودن دیدار و نمودن جبرئیل خود را ے یا کرامی ارحموا اهل الهوے *
شانهم رد النوی بعد النوی * ای بزرگان من رحم کنید اهل هوا را یعنی بر کسانیکه بخواهش نفس
روند زیرا که کار ایشان درد و بلاکی ست پس از بلاکی **تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل**
آید بمهانی نو و از اول روز در خانه فرو د آید ے کر اعذنے خالقی من شره *
لا تحرسنے انل من بره * پناه ده مرا ای آفریننده من از بدی آن فکر محروم مساز مرا بر سان
بمن از نیکی آن فکر **بیت** رب اوزعنی ان اشکر ما اری * لا تعقب حسرة لی ان مضی * ای
پروردگار من انعام ده مرا تا شکر کنم چیزے را که می بینم از نعمتها و از پے مگردان مرا افسوس
اگر بگذرد آن نعمت **در ایثار کردن صاحب موصل آن کنیزک خود را بخلیفه**
ے مرکب عشقش دریده صد لگام * نعره میزد لا ابالی کالحمام * فریاد میکرد همچو کبوتر که باک
ندارد **بیت** الیس ابالی بالخلیفه فی الهوے * تا ستوی عندی وجودی والتوی * چه باک دارم

از پادشاه در دوستی برابر ست نزد من هستی من و هلاک من **در داستان محرم داشتن**
ایاز خود را درین شفاعت گری و عذر جرم خواستن ے چون خلقت الخلق
کی یربح علے * لطف تو فرمود ای قیوم حے * آفریدم خلق را تا سود کنند آن خلق بر من **بیت**
لا لان اربح علیهم جودت ست * که شود زو جمله ناقصها درست * نه آفریدم من از برای آنکه سود
کنم بر ایشان **ایضاً در داستان مذکور ے** خالدین فی فناء سکرهم * من یفانی
فی هواکم لم یقم * جاوید ماندگان در فنا مستی ایشان ست هر که فانی شد در عشق نه ایستاد
آیات قرآنے این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده و در عنوان ست
قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا
واعلم ان الله عزیز حکیم گفت خدا ابراهیم را که اگر مشاهدهٔ این حال آرزو دارے پس فراگیر
چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاؤس و غیر این نیز گفته شده پس پاره پاره
کن آن مرغها را و جمع کن نزد خود و لشناس علامات هر یکی را تا التباس نیفتد بر تو بعد از
احیا بعد از ان متفرق کن آن را و بگردان بر هر کوهی یک جز از ان پس بخوان این مرغان را
بنامهای ایشان تا اجابت نموده بسوی تو بیایند و لشتابند مشتاقیتی و بدان از روے
یقین آنکه خدا تعالی غالب ست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی محکم کار ست در هر چه میسازد و این
قصه تفصیلاً در تفسیر حسینی و توضیح مبین گشته است فلینظر فیها در آغاز دفتر ے از بنی الشنو
که شیطان در وعید * میکند تهدید ت از فقر شدید * اشاره بمضمون این آیت ست که
در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده الشیطان یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء والله
یعدکم مغفرة منه وفضلا والله واسع علیم دیو سرکش یعنی ابلیس وعده میکند شما را به فقر و احتیاج
یعنے میترساند در حین اتفاق از درویشی و محتاجی و میفرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات
و خدا وعده میدهد شما را بر صدقه دادن آمرزشے از خود مر گناهان شما را در عقبی و افزونی روزی
و مکافات بخیر در دنیا و خدا بسیار فضل ست بر منفقان دانا باستحقاق ایشان مر سعت
فضل و مغفرت را **در داستان حجره گشادن مصطفی علیه السلام بر مهمان**
و خود را پنهان کردن ے ای لعمرک مر تراحق عمر خواند * پس خلیفه کرد و بر کرسی
نشاند * در سیپارهٔ ربما بود در سورهٔ حجر واقع شده لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون سوگند بحیات تو اے محمد
بدرستی که قوم تو همچو قوم لوط در گمراهی حیران و سرگردان اند **در سبب رجوع کردن**

آن مهمان بخانهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ہ گفت فلیبکوا کثیرا گوش دار ٭
تا بریزد شیر فضل کردگار ٭ اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ واعلموا در سورهٔ توبه واقع
شد فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا پس گو که بخندند اندکی وبگریند بسیاری ایضاً در داستان
مذکور ہ اقرض الله قرض ده زین برگ تن ٭ تا بروید در عوض از ال چمن ٭ در سیپارهٔ
تبارک در آخر سورهٔ مزمل واقع شده واقرضوا الله قرضا حسنا وتصدیق دهید برای خدا ایتعالی
صدقهٔ بهتر یعنی محض برای خدا بلا ریا و مراد صدقات نافله است وقرض گفت آنرا از جهت
تاکید جزای آن در داستان مذکور ہ زین پلیدی بر رہد و پاکی برد ٭ از لیطهرکم
تن او بر خورد ٭ اشاره باین آیت ست که در سورهٔ احزاب در سیپارهٔ ومن یقنت واقع شده
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا جز این نیست که خواهد خدا تا ببرد از شما گناه را ای اهل بیت
و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدنی ایضاً در داستان مذکور ہ عقل با عقل یار یار کن ٭ امرهم شوری بخوان
و کار کن ٭ در جزو الیه یرد در سورهٔ شعرا واقع شده در حق انصار که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم ایشان را دعوت اسلام فرمود و ایشان اجابت نمودند والذین استجابوا لربهم و
اقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون وثواب خدا ایتعالی بهتر ست
از متاع دنیا مر آنکسانی را که اجابت کردند پروردگار خود را بایمان وطاعت وبر پای داشتن نماز
را وامر ایشان بر مشورت ست میان ایشان و مراد انصارند حضرت پیغمبر ایشان را بایمان
خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول نمودند در بیان آنکه نور خدا خود را از اندرون
شخص نمودن الی آخره ہ سعیکم شتی تناقض اندر رید ٭ روز میدوزید و شب بر میدرید ٭
در سیپارهٔ عم در سورهٔ واللیل واقع شده ان سعیکم لشتی بدرستی که جزا سعی شما در کردارها هر آئینه
پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب
و ملامت ایضاً در بیان مذکور ہ تا تو بستیزی ستیزند ای حرون ٭ فانتظر انهم منتظرون ٭
در آخر سورهٔ سجده در جزو اتل ما اوحی واقع شده فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون ترجمه
این آیت در دفتر دوم در داستان جرع کردن آن ناصح بعد از مبالغت پند آن مغرور خرس را
تحریر یافته در داستان عرض کردن پیغمبر علیه السلام شهادت را بر مهمان
خویش ہ و در بنی فرمود شارکهم خدا ٭ هم در اموال و در اولاد شما ٭ در جزو سبحان الذی
در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده در مادهٔ شیطان وشارکهم فی الاموال والاولاد و گفت خدا

که ای ابلیس شریک باش ایشان را در اموال ایشان و آن مالی ست که گرفته شود بغیر حق و شریک
باش ایشان را در فرزندان ایشان و آن فرزندیست که از زنا تولد شود در تمثیل لوح محفوظ
و ادراک هر کسی از آن لوح ہ هر کسی شد بر خیال ریش گاو ٭ گشته در سودای گنجی
گنج کاو ٭ این اشارت تفسیر این آیت ست که در سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده
وقیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ما بین ایدیهم وما خلفهم وبر انگیختیم برای کافران دوستان وهمنشینان
از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم پس بیاراستند دیوان برای ایشان آنچه در پیش ایشان ست
از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ستادند و آنچه اندر پس ایشانست از امور اخروی و وعد و وعید تا آنرا
منکر شوند در تمثیل روشهای مختلف و همتهای گوناگون باختلاف تحری متحریان در وقت نماز قبله را ہ
بلکه ابتلوهم بالساهره ٭ فتنة ذات افتضاح قاهره ٭ اشارت ست بکریمه که در سیپارهٔ عم در سورهٔ نازعات واقع
شده قالوا تلک اذا کرة خاسرة فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة پس گفتند از روی
استهزا که چنین باشد آن بازگشتن آنگاه بازگشتنی باشد با زیان یعنی ما را اگر رجوعی باشد بحشر
پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کردیم حق سبحانه تعالی فرماید دشوار مگیرید مر
قیامت را پس جز این نیست که آن یکفریاد هست یعنی یک دمیدن صور که بدان زنده شوند
پس آنگاه ایشان بر روی زمین که سفید و هموار باشد یعنی بزمین محشر آیند بعد از آن که در
زیر زمین مدفون باشند فی المناجات ہ چند طلب آسیب ای ذوفنون ٭ لا یمس
ذاک الا الطاهرون ٭ اشارت ست بآیت کریمه که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ واقعه
واقع شده لا یمسه الا المطهرون مطلع نمیشوند بر لوح محفوظ و مس نمیکنند آنرا مگر پاکان از کدورات
جسمانی که ملائکه اند و بقول بعضی مس نمیکنند از جنابت و حدث درین تقدیر نفی بمعنی نهی شود در بیان آنکه لطف حق
عز و جل همه کس داند و قهر حق را همه کس داند در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ ملک واقع شده و در عنوان ست که لیبلوکم
ایکم احسن عملا تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در وادی تکلیف
کدام از شما نیکوتر بود از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر ست ایضاً در بیان مذکور
ہ هین بخوان قرآن ببین سحر حلال ٭ سرنگونی مکرهای کالجبال ٭ در سیپارهٔ وما ابری
در سورهٔ ابراهیم واقع شده وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه الجبال
ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان باز ترجیح نهادن نخجیران توکل را بر جهد تحریر یافت
در بیان آنکه هیچ چشم بد آدمی را چنان مهلک نیست که چشم پسند خود

ے معنی چشم بد آخر باز دان ٭ ان یکاد از چشم بد بنکو بخوان ٭ در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ نون واقع شده وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین وبدرستی که نزدیک ست که آن کسانیکه کافر شدند هر آئنه بلغزانند وبفگنند وهلاک کنند ترا بچشمهای خویش آن هنگام که شنیدند قرآن را که تو میخوانی ومیگفتند که این مرد را دیو گرفته است یعنی او جنی هست که او را تعلیم میدهد وحال آنکه نیست قرآن مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد صلی الله علیه وآله وسلم مگر شرف عالمیان ٭ در تفسیر **وان یکاد الذین کفروا الی آخره** ے از الوهیت زند در جاه لاف ٭ طامع شرکت کجا باشد معاف ٭ اشارت ست بآیت که در سورهٔ نسا در سیپارهٔ والمحصنات واقع شده ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء بدرستی که خدا تعالی نمی آمرزد شرک آوردن با و می آمرزد گناهی که غیر شرک ست صغیره باشد یا کبیره مگر تنگ وتکذیب قدریه است درین آیت که ایشان میگویند عفو از کبیره جائز نیست بغیر توبه در **قصهٔ آن حکیم که طاوسی را بدید که پر از پای خود بر میکند** ے مرده شو تا یخرج الحی الصمد ٭ زنده زین مرده بیرون آورد ٭ اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ تلک الرسل در سورهٔ آل عمران ونیز در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ روم واقع ست لیکن در سورهٔ اول بصیغهٔ خطاب واقع شده ودر سورهٔ دوم بصیغهٔ غائب ویخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی بیرون می آرد خدا زنده را از مرده چون آدمی از نطفه ومرغ از بیضه ونخل از خسته ومومن از کافر وعالم از جاهل وبیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد **ایضا در قصهٔ مذکور** ے دی شود بینی تو اخراج بهار ٭ لیک کردی بینی ایلاج نهار ٭ اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ فاطر واقع شده یولج اللیل فی النهار ویولج النهار فی اللیل در می آرد شب را در روز یعنی مقدار از شب وداخل میگرداند روز را در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز **در بیان قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا رهبانیة فی الاسلام** ے انفقوا گفت ست پس کسبی بکن ٭ زانکه نبود خرج بی دخل کهن ٭ در سورهٔ بقر در جزو تلک الرسل واقع شده یا ایها الذین امنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة ای آن کسانیکه گرویده اید نفقه دهید از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بدهید کنید

پیش از آن که بیاید روزی که از هول آن خرید وفروخت نباشد در ان تا کسی خود را از عذاب باز خرد ونه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند ونه درخواستی بوقت حلول عذاب **ایضا در بیان مذکور** ے همچنان چون شاه فرمود اصبروا ٭ رغبتی باید کزان تابی تو رو ٭ اشارت بآیت کریمه که در آخر سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنالوا واقع شده یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون ای گروه مومنان صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد یا بر اعدا وشکیبائی نمائید در قتال دشمنان وقدم استوار دارید در میدان محاربه وساخته وآماده باشید مقاتله اعداء خدا را وبترسید از خدا شاید که شما رستگار شوید **ایضا در بیان مذکور** ے پس کلوا از بهر دام شهوت ست ٭ بعد از ان لا تسرفوا از عفت ست ٭ در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین وبخورید یعنی در ایام احرام گوشت وچربی وغیر آن از مطعومات حلال وبیاشامید شیر وسائر مشروبات واز حد در مگذرید بتحریم حلال یا با فراط طعام وشراب در خوردن آن بدرستی که خدا دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند **در بیان آنکه عقل وروح در آب وگل محبوس شدند** ے همچو هاروت وچو ماروت این دو پاک ٭ بسته اند اینجا بچاه سهمناک ٭ مستنبط ازین آیت ست که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده وما انزل علی الملکین ببابل هاروت وماروت وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء وزوجه وما هم بضارین به من احد الا باذن الله ودیگر یهود متابعت کردند آن چیزیرا که فرو فرستاد از سحر بر دو فرشته در شهر بابل هاروت وماروت نام آن دو فرشته است که بر آدمیان گناهگار طعن میکردند وبیاموزند این دو فرشته درین وقت که در چاه اند هیچکس را جادوئی تا گویند پیش از آموزیدن آنکس را که جز این نیست که ما آزمایش خلق ایم از خدا پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که عین سحر گناهی مترتب نیست پس می آموزند مردمان از آن دو ملک آن چیزی را که جدائی افگنند بدان میان مرد وزن نیستند جادوان ضرر رسانند بسحر هیچکس را مگر بقضا وقدر خدا وقصهٔ هاروت وماروت علی التفصیل در تفسیر حسینی مبین ست فلیطلب **در صفت آن بیخودان که از هنر خود ایمن شده اند** ے ناه را در کنار غرنشاند ٭ دشمن ما را عدو خویش خواند ٭ مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ ممتحنه واقع شده یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء

ای آن کسانیکه ایمان آورده اید فرا مگیرید دشمن مرا و دشمن خود را بدوستی یعنی مگیرید کافران را اعوان و انصار خود این آیت در شان حاطب بن ابی بلتعه که کتابت باهل مکه نوشته بود و این قصه بتفصیل در توضیح مسطور ست **در بیان آنکه ماسوی الله هر چیزی اکل و ماکول ست** وهو یطعمکم ولا یطعم چه او ست ✣ نیست حق ماکول و اکل لحم و پوست ✣ در سیپارهٔ واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده قل اغیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات والارض وهو یطعم ولا یطعم بگو ای محمد آیا غیر خدا یار فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم خدائی که پدید آرنده آسمانها و زمین ست و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز ست از خلق و خلق بوی محتاج اند **ایضاً در بیان مذکور ست** دست تو از اهل آن بیعت شود ✣ که ید الله فوق ایدیهم بود ✣ اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان رنجانیدن امیری خفته را که مار در دهان او رفته بود تحریر یافته **ایضاً در بیان مذکور ست** آنکه میگفتی اگر حق ست کو ✣ در شکنجه او مقر میشد که هو ✣ اشارت بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ یونس و چند جای دیگر واقع شده ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان آمدن مهمان پیش یوسف صدیق علیه السلام مرقوم گشت **در داستان گشتن خلیل علیه السلام زاغ را که آن اشارت بقمع کدام صفت ست** گفت انظرنی الی یوم الجزا ✣ کاشکی گفتی که تبنا ربنا ✣ در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده قال انظرنی الی یوم یبعثون گفت ابلیس وقتی که از رحمت نومید شد مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها که آن قیامت باشد گفت خدا بدرستی که تو از مهلت دادگانی **ایضاً در داستان مذکور ست** عمر و مرگ این هر دو با حق خوش بود ✣ بی خدا آب حیات آتش بود ✣ مفهوم این آیت ست که در سورهٔ انعام در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان سوال کردن شیخ بهلول آن درویش ولی را تحریر یافت **در مناجات** ای که جان خیره را رهبر کنی ✣ وی که بی رهبر را تو پیغمبر کنی ✣ اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ عم در سورهٔ ضحی واقع شده ووجدک ضالا فهدی ✣ و یافت خدا ترا راه گم کرده بر دروازهٔ مکه وقتی که حلیمه دایه تو ترا آورده یا جد

و یا در تو ترا بسیار دس پس راه نمود ترا بانکه جدت را لبسر تو رساند وغیر این نیز توجیهات دیگر درین باب مرویست و در سیر مطوله مذکور ست **در قصهٔ محبوس شدن آن آهو در آخر خران و طعنه آن خران بران غریب** گفت کشمش یا خود دهم او را عذاب ✣ یک عذابی سخت بیرون از حساب ✣ تفسیر این آیت در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ نمل واقع شده لاعذبنه عذابا شدیدا او لاذبحنه او لیأتینی بسلطان مبین و گفت سلیمان هر آینه عذاب کنم هدهد را بجهت تادیب و مصلحت عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب گذارم یا میان او و جفت او بجدائی حکم کنم و غیرها از عقوبات کنم یا بکشم او را برای مرغان دیگر یا بیاید بمن بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده و این آیت در سیپارهٔ وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده وقال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و گفت ملک مصر بدرستی که من دیدم بخواب هفت گاو فربه که خوردند ایشان را هفت گاو لاغر ومن نعمره ننکسه فی الخلق افلا یعقلون تفسیر این آیت در عنوان واقع شده در سورهٔ یس در سیپارهٔ وما لی لا در دفتر دوم در مناجات مرقوم گشت و این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ والتین واقع شده و در عنوان ست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون تفسیر این آیت در دفتر چهارم در تفسیر این حدیث که ان الله تعالی خلق الملائکة ورکب فیهم العقل تحریر یافته **ایضاً در تفسیر ومن نعمره ننکسه** حلمی بردزمن در امتحان ✣ همچو برگ از نخل در فصل خزان ✣ اقتباس ست از مضمون این آیت که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما **در تفسیر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات** امة الکفران اضل اعمالهم ✣ امة الایمان اصلح بالهم ✣ اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ حم اول سورهٔ محمد واقع شده الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم والذین آمنوا وعملوا الصالحات وآمنوا بما نزل علی محمد وهو الحق من ربهم کفر عنهم سیآتهم واصلح بالهم آنانکه کافر شدند و باز داشتند مردمان را از راه خدا یعنی منع کردند از ظهور اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان بدر و ایشان دوازده کس بودند از صنادید عرب باطل کرد خدا عملهای ایشان را که از مکارم میشمردند چون صلة الرحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت و آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته و گرویدند آنچه فرو فرستاده شده است بر پیغمبر نیک ستوده شده یعنی قرآن و آن قرآن راست ست یا محمد صاحب حق و حقیقت ست آمده از پروردگار ایشان پس

آنانکه گرویدند بقرآن یا محمد درگذارد خدا از ایشان گناهان ایشان را و بصلاح آرد حال ایشان را
در دین و دنیا و باصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند **ایضاً در داستان مذکور ؎**
قرض ده زین دولت اندر اقرضوا ✽ تا که صد دولت به بینی پیش رو ✽ درسیپارهٔ تبارک الذی
در آخر سورهٔ مزمل واقع شده و اقرضوا الله قرضا حسنا و ترجمه این آیت در همین دفتر گذشته
و در داستان سبب رجوع کردن آن مهمان بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم **ایضاً در تفسیر**
مذکور ؎ یخرج الحی من المیت بدان ✽ گر عدم آمد امید عابدان ✽ درسیپارهٔ اتل ما اوحی درسورهٔ
روم واقع شده یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی ترجمه این آیت در همین دفتر نوشته شد
در قصهٔ آن حکیم که طاؤس را بدید که پر زیبای خود را بر میکند این آیت درسیپارهٔ
قال فما خطبکم در سورهٔ حدید واقع شده در عنوان ست و هو معکم اینما کنتم و خدا با شماست بعلم و
قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بعقل مفهوم نگردد بلکه ذوق آن بکشف دریابد
در بیان آنکه مرد بدکار چون متمکن شود در بدکاری و اثر دولت نیکوکاری
به بیند شیطان شود در عنوان ست ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان
علی الهدی او امر بالتقوی ارأیت ان کذب و تولی این آیت در جزو عم در سورهٔ اقرأ واقع
شده آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد بندهٔ کامل را که محمد ست صلی الله علیه و آله وسلم وقتی که نماز
گذارد آیا می بینی اگر باشد بنده منهی از نماز بر راه راست یا فرماید خلق را به پرهیزگاری اورا
از آن حال باز توان داشت آیا می بینی اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی
بگرداند از ایمان و بگردد از فرمان برداری که مستحق چه باشد از عذاب **ایضاً در بیان مذکور**
؎ از وفائی حق تو بسته دیده ✽ اذکروا اذکرکم نشنیده ✽ درسورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده
فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا تکفرون پس یاد کنید مرا بطاعت تا شمارا یاد کنم بمغفرت و سپاس داری
کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید **ایضاً در بیان مذکور ؎** گوش نه اوفوا بعهدی گوش دار ✽
تا که اوف عهدکم آید زیار ✽ در جزو الم در سورهٔ بقر واقع شده و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای
فارهبون تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک
تحریر یافته **ایضاً در بیان مذکور ؎** گر نداری داند ایزد زان دغا ✽ بخشدت نخلی که
نعم ما سعی ✽ اقتباس ست ازین آیت که درسیپارهٔ عم در سورهٔ نازعات واقع شده یوم یتذکر
الانسان ما سعی روزی که یاد کند آدمی آنچه سعی کرده باشد در عمل خود یعنی همه را نوشته بیند اورا هنگام

تا نخواند در **مناجات ؎** ازنبی برخوان که شیطانان انس ✽ گشته اند از مسخ حق با دیو جنس ✽
اشاره بمضمون این آیت ست که درسیپارهٔ تبارک در سورهٔ جن واقع شده و انه کان رجال من
الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا و بدرستی که بودند مردمان از آدمیان که پناه
میگرفتند بمردمان از پریان آورده اند که در جاهلیت هرگاه که بسفر میرفتند و شب در زمین خالی
و بیابان فرود می آمدند میگفتند که پناه میگیریم بمهتر این وادی از شر جاهلان قوم جن آن وادی
پس زیاده گردانیدند آدمیان مر پریان را باین پناه گرفتن طغیان و تکبیر پریان میگفتند
که مهتر شدیم آدمی و پری را **در پرستیدن شاه ازان مدعی نبوت که آنکه رسول**
راستین باشد و ثابت شود با او چه باشد ؎ چونکه اوحی الرب الی النحل آمدست ✽
خانهٔ وحیش پر از حلوا شده است ✽ در سیپارهٔ ربما در سورهٔ نحل واقع شده و اوحی ربک
الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون تفسیر این آیت در دفتر اول در جواب
گفتن خرگوش مر آن نخجیران را مرقوم گشت **ایضاً در داستان مذکور ؎** گر چه با مانی
توست و مام تو ✽ گو حقیقت هست خون آشام تو ✽ مفهوم این آیت ست که درسیپارهٔ اتل ما اوحی
در سورهٔ لقمان واقع شده و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما
فی الدنیا معروفا و اگر کوشش کنند مادر و پدر با تو بر آنکه شرکت آری بمن و شریک گیری آن چیز را
که نیست ترا باستحقاق شرکت آن بمن دانشی پس فرمان مبر ایشان را در آن و شرک میار بمن و
مصاحبت کن با ایشان در زندگانی دنیا مصاحبتی نیکو که پسندیده شرع و مقتضای کرم بود
ایضاً در داستان مذکور ؎ از خلیل حق بیاموز ای پسر ✽ که شد او بیزار اول
از پدر ✽ اشارت باین آیت ست که در سورهٔ توبه در جزو یعتذرون واقع ست و ما کان استغفار
ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم
و نبود طلب آمرزش ابراهیم از برای پدر خود مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره
وعده کرده بود مر پدر خود را آنجا که گفت ساستغفر لک ربی پس آن هنگام که روشن شد مر ابراهیم
را که پدر او دشمن ست مر خدا را یعنی بر کفر مرد و توفیق ایمان نیافت بیزار گشت از ان و قطع استغفار
نمود بدرستی که ابراهیم بسیار رحیم بردبار بود بحدی که پدر میگفت لارجمنک و او جواب میداد که
ساستغفر لک **در داستان آن عاشق که بر معشوق خود بر میشمرد خدمتها**
را این آیت درسیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ الم سجده واقع شده و در عنوان است تتجافی

جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا دور میشوند و برمیدارند و برمیدارند پهلوهای خود را
از فراشها و خوابگاها در این حالت که میخوانند پروردگار خود را از جهت ترس غضب و رحمت او
مراد سجده ست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و بعضی گویند که نماز تهجد میگذارند ایضاً
در داستان مذکور ه ارجعی بشنود نور آفتاب ٭ سوی اصل خویش باز آمد شتاب ٭
اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ عم در سورهٔ فجر واقع شده ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تفسیر این
آیت ست که در دفتر اول در داستان دفع گفتن آن وزیر مریدان و متابعان خود را تحریر یافته
فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم آیت اول در سورهٔ آل عمران در
سیپارهٔ لن تنالوا دوم در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ ممتحنه واقع شده و در عنوان ست پس
متابعت کنید کیش ابراهیم و دین او را بیان حال ابراهیم ست که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل
از غیر آن بدرستی که هست مر شمارا ای مومنان سنت نیکو که بدان اقتدا باید کرد در سخنان
ابراهیم علیه السلام **در داستان آنکه مریدی در آمد بخدمت شیخ** ه چون که
چشمش را گشاید امر قم ٭ پس بخندد چون سحر بار دوم ٭ اشارت ست بکریمه که در سیپارهٔ تبارک
در سورهٔ مزمل واقع شده یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا ای جامه
در خود پوشیده و بهپیچیده برخیز شب یعنی بنماز مگر اندکی از شب یعنی نماز گذارد در جمیع شب
مگر اندکی از شب خواب کن دران و آن ثلث شب ست قائم دار بنماز نیم شب یا نقصان
ن یا زیاده کن بران و نماز تهجد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرض بود **ایضاً در داستان
مذکور** ه او حملناهم بود فی البر و بس ٭ آنکه محمول ست در بحر او ست کس ٭ در جزو
سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر
ورزقناهم من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا ترجمهٔ این آیت در دفتر دوم
در قصهٔ بط بچگان که مرغ خانگی پروردشان تحریر یافته **در داستان آن کنیزک
که با خاتون شهوت میراند** این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده
و در عنوان ست لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان
ظاهر شدن فضل و زیرکی لقمان مبین گشت **ایضاً در داستان مذکور** ه تو عذاب
الخزی بشنو از نبی ٭ در چنین ننگی مکن جان را فدی ٭ اشارت ست بکریمه که در سیپارهٔ
فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة

اخزی وهم لا ینصرون پس فرستادیم قبیله عاد را بادی سخت با صیحهٔ سخت تا بچشانیم ایشان را
عذابی سخت در حیات دنیا و هر آینه عذاب آخرت سخت ترست مر ایشان را و ایشان نصرت داده
نخواهند شد بدفع عذاب از ایشان و کسی نتواند که دفع کند عذاب خدا تعالی از ایشان **ایضاً
در داستان مذکور** ه حق تعالی داد میزان را زبان ٭ هین ز قرآن سورهٔ رحمن بخوان ٭
در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن واقع شده والسماء رفعها ووضع المیزان الا تطغوا فی
المیزان واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان و برداشت رحمن آسمان را بر بالای زمین بانصد
ساله راه و بیافرید میزان عدل و انصاف یعنی قائم گردانید بعدل و انصاف میان بندگان برای
آنکه از حد در نگذرند در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید
و بپای دارید سنجیدن را یعنی زبان ترازو راست کنید و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمائید این همه
تاکید اهل ترازو جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند **در مثل تلقین
شیخ مریدان را و پیغمبر امت را که ایشان طاقت تلقین حق ندارند**
این آیت در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ قیامت واقع شده در عنوان ست لا تحرک به لسانک
لتعجل به مجنبان بقرآن ای پیغمبر زبان خود را قبل از تمام آیتی تا تعجیل کنی بحفظ آن از
جهت خوف فراموش کردن تو آنرا و این آیت در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ والنجم واقع
شده در عنوان ست ان هو الا وحی یوحی نیست آنچه بدان ناطق میشود محمد علیه السلام مگر وحی
که فرود آورده میشود بوی **در داستان صاحبدلی که دید سگی حامله در شکم آن
سگ بچگان بانگ میکرد** این آیت در جزو تلک الرسل در سورهٔ آل عمران واقع
شده در عنوان ست وما یعلم تاویله الا الله و نمیداند تاویل آنچه متشابه است مگر خدا که آنرا فرو
فرستاده **ایضاً در داستان مذکور** ه مشتری ماست الله اشتری ٭ از غم هر مشتری
هین بر ترا ٭ در سورهٔ توبه در سیپارهٔ یعتذرون واقع شده ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة ترجمهٔ این آیت در دفتر دوم در داستان دوم باز در سخن کشیدن سائل
آن بزرگ را تا حالش معلوم گردد تحریر یافت **در قصهٔ اهل ضروان و حسد ایشان
بدرویشان** ه چون یفر المرء آید من اخیه ٭ یهرب المولود یوما من ابیه ٭ این آیت
در دفتر سوم در داستان رسیدن خواجه و قومش بده تحریر یافته **ایضاً در قصهٔ مذکور**
ه تو بمانی با فغان اندر لحد ٭ لا تذرنی فرد خواهان او احد ٭ در سیپارهٔ اقترب در سورهٔ انبیا

واقع شده وزکریا اذ نادی ربه لا تذرنی فرداً وانت خیر الوارثین و یاد کن ای محمد زکریا زمانیکه ندا کرد
پروردگار خود را وگفت ای پروردگار من مگذار مرا تنها بغیر فرزند و بغیر نسل و تو بهترین وارثانی
اگر ندهی مرا فرزندی که میراث برد از من باک ندارم زیرا که توئی بهترین کسانیکه باقی میمانند
بعد از میت ؎ **ایضاً در قصهٔ مذکور ؎** گو همی ترساندت هردم ز فقر ٭ همچو کبکش صید کن ای
نره صقر ٭ اشارت ست بآیت که در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده الشیطان یعدکم
الفقر ویامرکم بالفحشاء ترجمه این آیت در دفتر دوم در داستان شکایت اهل زندان پیش وکیل
قاضی از دست مفلس مرقوم گشت **ایضاً در قصهٔ مذکور ؎** گرچه ناصح را بود صد داعیه ٭
پند را اذنی بباید واعیه ٭ در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ الحاقه واقع شده انا لما طغی الماء حملناکم
فی الجاریه لنجعلها لکم تذکرة وتعیها اذن واعیه بدرستی که ما آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از
حد در گذشت بوقت طوفان برداشتیم پدران شما را در کشتی رونده بر آب که سفینهٔ نوح علیه السلام
باشد تا اگر دانیم آن کشتی را برای شما پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران و نگاهدارد
این پند را گوشی نگاهدارنده نفع گیرد با نچه شنود **ایضاً در قصهٔ مذکور ؎** آنچنان دلها
که بدشان ما و من ٭ نقش شان شد بل اشد قسوة ٭ در جزو الم در سورهٔ بقر واقع شده
ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة پس سخت گشت دلهای شمای یهود
از پس زنده کردن عامیل پس آن دلها که مر شماراست همچو سنگ ست در سختی و درشتی بلکه سخت تر
ست در قساوت و غلظت از سنگ در ابتدای **خلقت جسم آدم صلوة الله علیه
که جبرئیل علیه السلام را اشارة کرد که برو از زمین مشت خاک بگیر ؎**
روز محشر هشت بینی حاملانش ٭ هم تو باشی افضل هشت آن زمانش ٭ مطابق مفهوم این آیت
ست که در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ الحاقه واقع شده ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه و بردارند عرش
پروردگار ترا ای محمد بر زبر ملائک که بر ارجای آسمانند آن روز هشت ملک و امروز حاملان عرش
چهار اند **میکائیل را بقبض قبضهٔ خاک از زمین جهت ترکیب و ترتیب
جسم ابو البشر ؎** گفته اندر نبی کان امتحان ٭ که بر ایشان آمد آن قهر گران ٭ تفسیر این
آیت ست که در سیپارهٔ واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا ولکن
قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی
اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند

و روی تضرع بدرگاه ما نیاوردند اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولکن سخت شده بود دلهای ایشان و
ترک تضرع و زاری از قساوت قلب ست و آراسته بود برای ایشان ابلیس آنچه که بعمل می آوردند پس آن هنگام که فراموش
کردند کافران مکذبان آنچه پند داده شده اند بآن از باسها و جزا بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون پند
پذیر نشدند با سانی وسعت معیشت نیز امتحان کردیم تا وقتیکه شاد شدند بآنچه بدیشان داده از نعمتها و
دل دران بستند بگرفتیم ایشان را ناگهان پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمانان و
ناامیدان **در قصهٔ یونس علیه السلام ؎** قوم یونس را چو پیدا شد بلا ٭ ابر پر آتش
جدا شد از سما ٭ این قصهٔ مفهوم این آیت ست که در آخر سیپارهٔ یعتذرون در سورهٔ یونس واقع
شده فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی
فی الحیوة الدنیا ومتعناهم الی حین در تبیان آورده که اکثر نجات برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است
یعنی نبودند اهل دهی از دیهای عاصیه که بوقت نزول عذاب ایمان آوردند پس سود رسانید اهل آن ده
را ایمان آوردن دران وقت مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان آن هنگام که ایمان آوردند برداشتیم
و بردیم از ایشان عذاب رسوائی را در زندگانی دنیا و برخوردار نگاهداشتیم ایشان را تا هنگام رسیدن
اجلهای ایشان این قصه مفصلاً در تفسیر حسینی وارد ست **در فرستادن اسرافیل علیه السلام
را بخاک که برو قبضه بگیر ؎** انگبین دارد تن رنجور را ٭ چشمه کرده باطن زنبور را ٭ در سیپارهٔ
ربما در سورهٔ نحل واقع شده در مادهٔ عسل شفاء للناس دران شراب که عسل زنبور باشد شفاست
مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک
معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبود **در فرستادن عزرائیل ؎** کان تعال او تعالیها
دهد ٭ مستی و جفت و نهالیها دهد ٭ اشارت ست بکریمه که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ انعام واقع
شده قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان تعیین کردن زن طریق
طلب روزی مر شوهر را و قبول او مرقوم گشت چنانکه مثل ست معروف قال الجدار للوتد لم تشقنی
قال الوتد انظر الی من یدقنی **در جواب آمدن از حضرت عزرائیل ؎** این آیت در سیپارهٔ
قال فما خطبکم در سورهٔ واقعه واقع شده ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون و ما نزدیکتریم
بدان محتضر از شما ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم قدرت و رؤیت **ایضاً
در داستان مذکور ؎** گر نخواهد بی بدن جان تو زیست ٭ فی السماء رزقکم روزی کیست ٭
در سیپارهٔ حم در سورهٔ والذاریات واقع شده وفی السماء رزقکم وما توعدون ترجمه این آیت در دفتر دوم

در داستان حیران شدن حاجیان در کرامات زاهد تحریر یافته در بیان **فیما یرجی**
من رحمة الله تعالی الآخرة ع ما فرستادیم از چرخ نهم * کیمیا یصلح لکم اعمالکم * اشارت
ست بآیت کریمه که در سیپارهٔ و من یقنت در سورهٔ احزاب واقع شده یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما
ای آنکه ایمان آوردید بترسید از خدا در ارتکاب گناه و بپرهیزید از ایذای پیغمبر و بگوئید گفتنی راست
و درست و نا راستی مکنید تا بصلاح آرد خدا برای شما کردارهای شما یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و
بران صواب ترتیب سازد و بیامرزد برای شما گناهان شما او هر که فرمان برد خدا را و رسول او را
در آنچه امر کنند پس بدرستی که برهد از شر و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فیروزی بزرگ در
حکمت نظر کردن در چارق و پوستین این آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ طارق واقع
شده در عنوان ست که فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق پس باید که نظر کند آدمی یعنی
کسیکه منکر بعث و حشر ست باید که نظر کند در اصل ایجاد که از چه چیز آفریده شده از آبی در رحم
و آیت اول در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن و آیت ثانی در حق ابلیس در جزو سبحان الذی
در سورهٔ کهف واقع شده این هر دو آیت در عنوان آینده مذکور ست و خلق الجان من مارج من نار
کان من الجن ففسق عن امر ربه و آفرید خدا تعالی پریان را از زبانهٔ آتش و بعضی گفتند پدر پریان را
از زبانهٔ آتش و باقی پریان را موجود گردانید بطریق توالد و تناسل همچو فرزندان آدم علی نبینا و
علیه السلام بود ابلیس از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه از آتش آفریده شده و ابلیس
از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود بسبب
ترک سجود آدم علیه السلام یا عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بود **در بیان خلق الجان من**
مارج من نار ع دوزخی که پوست باشد دو تش * وا دبدلنا جلودا پوستش * در سورهٔ نساء
در سیپارهٔ و المحصنات واقع شده کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب هر گاه
پخته شود و یا بسوزد پوستهای ایشان بآتش بدل کنیم برای ایشان پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده
و این تبدل در هر ساعتی صد بار باشد تا بچشند عذاب را و آن چشیدن بر سبیل دوام باشد **ایضا**
در بیان مذکور ع تا مشرف کردی از نون و القلم * تا بکار دو در تو تخم ذو الکرم * اقتباس ست
ازین آیت که در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ ن و القلم واقع شده ن و القلم و ما یسطرون ما انت بنعمت ربک
بمجنون و حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و بقانون حساب یعنی سوگند بماهی که زمین بر پشت او

و بعضی گفته اند سوگند بدوات و قلم اعلی که از نور ست و طول او ما بین السماء و الارض و دیگر سوگند بخود
بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی یا آنچه ایشان را فرماید که نیستی تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بکرم نکاه داشت
پروردگار خود دیوانه بسبب آنکه الانعام کفار میخوانند تعالی ترا کمال عقل و معرفت جواب ولید مغیره است که
آن حضرت را میگفت معلم مجنون **ایضا در بیان مذکور ع** چونکه در مانی بغرقاب بلا * پس ظلمنا
در دسازی بر ولا * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ و لو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده ربنا ظلمنا
انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین ترجمهٔ این آیت در دفتر اول در قصهٔ حضرت
آدم علی نبینا و علیه السلام بیان کرده شده **در معنی آنکه ارنا الاشیاء کما هی ع** همچو یوسف
خواب این زندانیان * هست تعبیرش به پیش او عیان * اشارت ست بآیت که در سورهٔ یوسف
در آخر سیپارهٔ و ما من دابة واقع شده یا صاحبی السجن اما احدکما فیسقی ربه خمرا و اما الآخر فیصلب
فتاکل الطیر من راسه ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک ست سه روز دیگر را اخلاص یابد
پس بیاشامد تربیت کنندهٔ خود را شراب چنانچه پیشتری بوده اما آن دیگر که طباخ ست پس او
آویخته شود بر دار در مدتی او را بگذارند که تا مضمحل گردد پس بخورند مرغان شکاری از کله سر وی ایشان
با یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم و هیچ خواب ندیده بودیم **در داستان بازگشتن نمامان از**
حجرهٔ ایاز بسوی شاه قوله تعالی یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله
وجوههم مسودة و در روز رستخیز بینی آنکسانی را که دروغ گفتند بر خدا تعالی بر اتخاذ ولد رویهای ایشان
سیاه باشد از شدت اهوال آن روز آیة اولی در سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنالوا و آیة ثانیه در
سیپارهٔ فمن اظلم در سورهٔ زمر واقع شده و هر دو در عنوان ست **ایضا در داستان**
مذکور ع گرچه پنهان بیخ هر بیخ آورست * برگ سیماهم وجوههم اخضرست * اشارت باین آیت
ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ترجمهٔ این آیت
بالا نوشته شد **ایضا در داستان مذکور ع** بر زبان بیخ گل مهری نهد * شاخ
دست و پا گواهی میدهد * اشارت باین آیت ست که در سورهٔ یس در سیپارهٔ و ما لی لا واقع شده
الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون تفسیر این آیت در دفتر سوم
در داستان گواهی دادن دست و زبان بر سر ظالم هم در دنیا مرقوم گشت **ایضا در داستان**
مذکور ع گر ببخشی جرم مای دلفروز * شب شبیها کرده باشد روز روز * مفهوم این آیت
که در جزو سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده قل کل یعمل علی شاکلته بگو ای محمد که هر کس

عمل میکند بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت یاس دارد و مومن شکر و صبر میکند

در داستان حواله کردن پادشاه قبول توبه نمامان و حجره کشایان و سزادادن و ادب کردن ایشان با یاز

متهم را شاه چون قارون کند * بیگنه را تو نظر کن چون کند * اشارتست بقصهٔ تهمت قارون ست بر موسی علیه السلام که در کلام مجید در سیپارهٔ امن خلق در سورهٔ قصص واقع شده ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم واتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة بدرستی که قارون بود از قوم موسی پس ستم کرد و تکبر نمود بر ایشان بکثرت اموال و خواست که ایشان مامور امر او باشند و دادیم ما او را از گنجهای مال بمقداری که کلیدهای خزاین هر آینه ثقیل بود بر داشتن آن کلیدها بر جمعی کثیر که صاحب قوة بودند و نمی توانستند برداشت آنرا و عصبه جمعی را گویند که از ده تا چهل باشند و اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای گنجهای وی بر میداشتند

ایضاً در داستان مذکور

من هنا یشفع بپیش علم او * لاابالی وار الا حلم او * اشارتست باین آیت که در آیت الکرسی در سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع ست من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کیست آنکس که او در خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان نزدیک او در روز قیامت کسی را مگر بدستوری و اجازت شفاعت دهد آنکس را

در داستان فرمودن شاه ایاز را که اختیار از عفو و مکافات هر چه کنی اینجا صواب ست

در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده و در عنوان ست ولکم فی القصاص حیوة و مر شمار است در حکم قصاص بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و ترس قصاص از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص امین شود پس حکم قصاص سبب بقای شماست

ایضاً در داستان مذکور

بهر این لفظ الست مستبین * نفی و اثبات ست در لفظی قرین * زانکه استفهام اثبات ست این * لیک در وی لفظ لیس شد دفین * این هر دو بیت اشارتست بکریمه که در سورهٔ اعراف در سیپارهٔ قال الملاء واقع شده الست بربکم قالوا بلی آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری تو پروردگار مایی

حکایت در تقریر این سخن

آن کسی را در قیامت ز انتباه * در کف آید نامهٔ عصیان سیاه * مفهوم این آیت ست که در جزو عم در سورهٔ انشقت واقع شده فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا پس هر کسیکه داده شود نوشتهٔ اعمال او بدست راست او پس زود بود که حساب کرده شود

حسابی آسان بی مضایقه و مناقشه و باز گردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت و اما آنکه داده شود نامهٔ کردار او از پس پشت او بدست چپ او از پس پشت او بر آرند و از آن طرف نامه در دست وی دهند و چنین کس زود باشد که بخواند و تمنی کند هلاکت را و در آید باتش افروخته

در بیان آن که کسی سخن گوید که حال او مناسب آن سخن و دعوت نباشد چنانکه

کفر این آیت در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده در عنوان ست ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله و اگر سوال کنی کافران را که کیست آفرینندهٔ آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدای تعالی آفریننده است و آنرا از جهت وضوح دلیل برانکه هیچ خالق غیر خدای تعالی نیست

ایضاً در داستان مذکور

گرچه زاهد زور او باشد شگرف * کی بود یک روز او خمسین الف * اشارتست بایت که در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ الم سجده واقع شده یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون میسازد کار دنیا یعنی حکم میکند بدان و میفرستد فرشته را که موکل ست بران از آسمان در روزی که هست اندازهٔ آن روز هزار سال از انچه شما شمار میکنید یعنی فرشته فرو می آید و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید خبر هزار سال میسر نشود

ایضاً در داستان مذکور

چون یحبونه بخواندی در نبی * با یحبهم شو قرین در مطلبی * در سیپارهٔ لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین دوست میدارد ایشان را و ایشان دوست میدارند او را یعنی خدای را متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان سخت دل و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان

در داستان رسیدن زن بخانه و جدا شدن زاهد از کنیزک و رسوا شدن

دست و پا بدهد گواهی بابیان * بر فساد او بپیش مستعان * مضمون این آیت ست که در سورهٔ یٰس در سیپارهٔ و مالی لا واقع شده و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان گواهی دادن دست و پا و زبان بر سر ظالم هم در دنیا تحریر یافت

ایضاً در داستان مذکور

سیأت را مبدل کرد حق * تا همه طاعت شود از من سبق * اقتباس ست ازین آیت که در اواخر سورهٔ فرقان در جزو قال الذین واقع شده فاولئک یبدل الله سیاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما پس آن گروه بدل میکند خدا گناهان ایشان را بنیکوئی ایشان یعنی سوابق معاصی را

بتوبه محو میکند و لواحق طاعت را بجای آن ثبت مینماید و هست خدا آمرزندهٔ گناه گنهگاران ابتوبه
مهربان برایشان باثبات توبه در دل ایشان **حکایت در بیان توبه نصوح** این جزو
آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ واللیل واقع شده در عنوان ست فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی
فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری پس هرکه داد مال خود را
در راه خدا و پرهیز کرد از شرک و کبائر و تصدیق نمود کلمهٔ نیکو را که لا اله الا الله محمد رسول الله است پس زود
باشد باسانی دهیم او را برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند
که سرای ارواح در دست و اما کسی که بخل کرد بمال یا گفتن کلمهٔ توحید و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که
مذکور است بدین اسلام پس مهیا گردانیم او را برای صفتی که مودی به دشواری و محنت بود یعنی کرداری
که او را به دوزخ برد **در تشبیه کردن قطب که عارف واصل ست در اجری دادن
خلق از قوت مغفرت و رحمت** ــه بار یت در تو فزاید نه اندرو ٭ گفت حق ان تنصروا
الله ینصروا ٭ در سیپارهٔ حم در سورهٔ محمد واقع شده یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت
اقدامکم ای گروه گرویده گر یاری کنید دین خدا و پیغمبر او را یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر شوید واستوار
سازد قدمهای شما را در معرکه تا منهزم نشوید **در جواب گفتن روباه شیر را** ــه چون که
اقسام اوست کفر آمد کله ٭ صبر باید صبر مفتاح الصله ٭ اشارت بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ
الیه یرد در سورهٔ حم زخرف واقع شده نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ورفعنا بعضهم فوق
بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا ما بخش کرده ایم میان ایشان معیشت ایشان را یعنی آنچه
بدان زندگانی کنند در حیات دنیی و ایشان از تدبیر آن و تغیر آن عاجزاند پس از کجا در امر رسالت
که اعلی مراتب انسانیت ست مینمایند و برداشته ایم برخی آدمیان را از برِ بعضی در جاه و در زر
تا یکی توانگر ست و دیگری درویش یا در حریت که آزاد یکی ست و دیگری بنده یا در فضائلی که یکی فاضل ست
دیگری مفضول در حقائق سلمی آورده است که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هرکس نیکوتر درجهٔ او بلندتر
واین تفاوت برای آن پیدا کردیم تا فرا گیرند بعضی آدمیان برخی دیگر را تا کار کنند یعنی جمعی جمعی را کار فرمایند تا امر آن
ساخته معاش از ان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری شود یکی باعمال مساعدت دیگری نماید تا این مقصود موجب
انتظام امور دنیویه گردد **در جواب گفتن روباه خر را** وابتغوا من فضل الله واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون ٭ بجوید
از فضل خدا یعنی روزی خدا مراد تهیهٔ اسباب معیشت ست و یاد کنید خدا را بسیار یعنی در مجامع احوال
بذکر او اشتغال کنید شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن

وسبب نجات دنیا و آخرت ست **در جواب گفتن خر روباه را که توکل بهترین کسبهاست**
ــه بعد از ان گفتش بدان در مهلکه ٭ نهی لا تلقوا بایدی تهلکه ٭ در سورهٔ بقره در جزو سیقول واقع
شده ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة تفسیر این آیت در دفتر اول در داستان بازگشتن بحکایت
امیر المومنین علی رضی الله عنه مرقوم گشت **در مثل آوردن اشتر در بیان آنکه در مخبر دولتی
فر و اثر آن چون نه بینی** ــه از منافق عذر رد آمد نه خوب ٭ زانکه در لب بود آن نی در
قلوب ٭ تفسیر این آیت ست که در سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنالوا البر واقع شده یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون میگویند بدهانهای خویش آنچه نیست در دلهای ایشان اظهار
میکنند خلاف آنچه در دلهای ایشان ست و موافق نیست دلها باز با دهانهای ایشان در ایمان
و خدا داناترست بانچه ایشان پنهان میدارند کر آن نفاق ست در دلهای ایشان **در حکایت
آن مخنث و پرسیدن لوطی از و در حالت لواطت** بر این آیت در سورهٔ بقره در جزو الم
واقع شده در عنوان ست ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذین آمنوا
فیعلمون انه الحق من ربهم واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا ویهدی
به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین بدرستی که خدا ترک نکند و باک ندارد آنکه بیان کند مثل هرچه
باشد و برای هرکه باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنوده استهزا میکردند
که این سخنها بسخن خدا چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدا از ضرب المثل شرم ندارد اگرچه
باشد مثل به پشه که خرد است پس آنچه فراتر از ان باشد چون ذباب و عنکبوت پس آن کسانیکه گرویده اند
باینکه قرآن کلام حق ست پس بیقین میدانند که مثل ضرب المثل راست ست از نزد پروردگار
ایشان و آنها که پوشیده اند حق را پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس که
چه چیز خواست خدا بدین که گفت از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش
گمراه گرداند بدان مثل بسیاری را از گروه منافقان که در ان فکر نکنند و حکمت آنرا نشناسند
وبفضل خود راه نماید بهمان مثل بسیار کسان را از مومنان که در ان تانی فرمایند و گمراه نکند خدا
بدان مثل که زده مگر بیرون رفتگان را از مقام فرمان برداری **بیان نقض عهد و توبه که
موجب بلا بود** این آیت در سیپارهٔ لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده در عنوان ست
که وجعل منهم القردة والخنازیر و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ گردانید ایشان را بر آن
صورت چنانچه اصحاب السبت را و خوکان چنانچه منکران مائدهٔ عیسی را **در جواب گفتن**

روباه مر آن خر را گفت هذا ربی ابراهیم راد* چونکه اندر عالم وهم اوفتاد* در
جزو واذا سمعوا در سورهٔ انعام واقع شده قال هذا ربی هذا اکبر گفت ابراهیم که این پروردگار
من ست این بزرگترست از ستاره و از ماهتاب **در صبر کردن شیر آن خر را**
وتشنه شدن از کوشش و رفتن بچشمه تا آب خورد در سیپاره و سورهٔ تبارک
واقع شده در عنوان ست وقالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر وگویند کافران
اگر می بودیم ما که بشنودیم سخن پیغمبران را بی بحث وتفتیش چه از معجزات ایشان علامات
صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود یا تعقل نکردیم در معانی کلام ایشان معاینه مینمودی
نمی بودیم امروز ملازمان دوزخ را **در مثل شیطان بر در رحمان** که اشداء علی
الکفار شد* با دلی گل با عدو چون خار شد* در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده
اشداء علی الکفار ترجمه این آیت در دفتر دوم در داستان هلال پنداشتن آن شخص خیال را
مبین گشت **ایضاً مثل مذکور** کله کله از مرید و از مرید* چون سگ باسط ذراعی
بالوصید* در جزو سبحان الذی در سورهٔ کهف واقع شده وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید وسگ
ایشان گسترانیده است دستهای خود را به پیشگاه غار یا بر آستانهٔ او **در جواب**
مومن سنی مر کافر جبری را در اثبات اختیار بنده گفت یزدان
ما علی الاعمی حرج* کی نهد بر کس حرج رب الفرج* در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان ظاهر شدن
فضل و زیرکی لقمان تحریر یافته **ایضاً در جواب مذکور** دیو گوید ای اسیر طبع و تن
عرضه میکردم نکردم زور من* مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ وما ابری در سورهٔ ابراهیم
واقع شده وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی
علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلوموني ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم
بمصرخی انی کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم وگوید ابلیس آنهنگام
که کار زده شود یعنی چون حساب خلق بکنند وحکم الهی جاری گردد با آنکه اهل بهشت به بهشت روند
واهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند واو بر منبری
از آتش برآید وگوید اشقیای انس را که ای ملامت کنندگان بدرستی که خدا وعده داد شما را
وعده راست که حشر و جزا خواهد بود و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت ست و

نه حساب واگر بالفرض باشد پس اصنام شما را شفاعت خواهند کرد پس وعده کج دادم شما را ونبود
مرا هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر ومعصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من مگر آنکه شما را بخواندم
بوسوسه وفریب بی برهانی پس شما مرا اجابت کردید نزد دعوی وتامل ننمودید در عواقب امور خود
پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم وملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید وقول
خدا را که گفت که لا یفتننکم الشیطان نشنودید و من نیستم رهاننده وفریادرس شما از عذاب وشما
نیز نیستید رهاننده وفریادرس من بدرستی که من امروز کافر شدم بانچه شریک میکردید مرا
با خدا در فرمان برداری پیش از این در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما بدرستی که ظالمان
یعنی مشرکان مر ایشان را باشد عذابی دردناک معصوف بدوام وخلود **در داستان**
آنکه درک وجدانی چون اختیار واضطرار وخشم واصطبار
بجای حس ست آنچنان رو که غلامان رفته اند* تا ترا سلطان کند حلیم و بهر مند*
اقتباس ست از مضمون این آیت که در سورهٔ حجر در سیپارهٔ ربما واقع شده ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان نیست
ترا بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا وضلال مگر آنکسی که متابعت تو کنند از گمراهان که تو بر و مسلط
توانی شد واین خطاب با بلیس ست **در حکایت هم جواب جبری واثبات اختیار**
وصحت امر ونهی جادوان فرعون را گفتند بایست* دست را پر وای دست و پای
نیست* اشارت باین آیت ست که در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ شعرا واقع شده لاقطعن
ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم اجمعین قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون گفت فرعون ساحران را
که هر آینه ببرم دستهای شما و پایهای شما مخالف یکدیگر دست راست و پای چپ و هر آینه بردار کنم
همه شما را تا عبرت دیگران شود گفتند ساحران ایمان آورده که هیچ ضرری نیست بر ما از تهدید
تو وما از مرگ نمیترسیم بدرستی که ما بسوی پروردگار خود باز گردانیدگانیم واین آیت بنظم دیگر که
در سورهٔ طه واقع شده سابق در دفتر سوم در سبب جرات ساحران فرعون بر قطع دست و پا گذشت
همچنین قد جف القلم وکتب ان لا یستوی الطاعة والمعصیة
ذره اندر تو گر افزون ادب* باشد از یارت بداند فضل رب* مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ
عم در سورهٔ زلزال واقع شده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره
پس هر که عمل کند همسنگ مورچهٔ خورد نیکی به بیند جزای آنرا و هر که بکند مقدار غلهٔ صغیره بدی جای

مکافات آنرا در داستان باز جواب گفتن آن کافر جبری سنی را که مهمان
ما بدانند این جواب ✤ گرچه از ما شد نهان وجه صواب ✤ مناسب بمضمون این آیت ست که در
سیپارهٔ الیه یرد در سورهٔ زخرف واقع شده بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم
مهتدون بلکه گفتند قوم نبی هیچ از خداعه بدرستی که بیافتیم پدران خود را بر طریقه و سیرتی و ما بر پی های
ایشان راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران جاهل ست **ایضاً در داستان**
مذکور عشر امثالت دهد تا هفتصد ✤ چون بباری عقل در عشق صمد ✤ عشر امثال اشارت
بآیت که در سورهٔ انعام در سیپارهٔ ولو اننا واقع شده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها تفسیر
این آیت در دفتر دوم در داستان بیراه کردن شاه یکی را از آن دو غلام واقع ست تا هفتصد
اشارت ست باین آیت که در سورهٔ بقر در جزو تلک الرسل واقع شده مثل الذین ینفقون اموالهم
فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة ترجمه این در دفتر چهارم در حکایت
آن مداح که از جهت ناموس شکر ممدوح میکرد و مبین گشت **در داستان گفتن**
خویشاوندان مجنون را که حسن لیلی باندازه هست چندان نیست
قاصرات الطرف باشد آن مقام ✤ وین حجاب ظرفها همچون خیام ✤ این هر دو آیت در سیپارهٔ
قال فما خطبکم در سورهٔ الرحمن واقع شده فیهن قاصرات الطرف حور مقصورات فی الخیام در آن
بهشتها زنان صاحب جمال کوتاه نظر باشند که بغیر شوهران خود نظر نکنند حوران اند کوتاه نظر
در خیمها و قصرها از در و یاقوت **ایضاً در داستان مذکور** یا الهی سکرت ابصارنا
فاعف عنا اثقلت اوزارنا ✤ اقتباس ست از آیت که در سورهٔ حجر در سیپارهٔ ربما واقع شده
در بارهٔ کفار ولو فتحنا علیهم باباً من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن
قوم مسحورون و اگر بکشائیم برین مقترحان در از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر
ایشان در آن در بالا میروند و امان بزیری آیند هر آئینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند
جز این نیست که بربسته اند چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر بکشایند و کفار بالا رفته آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت
که ما را چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بلکه ما گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما را جادو
کرده وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده و در عنوان ست تفسیر
این آیت در دفتر چهارم در بقیه قصه بنای مسجد اقصی که در بهشت سلیمان علیه السلام نوشته شد
در تمثیل فکر هر روزینه که اندر دل آید بمهمانی نو رب اوزعنی ان اشکر ما اری ✤

لاتعقب

لاتعقب حسرة لی ان مضی ✤ اشارت ست باین آیت که در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ نمل واقع
شده وقال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی وان اعمل صالحاً ترضیه
وادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین و گفت سلیمان که ای پروردگار من الهام کن مرا بانکه شکر کنم
نعمت ترا انچه انعام کردهٔ بر من و مادر و پدر من و الهام بکن مرا بانکه عمل صالح کنم از جهت اتمام شکر
نعمت تو و در آور مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستودهٔ خویش در بهشت **در نواختن**
سلطان ایاز را حق کرا خواندست در قرآن رجال ✤ کی بود این جسم را آنجا مجال ✤
اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده در بارهٔ اصحاب صفه رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان عذر گفتن فقیر با آن شیخ مرقوم
گشت **در حکایت آن مجاهد که از همیان هر روز یک درم سیم در خندق انداختی**
بتفاریق صدق جان دادن بود هین سابقوا ✤ از نبی برخوان رجال صدقوا ✤ اشارت
باین آیت ست که در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ احزاب واقع شده من المؤمنین رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر از مومنان مردانی اند که راست کردند آن عهدی که
با خدا تعالی کردند از ثبات با رسول علیه السلام و مقاتله با کفار پس از مومنان کسی هست که تمام کرد نذر خود را
و وفا کرد عهد خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و از ایشان کسی ست که انتظار
می برد شهادت را چون عثمان و طلحه رضی الله عنهما **بیت** سبح لله هست اشباه شان ✤ تیغ را تیز میکنند
از بهر جان ✤ در سیپارهٔ قد سمع الله اول سورهٔ حشر و سورهٔ صف واقع شده سبح لله ما فی السموات والارض
وهو العزیز الحکیم تسبیح گفت و تنزیه کرد مر خدا تعالی را آنچه در آسمانها و زمین ست و خدا تعالی غالب ست
در امر خود صواب کار درست کردگار در تدبیر و قضا **در مراجعت کردن پهلوان از موصل**
جانب مصر و صحبت او در راه با کنیزک منتظر می باش آن میقات را ✤ صدق دان
الحاق ذریات را ✤ در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ طور واقع شده والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان
الحقنا بهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء و آنانکه گرویدند بخدا و رسول و پیروی کردند ایشان را
فرزندان ایشان بایمان لاحق گردانیم ما با ایشان فرزندان ایشان را و ما کم نکنیم پدران را بسبب
این الحاق از ثواب کردار ایشان هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصانی بثواب
ایشان رسد بلکه بکرم و فضل خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد **در خنده گرفتن آن کنیزک**
از ضعف شهوت خلیفه گریه و خنده غم و شادی دل ✤ هر یکی را معدنی دان مستقل ✤

اشارت باین آیت ست که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ النجم واقع شده وان الی ربک المنتهی
وانه هو اضحک وابکی وانه هو امات واحیی و باین بدرستی که بسوی پروردگار تست بازگشت خلائق برای
حساب وجزا و بدرستی که خدا تعالی او میخنداند هر کرا میخواهد و او میگریاند هر کرا میخواهد یعنی او شاد
میگرداند بثواب واو غمگین میگرداند بعذاب **در داستان عزم کردن شاه چون
واقف شد بران خیانت که بپوشاند و عقد کند او را** واین آیت در آخر سیپارهٔ
فمن اظلم در سورهٔ حم سجده واقع شده در عنوان ست ومن اساء فعلیها وهر که بد کند پس بر نفس
اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد واین آیت در سیپارهٔ عم در سورهٔ فجر واقع شده در عنوان ست
ان ربک لبالمرصاد بدرستی که پروردگار تو خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن
بکسی که در مرصاد نوشته یا نشسته و مترصد گذرندگان ست هیچ چیز فوت نشود از خدا تعالی زیرا که
همه را می بیند و می شنود و برو پوشیده نیست **ایضاً در داستان مذکور** زانکه مثل
آن جزای او شود چون جزای سیه مثلش بود اقتباس ست ازین آیت که در سیپارهٔ الیه یرد
در سورهٔ حم عسق واقع شده وجزاء سیئة سیئة مثلها و پاداش کردار بد کرداریست مانند آن **ایضاً
در داستان مذکور** دادحق مان از مکافات آگهی گفت ان عدتم به عدنا بهی در
جزو سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده عسی ربکم ان یرحمکم وان عدتم عدنا ترجمهٔ این
آیت در دفتر سوم در داستان وخامت آن مرغ که ترک حزم کرده نوشته شد وآیت در سیپارهٔ الیه یرد
در سورهٔ زخرف واقع شده در عنوان ست نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا ما بخش کردیم
در میان ایشان معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی کنند در حیات دنیا وایشان از تدبیر آن عاجز اند
پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیت ست دخل می یابند **در قصد کردن شاه بکشتن
امیران و شفاعت ایاز که العفو اولی** لا تواخذ ان نسینا شد گواه که بود نسیان
بوجهی هم گواه این آیت در آخر سورهٔ بقر در سیپارهٔ تلک الرسل واقع شده ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا گفتند مومنان که ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم و عملی نیکو از ما فوت شد
یا خطا کردیم و بقصد مرتکب مناهی شدیم **در تفسیر قول ساحران فرعون در وقت
سیاست** این آیت در سیپارهٔ وقال الذین در سورهٔ شعرا واقع شده در عنوان ست لا ضیر انا الی ربنا
منقلبون معنی این آیت در همین دفتر گذشت **در داستان مجرم دانستن ایاز خود را
درین شفاعتگری و عذر این جرم خواستن** این آیت در سیپارهٔ ومن یقنت

در سورهٔ فاطر واقع شده در عنوان ست انما یخشی الله من عباده العلماء جز این نیست که میترسند
از خدا از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش و علم بصفات و افعال اوست پس هر کرا
دانش بیشتر ترس او افزون تر حضرت رسالت پناه علیه صلوة الرحمن ازینجا گفت که انما انا اخشیکم
بالله **ایضاً در داستان مذکور** اندران صفها ز اندازه برون مرکبان کان نحن
الصافون در سیپارهٔ ومالی لا در سورهٔ الصافات واقع شده وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون
ترجمهٔ این آیت در دفتر چهارم در داستان امیر کردن رسول صلی الله علیه وآله وسلم جوان هذیلی را
مرقوم گشت **احادیث نبوی و بعض اقوال اولیا در سبب ورود حدیث**
الکافر یاکل فی سبعة امعاء این قصه در حدیث باین طریق واقع شده عن ابی هریرة رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضافه ضیف وهو کافر فامر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
بشاة فحلبت فشرب حلابها ثم باخری فشربه حتی شرب حلاب سبع شیاه ثم انه اذا اصبح فاسلم
فامر له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم المومن یشرب فی معاء واحد والکافر یشرب فی سبعة
امعاء مرویست از ابی هریره رضی الله عنه بدرستی که رسول علیه السلام را آمد مهمانی
ضعیف و حال آنکه او کافر بود پس امر فرمود رسول علیه السلام بگوسفندی پس دوشیدن گوسفند را
پس نوشید دوشیدهٔ آن شاة را و حلاب آوندی را گویند که یک دوشیدن شاة و یا ناقه در وی بگنجد
پس امر فرمود بدوشیدن شاة دیگر پس نوشید آن شیر را پس فرمود بدوشیدن شاة دیگر پس نوشید
او را نیز تا آنکه نوشید آوند هفت شاة را پس بدرستی که شان اینست چون صبح کرد پس اسلام آورد پس
امر فرمود رسول علیه السلام برای او بدوشیدن شاتی پس نوشید حلاب او را پس تمام نکرد نوشیدن
آن شیر شاة را پس فرمود پیغمبر علیه السلام که مومن می نوشد در معاء واحد از جهت آنکه حرص او
کمترست و در ابتدا طعام و شراب بسم الله الرحمن الرحیم میگوید شیطان با وی شریک نمیشود
چون مومن همیشه از اسراف گریزان ست و همیشه بحکم خیر الامور اوسطها بر جادهٔ وسط قیام مینماید بر یکی
یک معا کفایت میکند و کافر می نوشد در هفت معا از آنکه شیطان با وی شریک میشود و همیشه حرص
بروی غالب ست و بعضی گفته اند مراد از مومن کامل الایمان ست و مختار آن ست که این حکم ببعض
مومن و اکثر کافرست و معا هفت ست یکی معده و شش روده با وی متصل اند سه دقاق و سه غلاظ
و اسامی معاء سته اینست اثنی عشری صائم دقیق اعور قولون مستقیم **ایضاً در سبب
ورود این حدیث** که رعیت دین شه دارند و بس این چنین فرمود سلطان عبس را

قال علیه السلام الناس علی دین ملوکهم فرمود پیغمبر علیه السلام که مردمان بر دین ملوک سلطان خویش اند

دربیان آنکه نور که غذای جانست غذای جسم اولیا میشود

گرنه گشتی دیو جسم آنرا اکول ٭ اسلم الشیطان نفرمودی رسول ٭ عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل الله به قرینه من الجن وقرینه من الملائکة قالوا وایاک یا رسول الله قال وایای ولکن الله اعانني علیه فاسلم فلا امرني الا بخیر مشکوة مسلم از ابن مسعود روایت نمود که گفت پیغمبر علیه السلام فرموده نیست از شما ای آدمیان از هیچ یکی مگر که تحقیق موکل ساخته است الله تعالی با او قرین وهمنشین او را از جن یعنی شیاطین از اولاد ابلیس که با مولود زائیده میشود ودر عرف او را همزاد خوانند وقرین او از ملائکه پس مصاحبت جن وشیطان امر میکند بشرور ومعاصی وشهوات ومصاحبت میکند ملائکه امر میکند بخیرات واتیان مامورات واجتناب از منهیات گفتند اصحاب وترا هم موکل کرده شده است قرین از جن ای رسول خدا فرمود که مرا مصاحبیست از جن ولیکن حق سبحانه وتعالی قوت داد مرا واعانت فرمود مرا بروی پس انقیاد نمود واسلام آورد بر دست من ومسلمان شده پس امر نمیکند مرا مگر بخیر از جهت آنکه بسبب اسلام از طبقه خود باز آمده در **تفسیر قول علیه** در عنوان ست واقع شده که مامات من یموت الا تمنی ان یموت قبل ما مات ان کان برا فالی وصول البر اعجل وان کان فاجرا فالنقل بجوره نمرد کسیکه میرد مگر آنکه آرزو کرده اینکه میمیرد پیش از آنکه مرده باشد آن شخص نیکوکار پس بسوی وصول جزاء وثواب آن نیکوی شتابنده ترست واگر هست آن مرد فاجر وفاسق پس آرزو وطلب موت پیش از وقت بواسطه آن است که کم میشد فجور او تا بکثرت عقاب گرفتار نمیشد از مر کثرت فجور وفسق **درصفت آن بیخودان که از شر خود وبشر خود ایمن شده اند**

بازچون ابری بیامد رانده ٭ رفت نور از مه خیالی مانده ٭ مناسب بمفهوم این حدیث نبوی ست که انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله سبعین مرة در صحیح مسلم روایت کرده از اغر مزنی رضی الله عنه که گفت که فرمود پیغمبر علیه السلام بدرستی که شان اینست که هر آینه می پوشد دل مرا ومانع میشود از خطور چیزی از سهو که مقتضای بشریت ست ویا اشتغال بازواج واولاد چیزی که جاری میشود مجرای خواطر بشریت پس استغفار میکنم ورجوع میآرم بسوی خدا تعالی وتوبه میکنم واستغفار مینمایم هفتاد بار ودرین حدیث تنبیه وتحریص ست برای امت بر توبه واستغفار واستغفار پیغمبر علیه السلام از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین ست ویا ارشاد تعلیم ست برای امت چه هرگاه

که سرور عالم وسید اولاد آدم با وجود عصمت ازلی از مآثم ومعاصی همیشه استغفار میفرموده پس بر دیگران واجب ولازم ست که یک لمحه ولحظه بی استغفار وتوبه نباشند وفاضل مطلق وعالم عامل بر حق کاشف رموز معضله احادیث نبوی موضع اسرار مشکله اخبار مصطفوی شیخ الاسلام والمسلمین بیان شیخ عبد الحق دهلوی متع الله المومنین بطول بقائه ولقاء اخلاقه دریکی از مصنفات شریفه خود معنی این حدیث را باین طریق ایراد فرموده اند که اصمعی را که از علمای علم لغت ست از معنی حدیث انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله کل یوم سبعین مرة وفی روایت مائة مرة پرسیدند که حقیقت این غین چیست ومراد بآن چه گفت ان سالت عن غیر قلب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعینه لقلبه اما اینجا که عین لعین ست از عین دم نتوانم زد واین عجز واعتراف بجهل ونادانی از اصمعی عین علم ومعرفت ست چنانکه گفته اند که لا ادری نصف العلم جای دیگر اگر نصف علم ست اینجا تمام علم خواهد بود ونصف علم درجائی ست که ادراک ممکن ست وعلم بدان میرسد ولیکن اعتراف بجهل وسلوک طریقه انصاف علمی دیگر ست اما اینجا که ادراک ممکن ومتوقع نیست علم درین مقام جز اعتراف بنادانی ونارسائی نباشد اینجا دعوی علم جهل ست ودریافت جهل عین علم اگرچه علمای حدیث بقدر علم واندازه دانش ومعرفت خود چیزی گفته وگوهر معنی در رشته قیاس وتخمین سفته اند اما انصاف آنست که سر کار از چشم اغیار مستور ست وجمال حقیقت بدیده عقل نامنظور بعضی گویند که درین غین پرده رقیق لطیف ست که بحکم بشریت از ملابسه کثرت واهتمام مهام دین وملت بمقدار طرفة العین فترتی وغفلتی بر دیده شهود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می نشست ودر میان آن لطیفه باشتغال نماز ذکر وظهور وحدت اضمحلال می پذیرفت وآن حضرت از طریان این حالت وعروض فترت استغفار میکرد که حسنات الابرار سیئات المقربین وبعضی گویند که آن پرده غین از جهت غم امت وخوف خاتمت ایشان بود واستغفار هم از برای امت وآمرزیده شدن ایشان ست وقال بعض الصوفیة هذا غین الانوار لا غین الاغیار آنچه درین پرده مشهود او میشد اگر شمه عارفان مکشوف شود طاقت نیارند وسینه ها کنند وفریاد زنند که حقیقت رائی پرده می بینیم روزی جبرئیل امین در حضور وی گفت که نهایت درجات قرب من در حضرت صمدیت عز وعلا که نه زیاده بر آن هرگز نبوده ست آن بود که میان من وپروردگار هفتاد هزار پرده از نور بود پس آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در هر لمحه هر آن پرده از نور جلال مشهود میگشت وتجلی نوری بالا از آن بر طرف میشد وبتوقف در مقام اول بعد از انکشاف مقام ثانی استغفار میکرد واین عین ترقی ست در درجه قرب ومشاهده تجلیات

واین حالت نه مخصوص این نشاة است تا ابدالآباد حال هم برین منوال خواهد بود زیراکه تجلیات حق را
نهایت نیست پس غین اینجا غین مشاهده آمد و پرده نشستن بمعنی پرده داشتن شد و معلوم شد که مراد
ازان لله سبعین الف حجاب من نور که در حدیث دیگر واقع ست مراد تکثیر ست نه حصر و تهدید و بعضی
از شراح حدیث در بیان کیفیت این غین دو وجه گفته اند وجه اول آنکه این غین بر عین بصیرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مثل انطباق جفن ست بر باصره اگرچه بظاهر در صورت نقصان نماند
از ابصار آید لیکن کمال باصره دران ست و محافظت از غبار و دخان وانچه دیر اضر رکند کذا کان تا دیده
دل آن حضرت باثارت ادخنه انفاس اغیار وهیجان غبار کثرت و آثار کدورت نگیرد و مرآت بصیرتش
زنگ نه پذیرد دو روز این غین و فرو هشتن این پرده موجب وقایه و سبب حفظ و تصقیل وی ازین
غبار و کدورت آمد پس اگرچه در نظر وهم بصورت نقصان در آمد ولیکن در حقیقت کمال ست یا تتمه
کمال و با وجود آن استغفار میکرد و معذرت میخواست از کمال محبت و شوق طلعت تا یک چشم زدن
از جمال محبوب محجوب نباشد وجه ثانی آنکه روح اقدس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائم در مقام قرب
و شوق وصول برفیق اعلی والتحاق بملکوت که مقر اصلی اوست بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب
میشد و شک نیست که حرکت روح و نهضت قلب اسرع و اتم ست از حرکت نفس ناچار نفس در عروج بمقام
قدس و حرم عزت از مصاحبت و مرافقت روح و قلب جدا می افتاد و موجب انقطاع علائقه که سبب
بقای هیئه عنصریست میگشت پس حکمت بالغه الهی و رحمت عاطفت نامتناهی وی که برای تکمیل و
ارشاد خلق اقتضای القای عنصر شریفش میکرده ورود این غین و فرو هشتن این پرده را سبب
ابطاء حرکت قلب شریفش کرد تا بالکلیه بجانب روح نرود و لعالم قدس لحوق نپذیرد و علاقه منقطع نگردد
و آن حضرت بجهت کمال شوق وانجذاب آن عالم از ابطاء حرکت قلب نیز با وجود متضمن این حکمت و
مصلحت و کمال حرص تکمیل و ارشاد است استغفار میکند و اعتذار میخواهد این دو وجه از افادات و کلمات
شیخ الوقت شهاب الدین سهروردی ست قدس سره که طیبی آنرا در شرح مشکوة نقل کرده و در نزد اکثر
وجه اول و انفاست وجه ثانی سخن نیست **در بیان آنکه ماسوی الله هر چیزے**
اکل و ماکول ستــــ کو نبی وقت خویش ست ای مرید * زانکه زو نور نبی آید پدید * الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته یعنی این حدیث در دفتر سوم در داستان جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان
خود نوشته شد **ایضاً در بیان مذکور ــ** گفت المرء مع محبوبه * لاینفک القلب من مطلوبه *
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم المرء مع من احب فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آدمی با کسی ست

که دوست میدارد او را بنا بر آنکه همیشه در یاد او و ذکر او و در خیال و تصور او می باشد پس گویا که همیشه
با اوست **این حدیث** در عنوان واقع شده قال النبی صلی الله علیه وسلم ارحموا ثلاثا عزیز قوم ذل
و غنی قوم افتقر و عالما یلعب به الجهال فرمود پیغمبر علیه السلام مهربانی کنید و شفقت نمائید سه کس را
یکی بزرگ قومی که بحوادث زمانه خوار شده باشد البته بروی مهربانی لازم دارید دوم غنی قوم که فقیر
و محتاج شده باشد بوی امداد و اعانت کنید و سوم عالمی که بازی میکرده باشند با او جاهلان پس شما
تعظیم او کنید و معزز دارید بنا بر محافظت عزت علم و از دست جهال او را خلاص کنید چه عالم نائب
و خلیفه پیغمبر ست علیه السلام و تعظیم و تبجیل نائب و تکریم او عین توقیر و تعظیم منوب ست **در حکایت**
محمد خوارزم شاه که شهر سبزوار که همه رافضے اند بگرفتــ گفت لاینظر الی
تصویرکم * فابتغوا ذا القلب فی تدبیرکم * اشارت بمضمون این حدیث ست ان الله لا ینظر
الی صورکم ولا الی اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم معنی این حدیث در دفتر چهارم در بقیه قصه
نوشتن آن غلام رقعه بطلب اجرے قلمی یافت **ایضاً در حکایت مذکور ــ** با تو او چون
من هستم چنان * زیر پائی مادران باشد جنان * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الجنة تحت اقدام
الامهات فرمود پیغمبر علیه السلام که بهشت زیر قدمهای مادران ست یعنی خدمت مادر و قیام باداء
حقوق خدمتگاری مادران موجب دخول بهشت ست **در بقیه قصه آهو و خرــ** بهر این
گفت آن نبی مستجیب * رمز الاسلام فی الدنیا غریب * اشارت ست بحدیث بدأ الاسلام غریبا
وسیعود غریبا فرمود پیغمبر علیه السلام ظاهر شد اسلام در حالتی که غریب بوده سرانجام ست که باز
میگردد غریب یعنی چنانچه در ابتداء اسلام غریب بود در آخر که قرب قیام قیامت بود غریب خواهد شد
این حدیث در عنوان ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لابد من قرین یدفن معک
هو حی وتدفن معه وانت میت ان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک وذلک القرین عملک فاصلحه ما استطعت
فرمود پیغمبر علیه السلام که لابد ست از قرین و مصاحبت که دفن کرده شود با توان مصاحب
و حال آنکه آن قرین زنده باشد و دفن کرده میشوی تو با آن مصاحب و تو مرده باشی با او اگر
آن مصاحب کریم و بزرگ بود کرامت نماید ترا و اگر لئیم و حریص و بخیل بود دالقیا نماید ترا و آن قرین
و مصاحب عمل تست پس صالح گردان او را تا استطاعت داری یعنی در اعمال صالحه سعی نمای
و چندان که استطاعت داشته باشی در تهذیب اخلاق و تحسین افعال کوشش کن که عمل تو همیشه
زنده باشد و دفن او عبارت از انقطاع اعمال ست بموت عامل و زندگی از القای نام صفحه روزگار

این حدیث درعنوان ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من جعل الهموم هما واحدا
کفاه الله تعالی سائر همومه ومن تفرقت به الهموم لایبال الله فی ای واد منها هلک فرمود پیغمبر
علیه السلام کسیکه گرداند جمیع هموم ومقاصد خود را یک هم ویک مقصد یعنی جمیع مدعات خود را بحق سپرد
وبرآستان تسلیم ورضا القضا معتکف شد البته کفایت فرماید حق تعالی جمیع هموم او را وکسیکه متفرق
وپراگنده شد بوی هموم یعنی مطالب متعدده ومقاصد مختلف پیش گرفت وخود را درپی آن مطالب
پریشان کرد نمیرساند الله تعالی او را بهیچ مطلبی وفرو میگذارد در هر کدام وادی ازان اودیه و
بیابانی از بیابانهای سرگردانی وخواری وپریشانی هلاک گردد ومحتمل که هم واحد هم آخرت بود وهموم
متفرقه هموم دنیا ☆ درداستان پرسیدن شاه ازان مدعی نبوة که آنکه رسول
راستین باشد با او چه باشد ☆ تا احب الله آئی درحسیب ☆ کز درخت احمد سیب
با اوست سیب ☆ عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من احب لله وابغض لله
واعطی لله ومنع لله فقد استکمل ایمانه رواه ابو داؤد وترمذی از ابی امامة رضی الله عنه روایت کرده که گفته
فرمود پیغمبر رسول خدا علیه السلام کسیکه دوست دارد دیگری را محض از برای خدا ودشمنی وبغض ورزد محض
برای خدا وعطا کند وانعام نماید محض جهت الله ومنع کند ومحروم گذارد از عطیه محض برای خدا پس
بتحقیق کامل کرد ایمان خود را یعنی این افعال اربع محض برای خدا کند ودر وی هیچ شایبه غرض نباشد
لاجرم ایمان او کامل شود ☆ یک پرسید از عالمی عارفی ☆ که اگر کسی درنماز بگریید یا آواز
واه کند نمازش باطل شود ☆ این حدیث نبوی درعنوان واقع شده قال علیه السلام
لاصلوة الا بحضور القلب فرمود پیغمبر علیه السلام که نیست نماز معتبر ومتعدبه ویا ثواب نماز ویا نماز
کامل مگر بحضور دل وجمعیت او وحضور انوار نماز وفیضان اسرار بدون حضور قلب میسر نشود
درعنوان داستان که مریدی درآمد بخدمت شیخ واین شیخ کبیر السن بود
واقع شده قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم رویت لی الارض فاریت مشارقها ومغاربها گفت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیچیده شد برای من زمین پس نموده شدم من مشارق آن زمین
ومغارب آنرا ☆ در ابتدای خلقت جسم آدم صلوات الله علیه ☆ عن ابی موسی رضی الله عنه
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان الله خلق آدم من قبضة قبضها من جمیع الارض
فجاء بنو آدم علی قدر الارض منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک والسهل والحزن والخبیث والطیب
رواه احمد والترمذی وابو داؤد در مشکوة روایت ست از ابی موسی رضی الله عنه که گفت شنیدم من از

رسول

رسول صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اینکه آفرید حق سبحانه تعالی آدم را از مشت که گرفت آنرا
از تمام زمین پس آمد بنی آدم بر قدر زمین بعضی ازینها سرخ وبعضی سفید وبعضی سیاه ومیان آن
الوان وبعضی ازان نرم وبعضی ازان درشت وبعضی خبیث وبعضی پاک وخوب ☆ درقصه
یونس علیه السلام هست ☆ که برابرست نزد شاه مجید ☆ اشک را در فضل با خون شهید ☆ قال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لیس شیء احب الی الله من قطرتین قطرة دموع من خشیة الله وقطرة دم تهراق
فی سبیل الله گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که نیست هیچ چیز دوست تر سوی خدا تعالی
از دو قطره قطره اشک از ترس خدا وقطره خون که ریخته شود در راه خدا تعالی ☆ دربیان
فیما بین سبحه من رحمة الله معطی النعم ☆ لا ابالی هر کسی را شد مباح ☆ کش زیان
نبود زجز واز صلاح ☆ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم حکایة عن الله خلقت هؤلاء بالجنة
ولا ابالی وخلقت هؤلاء للنار ولا ابالی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود حق سبحانه تعالی
آفریدم من این جماعه را برای بهشت وهیچ باک ندارم وآفریدم من این جماعه را برای دوزخ وهیچ
باک ندارم ☆ دربیان آنکه خلق الجان من مارج من نار ☆ چون نه بیند مغز قانع
شد بپوست ☆ بند عز من قنع زندان اوست ☆ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذل من طمع و
عز من قنع فرمود پیغمبر علیه السلام خوار شد کسی که طمع ورزید وطمع را اندیشه خود ساخت وعزیز ومعزز شد
کسی که قناعت نمود یعنی قانع وصاحب قناعت وایمان در دلهای خلائق محبوب وطامع نزد خالق مقهور
ونزد خلائق مردود وننگ انسار وبی اعتبار باشد. ایضا دربیان مذکورست ☆ هر که نهد سنتی بد ای
فتی ☆ تا درافتند بعد او خلق ازعمی ☆ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عملها ومن سن سنة سیئة فله وزرها ووزر من عمل بها معنی این حدیث در دفتر اول درقصه پادشاه
جهود که در هلاک دین عیسی علیه السلام سعی نمود نوشته شد ☆ درمعنی حدیث ارنا الاشیاء کما هی
معنی این حدیث در دفتر دوم در تمامی قصه زنده شدن استخوانها بدم عیسی علیه السلام نوشته شد
واین قول حضرت امیرست که درعنوان واقع شده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
یعنی اگر زائل کرده شود پرده از بصر وبصیرت وحقائق اشیا وماهیات چنانکه هست ظاهر شود
یقین من هیچ زیاده نگردد ازانکه بعلم الیقینی وبراهین تحقیقی محقق ومقرر شده بلکه بحق الیقین شاهد گشته
که وجود حقیقی مر حق راست ووجود جمیع موجودات بدو هویدا وپیدا چنانکه کریمه الله نور السموات والارض
بدین مدعا دلیلی ست وآشکار فاعتبروا یا اولی الابصار ☆ درداستان پرسیدن معشوق

از عاشق که خود را دوست میداری یا مرا حدیثی قدسی ست درعنوان واقع شده
اخرج بصفاتی الی خلقی من رآک فقد رانی ومن قصدک فقد قصدنی ومن احبک احبنی حق سبحانه تعالی
به بندهٔ خاص که شیطان را بروی تسلطی ورای نیست خطاب مینماید ومیفرماید ظاهر شو بصفات من
بسوی خلق من یعنی متخلق باخلاق الهی ومتصف بصفات ایزدی شو وخلق هدایت نمای بسوی
صراط مستقیم که سبیل توحید وتخلق وتحقق ست کسیکه دید ترا پس بتحقیق دید مرا یعنی مظهر کامل من دید
وکسی که قصد کرد ترا خواه قصد خیر بود خواه قصد شر قصد کرد مرا وبا آنکه کسیکه قصد خدمت وملازمت تو
کرد قصد خدمت وملازمت من نمود کسیکه دوست داشت ترا دوست داشت مرا **در بیان آنکه**
دعاء عارف واصل درخواست او از حق همچو درخواست حق ست از خویش
کنت له سمعا وبصرا ولسانا ویدا معنی این حدیث که درعنوان ست در دفتر اول در داستان پیر چنگی
که در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه از بهر خدا چنگ میزد نوشته شد **در داستان توبه جستن**
نصوح قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا اصابه مرض اوهم اشتدی ازمة تنفرجی الحدیث
درعنوان واقع شده آزمه سال قحط را گویند یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام چون برسد آدمی را مرضی
ویا محنتی وشدتی وسخت شود سال قحط خود بخود کشاده شود ازانکه چون محنت بکمال رسد البته فرحت
وبهجت روی دهد چه هر کمال را زوال ست وهر زوال را انجامی وانصرامی واشتدی ازمة تنفرجی
بمثابهٔ مثل شده است ومیگویند که چون شدت پی در پی آید کشاده شود ودور گردد وچون سوی
گردد روی گرداند **در داستان بردن روباه خر را پیش شیر وجستن خر از شیر**
مکر شیطان ست تعجیل وشتاب ❊ لطف رحمانست صبر واحتساب ❊ قال النبی صلی الله علیه
وآله وسلم العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن معنی این حدیث در دفتر سوم در حیلهٔ دفع
مغبون شدن در بیع وشری نوشته شد **این حدیث قدسی ست** که درعنوان واقع شده
لولاک لما خلقت الافلاک حق تعالی بمحبوب ازلی وابدی حضرت حقیقت محمدی علیه السلام
خطاب نمود وفرمود که اگر نمی بودی ای محمد هر آینه خلق نمیکردم افلاک را یعنی اگر مقصود از
ایجاد عالم ظهور ذات عالی صفات تو نمی بود هرگز پیدا نمیکردم عالم را واز کتم عدم بصحرای وجود
نمی آوردم چنانچه عارف شیرازی فرماید **بیت** تو اصل وجود آمدی از نخست ❊ دگر هر چه موجود
شد فرع تست ❊ **در فضیلت احتماء وجوع** درعنوان ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
الاحتماء افضل من الدواء وایضا المعدة بیت الداء والحمیة رأس کل الدواء در حدیث نبوی ست

درعنوان واقع شده وهمچنین قد جف القلم وکتب ان لایستوی الطاعة والمعصیة ولایستوی الامانة
والسرقة وجف القلم ان لایستوی الشکر والکفران جف القلم ان الله لایضیع اجر المحسنین یعنی
بتحقیق خشک شد قلم ونوشت اینکه برابر نیست طاعت با معصیت یعنی طاعت وانقیاد واوامر ونواهی
الهی موجب الطاف وعنایات غیر متناهی ومستوجب رفعت درجات ومراتب مکانات ومعصیة
مستلزم عقوبات ودرکات پس چگونه برابر باشند وبرابر نیست امانت ودیانت با دزدی چه امین
مقبول درگاه خداوندیست ودزد مغضوب هر دو آن بارگاه وصاحب امانت ودیانت محبوب
قلوب خواص وعوام ست از انام وارباب خیانت وسرقه در خلائق مهان وخوار خشک شد قلم
اینکه برابر نیست شکر نعمت بجا آوردن وکفران نعمت ورزیدن چه هر چند بجا آوردن شکر نعمتهای
الهی از حیز طاقت انسانی وقدرت امکانی بیرون وافزونست با وجود آن بقدر طاقت خود بجا آوردن
شکر موجب مزید نعمت وکفران او مستوجب عذاب شدید وآن زوال نعمت ست چنانچه فرمود
عز شانه لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید خشک شد قلم وبنوشت بدرستی که
خدا تعالی ضائع نمیکند مزد نیکوکاران پس عاقل را باید که در احسان کوشد ودر اتیان اعمال
حسنه سعی مبذول دارد بموجب کریمهٔ للذین احسنوا الحسنی وزیادة بجزای حسنی جزا داده شود
در باز جواب گفتن آن کافر جبری سنی را آنچنانکه بر سرت مرغی بود ❊ کز فوات
جان تو لرزان شود ❊ مضمون این حدیث ست که در صحیح بخاری واقع شده قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم کانهم علی رؤسهم الطیر یعنی پیغمبر علیه السلام در تعریف وقار اصحاب وعدم التفات بسوی
احدی ودر مراقبت ومحافظت قلوب ایشان میفرماید یعنی اصحاب صفه وبعضی از اصحاب کبار رضی الله
عنهم همیشه بنوعی بحق مشغول بودند وبنهجی سر خود را در جیب مراقبه میکشیدند گویا که بر سرهای ایشان
جانوری نشسته است ودائما بسکون وقرار ندکر ومشاهدهٔ حق آرام گرفته اند بهیچ جانبی وبهیچ کس
ملتفت نمی شوند مگر بقدر ضرورت واحتیاج وعادت طیور چنان جاری شده که هرگز بر غیر ساکن
نمی نشینند پس عبارت کانما علی رؤسهم الطیر کنایت ست از اطراف رؤس شان واشاره بمراقبه
وشهود ایشان **در حکایت آن زن که شوهر را گفت گوشت را گربه خورد شوهر گربه را بترازو**
بر کشید گربه نیم من برآمد ❊ لیس یالف لیس یولف جسمه ❊ لیس الا شح نفس قسمه ❊ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
المومن یالف ویولف به والمنافق لایالف ولا یولف به یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام که مومن ومصدق
بخدا ورسول خدا الفت میکرد یا ذکر یاد حق وبکلمه طیبه وکلمه توحید وبدین محمدی وبجمیع مومنان

الفت گرفته میشود یعنی مسلمان تابوی الفت میگیرند پس مومنان با یکدیگر الفت و محبت داشته باشند
و منافق نه بکسی الفت میگیرد و نه الفت گرفته شود بنا بر نفاق که در دل دارد همه را مثل خود
منافق میدانند و بهیچ احدی آشنائی نمیکند در عنوان تفسیر وان الدار
الاخرة لهی الحیوان واقع شده قال النبی علیه السلام الدنیا
جیفة وطالبها کلاب فرمود پیغمبر علیه السلام در تمثیل دنیا
وطلب آن که دنیا مردارے ست نجس و گنده
وطالب و خواهان آن مردار اند سگان

تمام شد دفتر پنجم

شرح مثنوی شریف





بے گر منی کنده بود همچون منی * چون بجان پیوست یابد روشنی * منی اول بمعنی انانیت و منی ثانی
بمعنے مشهورست در سوال آن سائل واعظ را که مرغے پر بر ربض شهر
نشسته بود بے جان اول مظهر درگاه شد * جان جان خود مظهر الله شد * در مصرع اول
مراد از جان اول نفس جزوی یا روح حیوانی میتواند بود که مظهر درگاه است و مراد از درگاه تنزل
حق که تعین ثانی و مرتبه واحدیت باشد و درین مقام ترقی از ادنی باعلی ست و در مصرع ثانی
جان جان عبارت از روح انسانی که نفس ناطقه و نفس کل کنایت از انست میتواند بود که مظهر
ذات مطلق ست و آن مسمی بعالم غیب هویت و مرتبه احدیت میگردد * آن ملائک جمله عقل جان بدند
جان نو آمد که جسم آن شدند * جان نو عبارت از حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام که مسجود ملائک شد
بیت آن بلیس از جان ازان سر برده بود * یک نشد با جان که عضو مرده بود * جان در مصرع
اول اگر بمعنے جان بن جان که عزرائیل از جنس آنها بوده اعتبار کرده آید معنی بیت چنین میشود که
آن ابلیس اگرچه از جان یعنی نوع جن بکثرت علم یا عبادت ازان سر برزده بود یعنی در ان سر که
عالم ملکوت باشد گوی قربت برده بود و اگر جان بمعنی روح و فرشته داشته شود معنی چنین میشود
که در رتبه از فرشتها گوی برده بود اما با روح یکی نشد و اتحاد معنوی هم نرسانند که عضو مرده بود اما از
برای مهمله خواندن و جان را بمعنے روح اعتبار نمودن افصح و اولی ست بیت چون بود دش

آن فدائی آن نشد ٭ دست بشکسته مطیع جان نشد ٭ یعنی چون آن سعادت و هدایت حقیقی با شد
با او نبود که بمنزلهٔ روح ست مر اعضا را آن جان نو که آدم باشد. با فرشته که سجدهٔ آدم کردند یکی نشد
ابی و استکبر و کان من الکافرین معنی مصرع ثانی این بیت خود ظاهرست **در داستان**
استدعاء امیر ترک مخمور مطرب را بوقت صبوح ٥ مطرب جان مونس
مستان بود ٭ نقل و قوت و قوت مستان بود ٭ این بطریق تعمیم واقع شده و در بیت ما بعد
تفصیل مستان کرده میفرمایند ٥ مطرب ایشان را سوی مستی کشد ٭ باز مستی از دم مطرب
چشد ٭ آن شراب حق بدان مطرب برد ٭ وین شراب تن ازین مطرب چرد ٭ ما حصل این
دو بیت آنست که بعضی مستان از ان عالم اند که مطرب ایشان را سوی می میکشد و باعث مستی
میشود و باز یک قسمی مستی هست که بی سعی مطرب از دم او میچشد و در کسب فیض محتاج بمطرب نیست
کرمچشاند و آن یعنی مستی که محتاج بمطرب نیست شراب حق بآن مطرب میبرد یعنی مطرب را
مستی می بخشد و این یعنی مستی که مطرب او را سوی مستی میکشد شراب تن ازین مطرب میچرد یعنی
از مطرب فیض حاصل میکند چنانچه ابیات ما بعد مؤید این معنی ست ٥ این دو انبازند مطرب
با شراب ٭ این بدان و آن بدین آرد شتاب ٭ پر خماران از دم مطرب چرند ٭ مطربان شان
سوی میخانه برند ٭ آن سر میدان و این پایان اوست ٭ دل شده چون گوی در چوگان اوست ٭
در حکایت آن مطرب که در بزم امیر ترک این غزل آغاز کرد ٥
بر جهید آن ترک و دبوسی کشید ٭ تا علیها بر سر مطرب رسید ٭ در تشخیص لفظ و معنی علیها که درین
بیت واقع شده مدتی بر سبیل لزوم از ضمیر بسیار ضمیر دانان که اظهار مضمرات عالم مظهر و مضمر از طبع دراک شان
مظهر میکرد و استدعا کرده شد هیچ صاحب ضمیری درین مطلب ارجاع ضمیری که بمقصد راهبر باشد
ننمود الا از عزیزی اعزه الله فی الدارین نادر حکایتی و نایاب داستانی که صفحه ضمیر را از استماع
آن بستطی حاصل آید مسموع شد که الحق درین محل بعینه از عالم ارجاع ضمیر بمحل خود ست آنکه در مدارس
ماوراء النهر خیابیت در شبهای تعطیل که یاد از ایام نشاط میدهد ملاکرازی بیسازند و یکی از ساده لوحان
طلبه یا احمقان کنج مدرسه را دستار کلان و عمامه گران بر سر نهاده او را بر مسند تدریس متکی میگردانند
و جزها بدست گرفته مطالعهای باحصل میکنند و سر آمی چند رفته این یاران پا می نهند و بعد از
خرامش چند جهت تحقیق مباحث و تشخیص مطالب پیش ملاکرازی می آیند و از مقدمات مضحکه
که بظاهر بحث نما باشد استفسار نموده آخر بر سر این می آیند که چون در بحثی تشفی ما از تو حاصل نشد

بگو که ضمیر علیها بکجا راجع میشود و چون ضمیرش از ینها خبری ندارد بر سر این کوتک مضبوط بر کوفته
دستار و جامهاش را میکشند. و از مسند افاده بخاک مذلتش می اندازند و این علیها در قصهٔ
ترک و مطرب اشاره باین معنی ست در تفسیر قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که موتوا قبل ان
تموتوا ٥ غرق این کشتی نیابی ای امیر ٭ تا به ننهی اندرو من الاخیر ٭ من الاخیر عبارت از
مقداریست که هرگاه آنرا بالای بار نهند حال آن عاجز شود انجام ادا زباریست که بالای کشتی بر بار نهند
و آنرا غرق سازد میر فتح الله رازی در شرح خود نوشته که اشارت ست بکریمه یمنون علیک
ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان که در جزو حم در سورهٔ حجرات
واقع شده و از من اخیر منت حق مراد داشته پس معنی بیت این باشد که تا منی خود را که جهت
غرق کشتی وجود در بحر معرفت بمنزلهٔ من الاخیر ست بر سفینهٔ هستی خود ننهی و نیست مطلق نشوی
غرق این کشتی نمی یابی و بمطلب اصلی واصل نمیگردی **ایضا در تفسیر مذکور** ٥ زاده
ثانی ست احمد در جهان ٭ صد قیامت بود او اندر عیان ٭ ولادت ثانیه در اصطلاح صوفیه
بیرون آمدن سالک ست از مشیمهٔ طبیعت و احکام آن **در قصهٔ احد احد گفتن بلال**
رضی الله عنه در حر حجاز ٥ گردشش بر جوی جویان شاهدست ٭ تا نگوید کس که
آن جو را گذشت ٭ یعنی گردش آن سنگ آسیا بر جویندهٔ جوی شاهدست که شخصی جست وجوی
کرده این سنگ آسیا بر کنار جوی ساخته و خود بخود همیگردد بیت نیز دعقل پیر داننده هست ٭
که با گردنده گردانندهٔ هست ٭ **در رفتن صوفی بسوی سیلی زننده و مخاصمهٔ او**
با او در حضور قاضی ٥ مثنوی با دکان وحدتست ٭ غیر واحد هر چه بینی آن بتست ٭
بت ستودن بهر دام عامه را ٭ آنچنان دان کالغرانیق العلا ٭ آورده اند که چون سورهٔ والنجم
نازل شد سید انام علیه السلام آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواندند و در میان آیتها توقف
میفرمود تا مردم تلقین نموده یاد گیرند بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات والعزی و منات
الثالثة الاخری ست توقف شد شیطان دران میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که
تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی کفار باستماع این کلمات خوشدل شدند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بتان ایشان را ستایش کرده و در آخر که آن حضرت با مومنان
سجده کردند اهل شرک نیز اتفاق نمودند چنانکه هیچکس از مومن و کافر در مسجد نماند که سجده نکرد
جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آن حضرت رسانید دل مبارک سرور عالم

ازان بسیار اندوهناک شد حق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر عاطر مهتر کائنات این آیت فرستاد
وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی
الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم این آیت در سیپارهٔ اقترب در سورهٔ حج واقع شده و
پیش محققین این قصه مردودست و بعضی گویند از وضع زنادقه است اما حضرت مولوی
بنا بر روایت مشهور که تفاسیر بآن ناطق ست آورده اند ما حصل این دو بیت چنین باشد که مثنوی
دکان وحدت ست و هر متاعی که درین دکان حقیقت نشان غیر وحدت باشد عین بت پس
در دکان وحدت بت آوردن برای چیست مولوی میفرمایند بت ستودن بجهت دام عامه
آنچنانست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم لفظ غرانیق العلی را در اثنای تلاوت
سورهٔ والنجم بر زبان مبارک راندند باختلاف الروایات تا مشرکان نیز برفاقت مومنان
سجده کنند درین کتاب هم آنچه غیر وحدت از عالم حکایات و امثال و حکم مذکور شده بجهت ترغیب
عوام ست که منکران و ملحدان نیز با موحدان در خواندن آن رفاقت کنند **در داستان**
جواب گفتن قاضی صوفی را ۵ بدگمانی نعل معکوس ویست * گرچه هر جزویش
جاسوس ویست * بل حقیقت در حقیقت غرقه شد * زین سبب هفتاد بل صد فرقه شد *
میفرمایند اگرچه هر جزوی از اجزای ممکنات جاسوس ویست یعنی پی بذات واجب میرساند
اما بدگمانی نعل معکوس ویست و جهت پی گم کردن حق تعالی آنرا درمیان نهاده سخن را ترقی
فرموده بطریق استدراک میگویند چه جای تجسس و بدگمانی که حقیقت در حقیقت غرقه شده
از عالم علم و عالم معلوم که هر سه یک حقیقت اند و بظاهر مغایر یکدیگر مینمایند و همچنین جمیع اشیا
که تغایر اعتباری دارند و فی الحقیقت متحدند هرگاه چنین باشد و حقیقت در حقیقت غرقه شود
اجزا چه قسم جاسوس وی توانند بود و پی بحقیقت کار برد و از همین سبب در عالم امکان فرق
متکثره شده و هر کدام هایم و خاسر بیابان حقیقت و سرگردان بادیهٔ غوایة اند **در مشکل ترسیدن**
عارف از کشیش ۵ گفتیش از غصهٔ منکر بجال * رابته الغامهارا زان کمال * یعنی
هرگاه از دم ناامید و اجستی کردی گویا از غصه که منکر بجا لست یعنی نومیدی رابته الغامهارا
ازان کمال که حق باشد گفتی و اگر بجای ازان باشد بجای منکر بفتح کاف کسر خوانده خواهد شد
و مصرع ثانی مفعول منکر و بیت ثانی مفعول قول خواهد بود **در معجزه هود علیه السلام**
۵ گر شود بیشه قلم دریا مدید * مثنوی را نیست پایانی امید * چار چوب خشت زن تا خاک هست *

میدهد تقطیع شعرش نیز دست * چون نماند خاک و بودش جف کند * خاک سازد بحر او چون کف کند *
چون نماند بیشه و سر در کشند * بیشها از عین دریا سر کشند * بهر این گفت آن خداوند فرج * حدثوا عن
بحرنا اولا حرج * خلاصهٔ مضمون این چند بیت آنست اگر بیشه قلم و دریا مدید شود شعر مثنوی را
پایانی نیست و چار چوب خشک زن وجود تا خاک یعنی مادهٔ وجود هست تقطیع شعر مثنوی او را دست میدهد
و مادهٔ شعر مثنوی برای او کمی نمی کند چون خاک که مادهٔ نظم مثنوی ست نماند و بود خاک محو شود و بحر
شعر مثنوی که اصل مادهٔ کل وجود ست کف کند و خاک سازد یعنی مادهٔ نو احداث کند و چون بیشه که
منشار قلم تحریر شعر مثنوی ست سر در کشد و معدوم گردد از عین دریا بیشهای قلم سر بیرون کشد
و آلهٔ تحریر شود و معنی آیت ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت
کلمات الله درین ماده صادق آید **در توضیح کردن اینکه یا میر در جماعهٔ شهر تبریز و جمع**
شدن اندک چیزی ۵ حاتم از مرده بمرده میدهد * گردکانهای شمرده میدهد * حاتم از
مرده بمرده میدهد یعنی حاتم اگر مرده از مرده که جماد باشد میدهد و در بمرده زائده است با الکسر و
اگر با مفتوح خوانده شود معنی مفعولی اقرار داده شود و به بیت ثانی تطبیق میابد و مخالف نمیشود
درین صورت مردهٔ اول عطا خواهد بود و مردهٔ ثانی معطی له گردکانهای شمرده میدهد یعنی آن عطای
او هم معدود و محصورست **بیت** تو حیاتی میدهی در هر نفس * کز نفیسی می نگنجد در نفس * معنی
این بیت ظاهرست والله اعلم بالصواب **در داستان گریختن گوسفندی از**
موسی علیه السلام و شفقت و مهربانی موسی بر وی ۵
او مع الله است بی کو کو همی * کاش جولاهانه ماکو گفتمی * این مقوله غریب دام وارست که
بزیارت تربت محتسب تبریز رفته و از روی سوختگی فراق بعد از جست و جو و کو کو گفتنها جهت
تسلی خاطر مصیبت زدهٔ خود بزبان می آورد و میگوید **بیت** چند همچون فاخته کوئی عمو *
کو و کو و کو و کو و کو و کو * او مع الله است بی کو کو همی یعنی روح او بحسب رتبهٔ فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر جا یافته و از مکان و زمان در گذشته و بجای متمکن گشته که گنجایش جست و جو کو کو
گفتن نمانده کاش جولاهانه ماکو گفتمی ماکو آلت جولاهگان ست میانه کاواک که تار را بر ماشوره پیچیده
در ان می نهند و از سوراخ آن در گذرانیده پارچه می بافند و هر لحظه او میانه تار و پود آمد و رفت
میکند اینجا مطلب چنین میتواند بود که کاش آن محتسب متوفی را که رتبهٔ بقا بالله یافته است جولاهانه
ماکو گفتمی یعنی همچنانکه ماکو مستغرق تار و پودست او را مستغرق حق گفتمی یا بخود خطاب میکند

کرکاش جولاهانه ماکو گفتمی یعنی خود را گفتمی که ماکو و جست و جوی خود کرد و سی نه او چه من عرف نفسه
فقد عرف ربه هرگاه ما در دریافت حقیقت خود حیران باشیم و جست و جوی دیگری بی وجه ست ع
درخود بطلب هر آنچه خواهی که توئی * و فی انفسکم افلا تبصرون اما درین مقام معنی اول اولی ست
ایضاً در داستان مذکور جز رو هوش بد بجر سے و رزمد * منتهی شد جزر و باقی ماند
یعنی زبد را که عبارت از جسم با نفس تواند بود در بحر حقیقت جزر و مد بود جزر منتهی شد یعنی جسد فانی
شد و نفس که لازم جسم ست منقطع گشت و مد یعنی روح باقی ماند **در داستان رفتن پسران**
سلطان سوی قلعه بحکم آنکه الانسان حریص علی ما منع در حقیقت حق بود
معبود کل * کز پے ذوقست سیر آن سبل * لیک بعضی رو سوے دم کرده اند * گرچه سر اصل ست
سر گم کرده اند * لیک آن سر پیش این ضالان گم * مید هد داد سری از راه دم * آن ز سر
می یابد آن داد این ز دم * قوم دیگر پا و سر کردند گم * چونکه گم شد جمله جمله یافتند * از کم آمد
سوی کل بشتافتند * یعنی در حقیقت حق معبود کل ست و سیر آن طرق سبل از پی ذوق ست
و هر کدام را ذوق چیزی بجانب آن چیز براه بعضی او سوی دم کرده اند یعنی بنشاء مجازی متوجه
شده اند و با آنکه سر یعنی آخرت و حقیقت اصل ست آنرا گم کرده اند لیکن آن سر که آخرة و حقیقت
باشد پیش این ضالان گم یعنی گرفتاران نشاء مجاز که باحکام ظاهری قناعت نموده اند و او
سری را از راه دم مید هد یعنی آنها هم بی بهره مطلق نیستند و با وجود تقید بعالم ظاهر اجری و ثوابی
داد نند و هر کدام از آنچه وجه خاطر ایشانست دادی یابند و بمطلب میرسند و قوم دیگر که عبارت
از صوفیه صافیه است پا و سر را گم کرده اند یعنی قدم بر دنیا و آخرت نهاده کار را پیش برده اند و چون
جمله را گم کرده اند جمله را یافته اند و از کم آمد بکل بشتافته اند و الله اعلم بالصواب **در داستان**
دیدن شهزادها در قصر آن قلعه ذات الصور نقش دختر شاه چین سایهٔ رهبر به است از ذکر حق * یک قناعت به که صد لوت طبق * در قناعت خوانده باشے
ای حسن * ذکر ذکر حق و ذکر بو الحسن * مراد آنست که ذکر حق بی سایهٔ مرشد که رهبر طریقت نیست
نتیجه نمی بخشد و ذکر کردن ابو الحسن خرقانی بایزید علیهما الرحمة را که از روح بایزید تربیت یافته و بانتہا
رتبه ایش از ولادت او و حلیه صفات صوری و معنوی او را خبر داده و آن قصه در اواسط دفتر
چهارم مفصلاً مذکور ست مستشهد این مطلب آورده اند که ابو الحسن خرقانی اگر صد سال بسر خود
ذکر حق میکرد آن رتبه نمی یافت که از یک تربیت بایزید او را میسر شد و این امریست مقرر واکثر

کتب مشائخ کرام از مؤیدات این مضمون مملو و مشحون ست و حضرت مولوی چندین جا در دفتر
سابقه ذکر این مدعا نموده در متابعت مرشد از حد زیادت مبالغه فرموده اند و بروایتی و ابتغوا
الیه الوسیلة که در کلام مجید واقع شده همین معنی ست و الحق تا سیانه واجب و ممکن شخصی که جامع
نشاتین وحدت و کثرت باشد واسطه نباشد ممکن را چه قدرت آنکه بی واسطه تواند بواصل شود
یک دلیل عمده بر حقیقت رسل علیهم السلام همین ست و در اکثر سلاسل رابطه که عبارت از
تصور صورت مرشد باشد موجب جذبه و حصول مطلب میگردد و آنچه از رابطه حاصل میشود و از
ذکر حق که سالها بی اعانت مرشد کند بحصول نمی انجامد و الله اعلم بالصواب **در بیان مجاهد**
که دست از مجاهده باز ندارد و اگر چه داند که بسطت عطاء حق آن مقصود
از طرف دیگر برو رساند حق معیت گفت و دل را مهر کرد * تا که عکس آید بگوش دل
نه طرد * معنی این معیت آنچه اهل حقائق بمقتضے و هو معکم اینما کنتم در کتب تصوف مذکور کرده اند
معلوم و معروف ست و باصطلاح ارباب معقول و اصحاب منقول عکس عبارت ست از جایب المعیت
لمتعریف مر افراد معرف را و طرد کنایه از مانعیت تعریف غیر افراد خود را پس عکس درین بیت
بحسب ظاهر عبارت ست از جامعیت حق بحسب معیت بر جمیع مراتب کونیه را طرد اشارتست
بمباینت و انفصال وجود حقیقی از ماهیات ممکنه و اگر از معنی منطقی قطع نظر کرده عکس و طرد را
بمعنی لغوی مراد داشته گفته شود که حق معیت گفت و دل را مهر کرد تا که عکس حقیقت بگوش
دل آید که عبارت از مباینت باشد نه طرد که معیت ست و این راز سربسته باند و بعد از کشادن
مهر و حقیقت معیت روشن گردد هم وجهی دارد بلکه این معنی ساده و بی تکلف ست **ایضاً**
در بیان مذکور چون عطائن آن حساب باصفا * گردد روشن ز بعد دو خطا
اشارت ست بحساب خطائن که عبارت از تحصیل صواب از دو خطاست و اهل حساب آنرا
برای استخراج مجهولات عددی وضع کرده اند چنانچه در اکثر کتب مشهوره این علم مسطور ست
و طریقش آنست که اگر در مسئله از مسائل تمرین عددی مجهول واقع شود و خواهی که آنرا تشخص کنی
که کدام ست باید که فرض کنی عددی را یا واحدی یا کسرے یا مرکبی از طرفین یا از آخرین و آنرا
مال اول نام نهی پس نظر کنے در مفروض اگر بحساب راست آمد بهتر و اگر زیاده یا کم شد پس مقدار
زیادتی یا کمی که خطاست محفوظ داری و آنرا خطاء اول نام کنی بعد از ان کمیت دیگر چنانچه
گفته شد باز فرض کنی و آنرا مال ثانی مسمی سازی و دران هم بنگری اگر صواب ست

فیهما و اگر خطاست پس مقدار خطا کنی و آنرا خطاء ثانی بگیری پس ضرب کنی مال اول در خطاء ثانی
و مال ثانی را در خطاء اول و حاصلین را محفوظ داری بعد ازین نظر کنی اگر هر دو خطا در زیادت
و نقصان متفق باشند یعنی هر دو زائد باشند یا هر دو ناقص پس فضل بین الحاصلین را بر فضل
بین الخطائین قسمت کنی و اگر یکی زائد بود و دیگری ناقص پس مجموع حاصلین را بر مجموع خطائین
منقسم سازی بهر دو تقدیر خارج قسمت که نصیب واحد کامل ست صواب و حق باشد مثال
الزائدین لزید علی عشرة الا ربع ما لعمرو و علی و لعمرو علی عشرة الا ربع ما لزید علی مال حاصل ضرب
مال اول در خطاء ثانی مال حاصل ضرب مال ثانی در خطاء اول خطا فضل بین الحاصلین
خطا فضل بین الخطائین **خارج قسمت و هو الصواب و المطلوب** خارج
قسمت از نصیب واحد کامل و مقسوم در ما نحن فیه ده است و مقسوم علیه واحد کامل و یک ربع
که در معنی پنج ربع باشد پس ده را اگر بر پنج ربع متساوی قسمت نمایند بهر یک ربع از ده دو میرسد
پس روشن شد که در ما نحن فیه نصیب واحد کامل که عبارت ست از چهار ربع هشت از ده
باشد توضیح طریق استخراج در مثال زائدین که مذکور شد مثلاً مال اول که بر ذمه مقر از زید
و عمرو لازم ست فرض کردیم که هفت ست پس بمقتضی اقرار ربع هفت را که یک و سه ربع باشد
از عشره وضع کردیم ماند هشت و یک ربع پس باید که حق هر کدام از زید و عمرو بر ذمه مقر هشت و
یک ربع لازم باشد و مفروض هفت بود پس یک و ربع خطاء زائد باشد و این مسمی ست
بخطاء اول پس عدد دیگر فرض کردیم که شش باشد و آن مسمی ست بمال ثانی بمقتضی اقرار
ربع آنرا که یک و نیم ست از عشره وضع کردیم ماند هشت و نیم پس باید که بر ذمه مقر از زید و عمرو
هر کدام هشت و نیم لازم شود و مفروض شش بود پس ظاهر شد که دو نیم خطاء زائد ست و این
خطاء ثانی ست پس مال اول را که هفت ست در خطاء ثانی که دو نیم ست ضرب کردیم هفده و نیم
حاصل شد بعد ازان مال ثانی را که شش ست در خطاء اول که یک و ربع ضرب کردیم هفت و نیم
حاصل شد پس فضل بین الحاصلین را که ده است بر فضل بین الخطائین که یک و ربع ست قسمت
کردیم پس خارج قسمت که نصیب واحد کامل ست یعنی هشت صواب و مطلوب باشد مثال الناقصین
عدد نوید علیه عشرة ضرب فی ثلثة ثم زید علیه الی الحاصل عشرة یکون المجموع مائة کم و هو مال حاصل
ضرب مال اول مال حاصل ضرب مال ثانی خطا فضل بین الحاصلین خطا فضل بین الخطائین
خارج قسمت هو الصواب و المطلوب مثال المختلفین هو مثال الناقصین لکن خطاء الخطائین

بالزیادة و النقصان ههنا باعتبار اختلاف الغرض فی المالین کما ستعرف بالتوضیح الآتی
مال حاصل ضرب مال اول مال حاصل ضرب مال ثانی خطا مجموع الحاصلین خطا مجموع الخطائین
خارج قسمت هو الصواب و المطلوب درین دو مثال اخیر مجموع حاصلین را بر مجموع خطائین قسمت
کرده خارج قسمت را مطلوب میگیرند این مقوله برادر بزرگ ترست ازان سه شاهزاده که در
قصر قلعه ذات الصور هر سه برادر عاشق نقش دختر شاه چین گشته متوجه بمقصد شده بعد از گشت
و متواری شدن در تختگاه بلاد چین برادر بزرگتر بصبر گردیده لاابالی وار قدم در راه طلب مطلوب
نهاده و حضرت مولوی همان مطلب اوراً بعنوان مجاهده مجاهد درین داستان میفرمایند ابیات
یا درین راه آیدم آن کام من ٭ یا که باز آیم ره سوی وطن ٭ بو که موقوف ست کامم بر سفر ٭ چون
سفر کردم بیابم در حضر ٭ چون خطائین آن حساب با صفا ٭ گردش روشن ز بعد دو خطا ٭ حساب
خطائین که از دو خطا یک صواب حاصل میشود و موقوف علیه بیت همان تواند بود با طریق توضیح
استخراج مثله مختلفه مشروحاً ذکر یافت اکنون معنی بیت که مراد بزرگتر ان سه شاهزاده است
این باشد که چون کامیابی من موقوف بر سفر ست ولی سفر مراد حاصل نمیشود من سفر اختیار میکنم
اگر در یک سفر و دو سفر مقصود حاصل نشود و در کامیابی خطا افتد بعد از سفرهای متعدده چنانچه
از دو خطا یک صواب حاصل میگردد مراد من بحصول خواهد پیوست و ابیات ما قبل و ما بعد مؤید این
معنی ست و پس از غوص سیاق و سباق این داستان بر فطن عارف ظاهر میگردد و الله اعلم بالصواب
ترجمه ابیات عربی در مناجات و پناه جستن بحق سبحانه و تعالی
از فتنه ٭ لیس للجن و لا للانس جان ٭ ینفذوا من حبس اقطار الزمان ٭ نیست جن
و انس را اینکه نفوذ کنند یعنی بگذرند از زندان اقطار زمانها **بیت** لا نفوذ الا بسلطان الهدی
من تجاویف السموات العلی ٭ نیست نفوذ مگر بحجت راه راست از تجویفهای آسمانهای بلند
بیت لا هدی الا بسلطان یتقی ٭ من حراس الشهب روح المتقی ٭ نیست راه راست مگر بسلطان
یعنی بحجتی که نگاه میدارد از نگاهبانان شعلهای آتش که مراد ازان زبانیه دوزخ باشند روح متقی را
در مناظره مرغ با صیاد در زهد ٭ ایک لی یا باکیی یا ثاکل ٭ قبیل
هدم البصرة و الموصل ٭ گریه کن برای من ای گریننده من و ای ثاکل من تکلی زنی را گویند
که پسر او مرده باشد پیش از شکست یعنی خرابی بصره و موصل **بیت** نح علی قبیل موتی
و اغتفر ٭ لا تنح لی بعد موتی و اصطبر ٭ نوحه کن بر من پیش از موت من و آمرزش کن نوحه مکن

برای من بعد موت من وصبر کن **بیت** ایک لی قبل ثوری فی النوی ❊ بعد طوفان النوی خل البکا ❊
گریه کن بر من پیش از هلاکی بریخ من پس از طغیان طوفان بگذار گریه **در داستان دعای**
امیر ترک مخمور مطرب را بوقت صبوح مطرب آغاز ید بیتی خوابناک ❊ که انت
الکاس یا من لا اراک ❊ یعنی برسان مرا کاس ای آنکس که نمی بینم ترا **بیت** انت وجهی لا عجب
ان لم اراه ❊ غایة القرب حجاب الاشتباه ❊ تو روی منی نیست عجب اگر نمی بینم او را یعنی
روی خود را چرا که غایت قرب حجاب اشتباه ست درین مصرع نکته ایست میگوید غایت
قرب حجاب اشتباه است نه عین حجاب والا این چون تواند بود که قرب حجاب باشد بلکه قرب
باعث رفع حجاب ست غایتش در قرب اشتباه حجاب ست که ناشی ازین حجاب ست از عالم
خیرگی چشم در رویت آفتاب که با وجود عدم حجاب دران اشتباه حجاب ست و اگر گفته شود که غایت
قرب حجاب اشتباه است یعنی مانع ورافع اشتباه است هم میتواند بود **بیت** انت عقلی لا عجب
ان لا ارک ❊ من وفور الالتباس المشتبک ❊ تو عقل منی نیست عجب اگر نمی بینم ترا از بسیاری
مشتبک مشتبک بمعنی مشتبه است **بیت** حیث اقرب انت من حبل الورید ❊
لم اقل یا ندار للبعید ❊ از حیثیتی که تو نزدیک تری بمن از رگ گردن نمیگویم ترا یعنی خطاب
بلفظ یا نمیکنم که یا نداست جهت بعید **بیت** بل اغالطهم انادی فی القفار ❊ کی لاکتم من تعی
ممن اغار ❊ بلکه مغالطه میدهم ایشان را و ندا میکنم در بیابانهای آب و گیاه تا که هر آئینه پنهان شود
کسیکه با من ست از کسیکه غیرت میکنم ازو **در جواب دادن قاضی صوفی را**
این نخواندی که الکلام ای سنهام ❊ فی شجون جره جر الکلام ❊ یعنی ای حیران کلام در پیچها و رگها
مخفی ست میکشد آن کلام را کشیدن کلام یعنی سخن را سخن میکشد شجون جمع شجن و شجن پیچ
و رگ درخت درهم شده **در حکایت آن سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود**
الکیاسه والادب لاهل المدر ❊ الضیافة والقری لاهل الوبر ❊ کیاست و ادب برای شهرست و ضیافت
و مهمانی جهت صحرانشینان ست یعنی وظیفهٔ اهل صحراست بروایت مقدام ابن معدی کرب
در مشکوة واقع شده و من نزل بقوم فعلیهم ان یقروه فان لم یقروه فله ان یعقبهم بمثل قراه چه در ابتدای
اسلام پیغمبر ما صلے اللہ علیه وآله وسلم جیوش بغزو میفرستادند آنها بقبائل عرب می رسیدند و در انجا
بازاری نبود که طعام بخرند بنا بران پیغمبر بر قبائل عرب واجب نموده بودند ضیافت اهل غزوه را
و بعد از قوت اسلام وجوب ضیافت برطرف شد اگر بکنند احسان ست والا مواخذ نباشد و مصرع ثانی

این بیت

این بیت اشاره بمضمون این حدیث ست **بیت** الضیافة للغریب والقری ❊ اودع
الرحمن وفی اهل القری ❊ ضیافت برای غریب و مهمان امانت نهاده است حق سبحانه تعالی
در اهل مواضع **بیت** کل یوم فی القری ضیف حدیث ❊ ماله غیر الاله من مغیث ❊ هر روز
در مواضع مهمانی نو است نیست مر او را غیر حق تعالی فریادرس **بیت** کل لیل فی القری وفد جدید ❊
مالهم ثم سوی الله المجید ❊ هر شب در مواضع گروه جدید ست نیست مر ایشان را یاری گری آنجا
سوای خدا مجید **در حکایت شب دزدان که شاه محمود میان ایشان**
افتاده لطف معروف تو بود آن ای نهی ❊ پس کمال البر فی اتمامه ❊ پس کمال نیکی در تمام
آن نیکی ست **بیت** رب اتمم نورنا بالساهره ❊ وانجنا من مفضحات القاهره ❊ ای پروردگار
تمام کن نور ما را بالعرصهٔ محشر و نجات ده ما را از رسوائیهای قهر کننده **در داستان آن مرد**
که وظیفه داشت در تبریز لیس من مات فاستراح بمیت ❊ انما المیت میت
الاحیاء ❊ مرده کسی ست که مرد پس راحت یافت جز این نیست مرده کسی ست که زنده مرده است
یعنی فائده رساننده نیست **در رجوع بحکایت آن شخص وام کرده**
گفت یا حادی انخ نے ناقتی ❊ جاز اسعادی وطارت فاقتی ❊ گفت ای حدی کننده بنشان
ناقهٔ مرا که آمد امداد و قوت بازوی من دیرید فاقهٔ من **بیت** ابرکی یا ناقتی طاب الامور ❊
ان تبریز مناخ انشراح الصدور ❊ بنشین ای ناقهٔ من که خوش شد ست امور بدرستیکه تبریز جای فراخی سینهها است
بیت اسرحی یا ناقتی حول الریاض ❊ ان تبریز النائم المفاض ❊ بچرای ناقهٔ من گرد باغها تحقیق تبریز
برای ما خوب محل فیض ست **در رجوع بحکایت سلطان و اسب عماد الملک**
و پشیمان کردن شاه را لا تطرق فی هوی کسل سبیل ❊ من جناب الله نحو
السلسبیل ❊ سرگردان مشو در خواهش طبع خود برس راه از جناب خدا سوی سلسبیل **بیت**
لا تکن طوع الهوی مثل الحشیش ❊ ان ظل العرش اولی من عریش ❊ مشو مائل بهوای خاطر
مانند حشیش که تحقیق عرش بهتر ست از عریش یعنی کازه **در ذکر آن پادشاهی که**
دانشمندی را باکراه در مجلس آورد و بنشاند مصطفی گرد این وصیت
ما تتون ❊ اطعموا الاذناب مما تاکلون ❊ یعنی بخورانید اتباع خود را از چیزی که میخورید شما
آیات قرآنی در آغاز دفتر لیک دعوت وارد ست از کردگار ❊ با قبول
و ناقبول او را چکار ❊ اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ لا یحب الله در سورهٔ مائده

واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته ترجمه این آیت
در دفتر سوم در بیان آنکه حق تعالی صورت ملوک را سبب مسخر کردن جباران که مسخر حق نباشند
ساخته مرقوم گشت این آیت نیز مناسب است که در سورهٔ مائده در سیپارهٔ اذا سمعوا واقع شده ما علی
الرسول الا البلاغ ایضاً ترجمهٔ این آیت در دفتر سوم در داستان باز جواب انبیا علیهم السلام مر ایشان را
تحریر یافت **ایضاً** مه فشاند نور و سگ عو عو کند * هر کسی بر خلقت خود می تند * مضمون این
آیت ست که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ بنی اسرائیل واقع شده قل کل یعمل علی شاکلته معنی
این آیت در دفتر پنجم در داستان بازگشتن نمامان از حجره ایاز بسوی شاه مرقوم گشت **ایضاً**
لیس له الخلق له الامر شه بدان * خلق صورت امر جان راکب بران * در سیپارهٔ ولو اننا
در سورهٔ اعراف واقع شده الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین آگاه باشید که مر خدایراست
آفریدن بدائع و بدانید که مر خدایراست فرمان نافذ بامر اوست هر چه آفریده شده و تصرف در آنها
بزرگ ست خدا ابفردانیت در الوهیت و وحدانیت در ربوبیت آفریدگار همه عالمیان ست **ایضاً**
منگر این را که شمس کورت * شمس پیش تست اعلی مرتبت * اشارت ست باین آیت
که در سیپارهٔ عم در سورهٔ کورت واقع شده اذا الشمس کورت واذا النجوم کدرت چون آفتاب
در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زائل گردد و مراد آنست که بی نور شود و آنگاه
که ستارگان تیره شوند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر **در سوال آن سائل
واعظ را که مرغی بر ربض شهر نشسته بود سر او عزیزتر ست یا دم** یعنی
نختم علی افواههم * این شناس این ست ره رو را مهم * در سورهٔ یس در سیپارهٔ وما لی لا واقع شده
الیوم نختم علی افواههم تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان گواهی دادن دست و پای و زبان
بر سر ظاهر هم در دنیا مرقوم یافته **در داستان نکوهیدن ناموسهای پوسیده**
از بنی بشنو بیانش از خدا * آیت اشفقن ان یحملنها * در سورهٔ احزاب در سیپارهٔ ومن یقنت
واقع شده انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها
وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا تفسیر این آیت در دفتر اول در تفسیر حدیث ان لربکم
فی ایام دهرکم نفحات مبین گشت **در مناجات و پناه جستن بحق سبحانه تعالی
از فتنه** همچو آن اصحاب کهف از باغ جود * میچرم ایقاظ نی بلهم رقود * در سیپارهٔ سبحان الذی
در سورهٔ کهف واقع شده وتحسبهم ایقاظا وهم رقود معنی این آیت در دفتر اول در تمثیل عارفست

وحال او نوشته شد **ایضاً در داستان مذکور** نیست للجن ولا للانس ان * تنفذوا من حبس اقطار الزمن * در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن واقع شده یا معشر الجن
والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان
تفسیر این آیت نیز در دفتر اول در داستان پیر چنگی در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه که از بهر خدا
چنگ میزد تحریر یافت **در صبر فرمودن خواجه مادر دختر را که غلام را زجر مکن**
مینماید در نظر از دور آب * چون روی نزدیک او باشد سراب * مضمون این آیت ست که در
سیپارهٔ قد افلح در سورهٔ نور واقع شده والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاءه لم یجده شیئا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید
چون صلهٔ رحم در عتق بنده و اطعام فقرا و غیر آن مانند سرابیست بزمین هموار که چون آبی مواج
پندارد آنرا تشنه روی بوی آرد تا چون رسد بموضعی که گمان آب کرده بود نیابد بدان مقصود را
چیزی **در بیان آنکه این غرور نه تنها آن هندو را بود بلکه هر آدمی بدین
غرور مبتلاست** باز از یادش رود توبه و انین * کاذهن الرحمن کید الکافرین *
اشارت ست بآیه که در سیپارهٔ قال الملا در سورهٔ انفال واقع شده ان الله موهن کید الکافرین
بدرستی که خدا تعالی سست و باطل کننده است مکر و حیله کافرانرا **در عموم تاویل این آیت**
در سیپارهٔ لا یحب الله در سورهٔ مائده واقع شده در عنوان ست کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله
هرگاه که برافروختند آتشی برای حرب کردن با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آن آتش را فرونشانید
آن آتش خدا بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت **در مراعات
آن حجت را الشر جبر یانه** توبه کن مردانه سر آر دبره * که فمن یعمل بمثقال یره *
این آیت در سیپارهٔ عم در آخر زلزال واقع شده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال
ذرة شرا یره معنی این آیت در دفتر پنجم در داستان همچنین قد جف القلم وکتب ان لا یستوی الطاعة
والمعصیة واقع شده **در حکایت صیادی که خویشتن بر گیاهی پیچیده بود
و دسته گل و لاله کلهوار نهاده** نی شنیدی انما الدنیا لعب * باد دادی رخت
و گشتی مرتعب * در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ حدید و چند جای دیگر واقع شده انما الحیوة
الدنیا لعب ولهو تفسیر این آیت در دفتر چهارم در داستان اطوار منازل آدمی در خلقت از ابتدا
بیان کرده شده **در داستان مناظرهٔ مرغ با صیاد و در ترتیب که پیغمبر فرموده**

علیه السلام لارهبانیة فی الاسلام ست ٥ حق زهر جنبی چو زد جین آفرید ؛ پس نتائج شد
ز جمعیت پدید ؛ در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ والذاریات واقع شده ومن کل شیء خلقنا
زوجین معنی این آیت در دفتر سوم در داستان ملاقات آن عاشق با صدر جهان مبین
گشت ایضاً در داستان مذکور ست ٥ گفت من مضطرم ومجروح حال ؛ هست
مردار این زمان بر من حلال ؛ موافق این آیت ست که در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده
فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه پس هرگاه درمانده وبیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی
که خوف تلف نفس باشد در حالتی که ستمگار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد
ونه تجاوز کننده از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول محرمات مانند
میته ودم ولحم خنزیر در حکایت پاسبان که خاموش کرد تا دزدان رخت
تاجران بردند ست ٥ گفت لا تاسوا علی ما فاتکم ؛ کی شود از قدرتش مطلوبکم ؛ در سیپارهٔ
قال فما خطبکم در سورهٔ حدید واقع شده لا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم ترجمهٔ این آیت
در دفتر سوم در داستان روان شدن خواجه شهری بسوی ده تحریر یافت در استدعا امیر
ترک مخمور مطرب را بوقت صبوح ست ٥ در نبی فرمودکین قرآن ز دل ؛ هادی بعضی
وبعضی را مضل ؛ مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقر واقع شده یضل به کثیرا
ویهدی به کثیرا وما یضل به الا الفاسقین معنی این آیت در دفتر پنجم در حکایت آن مخنث
ورسیدن لوطی از و در حالهٔ لواطه مرقوم گشت در تفسیر قول رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم که موتوا قبل ان تموتوا ست ٥ در همه عالم اگر مرد و زنند ؛ دمبدم در نزع واندر مردنند
مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ قاف واقع شده بل هم فی لبس من خلق جدید تفسیر
این آیت در دفتر اول در تفسیر قول حکیم سنائی تحریر یافت ایضاً در تفسیر مذکور ست ٥
سخت تر افشرده ام در شر قدم ؛ که لفی خسر زهرت دمبدم ؛ در سیپارهٔ عم در اول سورهٔ والعصر
واقع شده والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا وعملوا الصالحات سوگند بنماز عصر وبعضی
گویند سوگند بعصر نبوت که بدرستی جمیع آدمیان در زیان وخسران اند مگر آن کسانیکه ایمان آورده اند
وعمل کرده اند اعمال صالحات در تمثیل مرد حریص ونادیدن رزاقی عز وجل ست ٥
مشتری گرچه شکست وبار دست ؛ دعوت دین کن که دعوت وارد ست ؛ در سیپارهٔ لا یحب
الله در سورهٔ مائده واقع شده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک معنی این آیت در دفتر سوم

در داستان نومید شدن انبیا علیهم السلام از قبول وپذیرائی منکران مرقوم گشت در حکایت
آن شخص که بر در سرای نیم شب سحور میزد ست ٥ باد آهی کابر اشک چشم راند ؛ مر خلیل را
بدان اواه خواند ؛ در سورهٔ توبه در جزو ولیعتذرون واقع ست ان ابراهیم لاواه حلیم معنی
این تتمه آیت در دفتر پنجم در رسیدن شاه از ان مدعی نبوت مبین گشت ونیز این آیت در سورهٔ
هود در سیپارهٔ وما من دابة واقع شده ان ابراهیم لحلیم اواه منیب بدرستی که ابراهیم بردبار بود
وتعجیل نداشت در انتقام از بدرگان آن زننده وتاسف خورنده بر آدمیان رجوع کننده بحضرت
عزت در وصیت کردن مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم صدیق رضی الله عنه را
ست ٥ احسن التقویم از عرش فزون ؛ احسن التقویم از فکرت برون ؛ اشارت ست باین آیت
که در جزو عم در سورهٔ والتین واقع ست لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ترجمهٔ این آیت
در دفتر چهارم در تفسیر این حدیث که ان الله تعالی خلق الملائکة ورکب فیهم العقل تحریر یافت در تفسیر
برهمین سخن ست ٥ کرم رو چون جسم موسی کلیم ؛ تا بمجمعِ بحرش چو بنهای کلیم ؛ اقتباس ست ازین
آیت که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ کهف واقع شده واذ قال موسی لفتٰه لا ابرح حتی ابلغ
مجمع البحرین او امضی حقبا تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان طلبیدن موسی خضر را
علیهما السلام باکمال نبوت وقربت مرقوم گشت در رنجور شدن هلال وبیخبری خواجه
او ازو ست ٥ ماه میگوید که اصحابی نجوم ؛ للسری قدوه وللطاغی رجوم ؛ للسری قدوه مقتباس
ست از آیت وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر واوست آن خداوندی
که بقدرت کامله وحکمت بالغه بیافرید برای شما ستارگان تا راه یابید بسبب آنها در تاریکیهای
شب در بیابان ودر دریا ونجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما ورمی شیاطین ونجز آن
واین آیت هم در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ ملک واقع شده وجعلناها رجوما للشیاطین وگردانیدیم
ستارگان را رانندگان مردیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند در بیان
آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب میرفت
ست ٥ پس چرا شش روز آنرا درکشید ؛ کل یوم الف عام ای مستفید ؛ ترجمهٔ این آیت ست
که در سیپارهٔ ولو اننا در سورهٔ اعراف واقع شده که ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش بدرستی که پروردگار شما تحقیقاً جامع جمیع صفات کمال است
واوست آن کسی که بیافرید آسمانها وزمینها را در مقدار شش شبانروز دنیا پس قصد کرد

برآفریدن عرش تا مستوی شد امر او بران مستولی گشت بران **در حکایت آن رنجور که**
در وا امید صحت ندید طبیب ست جند ۱ اخوان مسیحا بی کمی * جند ابی باغ میوه مریمی *
مصراع اول اشارت ست بآیت ربنا انزل علینا مائدة من السماء که در دفاتر مکرر نوشته شده
و مصرع ثانی اشارت ست بآیت که در سیپاره تلک الرسل در سوره آل عمران واقع شده کلما دخل
علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله هر گاه در آمد
بر مریم زکریا بغرفه که آنجا مے بود یافت نزدیک او روزی و آن میوه تابستانی بود در میان
زمستان و محصول زمستانی بود در فصل تابستان زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید
گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه غیر وقت گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک
خداست **در رجوع بقصه رنجور ست** همچنین رنجور را گفت ای عمو * حق تعالی اعملوا ما شئتم *
در سیپاره فمن اظلم در سوره حم سجده واقع شده ان الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا
افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا یوم القیمة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر بدرستی که آنانکه
میل میکنند و از نهج استقامت منحرف میشوند در آیتهای کتاب ما یعنی در و طعن مینمایند تا تاویل
باطل میکنند و از طریق ثواب باز میگردانند پوشیده نمیشوند بر ما یعنی همه را میدانیم و جزا از طعن ایشان بدیشان
میرسانیم آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل ست بهتر ست آیا کسیکه
بیاید ایمن از دوزخ روز رستخیز که آن حضرت پیغمبر ست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند حمزه یا عثمان
یا عمار رضی الله عنهم امر تهدید ست کفار را میگوید بکنید هر چه میخواهید بدرستی که خدا تعالی بدانچه
شما میکنید بیناست و بران جزا خواهد داد **ایضاً در قصه مذکور ست** سیلش اندر برم
در معرکه * زانکه لا تلقوا بایدی تهلکه * در سوره بقره در سیپاره سیقول واقع ست لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان بازگشتن بحکایت امیر المومنین علی رضی الله
عنه نوشته شد **ایضاً در قصه مذکور ست** که خورید این دانه دو مستعین * بهر دارو تا تکونا
خالدین * در سیپاره و لو اننا در سوره اعراف واقع شده فوسوس لهما الشیطان لیبدی
لهما ما وری عنهما من سوآتهما و قال ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا
من الخالدین پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا کرد برای ایشان
آنچه پوشیده کردند از ایشان از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشان را
نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورات یکدیگر مشاهده نمی کردند و گفت شیطان مر آدم و حوا را

باز نداشت و منع نکرد شما را آفریدگار شما از خوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو فرشته
در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید شما از جاویدماندگان در بهشت یا از
زندگان که مرگ ره شما را نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود ابلیس
تدبیری دیگر میکرد **در داستان رجوع بقصه آن صوفی و قاضی ست** آن تبسم
بر جسم احمد راند حق * آنچه فرموده ست کلا و الشفق * در جزو عم در سوره انشقت واقع شده
فلا اقسم بالشفق و اللیل و ما وسق و سوگند میخوریم بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب
در افق دیده میشود و غیبوبت آن علامت وقت عشاست و درین مسئله در میان ائمه
اختلاف ست **در جواب دادن قاضی صوفی را ست** زامر حق ابکوا کثیرا خوانده
چون سر بریان چه خندان مانده * در سیپاره و اعلموا در سوره توبه واقع شده فلیضحکوا قلیلا
و لیبکوا کثیرا تفسیر این آیت در دفتر پنجم در سبب جوع کردن آن مهمان بخانه پیغمبر علیه السلام
مرقوم گشت **ایضاً ست** امرهم شوری بخوان اندر صحف * یار را باش و مکوش از ناز اف
در سیپاره الیه یرد در سوره شوری واقع ست والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم
شوری بینهم ترجمه این آیت در دفتر پنجم در سبب جوع کردن آن مهمان بخانه پیغمبر علیه السلام
تحریر یافت **ایضاً ست** زانکه ما ینطق رسول بالهوی * کی هوا زاید ز معصوم خدا * در سیپاره
قال فما خطبکم در سوره نجم واقع شده و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی میگوید
محمد از هوای نفس خود یا با آزادی طبع خود نیست آنچه بدان ناطق میشود مگر وحی که فرود
آمده میشود باو یعنی زبان هوا الی آخره در دفتر پنجم در مثل تلقین شیخ مرید را آنرا نیز نوشته شد
ایضاً ست مر ترا هر زخم کاید ز آسمان * منتظر مے باش خدمت بعد از آن * مضمون
این آیت ست که در سیپاره عم در سوره الم نشرح واقع شده ان مع العسر یسرا یعنی این آیت
در دفتر سوم در وجه عبرت گرفتن ازین حکایت الیقین دانستن نوشته شد **در قصه
فقیر روزی طلب بی واسطه کسب ست** لا اعد این داد و لا احصی ز تو *
من کلیم از بیانش شرم رو * مضمون این آیت ست که در سیپاره و ما ابری در سوره
ابراهیم واقع ست و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان
نظر شیر در چاه و دیدن عکس خود را تحریر یافته **ایضاً در قصه مذکور ست** تا که یهلک
من هلک عن بینه * تا که یحیی من حی و استیقنه * در سوره انفال در سیپاره و اعلموا واقع شده

لیهلک من هلک عن بینه ویحیی من حی عن بینه وبرای آنکه تا هلاک شود هرکه هلاک شود از حجتی روشن وقائم وبزید هرکه بمیرد از حجتی هو . او مشهور یعنی واقعه بدر از آیات عظیمه است هرکه مشاهده نموده اگر می‌میرد واگر می‌زید او را حجتی وعذری نیست در **تسلیم کردن رقعه بآن فقیر که گنج را از سر گنج گذشتیم** ۵ باسیاستهای جاهل صبر کن ⁂ خوش مدارا کن بعقل من لدن ⁂ اقتباست ازین آیت که در سیپارهٔ ربما در سورهٔ نحل واقع شده وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین واصبروا وما صبرک الا بالله واگر عقوبت کنید بمانند آنکه عقوبت کرده شده اند بدان یعنی اشارت یکی شما را اشلکه کردند شما در برابر آن یکی را اشلکه کنید نه بیفتا در اواگر صبر کنید واز عذاب ایشان بگذرید هر آینه آن صبر بهترست مر صابران را از انتقام وشکیبا شود وانچه روز احد بتو رسید نیست شکیبائی تو مگر بتوفیق وعون خدا در **جواب گفتن مرید وزجر کردن او آن طعانه را از کفر وبیهوده گفتن** ۵ پس چو دین باشد جهاد واعتقاد ⁂ جان این کشتن نبات ست وحصاد ⁂ اشارت باین آیت ست که در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وانانکه کوشش نمایند در کار واقامت دین هر آینه راه نمائیم ایشان را براههای خود **حکمت** درین آیت که در اوائل سیپارهٔ الم در سورهٔ بقر واقع شده در عنوان آیت انی جاعل فی الارض خلیفه معنی این آیت در دفتر اول در داستان دل نهادن عرب بالتماس زن خود وسوگند خوردن تحریر یافت **ایضا در حکمت مذکورست** ۵ تو دو قله نیستی یک قله ⁂ غافل از قصه عذاب ظله ⁂ عذاب ظله بر قوم شعیب علیه السلام وارد گشته چنانکه در سیپارهٔ قال الذین در سورهٔ شعرا واقع شده فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة پس تکذیب کردند قوم شعیب را علیه السلام پس فرا گرفت ایشان را عذاب روز ظله وظله در لغت عرب سائبان ست وآن ابر سیاه بشکل سائبان بر سر ایشان بود چه گرمای سخت بر ایشان فرود آمد ونافع نبود ایشان را آب سرد ونه مکان وتفصیل این در تفسیر حسینی وتوضیح مذکورست **در معجزه هود علیه السلام در تخلیص مومنان ست بوقت نزول باد** ۵ پس بخوان قاموا کسالی از نبی ⁂ چون نیابد شاخ از بیخ طبی ⁂ در سورهٔ نسا در سیپارهٔ والمحصنات واقع شده واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی وچون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان وگران جانان مانند کسیکه از کاری کراهیت دارد اگر کسی از صحابه پیغمبر علیه السلام ایشان را دیدی نماز میگذاردند والا فلا **ایضا در معجزه مذکورست**

گر شود بیشه قلم دریا مدید ⁂ مثنوی را نیست پایان امید ⁂ مفهوم این آیت ست که در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ لقمان واقع شده ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله تفسیر این آیت در دفتر دوم در داستان عذر گفتن فقیر با آن شیخ مرقوم گشت در **داستان آواز دادن هاتف مر طالب گنج را** ۵ انچه حق ست اقرب از حبل الورید ⁂ تو فگنده تیر فکرت را بعید ⁂ در سیپارهٔ حم در سورهٔ ق واقع شده ونحن اقرب الیه من حبل الورید معنی این آیت در دفتر دوم در داستان دوم بار در سخن کشیدن سائل آن بزرگ را نوشته شد در **حکایت آن سه مسافر مسلمان وترسا وجهود** ۵ برد حلوا پیش آن بر سه غریب ⁂ یحیی از مطبخ انی قریب ⁂ در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون اجابت میکنم خوانندهٔ را چون مرا بخواند حاجت او را روا میسازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وباید که بر ایمان ثابت باشند تا شاید که بر راه راست باشند وترجمه این آیت اول که واذا سالک تا قریب در دفتر دوم در بیان آنکه دعوی که عین آن دعوی گواه صدق خویش ست مبین گشت فلا نعیده در **داستان منادی کردن سید ملک ترمذ که کسی باشد که بسمرقند رود وبسه روز** ۵ گفت حق سیماهم فی وجوههم ⁂ زانکه غماز ست سیما و منم ⁂ این آیت در سیپارهٔ حم در سورهٔ انا فتحنا واقع شده سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ترجمه این آیت در دفتر پنجم در داستان باز گشتن نمامان از حجرهٔ ایاز بسوی شاه تحریر یافته **ایضا در داستان مذکورست** ۵ در روش یمشی مکبا خود چرا ⁂ چون همی شاید شدن در استوا ⁂ این آیت در سیپارهٔ تبارک در سورهٔ ملک واقع شده افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم تفسیر این آیت در دفتر سوم در داستان بیان مثال ظن ویقین در علم مبین گشت **ایضا** ۵ مشورت کن با گروه صالحان ⁂ بر پیمبر امر شاورهم بدان ⁂ در سورهٔ آل عمران در سیپارهٔ لن تنالوا واقع شده وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ترجمه این آیت در دفتر اول در قصه شیر وگرگ وروباه که بشکار رفته بودند تحریر یافت **ایضا** ۵ امرهم شوری برای این بود ⁂ کز تشاور سهو کمتر میرود ⁂ در سیپارهٔ الیه یرد در سورهٔ شوری واقع شده والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامرهم شوری بینهم ومما رزقناهم ینفقون تفسیر این آیت در دفتر پنجم در سبب رجوع کردن آن مهمان

بخانهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبین شد **ایضاً** گفت سیر واسیطلب اندر جهان * بخت وروزی را همیکن امتحان * اشارت ست بآیت که در سیپارهٔ اتل ما اوحی در سورهٔ روم واقع شده قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل کان اکثرهم مشرکین بگو ای محمد کافران را که سیر کنند در زمین پس بنگرید که چگونه بود عاقبت آن کسانیکه پیش از شما بودند که تکذیب پیغمبران میکردند ولعذاب هلاک شدند تا مشاهده کنید صدق انچه من میگویم شما را بیشتر ایشان یعنی امم سابقه مشرکان یا سوء عاقبت شان از جهت بسیاری شرک بود **ایضاً** در مری اش آنکه حلو و حامض ست * حجت ایشان برحق داحض ست * اشارت بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ الیه یرد در سورهٔ حم عسق واقع شده والذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم علیهم غضب ولهم عذاب شدید وانانکه از کفار خصومت کنند در دین خدا از پس آنکه اجابت کرده اند قول خدا را روز میثاق یا مراد یهود اند که سخن خدا را اجابت کرده اند در توریت وبمحمد علیه السلام ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدا تعالی اجابت کرد دعا رسول خود را باظهار معجزات حجت ایشان باطل ست نزدیک پروردگار ایشان وبر ایشان خشم خدا است ومر ایشان راست عذاب سخت **درحکایت تعلق موش باچغز** ماهی بریان ز آسیب خضر * زنده شد در بحر گشت او مستقر * اشارت باین آیت ست که در سیپارهٔ سبحان الذی در سورهٔ کهف واقع شده فلما بلغ مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا پس آن هنگام که رسیدند موسی ورفیق او یوشع بمجمع که میان دو دریا ست فراموش کردند ماهی خود را پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت اب بربالای او چون طاق مرتفع می ایستاد وزمین خشک میگشت **ایضاً درحکایت مذکور** چون شد آدم مظهر وحی وداد * ناطقه او علم الاسما کشاد * درجزو الم در سورهٔ البقر واقع شده وعلم آدم الاسماء کلها تفسیر این آیت در دفتر دوم در نالیدن معاویه بخدا تعالی از ابلیس ونصرت خواستن مبین گشت **ایضاً درحکایت مذکور** صرصری می برد بر سر تخت شاه * هر صباح وهر مسا یکماهه راه * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ ومن یقنت در سورهٔ سبا واقع شده غدوها شهر ورواحها شهر ومسخر کرده شد سلیمان را باد رفتن او بامداد یکماهه راه وشبانگاه نیز مسیره شهری صباح از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر شیراز کردی وشبانگاه بکابل رفتی وآنجا بیتوته نمودی **در داستان تدبیر کردن**

موش بچغز که نمیتوانم آمدن بر تو بوقت حاجت پنج وقت آمد نماز رهنمون * عاشقان را فی صلوة دائمون * اقتباس ست ازین کریمه که در جزو تبارک در سورهٔ معارج واقع شده الا المصلین الذین هم علی صلوتهم دائمون چون بآدمی ضرری رسد جزع کند وچون او را نیکی رسد منع کند از طاعت حق تعالی مگر آنانکه نماز گذارنده اند آنانکه ایشان بر نماز پنجگانه مداومت مینمایند جزاء ایشان جنت سرمدی ونعیم ابدیست **در رجوع بحکایت موش وچغز ایضاً** ای که یعقوب بنی آن پاک خو * بهر یوسف با همه اخوان او * تفسیر این آیت که در سیپارهٔ ومامن دابة در سورهٔ یوسف واقع شده ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون بفرست یوسف را با ما فردا تا بصحرا رویم ونشاط کنیم وبازی کنیم یعنی تیر اندازی کنیم وبدرستی که ما هر آینه او را نگاهداریم از هر چه بتر سے برد **ایضاً درحکایت مذکور** گفت این دانم که نقلش از برم * میفروزد در دلم رنج وسقم * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ ومامن دابة در سورهٔ یوسف واقع شده قال انی لیحزننی ان تذهبوا به گفت یعقوب علیه السلام بدرستی که مرا اندوهگین دارد آنکه شما ببرید او را از پیش من چه مفارقت او بر من سخت ست وصبر وی کم **ایضاً درحکایت مذکور** در خلاص او یکی خوابی ببیع زود کالله یحب المحسنین * اقتباس ست از آیت که در سورهٔ آل عمران در جزو لن تنالوا واقع شده والله یحب المحسنین وخدای دوست میدارد نیکوکاران را یعنی صابران را **ایضاً درحکایت مذکور** هفت گاو لاغری را بر گزند * هفت گاو فربهش را میخورند * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ ومامن دابة در سورهٔ یوسف واقع شده وقال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر یابسات تفسیر این آیت در دفتر پنجم در قصهٔ محبوس شدن آن آهو در آخر خران وطعنهٔ آن خران بران غریب نوشته شد **ایضاً درحکایت مذکور** روح را از عرش آرد در حطیم * لاجرم کید زنان باشد عظیم * در سیپارهٔ ومامن دابة در سورهٔ یوسف واقع شده ان کیدکن عظیم تفسیر این آیت در دفتر چهارم در داستان معشوق را زیر چادر پنهان کردن جهت تلبیسے نوشته شد **درحکایت شب دزدان که شاه محمود میان ایشان** افتاد که من نیز یکی از شماام * وهو معکم گفت او این شاه بود * نعل ما سیه سر را شنود * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ حدید واقع شده

وهو معکم اینما کنتم ترجمه این آیت در دفتر پنجم در تفسیر الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات تحریر یافته است **ایضاً در حکایت مذکوره** زان محمد شافع هر داغ بود * کز خبر حق چشم او مازاغ بود * اشارت باین آیت ست که در سیپاره قال فما خطبکم در سوره نجم واقع شده ما زاغ البصر وما طغی معنی این آیت در دفتر دوم در داستان برخاستن عداوت میان انصار نوشته شد **ایضاً در حکایت مذکوره** در نظر بودش مقامات العباد * لاجرم نامش خدا شاهد نهاد * مضمون این آیت ست که در سیپاره حم در سوره انا فتحنا واقع شده انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان جواب گفتن امیر المؤمنین که سبب افگندن شمشیر چه بود نوشته شد **ایضاً در حکایت مذکوره** بانگ رداز رطب و یابس حق نورد * روح را من امر ربی مهر کرد * اشارت ست بآیت که در سیپاره سبحان الذی در سوره بنی اسرائیل واقع شده ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و میپرسند ترا از کیفیت روح که بدان انسان بدان زنده است بگو روح از امر پروردگار من ست واز وحی اوست یعنی از مخلوقات قسلت که آفریده شده بی ماده و تولد از اصلی **در قصه عبد الغوث و ربودن پریان او را** در رفتاد ند از نحن الصافون * در چه بابل به بسته سرنگون * در سیپاره ومالی لا در آخر سوره والصافات واقع شده وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون تفسیر این آیت در دفتر چهارم در داستان امیر کردن رسول صلی الله علیه وآله وسلم جون هذیلی را بر سر ریسین **گشت در آمدن جعفر طیار رضی الله عنه بگرفتن قلعه تنهاست** چشمشان مشکات دان دلشان زجاج * تافته بر عرش افلاک این سراج * اشاره باین آیت ست که در سیپاره قد افلح در سوره نور واقع شده الله نور السموات والارض معنی این آیت در دفتر دوم در داستان ظاهر شدن فضل وزیرکی لقمان پیش امتحان کنندگان تحریر یافت **در داستان باخبر شدن آن غریب از وفات شیخ** این آیت در سیپاره واذا سمعوا در اوائل سوره انعام واقع شده و در عنوان ست ثم الذین کفروا بربهم یعدلون هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلا پس با این همه دلائل وآیات بر وحدانیت حق تعالی که خلق آسمانها ی وزمین واظهار ظلمات و روشنی ست آنانکه کافر شدند به پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او راست آن کسیکه بیافرید شما را از گل ما ابتدا کرد

خلقکم شمارا

خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از ان مخلوق ساخت پس حاکم کرد مدتی را که چون آید برسد **ایضاً در داستان مذکوره** تن مبین و جان مکن کان صم بکم * کذبوا بالحق لما جاءهم * در جزو واذا سمعوا در اوائل سوره انعام واقع شده فقد کذبوا بالحق لما جاءهم پس بدرستی که تکذیب کردند کافران قرآن را آن هنگام که آمد برایشان آن قرآن **ایضاً در داستان مذکوره** خدمت او خدمت حق کردن ست * روز دیدن دیدن آن روزنست * ترجمه این آیت ست که در سوره نسا در سیپاره والمحصنات واقع شده من یطع الرسول فقد اطاع الله هر که فرمان بردر رسول را پس بدرستی که اطاعت کرده باشد خدا را برای آنکه پیغمبر بطاعت خدا میخواند بحکم او پس طاعت او طاعت حق باشد **در مثل دو رنگی همچو آن غریب کاش عمر نام ست** [illegible] باغ باشد این نه آب * همچو غریان چه بلقیس از حباب * اشاره باین آیت ست که در سیپاره وقال الذین در سوره نمل واقع شده قیل لها ادخلی الصرح فلما راته حسبته لجة وکشفت عن ساقیها گفته شد مر او را ای بلقیس در آ در ساحت این قصر پس چون بدید بلقیس زمین قصر را پنداشت آنرا آب بسیار و برکشید دامن جامه از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان علیه السلام دید که پای او بپای آدمیان می ماند گفت ای بلقیس جامه برکش بدرستی که تو آنچه می پنداری عرصه ایست ساده و هموار از آبگینه **در توضیع کردن پا [illegible] در حمله شهر تبریز و جمع شدن اندک چیزی زین سبب** فرمود حق صلوا علیه * که محمد بود محتاج الیه * اشارت ست بکریمه که در سوره احزاب در سیپاره ومن یقنت واقع ست ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما بدرستی که خدای درود گوید و فرشتگان او درود فرستند بر پیغمبر ای آن کسانیکه بخدا و رسول خدا گرویده آید صلوة گوئید وسلام گوئید بر وسلام گفتنی یا انقیاد کنید مر او را انقیاد کردنی صلوات از حق سبحانه رحمت واز غیر او طلب رحمت **در گریختن گوسفندی از موسی علیه السلام و شفقت و مهربانی موسی بر وی** روح من چون امر ربی مختفی ست * هر مثالی که بگویم منتفی ست * اقتباس ست ازین آیت که در سیپاره سبحان الذی در سوره بنی اسرائیل واقع شده ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی معنی این آیت در همین دفتر در نقاد

تحریر یافت ایضاً در داستان مذکور ؎ مجمع و پای علم هادی القرون * هست
حق کل لدینا محضرون * در سورهٔ یٰس در سیپارهٔ و ما لی لا واقع شده و ان کل لما جمیع لدینا
محضرون ترجمه این آیت در دفتر سوم در داستان اجابت کردن حق تعالی دعای موسی
علیه السلام مبین گشت در تفسیر آیه وکانوا فیه من الزاهدین این آیت در سیپارهٔ
وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده در عنوان ست وکانوا فیه من الزاهدین بودند برادران
یوسف در شان یوسف از اعراض کنندگان نمی شناختند قدر و منزلت او و کرامت او
نزد خدا تعالی و اهل قافله یوسف بمصر رسیده به بهای بسیار فروختند در مواخذه یوسف
صدیق علیه السلام بحبس بضع سنین ؎ پس جزای آنکه دید او در اعین *
ماند یوسف حبس در بضع سنین * اشارت ست باین آیت که در سیپارهٔ وما من دابة
در سورهٔ یوسف واقع شده وقال الذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک فانسٰه الشیطان
ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین و گفت یوسف مر کسی را که دانسته بود که او نجات خواهد یافت
که یاد کن مرا نزد صاحب خود یعنی نزد ملک مصر و بگو او را که در زندان غلامی ست محبوس بظلم
پس فراموش گردانید آنکس را شیطان یاد کردن یوسف نزد صاحب آنکس یعنی بادشاه
مصر و اختلاف روایات مفسران در توضیح و غیره مذکورست فلینظر فیه در گفتن خواجه
در خواب بآن پامرد ؎ جوشش افزونی را در زکوة * عصمت از فحشا و منکر
در صلوة * اشارت ست بآیت که در سورهٔ عنکبوت در سیپارهٔ اتل ما اوحی واقع شده
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر در بیان استمداد عارف از سر چشمهٔ حیات
ابدی و مستغنی شدن او ؎ که ترا گوید که پشتم من ترا * در بلاد در جفا و در عنا
این اشاره بآن آیت ست که در سورهٔ انفال در سیپارهٔ واعلموا واقع ست وانی جار لکم
وگفت ابلیس کافران را بدرستی که من فریادرس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه که غلبه
امروز بر شما نتوانند کرد این آیت بتمامه در دفاتر سابقه گذشته در روان شدن سه
شهزاده در ممالک پدر بعد از وداع کردن ایشان شاه را ؎ بهر این
فرمود با آن اسپه او * حیث ولیتم فثم وجهه * اقتباس از مضمون این آیت ست که
در سیپارهٔ الم در سورهٔ بقر واقع شده فاینما تولوا فثم وجه الله پس هر جا و هر جهت که روی کنید
و نماز گذارید پس آنجا قبله خدا تعالی ست و جهت عبادت شماست که چون رو بآن جهت کنید

نماز

و نماز گذارید روایت آورده اند که بعضی از صحابه در سفر بودند و قبله نمیدانستند پس اجتهاد کردند
و هر یکی بجهتی مختلف نماز گذاردند چون ابر گشاده شد ظاهر شد که بغیر قبله روی کرده بودند چون
بمصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند سوال کردند پس این آیت فرود آمد ایضاً ؎ پس ازین
یغوی به قوما کثیر * هم ازین یهدی به قلبا خبیر * مضمون این آیت ست که در سیپارهٔ الم در سورهٔ
بقر واقع شده یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا تفسیر این آیت در دفتر پنجم در حکایت آن مخنث و
پرسیدن لوطی از و در حالهٔ لواطه نوشته شد در مقالت برادر بزرگترین ؎ ما سیاهی
خویش راهی کنان * که بپیش آئید تا هر چون سنان * اشارت تلمیح مضمون آیه در سورهٔ
بقر در سیپارهٔ الم واقع شده اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم در ذکر آنکه بادشاه
دانشمندی را باکراه در مجلس آورد ؎ شوی و زن را گفت شد بهر مثیل * که مکن
ای شوی زن را بسیل * اشارت ست بآیت که در سورهٔ بقر در جزو سیقول واقع شده
فامساک بمعروف او تسریح باحسان در داستان رفتن پسران بسوی قلعه
این هر دو آیت در سورهٔ ملک در سیپارهٔ تبارک واقع شده در عنوان ست الم یاتکم نذیر لو کنا
نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر آیا نیامد بشما بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را
بخدا خواند و از عذاب بترساند و معنی آیت ثانی در دفتر پنجم در صید کردن شیران حر را و تشنه شدن
از کوشش و رفتن بچشمهٔ تا آب خورد و مرقوم گشت در حکایت امرء القیس که بادشاه
عرب بود این آیت در سورهٔ بقر در سیپارهٔ الم واقع شده در عنوان ست والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم و خدای اختصاص میدهد بنبوت و امی خود هر که را میخواهد و خدا
خداوند فضل بزرگ ست بر هر که او را نبوت داده در بغداد و ملکش و متواری شده
شاهزاده در بلاد چین ؎ ظن لا یغنی من الحق خوانده * در جهان برقی ز شرقی مانده
در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ نجم واقع شده و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ترجمه
این آیت در دفتر اول در بیان آنکه حال خود و مستی خود پنهان باید داشت از جاهلان مبین گشت
در بیان مجاهد که دست از مجاهده باز ندارد این آیت در سیپارهٔ قد سمع الله در سورهٔ
طلاق واقع شده و در عنوان ست و یرزقه من حیث لا یحتسب و روزی دهد خدا پرهیزگار را
از آنجا که گمان نبرد و درکار بیارد یعنی در خاطرش نگذرد در داستان رسیدن
آن شخص بمصر و شب بیرون آمدن بگمان آیت اول در سورهٔ بقر در جزو سیقول

وآیت دوم در سیپارهٔ عم در سورهٔ الم نشرح واقع شده و در عنوان ست عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم ان مع العسر یسرا معنی اول در دفتر سوم در داستان یافتن عاشق معشوق را در بیان آنکه جوینده یابنده بود تحریر یافت وتفسیر آیت ثانی ایضاً در دفتر سوم در وجه عبرت گرفتن ازین حکایت ویقین دانستن نوشته شد **در بیان آنکه این حدیث که الکذب ریبة والصدق طمانینة ست** چون زغیبت اکل لحم مردمان * شست سالت سیری نامد ازان * اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ حم در سورهٔ حجرات واقع شده ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی دیگر او غیبت آنست که غائبانه کسی سخن گوید که اگر مشافهه باو گویند او کاره بود پس تمثیل میفرمایند برای زشتی غیبت برین وجه که آیا دوست میدارد یکی از شما آنرا که بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما ازان تنفر نماید پس مکروه دارید آنرا و نخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را هم کاره باشید تفسیر پاره ازین آیت در دفتر اول و در دفتر سوم نیز مرقوم گشت **در مکر کردن برادران و پند دادن برادر بزرگ را و تاب نا آوردن پند را از ایشان** در زمان بر جست کای خویشان وداع * انما الدنیا وما فیها متاع * این آیت در جزو فمن اظلم در سورهٔ مومن واقع شده یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الآخرة هی دار القرار گفت آنکس که ایمان آورده بود ازان فرعون یعنی خرقیل که ای قوم من بدرستی که نیست این حیات دنیا مگر متاعی که تمتع گیرند بدان مدتی واندک از ان فانی وزائل شود و بدرستی که سرای آخرت ست که سرای قرارست و دائم خواهد بود و نعیم آن ابد الآباد **در رفتن قاضی بخانه جوحی و حلقه زدن جوحی تند بخشم بر در و گریختن قاضی در اندرون صندوق** در بنی ان استطعتم تنفذوا * این سخن با جن وانس آمد زهو * این آیت در سیپارهٔ قال فما خطبکم در سورهٔ رحمن واقع شده یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان ترجمه این آیت در دفتر اول در داستان پیر چنگی که در عهد امیر المومنین عمر رضی الله عنه که از بهر خدا چنگ میزد مرقوم گشت **در آمدن نائب قاضی میان بازار و خریداری کردن صندوق را** زان که هر مرصاد حق اندر کمین * میدهد یاداش پیش از یوم دین * در سیپارهٔ عم در سورهٔ فجر واقع شده ان ربک لبالمرصاد تفسیر این آیت در دفتر [illegible] تحریر یافت

دربازآمدن

در باز آمدن جوحی بمحکمه قاضی سال دوم وارهی بالای چرخ بی ستن * جسم او چون دیو در چه چاره کن * اشاره باین آیت ست که در سیپارهٔ وما من دابة در سورهٔ یوسف واقع شده فارسلوا واردهم فادلی دلوه معنی این آیت در دفتر چهارم در داستان دلداری کردن و نواختن سلیمان علیه السلام مر آن رسولان را تحریر یافت **ایضاً** از کجا آرم مثال بی شکست * کفو او نی آید و نی آمده ست * در سیپارهٔ عم در سورهٔ اخلاص واقع ست ولم یکن له کفوا احد و نیست و نبوده مر خدا را همتا هیچکس رد مجوس و مشرکان عرب ست که گفته اند او را کفو است **در آمدن برادر میانگی بجنازه برادر کوچک** کز نماید خواجه را این غلط * زاول والنجم بر خوان چند خط * در سیپارهٔ قال فما خطبکم اول سورهٔ والنجم واقع شده والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی تفسیر این در دفاتر سابقه نوشته شده **ایضاً** نیستم امیدوار از هیچ سو * وان کرم میگویدم لا تیأسوا * دائما خاقان ما کرد ست طو * گوش ما را میکشد لا تقنطوا * آیت اول در سورهٔ یوسف در سیپارهٔ وما ابری واقع ست لا تیأسوا من روح الله و آیت ثانی در سورهٔ زمر در سیپارهٔ فمن اظلم واقع شده قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا تفسیر آیت اول در دفتر سوم در حکایت مارگیری که اژدهای افسرده را مرده پنداشته تحریر یافت و معنی آیت ثانی در دفتر اول در سبب حرمان اشقیا از هر دو جهان مبین گشت **ایضاً** بهر طفلان حق زمین را مهد خواند * واندر وزان شیر بر طفلان فشاند * در سورهٔ نبا در سیپارهٔ عم واقع شده الم نجعل الارض مهادا آیا نساختیم زمین را فرشی گسترده تا قرارگاه شما بود **در وسوسه که شاهزاده را پیدا شد در سبب استغفار** خورد گندم حله زو بیرون شده * خلد بر وی بادیه هامون شده * اشاره بمضمون این آیت ست که در سیپارهٔ قال الم اقل لک در سورهٔ طه واقع شده فبدت لهما سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة تفسیر این آیت در دفتر سوم در معنی حزم و مثال مرد حازم مرقوم گشت **احادیث نبوی و بعضی اقوال اولیا در سوال آن سائل واعظ را که مرغی بر ربض شهر نشسته بود سر او عزیزتر ست یا دم** کز بغداد و هری کراز رسید * بی مزاج آب و گل نسل وی اند * اشارت ست بمضمون حدیث کل تقی الی و ولدی من سالک طریقی فهو علیه السلام که هر متقی و پرهیزگار آل من ست و فرزند من

کسی ست که سلوک نماید طریق مراد بر طریق شریعت و جاده طریقت من باشد **قصه هم در تفسیر این معنے** گوش کن استفت قلبک از رسول * گرچه مفتی ات برون گوید فضول * اشارت ست بحدیث استفت قلبک ولو افتاک المفتون یعنی این حدیث در دفتر اول در حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان نوشته شد **در حکایت صیادی که خویشتن بر گیاهی پیچیده بود** در عنوان ست قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم کاد الفقر ان یکون کفرا فرمود پیغمبر علیه السلام قریب ست که فقر اضطراری بکفر انجامد چنانچه ظاهر ست و در اصطلاح صوفیه فقر بمعنے فنا ء تام و اضمحلال تمام ست و کفر بمعنے ستر یعنی چون سالک از هستی خود فانی و مضمحل گردد هستی جمیع موجودات از نظرش ناپدید شود و در همه تجلی و مظاهر بحکم اینما تولوا فثم وجه الله بجز شهود مشهود حقیقی منظور نظر او نشود و در هر مظهر بحکم او ظاهر یا بد و غیر را اصلا وجودی و بودی نیابد مع هذا بجب حفظ مراتب انا و انت و نحو بر زبان راند و از ینجاست که میگویند العارف اذا کمل لغق فافهم **در مناظره مرغ با صیاد در ترتیب** * خیر ناس ان ینفع الناس ای پدر * گر نه سنگی چه حریفی با مدر * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم خیر الناس من ینفع الناس فرمود پیغمبر علیه السلام بهترین مردم کسی ست که نفع رساند مردم را و هیچ فعلی و طاعتی و عبادتی بهتر از عبادت متعدی نیست از جهت آنکه تا زمانیکه سلسله آن متعدی جاریست باد ثواب عائد میگردد و نفع رسانیدن بهترین افعال متعدی ست **ایضاً در داستان مذکور** * چون نباشد قوتی پرهیز به * در فرار لا یطاق آسان بجه * حدیث نبوی ست الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین گریختن از چیزی که طاقت نداشته باشد از شداید و کربات از سنت مرسلان پیغمبران ست چه اکثر رسل از محنت و شدت کفار و ایذاء و از ان جمیع نگونسار عاجز آمدند و تاب نتوانستند آورد و از جای خود فرار نمودند و هجرت و ترک وطن اختیار فرمودند باز چون اعوان و انصار بهم رسیدند و قدرت یافتند متوجه وطن شده بموجب شفقت و قرابت رحم ملتفت بهدایت و ارشاد اقربا گشتند چنانچه حضرت سید عالم و خلاصه اولاد آدم صلی الله علیه وآله وسلم چون طاقت صبر فاق شده از مکه معظمه بمدینه مکرمه هجرت نمود و بعد از حصول جمعیت و استعداد متوجه مکه شده فتح کرد اعلی الله تعالی لوا ء الاسلام الی قیام یوم القیام **در داستان استدعاء امیر ترک مخمور مطرب را** در تفسیر این حایت سیت که در عنوان واقع شده ان الله تعالی شرابا لاولیائه اذا شربوا سکروا و اذا سکروا

طابوا الحدیث... که خدا تعالی را شرابی ست مهیا ساخته و آماده فرموده آن شراب محبت و تجرید و تفرید ست چون بنوشند مست شوند و هستی وهمی و خیالی ناپدید شود و بجز هستی حقیقی در نظر نیاید و چون مست شوند خوشحال بنا بر حصول فنا ء بقا **در تفسیر قول رسول صلی الله علیه وآله وسلم** که موتوا قبل ان تموتوا * هر که خواهد کو ببیند بر زمین * مرده را میرود ظاهر چنین * مر ابوبکر تقی را گو ببین * شد ز صدیقی امیر المحشرین * مضمون این حدیث ست که در عین کشاف واقع شده و فی الحدیث من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه خواهد اینکه به بیند سوی میت که میرود بر روی زمین پس گو که به بیند سوی پسر ابی قحافه رضی الله عنه **در تفسیر قول مذکور** * با زبان حال میگفتی لیسے * کز محشر حشر را پرسد کسی * قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انا و الساعة کهاتین فرمود پیغمبر علیه السلام که من و قیامت همچو این دو انگشت ایم اشاره نمود بضم وسطی و سبابه یعنی باهم متصل هستیم میان یعنی میان من و قیام قیامت هیچ پیغمبری فاصل نیست و از جمله علامات قیامت در کتب سابقه ظهور خاتم النبیین علیه السلام بوده است **در رنجور شدن هلال و بیخبری خواجه او از وی** * ماه میگوید که اصحاب نجوم * للسری قدوه و للطاغی رجوم * اشاره بحدیث نبویست اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم که در دفاتر سابقه گذشت **در بیان آنکه مصطفی علیه السلام شنید که عیسی علیه السلام بر روی آب رفت فرمود لو ازداد یقینه لمشی علی الهوی** * خلقت آدم چرا چل صبح بود * اندر ان گل اندک اندک میفزود * حدیث قدسی ست خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا حق سبحانه وتعالی فرمود که خمیر کردم گل آدم را بید قدرت و حکمت خویش چهل صباح و عدد چل را در ریاضت و خلوت اثری خاص ست آیا نمی بینی که هیچ پیغمبر پیش از چهل سال مبعوث نشده و کمال قوت و عقل بچهل میشود **اینجا بحث** در عنوان واقع شده قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لیس للماضین هم الموت انما لهم حسرة الفوت فرمود پیغمبر علیه السلام نیست مر گذشتگان را از امم سابقه و قرون ماضیه غم از موت و جز این که نیست مر ایشان را مگر حسرت فوت وقت و افسوس او از آنکه حسرت فوت سخت ترین محنتهاست که علاج پذیر نیست پس باید که وقت را غنیمت دانسته مهمل نگذارند و از دست ندهند و صرف بر دارند تا از حسرت فوت ایمن شوند **در بتیره شدن قاضی**

از سبیلی رنجور و سرزنش کردن صوفی قاضی را ۵ آنچه بپسندد بخود ای شیخ دین ٭
چون پسندی بر برادر ای امین ٭ موافق این حدیث ست قال علیه السلام لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه
ما یحب لنفسه فرمود علیه السلام ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی نمی باشد مومن کامل تا آنکه دوست دارد و
نخواهد برای برادر مومن خود از خیر و برکت و درجات و مقامات آنچه دوست میدارد و میخواهد برای
ذات خویش از خیر دنیا و آخرت و علامت کمال ایمان عدم تمیز و تخصیص ذات خویش ست از مسلمانان
ایضاً ۵ من حفر بیرا نخواندی از خبر ٭ آنچه خواندی کن عمل جان پدر ٭ قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه فرمود پیغمبر علیه السلام کسیکه بکند چاهی را در راه برای هلاکت مسلمانان
پس بتحقیق افتاد آن شخص دران چاه یعنی هر که برای دیگرے اراده بدی کند بی آنکه شرعا او مستحق
بدی بود البته او بهمان بدی گرفتار شود **در تفسیر قول** ان الله یلقن الکلام علی لسان الواعظین
بقدر فهم المستمعین حدیث قدسی ست و در عنوان واقع شده بدرستی که حق سبحانه و تعالی تلقین میفرماید
کلام را بر زبان واعظان و مذاکران بقدر فهمهای مستمعان و بحسب استعداد ادراک و دریافت و فراخور
قابلیت فهم ایشان که توانند فهمید و بدان تمتع توانند گرفت و بهره مند توانند شد **در دستان انابت**
آن طالب گنج بحق تعالی بعد از طلب بسیار ۵ در نماند آب آمد زمین ٭ همچو عینین بنی
هطالتین ٭ اشارت ست باین حدیث که آن طاؤس الملائکه جبرئیل لما اتی سید الانام فقال له
و لکن محزون فی امتہ رحمها الله تلک لانه فقال صلوات الله و سلامه علیه انا المحزون و امتی هی الامة ثم طلبه الزیادة
علی المفادة فقال ارزقنی عینین هطالتین بدرستی که طاؤس فرشتگان که جبرئیل امین ست علیه السلام
هرگاه که آمد بخدمت بهترین خلائق و انام علیه و علی آله و صحبه الصلوة و السلام پس گفت مر ان
پیغمبر علیه السلام را که اگر گریه کند اند و نهانی در امتی از امتهارحم کند خدا تعالی و مهربانی فرماید
آن امت را بواسطه گریه آن محزون پس فرمود علیه السلام منم محزون و امت من آن امت ست
امید که حق تعالی امت محمدی را رحمت فرماید بنا بر حزن محبوب خود امت محبوب را پس طلب کرد
آن سید الانام زیادتی را بر آن مفاد پس فرمود علیه السلام که روزی کن مرا ای حق سبحانه دو چشم
بسیار ریزنده اشکها را یعنی چشم گریان روزے فرمای تا همیشه جگر بسته باشند و یکدم بے گریه
نباشند و چون نفع گریه از روی عقل و نقل متیقن بود پیغمبر علیه السلام چشم گریان طلب فرمود
در آواز دادن هاتف مر طالب گنج را ۵ بیشتر اصحاب جنت ابلهند ٭ تا ز شر
فیلسوفان می رهند ٭ مضمون این حدیث ست که اکثر اهل الجنة البله فرمود علیه السلام اکثر

اهل جنت و بسیاری از بهشتیان ابلهان اند و ابله در لغت کسی ست که او را عقل نباشد و درینجا
آن معنی مراد نیست و مراد از ابله بحسب مجاز غافل ست از شر و آنکه مطبوع و مجبول بود بر نیکوئی
و بعضی گفته اند که مراد از ابلهان کسانی اند که سلامتی نفس و حسن ظن بمردم با ایشان غالب بود
و از امور دنیوی و معاملات آن غافل باشند و این جماعه را ابله از ان فرموده که اهل دنیا مردی را
که اصلا در طبیعت و جبلت شان شرارت نبود و بجز خیر خواهی خلق چیزے منظور نظر
ایشان نباشد و خود را در محنت دارند برای راحت دیگران ابله میدانند پس بنا بر زعم این جماعه
ابله توصیف نموده و الا اهل جنت اعقل و اعلم و اکیس اند که در دار دنیا کار آخرت ساختند و باخرت
پرداختند **در تدبیر کردن موش بچغز که نمی توانم آمد بر تو بوقت حاجت**
۵ نیست زره غبا زیارت ٭ سخت مستقی ست جان عارفان ٭ قال النبی صلی الله
علیه و آله و سلم لابی هریره رضی الله عنه زرغبا تزدد حبا اصل غب در لغت آب دادن شتر ست
یک روز در میان بعد از ان نقل کردند در ملاقات و زیارات احباب و اصدقا و چون در دوستی بعد از
چند روز برسد گویند غب الرجل یعنی فرمود علیه السلام مرابی هریره را زیارت بکن دوستان را
بعد چند روز و زیارت بکن در دوستی را بواسطه آنکه چون گاه گاه یکدیگر به بینند شوق ملاقات
زیاده شود هر چند که محبت بسیار باشد و می تواند بود که این حدیث ناشی از افراط شوق باشد
و چنین توجیه کرده شود که چون ابوهریره رضی الله عنه دیر دیر دوستان را میدیدند فرموده اند
که روز در میان میدیده باشند که اگر ملاقات هر روزه که زیاده کنند دوستی است میسر نباشد
روز در میان دیدن هم باعث زیادتی محبت ست **در داستان مبالغه کردن**
موش در لابه و زاری ۵ آن دهد شان حق که لا عین رأت ٭ می نگنجد در زبان
و در لغت ٭ اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت الی آخره معنی این حدیث
در دفتر سوم در حکایت زنی که فرزندش نمی زیست نالید مبین گشت **در حکایت شب**
دزدان که شاه محمود میان ایشان افتاد که من نیز یکی از شماام
۵ سر الناس معادن واد دست ٭ کز رسول ارابی چه گفته است ٭ اشارت ست بحدیث
الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة معنی این حدیث در دفاتر سابق گذشته **در داستان**
آمدن جعفر طیار رضی الله عنه بگرفتن قلعه تنها ۵ که نجیدم در افلاک و خلا
در عقول و در نفوس با علی ٭ مضمون حدیث ست لا یسعنی ارضی الی آخره که سابق مکرر نوشته شد

در توضیع پا میرد در جملهٔ شهر تبریز شکر او شکر خدا باشد یقین ٭ چون باحسان
کرد توفیقش قرین ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من لم یشکر الناس لم یشکر الله فرمود
پیغمبر علیه السلام کسیکه شکر نگوید خدای شکر بنده را برا احسان او چون شکر نگوید احسان دم را
با آنکه کسی که طبیعت او کفران نعمت مردم بود که بر نعمت مردمان شکر گذاری نکند باشد آن شخص
از جملهٔ کسیکه شکر نگفته حق تعالی را و اگر چه شکر گفته باشد یعنی شکر او مقبول نبود مخفی نماند که ازین
حدیث نبوی محقق شد که هر که رضای حق سبحانه و تعالی در شکر گذاری وسایط نعم نکند او عند الله شاکر
و ممدوح شکر نبود ایضاً در قیامت بنده را گوید خدا ٭ هین چه کردی آنچه دادم من ترا ٭
این بیت و ابیات ما بعد مضمون این حدیث نبوی ست صلی الله علیه وآله وسلم اذا حشر الخلائق
یوم القیمة ے تعید اصطفی الیه عبد من عباده معروفا فیقال له اشکرت عبدی فیقول یا رب
علمت ان ذلک منک فشکرتک علیه فیقول الله عز وجل لم تشکرلی اذا لم تشکر من اجریت ذلک
علی یده یعنی چون جمع کرده شوند خلائق روز قیامت آورده شود بنده که احسان کرده برای او
بنده دیگر از بندگان حق تعالی را یعنی شخصی بر شخصی دیگر احسان کرده باشد آن شخص را
بیارند و حاضر سازند پس گفته شود و پرسیده شود آن شخص را که بوی احسان کرده شده است
یعنی حق تعالی بوی فرماید هست که شکر کردی تو بندهٔ مرا که بر تو احسان نموده پس بگوید آن بنده
ای پروردگار من دانستم اینکه آن نعمت و احسان بر من از تست و انعام تست پس شکر کردم
مر ترا بر آن احسان پس بفرماید خدا عز وجل که شکر نکردی تو مرا وقتی که شکر نگفتی تو کسی را که
جاری ساختم آن احسان را بر دست او و ازین کلام حقیقت انجام نیز محقق شد که شکر وسائط
و اولیای نعم باید بجا آورد اگر چه فی الحقیقة هر چه هست از حق سبحانه و تعالی ست اما در ظاهر رعایت
ظاهر واجب و لازم پس هر کسی که بحسب ظاهر نعمت ازو ظاهر شده و او مصدر احسان و خیرات گشته
شکر او باید بجا آورد در رجوع بحکایت سلطان و اسپ عماد الملک و پشیمان
کردن شاه را خشم سید چون بآخر بود جفت ٭ پس بدان دیده جهان را جیفه گفت ٭
قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الدنیا جیفة وطالبها کلاب معنی این حدیث در آخر دفتر پنجم
تحریر یافت ایضاً در حکایت مذکور زین سبب درخواست حق از مصطفی ٭
نیک را هم نیک بد را بد نما ٭ اشارت بمضمون اینحدیث ست ارنا حقائق الاشیاء کما هی
معنی این در دفاتر سابق بهمین گشت در جواب گفتن خواجه در جواب آن پا میرد

وجود دام آن دوست را قیمت او را ندانند جز ملوک ٭ فاجتهد بالبیع ان لا یخدعوک ٭
این آیت در دفتر ثالث نوشته شد در باب بیع انی اخدع فی البیوع الی آخره در روان شدن
هر سه شاهزاده در ممالک پدر بعد از وداع ایشان اسلم الشیطان در نجا
ما بیده ٭ که یزیدی شد ز فضلش بایزید ٭ اشارت ست بحدیث اسلم الشیطان علی یدی که در دفتر
خامس نیز گذشته در تفسیر این خبر که مصطفی علیه السلام فرموده در عنوان واقع است
منهومان لا یشبعان طالب الدنیا و طالب العلم و نهم بفتح ها و میم افراط شهوت ست در طعام مراد
درینجا کمال حرص ست یعنی فرمود پیغمبر علیه السلام دو حریص اند که هرگز سیر نمی شوند یکی طالب علم و
دوم طالب دنیا و حریص علم محمود ست و حریص دنیا مذموم و بواسطهٔ تقابل و تضاد در عنوان نعت
و کمال در یکی ذکر کرده در داستان بعد از گشت و متواری شدن در بلاد
چین در شهر تختگاه تیغ جانها را کند پاک از عیوب ٭ زانکه سیف محاء الذنوب ٭
حدیث نبوی ست السیف محاء الذنوب حدیث نبویست یعنی شمشیر بسیار محو کننده گناهان است
یعنی چون کسی را بغیر حق و بی جهت شرعی بکشند پس شمشیر جمیع گناهان او را مضمحل گرداند در سبب
تاخیر اجابت دعای مومن این جهان زندان مومن این بود ٭ کافران را
جنت عالی شود ٭ مضمون این حدیث ست الدنیا سجن المومن و جنة الکافر فرمود علیه السلام
که دنیا دوزخ مومن ست و بندیخانهٔ اوست در جنت آنچه حق سبحانه و تعالی مهیا فرموده است برای مومنان در آخرت از
مثوبات و نعم و درجات و دنیا بهشت کافرست در برابر آنچه حق تعالی آماده ساخته است برای کافر در آخرت از شدائد
عقوبات و بعضی گفته اند که مومن در قید نگاه میدارد ذات خود و نفس خود را بسبب باز داشت از لذات و شهوات
دنیوی و شدائد و محن ساخته و اوقات خود را بکمال شدت و محنت میگذارد و کافر بر عکس اوست
و از جهت آنکه مومن ممنوع ست از شهوات محرمه و مکروهه و متکلف ست بطاعات و عبادات
و ریاضات و مجاهدات پس چون بمیرد مومن منقلب کرده شده براحت و فرود آرند او را در نعیم
و کافر چون بمیرد از راحت در محنت افتد و بجوار آتش دوزخ گرفتار گردد در بیان این حدیث
که در عنوان واقع ست الکذب ریبة والصدق طمانینة شرح این در دفاتر سابقه گذشته در حکایت
آن شخص که در خواب دید که آنچه میطلبی از بیار در مصر وفا شود
بی هنر گفت مومن مزمر ست ٭ در زمانی خالی ناله گرست ٭ مضمون این حدیث که مثل المومن
مثل المزمار لا یحسن صوته الا بخلاء البطنه یعنی مثل مومن همچو مثل نایست که نیکو نمی باشد صوت آن مگر

تخالی کردن شکم او انچه در وست از غش همچنان مومن تا زمانیکه باطن خود را خالی نسازد از غل
و غش انوار و اسرار وظاهر نشود و خلق او نیکو نگردد چه تهذیب اخلاق موقوف ست بر تخلیه
بر باطن از اوصاف رذیله **در مکر کردن برادران پند پند دادن برادر زیرکتر را** ۵
کلکم راعی بداند از رمه ٭ که علف خوار ست و که در ملحمه ٭ اشارت ست بحدیث کلکم راع و کلکم مسئول
عن رعیته که در دفاتر سابقه گذشت **در بیان خبر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم**
این حدیث در عنوان واقع شده من کنت مولاه فعلی مولاه فرمود علیه السلام کسیکه باشم
من مولی و یعنی دوست و محب و ناصر او پس علی مولا او و محب او و ناصر اوست **در بیان آنکه**
دوزخ گوید که قنطره صراط بر سر اوست در عنوان واقع شده جز یا مومن فان نورک
اطفا ناری که در دفاتر سابقه گذشته **در کرامات شیخ شیبان قدس سره العزیز**
۵ هم در اول تجبر خود را او بدید ٭ مرده شد زین عجایز را گزید ٭ قال النبی صلی الله علیه وسلم
علیکم بدین العجائز فرمود علیه السلام بر شما ست لازم که بدین عجائز یعنی عجوزها باشید چه ایشان
در دین راسخ تمام وارند یعنی شما راسخ و ثابت باشید بر دین چنانچه عجایز راسخ اند ٭ **لولده**
العارف المحقق مولانا بهاء الملة والدین قدس سره ۵ گفت احمد که گر دو
روزش یکی ست ٭ هست مغبون در گرفتار شکیست ٭ قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من استوی
یوماه فهو مغبون فرمود علیه السلام کسیکه برابر بود دو روز او پس آن شخص زیان زده است یعنی
باید که هر روزے از روز دیگر در خیرات و مبرات زیاده از دو روز دیگر بود و دائم در مزید حسنات
کوشد اگر در کمیت زیادتی ممکن نشود در مزید کیفیت سعی نماید والله اعلم بالصواب ٭

تمت



خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین زمان حمیده آوان سعیده صحیفه هدایت و ایقان حمائل کرامت و عرفان یعنی لطائف المعنوی
شرح ابیات مشکله هر هفت دفتر مثنوی عالم با عمل عارف اکمل مولوی روم قدس سره تصنیف علامه مولوی عبد اللطیف
در مطبع فیض منبع مشهور نزدیک و دور جناب منشی نول کشور صاحب واقع کانپور در ماه جولائی ۱۸۷۶ ء
مطابق ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۲ هجری بتصحیح بے پایان طبع شد و نور افزاے قلوب عارفان و
هادی منازل سالکان گردید ٭



